سنه ۱۳۳۴

چاپ تابان

بسم الله الرحمن الرحیم

والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

ادیان ومذاهبی که درعالم وجود دارد بر دوقسم است :

اول ـ ادیان ومذاهبی که دارای اصل صحیح وازطرف خداوند جهان برای هدایت افراد انسان نازل گشته . هرچند بعد از مدتی بواسطهٔ تکامل اوضاع بشر ازجانب خدای منسوخ شده باشد. (درحقیقت دین موقتی بوده که مدت آن بپایان رسیده‌وخداوند پایان مدت آنرا اعلام ودین کاملتری بجای آن تشریع فرموده .) این گونه ادیان‌ومذاهب باید بنام ادیان ومذاهب اصیل نامیده شوند .

ازاین قسم است دین یهود ونصاری که باظهور دین اسلام منسوخ گشته‌اند .

اگرچه هیچیک ازآنها اکنون دین رسمی بشر نیستند ولی از ادیان اصیل بشمار میروند که دارای اصل آسمانی بوده ونهایت منسوخ شده‌اند . (وازطرف دیگر عوامل روزگار آنهارا تغییر وتبدیل‌داده وفعلاً آن ادیانی نیست که موسی وعیسی بجامعهٔ بشر تحویل داده‌اند).

قسم دوم ادیان و مذاهبی هستند که دارای اصل صحیح آسمانی نبوده ومخلوق اوهام وساختهٔ سیاستهای استعماری است .

البته این مجعولات وبست و بندها را نباید بنام دین ومذهب تعبیر نمود (زیرا کلمهٔ دین ومذهب شامل قوانین ومقرراتی است که خداوندعالم تشریع فرموده باشد). بلکه باید آنها را بنام مسلك یادین و مذهب جعلی تعبیر کرد .

ازاینگونه ادیان‌ومذاهب‌جعلی‌وساختگی‌مذهب جعلی باب وبهاءاست. عمال بیگانه برای پیشرفت سیاست استعماری در بعضی از کشور ها مانند هندوستان که دارای ادیان و مذاهب مختلفی میباشد آتش همان اختلافات دینی‌را دامن میزنند ودیگر بدین سازی احتیاج ندارند، ولی در کشورهائی که مردمش مانند ایران دارای وحدت دین ومذهب ومرکب ازایلات‌مختلفی

باشد آتش اختلافات عشائری را روشن میکنند. وچون سالهاست که دراین رشته کار کرده ودرفن ایجاد اختلاف ورزیده واستادند. کاملا دقت میکنند تا بدانند درهر کشوری چه رشته‌های محکمی جمعیت آنرا بهم مربوط کرده و سعی میکنند تاهمان رشتهٔ ارتباط را پاره کنند.

همه میدانند در کشور ایران دورشتهٔ محکم وجود دارد که تمام مردم ایران را بهم مربوط ساخته: رشتهٔ ملیت ورشتهٔ دین ومذهب. محکم ترین رشته‌های ارتباط طبقات وطوائف مختلف ایران همان رشتهٔ دین ومذهب است که ایلات وعشایر ونژادهای این سرزمین را باهم متحد ومربوط ساخته، میان فارس وترك وعرب وکرد وعشایر گوناگون ایران برادری وبرابری ایجاد نموده است، که اگر در یك نقطه تعدی وتجاوزی صورت گیرد ناگهان احساسات مذهبی تمام مردم این کشور را تهییج و برای دفاع از دین و مذهب و کمك برادران دینی ومذهبی برعلیه متعدیان ومتجاوزان قیام واقدام میکنند.

یك امضاء ازحکومت شرعی ومرکز روحانیت کافی است که بیست ملیون مردم ایران را بمبارزهٔ مثبت وبا منفی برعلیه بیگانگان برانگیزد و منافع ومطامع آنان را بخطر اندازد.

دول استعماری ضمن مطالعات وامتحانات متمادی باین نتیجه رسیدند که باید این رشتهٔ ارتباط را ببرند ودر کشور ایران هم مانند بعضی نقاط دیگر دنیا مذاهب متعددی وجود پیدا کند تااین ملت متحدرا ازهم جدا و درموقع لزوم بتوانند آنهارا بجان هم انداخته وبدین وسیله نابودشان کنند.

چون ایجاد مذهب دیگری درایران جزازطریقهٔ تصوف وعقیده بوجود مهدی میسر نبود: عمال استعمار برای رسیدن بهدف خود بتقویت طریقهٔ تصوف مبادرت ورزیده وسپس خواستند نقشهٔ مهدویت را که در بعضی کشور های دیگر بکار برده بودند دراین کشورهم بکار برند ولی متأسفانه (از نظر آنها) در کشور اهل بیت عترت وطهارت وخاندان علم وحکمت که حتی افراد عوام آنها ازنشانه‌های مخصوص حضرت مهدی کاملا خبر دارند نتوانستند نقشهٔ خودرا بنتیجه کامل برسانند ومعلوم شد حساب آنها بغلط رفته که کشور **لوکانت العلم فی الثریا لناله رجال من فارس** را بخاك سودان مصر مقایسه کرده بودند.

مردم سودان هیچگاه علمای مبرزی نداشته وازعقاید مذهبی وعلائم ومشخصات امام ومهدی موعود بی‌خبر وممکن بود مرد عوامفریبی را بآنها قالب کنی. ولی مردم عارف ایران که ازتمام علائم ومشخصات امام ومهدی

موعود اطلاع دارند چگونه امکان دارد یك مرد عوامی‌را بآنها جازد. آنها تاکسی ادعای امامت یامهدویت کند فوری به‌نشانه‌ها و علائم امام ومهدی رجوع میکنند وچون دیدند دارای علائم ومشخات امام ومهدی نست ادعای اورا قبول نمیکنند، چنانکه درمورد باب وبهاقبول نکردند. **بلی فی الجمله** این مذهب جعلی‌را درایران بوجودآورده واکنون هم بعضی عمال بیگانه آنرا تقویت میکنند.

چنانکه میدانید برای تشخیص دین ومذهب جعلی دوراه ودو قانون وجود دارد: قانون تجزیه وتحلیل و قانون علت ومعلول:

قانون تجزیه و تحلیل ساده ترین راهست که مذاهب جعلی را بدان میتوان تشخیص داد. بدین‌طریق که عقاید واحکام آن مذهب را بررسی و ماهیت آنرا تشریح و اگردیدیم تاروپود عقایدش ازخیالات واوهام واحکام و قوانینش مبنی بر جهالت و سفاهت، الفاظ و عبارات کتاب رسمی آن لحن و غلط است واضح خواهد بود که جنین مذهبی اصل صحیح ندارد و جعلی وساختگی است.

قانون علت ومعلول: وآن چنان‌است که شمااسباب وعلل‌پیدایش ونتایج آثار مذهب مورد تحقق رابررسی‌میکنید واگرمدارك صحیحی‌بدست آوردید که این مذهب بدست بیگانگان تأسیس وتقویت یافته و یا ملاحظه فرمودیدکه از لحاظ نتایج و آثار ثمرات فاسد و زیان آوری دارد واضح خواهد شد که این دین ومذهب آسمانی نیست.

همینکه مذهب جعلی و ساختگی باب و بهاء بقانون تجزیه وتحلیل تشریح ومردم بعقاید واحکام بی‌اساس آن آگاه شوند بی‌تأنی از آن نفرت وانزجار پیدا میکنند.

بهائیان خودشان بدین نکته کاملا توجه دارند وبا ین جهت بغایت سعی‌وکوشش میکنند تامؤلفات باب وبهاوعقایدواحکام خودشان‌را ازانظار پوشیده بدارند کتاب بیان وایقان‌را بکسی نشان نمیدهند واگرآنهارا در دست کسی به‌بینند بهرقیمت ممکن شود خریداری وضبط میکنند.

شاید باورنکنیدکه خود پیروان این مذهب هم ازعقائد واحکام باب وبها اطلاع ندارند ولی اگریك‌یك بهائیان را آزمایش‌کنید معلوم خواهد شدکه اینها بهیچوجه ازمبادی ومبانی این مذهب مطلع نیستند واین مذهبی است‌که براساس بی‌اطلاعی پیروان‌آن بناشده.

آری نادانی حاجی میرزاآقاسی وزیر بی تدبیر محمدشاه یگانه عامل توجه مشتی مردم نادان باین مذهب شد :

حاجی میرزاآقاسی ازلحاظ تعصب مذهبی سید باب را دستگیر و اورا درقلعه چهریق محبوس ورابطهٔ مردم را باوی قطع کرد وفقط پیروان او بدادن رشوه با او ارتباط داشتند ودستورات سری ازاو دریافت مینمودند .

محبوس داشتن باب وقطع رابطهٔ مردم بااو سبب توجه مردم بوی گردید وبخیال افتادند که مبادا این مرد سید محترمی بوده یا حقیقتاً با امام زمان ارتباط داشته باشد .

اگر باب آنوقت مدعی مهدویت یا نبوت والوهیت بود این افکار و خیالات درمردم پیدا نمیشد ولی اودرآن موقع فقط مدعی بود که من باب امام زمانم واین ادعا درنظر مردم عوام امری ممکن بود .

پس ازدورهٔ سلطنت محمدشاه وحکومت حاج میرزاآقاسی ناصرالدین شاه و وزیر با تدبیرش امیرکبیر متوجه شدند که اگرحاجی میرزاآقاسی باب را درقلعهٔ چهریق محبوس نساخته وگذاشته بود مردم باوی تماس بگیرند از جهالت وسفاهت اواطلاع حاصل میکردند و کار باینجا نمیکشید که بعضی مردم عوام باو توجه کنند و برعکس ازوی منزجر ومتنفر میشدند ولی دیگر کار ازکار گذشته وچاره‌ای جز اعدام باب بنظر نمیرسید.

خوانندگان محترم توجه دارند طرزفکر حاج میرزاآقاسی باطرز فکر وتدبیر مرحوم امیرکبیر چه قدر باهم تفاوت دارد . بدون شك و تردید اگر آنروز حاجی میرزاآقاسی باب را محبوس نکرده ورابطهٔ مردم را باوقطع نکرده بود مردم بجهالت ونادانی باب اطلاع یافته وکار باینجا نمیکشید !

اکنون هم اگرسرگذشت وعقاید واحکام سفیهانه آنان را در معرض اطلاع عموم بگذاریم مردم ازحقیقت حال آنها وماهیت مذهب ساختگی آنان مطلع وخود بخود ازآنها متنفر ومنزجر میشوند .

برای تشریح حقیقت حال بهائیان مدتها درجستجوی تاریخی بودم که صاحب آن ازنزدیك بجریان امر آنها اطلاع کامل داشته واز روی مدارك صحیح عقاید واحکام آنانرا معرفی و تعصبی هم بکار نبرده باشد . تا در ذیحجه ۱۳۷۳ که بآستان بوسی حضرت ثامن‌الحجج مشرف و در کتابخانهٔ مبارکه توفیق مطالعهٔ کتاب مفتاح باب‌الابواب دست داد ودانستم که این همان کتاب بی نظیری است که تاریخ حقیقی وواقعی باب وبهاء و پیروان او راازروی مدارك صحیحه نوشته و ماهیت این مذهب را تشریح نموده است .

من ازشرح حالات مؤلف محترم مطلع نبوده ولی تـألیف او گواه است که وی مرد دانشمند حقیقت خواهی بوده و تعصبات جاهـلانه نداشته و صفاتیکه برای یکنفر مورخ لازم‌است دارابوده وچون باطائفهٔ بابیه‌ازنزدیك معاشرت وازاسرار ورموز کارآنها اطلاع داشته باحفظ مقام ارجمند تقوای قلم عین واقع سرگذشت آنهارا بیان وعقاید واحکام ومبدأ ومنتهای کاراین طائفه را چنانکه بوده تشریح نموده است . کسیکه این تاریخ رامطالعه‌کند ودارای قوهٔ تجزیه وتحلیل علمی واستنتاج فلسفی باشد. میتواند ازحقیقت و ماهیت این مذهب و علل واسباب پیدایش وانتشارآن آگهی یابد . چون‌اصل این کتاب بزبان تازی وهم‌میهنان نمیتوانستند ازآن بهره وافی ببرند برآن شدم‌که با توفیق خداوند متعال آنرا ترجمه و ازاین راه خدمتی بهموطنان عزیز کرده باشم ودرخاتمه باید بعرض هم‌میهنان گرامی برسانم‌که شریعت اسلام اجباری ندارد که‌کسی حق وحقیقت را قبول کند بلکـه مرام ومقصود اسلام هدایت افکار مردم است تاهرکس براه حق میرودازروی دلیل‌وبرهان وهرکس هم براه ضلالت میرود دانسته وفهمیده بآن‌راه رفته باشد.

لیهلك من‌هلك عن بینة و یحیی من‌حی عن بینة واضح است کـه ثمرات وعواقب هدایت وضلالت فقط بخود انسان عاید میشود .

والسلام علی من‌اتبع الهدی

۳ شعبان ۱۳۷٤ حسن گلپایگانی ـ فرید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس مختص خداست ، درود وسلام بر آخرین پیمبران و آل واصحاب ودوستان او باد .

و بعد چنین گوید امیدوار بعفو پروردگار کریم محمد مهدی (فرزند محمدتقی فرزند محمدجعفر) ملقب بامیر :

چون طایفهٔ بابیه دعاة خودرا در بیشتر بلاد پراکنده وبصور مختلف ورنگهای متعددی جلوه کرده‌اند امر آنها بر بیشتر ازمردم مشتبه و کسانیکه درمقام تحقیق حال وشناسائی آنها برآمده‌اند مختلفند: بعضی گمان می کنند که آنها یکی ازفرق شیعه هستند ، وبرخی طایفه‌ای میان سنی وشیعه تصورشان کرده‌اند و گروهی میدانند که اینها دین تازه‌ای از پیش خود آورده (وجمعیتی هستند که از ملل متفاوت گرد هم آمده‌اند .) علم اینها هم اجمالی است و کسی ازاصل پیدایش وعقاید این طایفه اطلاع ندارد واحکام ودستور مذهب آنان را نمیداند .

چنانکه مردم در عقاید این طایفه اختلاف دارند در تاریخ آنها هم مختلفند : بعضی از روی تعصب جاهلانه و برخی از طریق بلادت وغفلت و پاره‌ای از راه دشمنی و تکلف ، مشتی درست و نادرست را بعنوان تاریخ بهم مخلوط کرده‌اند .

وجه اختلاف هم گفتار متعارض و گواهیهای متناقض دعاة این طایفه است ، که باهر قومی بزبانی سخن گفته وبا هر ملتی بسلاحی میجنگند. گاهی نقض وگاهی ابرام ، زمانی استوار وزمانی نسخ میکنند . میبافند ومیشکافند، میسازند و میشکنند و خدا میداند : چه حقایقی را پنهان، وچه مطالب خلاف واقعی را اظهار میکنند .

من در مدت اقامت درقاهره ، واثناء سیاحتهائی که کرده‌ام بسیاری ازاهل علم ودانش و دوستداران حقایق تاریخی را دیده‌ام که باین شایعات بی‌اساس اعتماد ندارند . و روان بی آلایش آنها تاریخی را مشتاق است که حقیقت امر این طائفه را تشریح واین شب تار را بروز روشن مبدل سازد . عقایدشان را از کتابهای اصلی آنان گرفته و تاریخشان را ازمصادر اساسی

توضیح داده باشد . تاریخی که متن تاریخ هارا نقل کند ونویسنده بر طبق میل خود شیرین وتلخ را جدا نکرده باشد . نویسنده کسی باشد که اهل‌علم ودانش بقول وی اعتماد داشته و اهل فضل وادب بنوشتهٔ اواطمینان نمایند .

من خود مانند پدر بزرگوارم (خدا تربت او را پاکیزه بدارد و جایگاه ویرا نورانی کند) کاملا باوضاع واحوال این طائفه مطلع ودرظاهر وباطن امر آنها وارد بودم ، زیرا وی **رحمه‌الله** باب را دیده و در تبریز درحضور پادشاه سعید ناصرالدین شاه شهید (درزمانیکه ولی عهد دولت‌علیه ایران بود) باوی مباحثه ومجادله ومناقشه کرده ، وپیوسته درخلوت‌وجلوت بااو مناظره مینمود و بملاحظهٔ حسب ونسب شریف او همواره باوی برطریق ادب رفتارمیکرد .

من هم بشهرعکا رفته وبا میرزا حسینعلی بهاء (پسر میرزا عباس معروف به‌میرزا بزرگ نوری مازندرانی) معاشرت کرده‌واو راکاملاآزموده بودم ومدتی را باپسران بهاء (عباس افندی ملقب بغصن اعظم وعبدالبهاء ومیرزامحمدعلی ملقب بغصن‌اکبرومیرزا ضیاالله ومیرزا بدیع‌الله ملقب بغصنین) وبزرگان ووجوه طائفهٔ بابیه (مانند حاج میرزا سید حسن ملقب بافنان کبیر ومیرزا آقا ملقب بافنان صغیر ومیرزا آقاجان کاشی کاتب وحی ملقب بخادم الله ومیرزا محمد نبیل وزین‌المقربین ومیرزا حسین مشگین‌قلم وغیر انها مصاحبت ومجالست داشتم ، همهٔ آنهارا آزمودم وعمیقاً اوضاع واحوال‌آنان را بررسی کردم ، واز مکنونات واسرار آنها اطلاع حاصل نمودم (این جریان درسال ۱۳۰۸ هجری بود) .

سپس بجزیرهٔ قبرس نزد میرزا یحیی ملقب بصبح‌ازل برادر بهارفتم باوی مکاتبه ومخاطبه نموده ، دانستم که افکار او درا‌طراف چه موضوعاتی دور میزند ، نقطهٔ ضعف و قوت اورا درك نموده دعاوی اورا نسبت بخودش ومعتقداتش‌را نسبت بباب (معلم‌یا مخلف ومستخلف وی چنانچه خودش‌مدعی بود) دانستم .

پس از مدتی که دروقایع ومجامع آنها حضور پیدا میکردم‌باحوال آنها شناسائی یافته ، برنوشته های پیشوایان‌این‌طائفه (باب وبها وصبح‌ازل) یکی پس‌از دیگری مطلع واسرار آنان را مکشوف داشتم .

آنگاه اندیشیدم که قیام بروشن ساختن امر این طائفه کنم وچنانچه سابقاً تاریخ آنها را بزبان شیرین‌فارسی نگاشته‌ام اکنون هم بزبان شریف عربی بنگارم .

ولیموانع‌زمان ومعاشرت ارباب عرفان ازاین سعادتم بازمیداشت ،

تا اخیراً که از مضمون تلگرافات واصله و مندرجات روزنامه های متواترهٔ عربی وفرنگی معلوم گردید : درشهر اصفهان ویزد وشیراز و تهران ورشت انقلاباتی واقع ودراثناءآن جمعی ازبهائیان کشته وجمعی تبعید شده‌اند . البته لحن روزنامه ها وعقیدهٔ مردم اختلاف داشت بعضی این‌رویه‌را تمجید وبرخی نکوهش میکردند .

دراین هنگام از محل ارفع اعلی ومقام منیع اسنی امری که اطاعت وامتثالش واجب و لازم ، ومهلتی در تأخیرش روا نبود ، بر نوشتن تاریخ صحیح این‌طائفه صادر گردید . من‌هم به‌نوشتن آن بروجهی که پسندخردمندان باشد تصمیم گرفتم .

حقایق و وقایعی را که مینویسم بطوری ثابت و محقق است که از محسوسات من حساب میشود ، بدون قضاوت آنها را نقل ومدح وذم، تحسین وتقبیح راکنار میگذارم زیرا : تنهاوظیفهٔ مورخ نقل‌متون اخبارو بیان مدارک آن وبر خوانندگان است که بارعایت عدل و انصاف نتایجی از آن استنباط وحکم برضرر یانفع صاحبان تاریخ بدهند .

اسم آن کتاب را **باب الابواب** گذاردم زیرا طالبین حقایق را به منشاء دعاوی کسانیکه بنام مهدی یا باب ظهور کرده‌اند هدایت میکند .

وچون دامنهٔ مطالب آن طولانی وسبل‌مندرجاتش‌خواننده رامشوش میساخت وباقطع بزرگ و خط ریزمتجاوز از ۵۰۰ صفحه ولاجرم طبع آن نیازمند بزمانی‌طولانی ، وبی تردید باندازهٔ خصوص برای مثل‌من که مشاغل زیادی داشتم‌دشوار بود:مصلحت دیدم که درحال حاضراین کتاب‌را که‌درحقیقت فهرست آن است منتشر ونشر اصل کتاب را بوقت دیگر موکول کنم‌اسمش‌را **مفتاح باب الابواب** گذاشتم زیرا طالبین‌را وسیلهٔ درک حقایق‌است .

تردید ندارم که مردم این سامان و کسانیکه از سایر بلاد دربن ردیفند ازحقایق غریبه واحکام عجیبه‌ای که ازاین طائفه نقل‌شده زیاده ازحد شگفتی خواهند کرد ، وشاید کسانی هم باشند که درصحت اسناد این حقایق به کتابهای آنها تردید کنند، بااین‌جهت مصلحت دیدم کتبی را که احکام‌عجیب وغریب‌را ازآنها نقل کرده‌ام (مانند بیان‌باب کتاب اقدس وهیکل بهاء وغیر اینها از کتب این‌طائفه) در بزرگترین کتابخانه های علمی این سامان **(جامع ازهر)** تحت نظرعلامهٔ اوحد استاد شیخ محمد عبده مفتی کشورمصر بگذارم، تااگر کسی‌را تردیدی درصحت اسناد چیزی ازآن احکام باشدبآنها مراجعه ودلیل صحت نقل‌مرا مشاهده کند **والله علی مانقول وکیل .**

فدع کل صوت غیرصوتی فانني انا الصائح المحکي والآخر الصدی.

مقدمه

اصول ادیان دنیا هفت است

باب اول دردین بودا

دین بودا دین چینی‌ها وژاپونیها وملل مجاوراین دو کشور بزرگ (خاور دور) وازجمیع ادیان دیگر بیشتر انتشار یافته وپیروانش درحدود ششصد میلیون است .

بعقیدهٔ آنها بودا نخستین کسیستکه درروی زمین بصورت بشرظاهر شده ونوع بشربوی منسوبند ، ونیز او اول کسیستکه بعمران و آبادی کرهٔ زمین اقدام نموده . بودائیها آدم ونوح وطوفان وامثال آنرا نمیشناسند .

دین بودا پیروانش‌را مجبورمیکند که پادشاهان رااز‌خیالات باطل وافکارغلط ونقایص‌بشری منزه بدانند، بدین جهت معابدآنها بصور پادشاهان ورجال بزرگ ورهبران دینی آنان مزین است. (بیداست که پادشاهان دین بودا را تحت نفوذ و قدرت خودقرار داده وآن ملت را به‌تعظیم از مجسمهٔ پادشاهان وادار کرده‌اند . مترجم)

در روایات واخبار بودائیان نصوص واشاراتی براینکه درآینده مصلحی‌ظاهر واستوانه های کج دین‌را راست سازد نیست ، ولی‌معتقدند که بودا هرموقعی لازم بداند دوباره باین عالم برمیگردد و مفاسد را اصلاح میکند . بعضی‌هم گفته‌اند اوبرای دومین بار بعالم برگشته وهمان بوغابوده (بوغا مردحکیم وقانون گذار مشهوری است که درعصر« کورش» کیخسرو اول پسرسیاوش سر کیکاوس پادشاه بزرگ فرس زندگی مینموده و کتب قانون وی باکثر لغات فرنگی ترجمه گشته واکنون هم‌میان‌آنان‌متداول است.)

حکماء فرنگ کتاب های اورا نیکو دانسته بلکه بعضی ازآن ها (مانند ملتبرون جغرافیائی‌مشهور وغیراو ازبزرگان علماءآن سامان)طریقهٔ اورا برشریعت مسیح ترجیح داده‌اند بوغا ۲۲۰۰سال عمر نموده وپس ازاو فیلسوفی بنام(بیاتناجالی) طریقهٔ وی‌را درمدت ۱۵۰۰سال منتشر ساخته‌است .

بعد از بیانناچالی قانونگذار مشهور (کنفوسیوس) حکیم چینی ظاهر واصلاحاتی درشریعت بودا نموده ودرضمن طریقهٔ یوغای حکیم را ملحق بمذهب بودا ساخت . کنفوسیوس ادعا نکرده که یوغا همان بودا است و دو مرتبه بعالم برگشته وچینیان همچنین اعتقادی نسبت بیوغا ندارند وفقط معتقدند که وی یکی از بزرگان علماء شریعت آنها بوده . باوجود این بعضی گفته‌اند که یوغا همان بودا است که دوباره بعالم برگشته وشریعت خویش را کامل و منقح نموده است .

باب دوم دردین برهما

دین برهما ریشهٔ دین مردم هند و آنان از دویست ملیون نفر بیشتر و معتقدند : اول کسیکه ازعالم بالا بعالم سفلی فرود آمده : عقلی آسمانی و بلباس بشریت ظاهر گشته نادرزمین توالد وتناسل و آنرا معمور نماید، نامش **برهما** واسم کتابش وندا بوده. دراصل دین برهمائیان ودر کتب علمای آنان ذکری ازآدم وحواء ونوح و طوفان وجود ندارد . برهمائیان صورت علماء ورجال دینی خودرا احترام میکنند ، ومعابدشان بتماثل علمای دینی ورجال مذهبی مزین است . در کتب دینی آنها نص صریحی وجود ندارد که در آینده مصلحی ظاهر گردد ودین برهمارا تکمیل کند ، آنها معتقدند که دینشان کامل واحتیاج بتکمیل ندارد ولی برهما درهردوروکوری باشکال مختلف درمیان آنها ظاهر میگردد .

باب سوم دین فتشیه

پیروان این دین مردم افریقای مرکزی وغربی، وچون بعلت سختی راه عبور ومرور دسترسی بآن بلاد ممکن نبوده شمارهٔ حقیقی آنها معلوم نیست. ولی اخیراً علمای جغرافیا گمان برده‌اند که عدد آنها تقریبا بصدهزار میرسد.

پیروان این دین نیز علماء ورجال دینی ونامی خود را بحد نهائی تعظیم وتکریم وتماثل وصور آنها را محترم میدارند ، وبرای آنها حتی از نوع بشر قربانی میکنند ، آری آنها درمنتهی درجهٔ توحش وبستی میباشند.

بطوریکه دانستید پیروان این سه دین صور پادشاهان و بزرگان خودرا تاحد پرستش بلکه بحد پرستش احترام میکنند . ولی تصور نشود که این صور باصاحبان آنهارا واجب‌الوجود وخالق موجودات میشمارند ، بلکه مقصود آنان از پرستش صورت و تمثال تقرب بخدای بزرگ عالم است . چنانچه خداوند تبارك وتعالی درقرآن مجید درسورهٔ یونس ازعقیدهٔ آنها خبرداده وفرموده است . **ویعبدون من‌دون‌الله مالایضرهم ولاینفعهم**

و یقولون هؤلاء شفعائنا عندالله . (۱)و در سوره زمر میفرماید : **و ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی** (۲).

باب چهارم دین زردشت

مؤسس این دین ابراهیم زردشت واو اهل آذربایجان ایران و در اردبیل متولد ودرارومیه نشوونما یافته، درعصر سلطنت گشتاسب باو بشتاسب (شاهنشاه عجم) ظهور کرده ، کتابی آورده که آنرا کتاب آسمانی میدانسته ، ودرآن احکامی راجع بزندگی دنیاوآخرت و کیفیت معراج وی بآسمان . . . ذکر نموده .

کتاب زردشت ابتدا بزرگ وقطور بوده ، ولی اکنون بیش از بیست و یك جزو ازآن که اوستا و زند نامیده میشود دردست نیست و بقیهٔ آن درجنگهای اسکندرمقدونی وقبل ازآن درجنگهای تاتار وبعدازآن درجنگ های یونان ورم وعرب ازمیان رفته، سپس خود زردشتیان هم مانند کتابشان و(مانند قوم سبا) هردسته‌ای بگوشه‌ای پراکنده وبرخی هم درفتوحات اسلام مسلمان شدند ، بعضی هم بهندوستان مهاجرت وهرچه توانستند از ذخائر و نفائس و کتب دینی باخود برداشته بازن و بچه روانهٔ آن سامان گردیدند .

دراین اثناء دریا متلاطم و کشتی‌هاشان غرق و تمام آنان جزاندکی هلاك شدند .

نجات یافتگان برهنه وباحالی رقت انگیز وارد کراچی واز آنجا به بلاد هند متفرق و هردسته در نقطه‌ای متوطن شدند ، و اکنون تعداد آنها قریب به هفتصد هزار نفر است .

زردشتیان هند تعصب وطنی عجیبی دارند وهنوزهم لباس ایرانیان باستان را ازدست نداده شعائر دینی وصفات واخلاق ولغت قدیم خودرا حفظ کرده‌اند . بااینکه دینشان بادین کنونی ایران متباین است علاقه ومحبت زائد الوصفی بایرانیان دارند، وانس والفت مخصوصی باآنها پیدا میکنند ، ایرانیان را ازصمیم قلب دوست داشته (ایرانیان هم آنهارا ازصمیم قلب دوستدارند . مترجم) وروی همرفته ملتی شریف ونجیبند وتعدادشان فعلا در شهرها وقصبات ودهات ایران قریب صدوسی هزار نفراست .

۱- و پرستش میکنند غیرازخدا چیزی‌را که ضرر و نفعی بآنها نمیرسانند و میگویند اینها شفعأمایند نزد خدا .(سورهٔ . آیهٔ ۱۹)

۲- پرستش نمیکنیم آنهارامگر برای اینکه مارا بخدا نزدیك کنند (سورهٔ ۳۹ آیهٔ ٤)

آنهاسابقاً درنهایت سختی زندگی‌میکردند ولی‌مرحوم ناصرالدین شاه با عطوفت فراوان‌آنان را از پرداختن جزیه و مالیاتهای گزاف معاف وبعلاوه ازخزانهٔ دولت با آنها مساعدت نمود تامدارسی برای خود باز وجمعیت‌های خیریه‌ای تشکیل دادند . واکنون زندگی‌آنان ازهرجهت‌راحت ورضایت بخش است .

زردشتیان صورت وتمثال را (مانند بودائیها وبرهمنان) پرستش نکرده ، عبادت بتان واصنام‌راروا نمیدارند . ومعتقدندکه خدا یکتا ویگانه وازلی و ابدی است و شریك و نظیر ندارد . و تمام امور ازوی ابتدا وبدو برمیگردد ، اورا بنام اهورامزدا یاهرمز وهرمس میخوانند ، وبخلود نفس وعالم‌آخرت وثواب‌وعقاب عقیده دارند .

زردشتیان بارباب انواع معتقد ومیگویند بهرنوعی از موجودات فرشته‌ای گماشته شده که بامرخدای بزرگ اموراًن نوع را اداره میکنند .

عقیدهٔ اختصاصی زردشتیان اینستکه خدای جهان دو قوهٔ بزرگ بنام یزدان و اهریمن (یعنی مبدأ خیر ومبدء شر) آفریده که تمام خیرات و شرور ازاین دوقوه صادر میکرد . (حکمای آنها دوقوه را به عقل و نفس تفسیر میکنند) اختران و اجسام منیره ومضیئه‌را تعظیم‌وآنهارا مظاهرانوار خدای یگانه میدانند وخصوصاً خورشید را بیش ازسایر اجرام مضیئه‌احترام میکنند ، زیرا : اعتقادشان اینستکه‌خورشید مبدأ نوروحرارت وابن‌دواصل مادهٔ حیاتند . پس خورشید بزرگترین واسطهٔ فیض خداست وخدای عظیم‌در عالم اجسام مظهری بزرگتر از خورشید ندارد . اگر خورشید نبود هیچیك ازموجودات منظومه شمسی نبود .

درکتب آنها ذکری ازآدم وحواونوح وطوفان نیست، ودربسیاری ازرواباتشان اعلام شده‌که دین زردشت متدرجاً فاسد میشود و سپس مصلح کبیری ظاهر ومفاسد آنرا اصلاح وآنرا رواج میدهد . ودرهمان روایات علائمی برای اوقرارداده‌که بعضی تصریحاً و برخی تلویحاً برمشخصات‌حضرت **خاتم‌الانبیاء ص** مطابقت میکنند ، اسم‌آن مصلح درنزد زردشتیان بهرام شاه وبهرام درفارسی نام مریخ است.

درکتاب جاماسب نامه تألیف جاماسب شاگرد اول زردشت(برادر گشتاسب شاهنشاه بزرگ ایران) اشارات بسیاری‌بظهورچنین مصلح باچنین علائمی هست که باظهور پیغمبر اسلام‌مطابقت می‌نماید. ونیز درکتب بعضی متأخرین ازعلمای آنها (قبل ازاسلام) اشاراتی هست که مرد بزرگوار و

و یقولون هؤلاء شفعائنا عندالله . (۱)و در سوره زمر میفرماید : **و ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی** (۲).

باب چهارم دین زردشت

مؤسس این دین ابراهیم زردشت واو اهل آذربایجان ایران و در اردبیل متولد ودرارومیه نشوونما یافته، درعصر سلطنت کشتاسب باویشتاسب (شاهنشاه عجم) ظهور کرده ، کتابی آورده که آنرا کتاب آسمانی میدانسته ، ودرآن احکامی راجع بزندگی دنیاوآخرت و کیفیت معراج وی بآسمان . . . ذکر نموده .

کتاب زردشت ابتدا بزرگ وقطور بوده ، ولی اکنون بیش از بیست ویك جزو ازآن که اوستا وزند نامیده میشود دردست نیست وبقیهٔ آن درجنگهای اسکندرمقدونی وقبل ازآن درجنگهای تاتار وبعدازآن درجنگ های یونان ورم وعرب ازمیان رفته، سپس خود زردشتیان هم‌مانند کتابشان و(مانند قوم سبا) هردسته‌ای بگوشه‌ای پراکنده وبرخی هم‌درفتوحات اسلام مسلمان شدند ، بعضی‌هم بهندوستان مهاجرت وهرچه توانستند از ذخائر و نفائس و کتب دینی باخود برداشته بازن و بچه روانهٔ آن سامان گردیدند .

دراین اثناء دریا متلاطم و کشتی‌هاشان غرق و تمام‌آنان جزاندکی هلاك شدند .

نجات یافتگان برهنه وباحالی رقت انگیز واردکراچی واز آنجا به‌بلاد هند متفرق و هردسته در نقطه‌ای متوطن شدند ، و اکنون تعداد آنها قریب به هفتصد هزار نفر است .

زردشتیان هند تعصب وطنی عجیبی دارند وهنوزهم لباس ایرانیان باستان را ازدست نداده شعائر دینی وصفات واخلاق‌ولغت قدیم خودرا حفظ کرده‌اند . بااینکه دینشان بادین کنونی ایران متباین است علاقه ومحبت زائد الوصفی بایرانیان دارند ، وانس والفت مخصوصی باآنها پیدا میکنند ، ایرانیان را ازصمیم قلب دوست داشته (ایرانیان هم‌آنهارا ازصمیم قلب دوستدارند . مترجم) ورویهمرفته ملتی شریف ونجیبند وتعدادشان فعلا در شهرها وقصبات ودهات ایران قریب صدوسی‌هزار نفراست .

۱- و پرستش میکنند غیرازخدا چیزی‌را که ضرر و نفعی بآنها نمیرسانند و میگویند اینها شفعاءمایند نزد خدا .(سورهٔ . آیهٔ ۱۹)

۲- پرستش نمیکنیم آنهارامگر برای اینکه مارا بخدا نزدیك کنند.(سورهٔ۳۹ آیهٔ ٤)

آنهاسابقاً درنهایت سختی زندگی‌میکردند ولی‌مرحوم ناصرالدین شاه با عطوفت فراوان آنان را از پرداختن جزیه و مالیاتهای گزاف معاف وبعلاوه ازخزانهٔ دولت بـا آنها مساعدت نمود تامدارسی برای خود بـاز وجمعیت‌های خیریه‌ای تشکیل دادند . واکنون زندگی‌آنان ازهرجهت‌راحت ورضایت بخش است .

زردشتیان صورت وتمثال را (مانند بودائیها وبرهمنان) پرستش نکرده ، عبادت بتان واصنام‌راروا نمیدارند . ومعتقدندکه خدا یکتا ویگانه وازلی و ابدی است و شریك و نظیر ندارد . و تمام امور ازوی ابتدا وبدو برمیگردد ، اورا بنام اهورامزدا یاهرمز وهرمس میخوانند ، وبخلود نفس وعالم‌آخرت و ثواب‌وعقاب عقیده دارند .

زردشتیان بارباب انواع معتقد ومیگویند بهرنوعـی از موجودات فرشته‌ای گماشته شده‌که بامرخدای بزرگ اموران نوع را اداره میکند .

عقیدهٔ اختصاصی زردشتیان اینستکـه خدای جهان دو قوهٔ بزرگ بنام یزدان و اهریمن (یعنی مبدأ خیر ومبدء شر) آفریده که تمام خیرات و شرور ازاین دوقوه صادر میکرد . (حکمـای آنها دوقوه را به عقل و نفس تفسیر میکنند) اختران و اجسام منیره ومضیئه‌را تعظیم‌وآنهارا مظاهرانوار خدای یگانه میدانند وخصوصاً خورشید را بیش ازسایر اجرام مضیئه‌احترام میکنند ، زیرا : اعتقادشان اینستکه‌خورشید مبدأ نوروحرارت واین‌دواصل مادهٔ حیاتند . پس خورشید بزرگترین واسطهٔ فیض خداست وخدای عظیم‌در عالم اجسام مظهری بزرگتر از خورشید ندارد . اگر خورشید نبود هیچیك ازموجودات منظومه شمسی نبود .

در کتب آنها ذکری ازآدم وحواونوح وطوفان نیست، ودربسیاری ازروایاتشان اعلام شده‌که دین زردشت متدرجاً فاسد میشود و سپس مصلح کبیری ظاهر ومفاسد آنرا اصلاح وآنرا رواج میدهد . ودرهمان روایـات علائمی برای اوقرارداده که بعضی‌تصریحاً وبرخی تلویحاً برمشخصات‌حضرت **خاتم‌الانبیاء** صم مطابقت میکند ، اسم‌آن مصلح درنزد زردشتیان بهرام شاه وبهرام درفارسی نام مریخ است.

درکتاب جاماسب نامه تألیف جاماسب شاگرد اول زردشت(برادر گشتاسب شاهنشاه بزرگ ایران) اشارات بسیاری‌بظهورچنین مصلح‌باچنین علائمی هست که باظهور پیغمبر اسلام‌مطابقت می‌نماید. ونیز درکتب بعضی متأخرین ازعلمای آنها (قبل ازاسلام) اشاراتی هست کـه مرد بزرگوار و

مصلح بزرگی بنام (شوسیانس)(شوت نازل منزلهٔ مهدی منتظر نزد مسلمین است) در آخرالزمان ظاهروخروج میکند درحالیکه چهل نفر مردانیکه پوست پلنگ بر تن دارند در پیشاپیش او میروند، آنها احترامات نوررا تجدید، بدعتها وشبهات را ازمیان برداشته ، ودین مجوس را بعظمت اول میرسانند.

آگهی - چون اوضاع ملت زردشت ازنظر مردم عربی زبان پوشیده بود دراین مختصر قدری مفصلتر ازاحوال آنان سخن رفت. (البته تعصب وطنی هم بی تأثیر نبوده مترجم)

باب پنجم دین یهود

مؤسس این دین موسی کلیم‌الله (ع) است ، وی کتاب مقدسی ازطرف خداوند متعال بنام تورة آورده که ، نصاری آنرا عهدعتیق مینامند ودرمیان مردم متداول ومشهوراست وبعد ازآن ازطرف علمای یهود کتاب دیگری بنام (تلمود) منتشر گردیده.

یهودیان دوقسمند : **قرابین** که بتلمود اعتمادی ندارند و **ربانیین** که بآن اعتماد میکنند . تعداد یهودیان قریب بهشت ملیون است . آنها در اعصار گذشته دارای نفوذ وقدرت، حکومت وسلطنت وعزت واستقلال بودند. اقوامی که تحت فشار آنان زندگی میکردند علیه آنها قیام وبنیان حکومتشان را درهم شکسته وجمعیتشانرا متفرق ساختند . نخستین ضربت مهلکی که بر آنها واردشد ازطرف یکی ازپادشاهان بابل که درآنوقت تحت اطاعت ملوك فارس ومادها بودند (بنـام بخت‌النصر) بود . بخت‌النصر یهودانرا اسیر و آنهارا ببابل وهمدان آورده ، قریب هفتاد سال تحت أسارت بابلیها بسرمی بردند ، وپس ازآن بامر لهراسب پادشاه بزرگ فارس آنها را بفلسطین برگردانده ، لهراسب امرکرد در شهر اورشلیم معبد هیکل را به خرج وی بنانمودند . وبعدازآن درفلسطین باقی بودند تاضربت محکم دیگری ازناحیه طیطوس (قیصر روم) برآنان وارد وطیطوس بیت‌المقدس را خراب وتمام یهودیان اورشلیم را قتل عام وبکنفر ازآنها باقی نگذاشت .

ازآن تاریخ دیگر حکومت وسلطنت‌را ازدست‌داده ورشتهٔ استقلال واستعمارشان بپایان یافت . کسیکه دراصول دین یهود بادیدهٔ بصیرت‌واعتقاد نظرکند معلومش میشود که نخستین دینی‌است که کیش توحیدرا بجامعهٔ بشر تعلیم وآنان‌را ازبندهای شرك وبت پرستی نجات داده وظائفشان را نسبت به پروردگار ونسبت بخودشا وغیرمعلوم نموده است .

این سخن جلوگیری از کسی ندارد که توریة را بدقت مورد مطالعه قرار دهد تامعلوم گردد که بعد ازموسی علیه‌السلام تا پایان اسارت بابل چگونه این کتاب مورد تحریف وتبدیل قرار گرفته ، و چگـونه دستورات همورابی پادشاه ایلام یاعیلام (ولایت خوزستان) وقوانین سرجون اول پادشاه بلاد نینوا وبابل درآن داخل شده‌است ، چنانچه اخیراً (ازسه‌سال قبل تاکنون) آثاری که ازخرابه‌های بابل درعراق عرب (اطراف شهرحله) وخرابه های شوش درولایت خوزستان بیرون آمده این حقایق‌را ثابت ومحقق نموده است.

درتوریة اخبارمختلفی اززبان پیغمبران علیهم‌السلام‌است که بظهور پیغمبر ومصلح وشارع‌جدیدی‌بشارت میدهد (که خداوند اورا مبعوث برسالت مینماید تاناموس را تکمیل کند ومردم را براه راست هدایت نماید).

بشارات دراین کتاب بسیار ولی‌ما بذکرفهرست (۱۱) بشارت ازآن ها اکتفا وتفصیل را باصل‌کتاب باب‌الابواب موکول میداریم :

اول ـ باب ۱۸ سفر استثناء عدد ۱۷تا۱۲. **دوم** ـ سفراستثناء عدد ۲۱. **سوم** ـ باب ۳۳ سفر استثناء . **چهارم** ـ باب ۱٤ سفر تکوین عـدد ۲۰. **پنجم** ـ باب ٤۹ عدد۱۰ . **ششم** ـ مزمور ٤٥ تمام‌آن **هفتم**ـ مزمور ۱٤۹ ودرآن ۹عدد وآخرش اینست (این مجد از برای جمیع ابرار است) **هشتم** ـ باب ٤۲ کتاب اشعیا عدد ۹تا۱۷ . **نهم** ـ باب ٥٤ کتاب اشعیا از اول تاعدد ۱۷ . **دهم** ـ باب ٦٥ کتاب اشعیا ازاول‌تاعدد ۱۰٦ . **یازدهم** باب دوم ازکتاب دانیال در موضوع خوابیکه بخت‌النصر پادشاه بابل دیده وفراموش نموده بود ودانیال از روی وحی آنرا بیان وتفسیر کـرد از عدد ۳۱ تا٤٤ .

درتفسیر این بشارات اختلاف شدیدی میان علمای یهود و نصاری و ومسلمین هست :

علمای یهود میگویند : بعضی از این هـا بپیغمبران بنـی اسرائیل اختصاص دارد ، وبرخی ازآنها به‌پیغمبر و مسیح و ایلیـانی که هنوز ظـاهر نگشته .

علمای نصاری میگویند : تمام این‌بشارتها مختص عیسی علیه‌السلام ودرحق اواست و عیسی هم ظاهر گشته مدتی زندگانی کرده پس اورا بدار کشیدندومرد ودفن شد وپس‌ازمیان قبر برخواست وبسوی پدرخویش بآسمان بالا رفت .

ولی ما معتقدیم که تمام این بشارات بیندهٔ خدا **محمد بن عبدالله صم** که آخر پیغمران وفرستان گان خداست اختصاص دارد ، ومن تفسیر آنهارا در کتاب باب‌الابواب درنهایت روشنی بیان نموده و دراین کتاب که بمنزلهٔ فهرست آن است ازتفسیر وتوضیح آنها صرفنظر کردم ، طالبین بآن کتاب رجوع کنند .

باب ششم دین نصاری

مؤسس این دین عیسی علیه‌السلام و تعداد پیروان آن متجاوز از (۳۵۰) ملیون است ، مذاهب نصاری بسیار ومشهورترین آنها ارتدکس ، کاتولیك و پروتستان‌است . باعتقاد آنها عیسی پسر خداست وگاهی میگویند کلمهٔ خدا وگاهی میگویند **ثالث ثلثه** (یعنی سوم‌ازخدایان سه‌گانه) ومیگویند: پدر، پسروروح القدس (مقصودشان خدا وعیسی وجبرئیل‌است مترجم) .

کتاب مقدس آنها موسوم بعهد جدید وآن عبارت از چهار انجیل است که منسوبند به(متی ومرقس ولوقا ویوحنا) .

مندرجات عهد جدید عبارت است ازچگونگی رفتار مسیح‌وکردار حواریین ورسائل‌آنان که مجامع دینی آنهارا بعنوان کتاب دینی تصویب کرده‌است.

فرق میان توریهٔ یهود و انجیل نصاری اینستکه توریهٔ یهود دارای اصل آسمانی بوده نهایت چنانچه گذشت بعد ازموسی دراسارت بابل مورد تحریف وتبدیل قرار گرفته‌و پادشاهان عیلام و بابل‌احکام وقوانینی‌ازخودشان درآن داخل نموده‌اند وشاید هم درخرابی بیت‌المقدس بعلت انحصار نسخه ازبین رفته وپس ازآن احبارشان ازحفظ نوشته باشند ودراین‌صورت تاچه اندازه میشود بحفظ وامانت آنها اعتماد نمود ؟

ولی انجیل نصاری بطور قطع وبقین هیچ اصل آسمانی ندارد ، و همین حواریین سابق‌الذکر بودند که شرح حال عیسی واعمال خودرا نوشته نامه‌هائی‌را که بمردم شهرها ودهات نوشته بودند بآن ملحق ساخته و اسم آنرا انجیل گذاشتند . بنابراین‌جای تردیدنیست که پایهٔ انجیل ازپایهٔ توریهٔ بمراتب سست‌تر است . مترجم)

طوائف نصاری (غیر ازپرتستانها) شمایل منسوب بعیسی ومریم و حواریین را مقدس شمرده وبآنها احترام ، ودرکلیساها نصب مینمایند .

وازآنجمله شمایلی‌است بنام‌ایقونات‌و برای‌هر شمایلی نمازمخصوص وعبادت خاصی ساخته درپیشگاه‌آنها بجا میآورند .

بعقیدهٔ نصاری مصلح موعود درتوریهٔ همان عیسی مسیح (ع) است که از مریم متولد وعالم بشریت را اصلاح وتکمیل و پس از آن بدار آویخته شده ومرده وبعد ازسه‌روز ازقبر برخواسته و بسوی پدر خود بآسمان بالا رفته است .

درهمین کتاب مقدس عهد جدید اشاراتی است که مردم را بظهور مرد بزرگواری (که مردم رابدین حق ومحکم‌خدا دعوت کند بشارت‌میدهد) ومابذکر هفت عدد ازآنها اکتفا وتفصیل و تفسیرآنهارا بکتاب باب‌الابواب حواله میدهیم :

اول ـ نقل یهودای حواری در رسالهٔ خود خبراخنوخ پیغمبررا .
دوم ـ باب ۳ ازانجیل متی . **سیم** ـ باب ۱۳ ازانجیل متی . **چهارم** ـ باب ۲۰ ازانجیل متی . **پنجم** ـ باب ۲۱ . **ششم** ـ باب ۲ از مشاهدات . **هفتم** ـ باب ٤ انجیل یوحنا اواخر آن (جائیکه میگوید اگر مرا دوست دارید وصیت مرا حفظ کنید .)

باب هفتم دین اسلام

مؤسس این‌دین حضرت **محمد بن عبدالله**(ص) بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف عربی‌قرشی بوده. این پیغمبر کریم(ص)در(۹ یا۱۲ یا۱۷) ربیع‌الاول ٦۲۲ میلادی درمکهٔ معظمه زادالله شرفها از مادرش آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهره متولد ودرچهل سالگی برسالت ونبوت منصوب گشته‌وقرآن **کتاب آسمانی** را ازطریق‌وحی‌آورده که تفصیل وبیان‌هرچیزی درآنموجوداست .

پس ازآن بمدینهٔ منوره مهاجرت وده سال بعد از هجرت درآنجا وفات یافته . بعد ازاو خلفاء وی درمدت هشتاد سال فتوحاتی انجام دادند که دولت روم درطی هشتصد سال نتوانسته بود نظیرش را انجام دهد . تعداد پیروان اسلام متجاوز از ۳۰۰ملیون وآنها بردوقسمند :

اول اهل سنت وجماعت که سابقاً مذاهب بسیاری داشته ولی‌اکنون دارای بیش ازچهار مذهب (حنفی ـ مالکی ـ شافعی ـ حنبلی) نیستند وفعلا برهمین چهارمذهب اعتماد میکنند وتعدادآنها سه‌ربع جمیع مسلمین است .

دوم شیعیان جعفری وامامیهٔ اثنی عشری : این مذهب بحضرت امام جعفرصادق فرزند امام محمد باقرفرزند امام زین العابدین علی فرزندحسین فرزند حضرت امیرالمؤمنین‌علی بن ابیطالب علیهم‌السلام نسبت داده میشود . مذاهب دیگری‌هم‌مانندزیدیه واسماعیلیه‌بنام مذهب شیعه خوانده میشود ولی

اصح واشهر آنها مذهب جعفری اثنی‌عشری‌است. ودراین کتاب هرجا نام‌شیعه میبریم مقصود همین شیعهٔ جعفری دوازده امامی است.

پیروان مذهب شیعه ربع جمعیت تمام مسلمین است . پس مسلمانان مؤمن موحد که خدای جلیل را عبادت میکنند اکنون دارای پنج مذهبند که پیروان چهار مذهب را اهل سنت وسنی و پیروان مذهب پنجم را شیعه می نامند . وتسمیهٔ آنها به‌شیعه بآنجهت است که‌آنها از امیرالمؤمنین علی بن‌ابی طالب وذریهٔ آن بزرگوار مشابعت ومتابعت میکنند(نه‌از بنی‌امیه و بنی‌عباس) تمام پیروان این پنج مذهب دراصول دین نامی سامی اسلام که عبارتند از : ۱ـ شهادت برتوحید ویگانگی خدا ، ۲ـ گواهی براینکه حضرت محمد بن عبدالله (ص) بنده وفرستادهٔ خدا وآخرین پیغمبری است که از طرف خداوند بسوی بندگانش‌مبعوث گشته ۳ـ برباداشتن‌نماز ۴ـ دادن زکوة ۵ـ روزه‌ماه رمضان ۶ـ حج خانه خدا برای کسیکه استطاعت داشته باشد اتفاق دارند .

علت اتفاق پیروان تمام مذاهب براین اصول اتفاق‌آنـان براساس دین اسلام (قرآن مجید وفرمایشات صاحب آن) است .

چنانکه میان ارباب مذاهب چهارگانه اختلافاتی است ، میان سنی وشیعه‌هم‌اختلافات جزئی‌وفرعی‌وجوددارد که معلول تمسك شدید‌آنان بدیانت وحرص براستحکام پایه‌های دینشان است .

اختلافات سنی وشیعه ازنوع اختلاف در اعتماد براخبـار منسوب بپیمبر ، واختلاف درتفضیل خلیفهٔ اول برسه خلیفهٔ بعد او یاتفضیل علی(ع) بر خلفاء قبل ازاو میباشد .

عقلا دانند که این نوع اختلافات عرضی وفرعی است نه جوهری و اصولی. ولذاتامیان‌آنان‌اختلاف اصولی واقع نگردد وتاتوافق‌آنها بر اصول عقاید اسلام محفوظ باشد نباید اختلافات جزئی‌را مورد توجه و اهمیت قرار داده جنگ ونزاعهای سابقین‌را تعقیب کنند، زیرا همهٔ طبقات مسلمین درب خانه پیغمبر توقف نموده میخواهند احکام دین خودرا ازآن بزرگوار گرفته باشند ، نهایت شیعیان ازطریق اصحاب (کسانیکه محضرمبارك آن حضرت را درك نموده باشند) بآن حضرت اتصال پیدا می کـنند و شیعیان ازطریق مستقیم اهل بیت عصمت و طهارت .

پیغمبر گرامی‌هم در مورد هریك از آنان فرمایشاتی فرموده . در مورد اصحاب فرموده است : **مثل اصحابی کالنجوم بایهـم اقتدیتم اهتدیتم**(۱) درمورد اهل بیت فرموده : **مثل اهل بیتی کسفینهٔ نوح من**

---

۱ ـ مثل اصحاب‌من مانند ستارگانست بهرکدام اقتداکنید رهنمائی‌میشوید .

رکب فیها فقد نجی و من تخلف عنها فقد غرق . (۱) و نیز فرموده است : **لاتجمع امتی علی الضلالة . (۲)**

تبصره‌ای از مترجم

اختلاف سنی وشیعه معلول سهل انگاری سنیان ودقت وتمسك شدید شیعیان است : که چوسنیان نخواسته‌اند دینشان برپایهٔ محکمی استوار باشد و شیعیان کوشش نموده پایهٔ مذهبشان را محکم واستوار کردند .

سنیان درگرفتن احکام بنقل هرکسیکه صحبت پیغمبررا درك کرده باشد اعتماد دارند . وازهرکسی برمسند فتوی نشیند تقلید ، وازهرناصالحی برکرسی خلافت قرارگیرد اطاعت میکنند .

شیعه‌ها میگویند : دراصحاب پیغمبر بصریح قرآن مجید ، منافق و فاسق ، ودرمیان ارباب قضا وفتوی افراد ناپاك‌ونادان ، ودرمیان خلفاظالم وستمکار بوده .

پس چگونه میشود براینگونه افراد اعتماد کرد ومسائل و احکام دیانت را ازآنها دریافت‌نمود . باید ناقلین اخبار مورد اعتماد بوده صاحبان فتوی وقضا صلاحیت علمی وعملی داشته باشند .

خلفاء پیغمبر وولی امر مسلمین باید دارای مقام عصمت و طهارت باشد وازطرف پروردگار عالم منصوب گردد . سنیان میدانند که طریقهٔشیعه محکم‌تر واستوار تر است . وقبول دارند که ائمهٔ شیعه‌هم از هرجهت با ائمهٔ مذاهب اربعه (ابوحنفیه ـ مالك ـ شافعی ـ احمدبن حنبل)قابل‌مقایسه نیستند، میدانند وقبول دارند که خاندان پیغمبر برای تصدی مقام خلافت از خاندان بنی امیه وبنی‌عباس اولی واصلحند ولی سهل انگاری کردند .

چون ذیل بیان مؤلف قدری مبهم وشاید گمراه کننده بود لازم گردید رفع ابهام وسد راه ضلالت وگمراهی شود :

ازکلام مؤلف محترم چنین بنظر می‌آید که تمام فرق مسلمین درب خانهٔ پیغمبر توقف دارند و میخواهند احکام دین را ازآن بزرگوار دریافت کنند، نهایت بعضی‌ازطریق‌اصحاب وبرخی ازطریق اهل‌البیت . وچون‌پیغمبر پیروی ازهردورا تصویب نموده‌مامسلمین فاعل مختاریم وازهرکدام پیروی

۱ـ مثل اهل بیت من همانندکشتی نوح است : هرکس سوارشد نجات‌یافت وهرکس تخلف نمود غرق‌گردید .

۲ـ امت من اجتماع برگمراهی نمیکنند .

کنیم ناجی و رستگار . اگرخواستیم بفقه شیعه عمل میکنیم و اگر خواستیم بفقه اهل سنت وجماعت .

ولی منصفانه قضیه اینطور نیست : واصولا فقه شیعه وسنی باهم سازش ندارد .

مثلا : فقه شیعه مطابق فرمودهٔ قرآن دستور میدهد که دروضو پاها را مسح کنید و فقه اهل سنت وجماعت برخلاف قرآن شستن پاهارا دستور می دهد .

یادرفقه شیعه صیغهٔ طلاق باید درحضور عدلین باشد و در فقه سنی عقد نکاح .

بنابراین : فقه شیعه ، تمام نمازها ووضوهاوطلاقهای سنیان راباطل میداند، وفقه سنی تمام نمازها ووضوها ونکاحهای شیعه را .

جای تردید نیست : که طریقهٔ شیعه وسنی هر دو نمیتوانند برحق باشد . ولاجرم یکی برحق ودیگری باطل است . **پس** برهرمکلفی لازم است: دراطراف صحت و بطلان این دومذهب فحص وتحقیق، وهریك راکه صحیح دید اختیار نماید . **گویندگان** و نویسندگانهم دلائل صحت مذهبی را که اختیارکرده اند بگویند وبنویسند ، و بامخالفین عقیدهٔ خودشان مباحثه و مناظره ومباهله نمایند .

بلی چنانچه جناب مؤلف اشاره کرده، اختلافات داخلی نبایدموجب جنگ ونزاع وبروز تعصبات جاهلانه شود . والبته تمام افراد مسلمین مادام که یکی از اصول دین (توحید ، نبوت ومعاد) را انکار ندارند باهم برادر وبرابر، وجان ومالشان محترم است، باهم ازدواج میکنند وازیکدیگر ارث میبرند . **و تمام** ۴۰۰ میلیون جمعیت مسلمان ازهرتیره ونژاد وبهر مذهبی ازمذاهب اسلام که باشند ازمصالح عالیهٔ مسلمین دفاع ، و درموقع ضرورت بادشمنان اسلام نبرد میکنند . (انتهای تبصرهٔ مترجم)

جای تأسف است که مردمی هوا پرست وجاه طلب دین اسلام را با سیاست مخلوط ودرقرون گذشته میان موحدین ومؤمنین وبرادران دینی تفرقه وجدائی انداخته ، موحدین را ضعیف ، دشمنان را بر آنـان مسلط ، جمعیت منظم آنهارا بکلی متفرق ، اموالشان را غارت و کشور های آنان را میـان خود تقسیم نمودند .

آیا هنگام آن نرسیده که مسلمین که برجامعهٔ بشر سیادت وبزرگی داشته ، مشرق ومغرب عالم را فتح ، ودریاها وجزائر دنیارادرتصرف داشتند ازخواب غفلت بیدار واین ضعف و سستی را کنار گـذارده پیغمبر اسلام را

متابعت و فرمان خدارا اطاعت نمایند ؟ .

تردیدنیست : که اطاعت خدا ضامن اصلاح امور دنیاوآخرت است. ازخدای متعال خواهانیم که دلهای مارا بنورعلم ودانش منور واحکام قرآن مجیدرا بماتعلیم کند ، تاشکستگی امور خودرا اصلاح و دسته‌های پراکنده خودرا مجتمع نمائیم .

اکنون مایهٔ بشارت و مسرت است که مشاهده میکنیم مسلمین بهم نزدیك وباهم اتفاق واتحاد ومحبت والفت دینی پیدا میکنند .

البته باید ازبعضی غافلان که هنوز دست ازتعصبات نژادی برنداشته واز برادران‌دینی خود رو گردانند صرف نظر نمود . زیرا آنها برخلاف امر خدا ومحکمات قرآن رفتار میکنند . خداوند حمید در قران مجید فرموده : **انما المؤمنون اخوة .** (۱) و نیز فرموده : **وجعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقيكم.** (۲) وپیغمبراکرم فرموده: **المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً.**(۳) وهم‌فرموده: **يدالله مع الجماعة** .(٤)

باب هشتم

دراخبار واحادیثی که ازپیغمبر اکرم و دانشمندان اسلام از طریق اهل سنت وارد ، وبشارت میدهدکه در آخرالزمان مصلح کبیریکه آئین اسلام‌را تجدید کند ظهور خواهد کرد .

بیان کردیم که هریك از ادیان بظهور شارع بزرگی که دین خدا را کامل ، و مردم را بآمال و آرزوی قلبی برساند بشارت داده ، وبشارت آنها بظهور حضرت خاتم‌الانبیاء محقق گشته است .

دردین اسلام حدیثی وارد نشده که بعدازپیغمبرشارع دیگری‌خواهد آمد. بلکه برعکس احادیثی است که : رسالت و نبوت ختم و وحی آسمانی منقطع‌ودیگروحیی‌نخواهدآمد. (چنانچه درقرآن مجیدهم اشاره‌فرموده که : **اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام**

۱ـ بدرستیکه جمیع مؤمنان باهم برادرند (سورهٔ ٤۹ آیهٔ ۱۰)

۲ـ شمارا نژادها وطوائف متعدد قرارداديم تاباهم شناسائی وآمیزش پیدا کنید . بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکار ترانند . (سورهٔ ٤۹ آیهٔ ۱۳)

۳ـ مؤمن ازبرای مؤمن مانند ساختمانی است که بعضی ازآن بعضی دیگررا محکم میکند.

٤ـ دست خدا باجمعیت است .

دینا . (۱) ونیزفرموده که : **ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین** . (۲)

و نیز درحدیث شریف است : هنگامیکه پیغمبر(ص) دریکی ازجنگ ها علی علیه‌السلام‌را جانشین خود قرارداد وآنحضرت اظهاررغبت بمصاحبت رسول اکرم مینمود ، حضرت رسول فرمودند : **اماترضی ان یکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی** . (۳) وامثال این‌حدیث بسیاراست .

ولی بزودی فتنه وفسادی درمیان مردم بوقوع می‌پیوندد که ازراه هدایت‌چنین دین محکم تامدتی منحرف میشوند . پس مردی‌ازخاندان پیغمبر این امت ظاهر وشریعت اسلام را زنده ، عدالت را پایدار ومردم را برحکم بکتاب خداکه برمحمد (ص) نازل گشته‌وبسنت ثابت شریف وی برمیگرداند واورا متابعت میکنند .

من این باب را برای بیان بشارات بظهور این مصلح بازنموده ، و پیروی میکنم آثار دوطایفهٔ بزرك مسلمین (سنی وشیعه) را .

درکتاب مشکوة المصابیح درباب اشراط ساعت ازجابربن سمره روایت شده که گفت : از پیغمبر(ص)شنیدم که فرمود : پیش از ساعت دروغ گویانی ظاهر خواهند گشت، پس ازآنها درحذر باشید.(مسلم‌روایت‌نموده).

وازجابربن عبدالله انصاری روایت شده که گفت : رسول خدا (ص) فرمود : خلیفه‌ای درآخرالزمان پیدا خواهد شد که مـال را بی‌حساب وشمار می‌بخشد ودرروایت دیگر قسمت میکند ونمی شمارد (احمد و مسلم روایت نموده‌اند).

وازابن مسعود ازرسول خدا روایت نموده که فرمود : دنیا تمام نخواهد شد تامردی از اهل بیت من که همنام من باشد سلطنت پیدا کند (ترمذی وابوداود روایت نموده‌اند) .

و نیز در روایت دیگری‌ازابن مسعودوارد گشته که گفت : پیغمبرخدا فرمود : اگر ازدنیا بجز یکروز باقی نماند هرآینه خدا آنروزرا طولانی

۱- امروز دین شمارا برای شما کامل ساخته ونعمت خودرا برشماتمام نمودم و راضی گشتم‌که اسلام دین شما باشد (سورهٔ ۵ آیهٔ ۵)

۲- محمد(ص) پدر هیچیك ازشمانیست ولکن فرستادهٔ‌خدا وخاتم پیغمبرانست (سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۴۰)

۳- آیا راضی نیستی‌که منزلت تو نسبت بمن منزلت هارون باشد نسبت بموسی ؟ جزاینکه بعدازمن کسی پیغمبر نخواهد شد .

خواهد نمود تامردی از اهل بیت مرا که نامش نام من ونام پدرش نام پدر من باشد بفرستد وزمین را ازقسط و عدل پر کند چنانچه از ظلم و جور پر گشته باشد.

وازام سلمه (زوجهٔ پیغمبر) روایت گشته که گفت : ازرسول خدا شنیدم که فرمود : مهدی عترة من از اولاد فاطمه می باشد (ابو داود روایت نموده) .

ونیز ازام‌سلمه (زوجهٔ پیغمبر) از پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم روایت گشته که فرمود : هنگام مردن یکی‌ازخلفاء اختلافی پیداخواهد شد، پس‌مردی از اهل مدینه خروج‌میکند و بسوی مکه میرود، وجمعی از اهل‌مکه بسوی وی می‌آیند وبا اودرمیان رکن ومقام بیعت میکنند، درحالیکه وی کراهت‌دارد. پس لشکری ازطرف شام بجنك وی فرستاده خواهد شد، و آنها میان مکه ومدینه دربیابان بزمین فروخواهند رفت . وقتی ابـدال شام واحزاب عراق این حادثه را به بینند بسوی وی خواهندآمد ، وبا اوبیعت خواهند نمود . پس ازآن مردی ازقریش که خالوهای وی‌کلب باشند ظاهر میگردد ، و او لشکری بسوی آنها میفرستد وسخت برآنها غلبه پیدا میکنند .

وازثوبان روایت شده که گفت : رسول خدافرمود : وقتی پرچم‌های سیاه را به‌ببینید که ازطرف خراسان می‌آید ، پس نزد آنها حاضر گردید . زیرا : خلیفهٔ خدا مهدی درآن قرار دارد (احمد و بیهقی در دلائـل النبوة روایت نموده اند) .

وازعلی کرم‌الله وجهه ازرسول خـدا روایت شده کـه : اگر از روزگار باقی نماند بجز یکروز خداوند درآنروز مردی ازاهـل بیت مرا میفرستد تازمین‌را ازعدالت پر نماید چنانچه ازجور پر گشته باشد (احمدوابو داود وترمذی وابن ماجه روایت کرده‌اند .)

وابن ماجه ازطریق ابراهیم از علقمه از ابن مسعود روایت نموده که گفت : وقتی مانزد رسول خدا صلی‌الله علیه وآله‌بودیم ، پس عدهٔ ازبنی هاشم وارد شدند وچون پیغمبر آنهارا دید چشمهایش بگریه افتاد و رنگش تغییر یافت ، من عرض‌کردم ای‌فرستادهٔ خدا درچهرهٔ شما حالتی مشاهده می کنم که آنرامکروه میدارم حضرت فرمود : بدرستیکه ماخاندانی میباشیم که خداوند ازبرای ماآخرت را بردنیا اختیار نموده ، وزود باشدکه بعد از من اهل بیتم ببلائی دچار شوند . کاربرآنها سخت گردد ، آنهارا تبعید کنند تا قومی ازمشرق بیایند که باآنها برچمهای سیاه باشد ، خیر وخوبی‌را طـلب میکنند وبآنها داده نمیشود . پس بامردم می‌جنگند تافرار نمایند . پس‌ازآن

آنچه‌را طلب کنند بآنها داده خواهد شد ولی آنها قبول نمیکنند تا آنرا (یعنی خلافت را) بمردی ازاهل بیت من بدهند و اوزمین را از عدالت پر خواهد نمود چنانچه ازجور پرشده باشد. پس هر کس از شما یا از اعقاب شما اورا درك نماید باید بسوی وی برود اگر چه باچهار دست وپا برروی برف باشد.

وازحذیفهٔ یمانی که گفت: رسول خدا فرمود: مهدی مردی از اولاد من میباشد که صورت وی مانند ستارهٔ درخشان است، رنگش رنگ عربی وجسمش جسم اسرائیلی میباشد، زمین را از عدل پرمیکند چنانچه ازجور پر گشته باشد، اهل آسمان وزمین ومرغان هوا بسلطنت وی رضایت دارند، بیست سال سلطنت میکند. (رویانی و طبرانی و ابونعیم ودیلمی «درمسند خویش» روایت نموده‌اند).

در کتاب مناقب ابن‌مغازلی شافعی ازابی ایوب انصاری رضی‌الله‌عنه نقل کرده که گفت: بدرستیکه پیغمبر مریض گشت، پس فاطمه رضی‌الله عنها نزد وی‌آمد و گریه کرد. پیغمبر فرمود: ای فاطمه خداوند باحترام تو نورا بکسی تزویج نمود که قبل ازهمهٔ مسلمین مسلمانی گرفته وبیش ازهمه علم دارد وبدرستیکه خداوند براهل زمین نظر فرمود مرا ازمیان آنها برگزید وپیغمبر مرسل قرار داد. پس باز برآنها نظرفرمود وشوهرت علی‌راالختیار نمود پس برمن وحی نمود تاترا بوی تزویج کنم واورا وصی‌خویش‌قراردهم. ای فاطمه ازما است بهترین بیغمبران واو بدر تومیباشد. وازما است بهترین اوصیا و اوشوهر تواست. وازما است بهترین شهداء واواست عموی پدر توحمزه. وازمااست کسیکه‌دو بال دارد که باآنها دربهشت برواز می کند و اوبسرعموی پدرت جعفر است. وازما است دوسبط این امت وسید جوانان اهل بهشت (حسن وحسین) و آنها دو فرزندان تو هستند. قسم بکسی که جان من‌دردست اواست که ازمااست مهدی این‌امت واو ازاولاد تومی‌باشد. (محمدبن‌ابراهیم حموینی شافعی‌در کتاب فرائدالمسلمین‌نقل‌نموده.)

ونیزصاحب کتاب فرائدالمسلمین بیرون آورده ازعلی‌بن هلالی از بدرش‌ازبیغمبر(ص) که فرمود: وقتی پی‌در بی فتنه‌ها وارد ومردم بمکروحیله بایکدیگر رفتار کنند: خداوند مهدی را میفرستد، باقلعه های ضلالت ودل های درغلاف را مفتوح سازد. وی درآخرالزمان قیام میکند و زمین‌را از قسط وعدالت برمسازد چنانچه ازظلم وجورپر گشته باشد.

دراین مفتــاح از احادیث نبوی بقدر گنجایش مقام ذکرو اکنون احادیث وارده درموضوع فرود آمدن عیسی علیه السلام را در آخرالزمان ذکر میکنیم:

از ابوهریره روایت شده که گفت : رسول خدا فرمود قسم بآنکسی که جان من بدست اوست نزدیك شده که پسرمریم درمیان شما نازل شود درحالیکه حاکم‌عادلی باشد، پس صلیب را میشکند وجزیه‌را برقرار میدارد مال را میبخشد تادیگر کسی آنرا قبول نکند،طوری مردم را ازدنیا بی‌نیاز گرداند که یك سجده نزدآنان از دنیا وهرچه درآنست بهتر باشد . پس‌ابو هریره میگفت اگر میخواهید این آیه‌را بخوانید **وان من‌اهل‌الکتاب الا لیؤمنن به‌قبل‌موته** ، تاآخرآیه .

ودرروایت دیگری فرمود چگونه است حال شما وقتیکه پسرمریم درمیان شما فرودآید ودرآن حال امام شما ازخود شما باشد (روایت ابو هریره بآخررسید) .

واز جابربن عبدالله انصاری روایت شده که گفت : رسول خدا فرمود طائفه ای ازامت من هستند که تادامنهٔ قیامت برطریق ما میجنگند . فرمود : پس عیسی بن مریم نازل میگردد وامیرآنان بعیسی میگوید: پس‌بیا پیش نمازماباش . پس میگوید : نه بعضی ازشما بربعضی امارت دارد . واین احترامی است برای این امت (مسلم روایت نموده)

وازحذیفهٔ یمانی بطور (مرفوعه) روایت شده : که مهدی متوجه میشودکه عیسی بن مریم علیهما السلام نازل کشته وگویا آب ازموهای او میچکد ومیگوید : نماز ازبرای شما برباگشته . پس نماز میخواند پشت سر مردی از اولاد من (طبری بیرون‌آورده وهم ابن حبان درصحیح خود از حدیث عقبة‌بن عامر درامامت مهدی مانندآنرا روایت نموده‌است.)

ودردرة المعارف تألیف شیخ امام عبدالرحمن بن علی‌بن احمد بسطامی که اعلم علماء وافقه فقهاء زمان خویش و ید طولائی درعلم حروف داشته چیزی نقل گشته که متن آن چنین است : بدرستیکه جفر درآخرالزمان با (محمد مهدی) ظاهر میگردد ، ودرحقیقت جز خود او کسی بآن معرفت ندارد .

ودرهمین کتاب میگوید : مهدی کتابهائی از غاری که درشهر انطاکیه میباشد بیرون میآورد وتابوت را که متروکات آل موسی و هارون والواح وعصای موسی در آن میباشد ، و آنرا ملئکه بردوش میگرفتند از دریاچهٔ طبریه بیرون میآورد .

ونیز درآن کتاب است که علم مهدی ازهمه‌کس بیشتر وخال‌سیاهی برگونهٔ راست دارد، اوازاولاد حسین بن‌علی علیهماالسلام میباشد .

ودرکتاب درمنظم تألیف شیخ امام کمال‌الدین محمد بن طلحهٔ

حلبی شافعی قدس سره ، آنجائیکـه اسرار حروف را ازروی فرمودهٔ امیر-المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام بیان میکند، و رموز آنرا ازاخبـار آن بزرگوار توضیح میدهد چنین میگوید : غرض از بیـان این سر باهر و رمز فاخر اظهار لوائحی است برای صاحبان شوق . زیرا این‌سر از عـلوم بزرگیست که درهای شهر برا که مردم مادی و طبیعی نمیتوانند دست بـآن برسانند ، وغیر ازلاهوتیان کسی نمیتواند بدان نگاه کند باز مینماید ، این همان‌علمیست که آل‌محمد بدان‌اختصاص‌دارند ، وهمان‌علمیست که محمد صلی الله علیه وآله شهرستان آن وعلی علیه السلام درب آن بوده . علی بن الحسین امام زین‌العابدین درمورد این‌علم فرموده است :

انی لاکتم من علمی جواهره — **کی لایری‌الحق ذوجهل فیفتتنا**
وقد تقدم فی هـذا ابو حسن — **الی الحسین ووصی قبله الحسنا**
یارب جوهر علم لوابوح بـه — **لقیل لـی انت ممن تعبد الوثنـا**
ولاستحل رجال مسلمون دمی — **یرون اقبح ما یأتونـه حسنا (۱)**

تااینکه میگوید : نزد علمای طریقت ومشایخ حقیقت بنقل صحیح و کشف صریح ثابت ومحقق گشته ، که امیرالمؤمنین درشهر کوفه برفرازمنبر ایستاده ، شروع بخواندن این خطبه فرمود :

سپاس مختص خدائیست کـه آفریننده و مخترع آسمـان و زمین ، گسترانند‌ه وحامل گسترده‌ها ، ثابت نماینده و بی‌کیاه‌کنندهٔ کوهها فرستنده وزجر کنندهٔ بادهای تند ، زینت دهنده وروشنی بخش آسمانها ، مدبر وسیر دهندهٔ افلاک ، تقسیم کننده واندازه گیر سیارات ، موجد ومسخر ابرها ، فرو برندهٔ تاریکیها ونوربخش آنها ، احداث کننده وبرفرارسازندهٔ نیزارهـا ، شکافنده وتیره سازنهرها ، وارد و صادر کنندهٔ امور،ضامن ومدبر روزی ها ، محیی ومحشور سازندهٔ اجساد پوسیده‌است .

اورا بعطا هابش وزیادتی آنها سپاس میکنم وبنعمت های بی‌درپی اوشکر گذارم .

شهادت میدهم : که معبودی جز خدا نیست ، یگانه است وشریك ندارد . شهادت میدهم که ذاکرش‌را بسلامت میکشانند وذخیره نماینده‌اش را از عقاب ایمن میسازد . ونیزشهادت میدهم : که محمد (ص) کسیستکه بآنچه

---

۱ ـ مضمون اشعار امام علیه‌السلام چنین است : من بسیاری از علوم خویش را پنهان میدارم ، حضرت ابوالحسن هم چنین فرمود ، وسفارش فرمود که حسنین نیز چنین کنند. چه بسا گوهر علمیٌ که اگر اظهار بدارم گفته میشود که من بت پرست گشته ومردان مسلمان خون مرا میریزند وچنین کار زشتی را ازخودشان نیکو میدانند .

پیغمبران سلف آورده‌اند خاتمه داده ، وسبب فخر آنان گشته، فرستاده ایست ازجانب خدا که دعوت آینده راافتتاح ومنتشر ساخته، اورا بسوی ملتی فرستاد که خردمندان آنان بت پرست بودند ، پس وی نصیحت را بحد وافر ابلاغ ونشانه های نورانی هدایت و منبرهای آنرا منور فرمود ، دعوت شیطان و مکرهای ویرا بمعجزهٔ قرآن محو ونابود ساخت ، دماغ سرکشان و کفار عرب را برخاك مالید، تاهنگام سفیدهٔ صبح دعوتش با نخستین زیارت کننده‌اش ملاقات نمود وطریفهٔ پاك وی بسوی معاد موجب فخر و مباهات گردید. درود بر آن درخت کهن سر بآسمان کشیده وشاخه‌های پاکیزهٔ وی .

ای مردم : مثل جریان پیدا میکنند ، و نتایج اعمال محقق خواهد گردید ، خواجگان خلافت را میگیرند ، وزنان حکومت پیدا میکنند ، هواها اختلاف پیدا مینماید ، مصیبت بزرگ میشود وشکایت فزونی میگیرد، دعوای باطل ادامه پیدا میکند ، زمین متزلزل و واجبات تضییع میشود ، امانات مکتوم وخیانات آشکار میگردند ، زنازاده‌ها قیام میکنند ، اشقیا بمرادخود میرسند، سفیهان جلومیآیندوصالحان عقب‌میروند ، قرآن ازمسیرخودانحراف پیدا میکند ، منزل ماه سرخ میشود ، سستی بحد کمال میرسد ، منار که‌مردم بایکدیگر شش ماه بشش‌ماه می‌انجامد ، دماغ فرو رفتهگان پدیدار میشوند پس لباس درنزدمردم بزرگ میگرددوآنها بر سرائرمردم حکومت میکنند ، زنهای آزادرا ازحجاب بیرون‌میآورند، بطرف جامهای شراب روان‌می‌شوند، خراسان را ویران میکنند و قلعه‌ها را خراب میسازند ، محبوسین را بیرون میآورند،عراق را باخونریزی فتح میکنند ، پس آه آه وآه‌آه ازدهن‌فراخان ولب آویختگان .

پس حضرت نگاهی بطرف راست وچپ فرموده ونفس بلندی (نه‌از روی خستگی) کشیده ازروی خشوع ناله ای زد و از روی خضوع تغییری درچهره‌اش‌حاصل‌شد. پس‌سویدبن‌نوفل‌هلالی برخواست‌و گفت: ای امیرمؤمنان آیاشما دراین‌وقایع حاضر بد و بآنها عالمید؟ حضرت باچشمی غضب‌آلود بوی نظر کرد وفرمرد : زنهای پسرمرده درعزایت به‌نشینند ومصیبت‌ها برتووارد گردد ای‌پسرجبان فزع کنندهٔ تکذیب نمایندهٔ عهد شکن بزودی دستت کوتاه میگردد ، ومصیبت برتوغالب میشود .

منم سرّ اسرار ، منم درخت انوار ، منم دلیل آسمانها ، منم انیس تسبیح کنندگان ، منم خلیل جبرئیل ، منم برگزیدهٔ میکائیل ، منم پیشوای املاك ، منم‌سمند افلاك ، منم‌سریرقصرها، منم‌حافظ لوح‌ها ، منم‌قطب‌تاریکی منم بیت المعمور ، منم بارش ابرها ، منم نورتاریکیها ، منم کشتی موجها، منم حجهٔ حجتها، ، منم راه‌نمای خلایق ، منم محقق حقایق ، منم تأویل کنندهٔ

تأویل ، منم مفسر انجیل ، منم پنجم آل کسا ، منم توضیح دهندهٔ سورهٔ نساء ، منم الفت ایلاف ، منم رجال اعراف ، منم سرّ ابراهیم ، منم شعیب و کلیم ، منم ولی اولیاء ، منم وارث انبیاء ، منم ادریاء زبور ، منم حجاب غفور ، منم برگزیدهٔ جلیل ، منم ایلیاء انجیل ، منم شدید القوی ، منم حامل لواء ، منم امام محشر ، منم ساقی کوثر ، منم تقسیم کنندهٔ بهشت ها ، منم تجزیه کنندهٔ آتشها ، منم یعسوب الدین ، منم امام پرهیزکاران ، منم وارث مختار ، منم پشتیبان پشت‌ها ، منم هلاک کنندهٔ کفار ، منم پدر ائمهٔ ابرار ، منم کنندهٔ درخیبر منم متفرق سازندهٔ احزاب ، منم گوهر گرانبها ، منم در شهرستان علم ، منم مفسر بینات ، منم بیان کننده مشکلات ، منم نون والقلم ، منم چراغ تاریک‌ها ، منم سؤال متی ، منم مدح شده درهل‌اتی ، منم نباء عظیم ، منم صراط مستقیم ، منم مروارید صدفها ، منم کوه قاف ، منم سرحروف ، منم نورظروف منم کوه ثابت ، منم علم شامخ ، منم کلید غیبها ، منم چراغ دلها ، منم نورارواح منم روح جسدها ، منم سوار کرار ، منم نصرة انصار ، منم شمشیر کشیده ، منم شهید مقتول ، منم جمع کنندهٔ قرآن ، منم بنیان بیان ، منم برادر رسول ، منم شوهر بتول ، منم استوانهٔ اسلام ، منم شکنندهٔ اصنام ، منم صاحب اذن ، منم کشندهٔ جن ، منم صالح المؤمنین ، منم امام رستگاران ، منم امام جوانمردان منم گنج اسرار نبوت ، منم مطلع براخبار پیشینیان ، منم خبردهنده ازوقایع آیندگان ، منم قطب قطب‌ها ، منم دوست دوستها ، منم مهدی آنسات ، منم عیسای زمان . قسم بخدا منم وجه‌الله ، قسم بخدا منم اسدالله ، منم سید عرب منم کاشف کرب ، منم کسی که درمورد او گفته شد **لافتی الا علی** ، منم آن کسیکه درشأن وی گفته شد **انت منی بمنزلة هرون من موسی** ، منم شیر بنی غالب ، منم علی بن ابیطالب .

راوی گفت : پس سؤال کننده فریاد بزرگی کشید وروی زمین افتاد در حالی که مرده بود . پس امیرالمؤمنین کرم‌الله وجهه بفرمایش خویش ادامه داد وفرمود : سپاس بخدائی اختصاص دارد که خالق جان‌داران ودافع ملتها است ودرود وسلام براسم اعظم و نور اقدم محمد و آل وی ص پس فرمود ازمن از راههای آسمان بپرسید زیرا بآنها داناترم تا براههای زمین ، بپرسید از من پیش ازآنکه مرا نیابید ، زیرا که میان پهلوی من است علوم بسیاری مانند دریای پراز آب .

پس بزرگان ازعلما وماهران ازحکما بسوی وی برخواسته واولیاء کامل و اصفیاء نادر دور اوحلقه زدند و جای قدم اورا میبوسیدند . و او را باسم اعظم خداوند قسم میدادند که سخنان خویش را تمام فرماید و نظام

آنرا بپایان رساند . پس آن دربـای راسخان و استاد عارفـان امام غالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فرمود :

ظاهر میگردد صاحب پرچم محمدی ودولت احمدی، قیام کنندهٔ بشمشیر و گویندهٔ راستگو، زمین را مهد راحت می‌سازد وسنت وفرض را زنده می کند .

پس از آن فرمود : ای کسیکه ازادراك شأن ومقام من محجوبی واز اوضاع واحوال من غافل ، عجائب روزگار آثار خاطرات نفس من است وغرائب عالم اسرار مکنونات ضمیر من ، زیرا من حجاب هارا پاره کرده ، و امر عجیب را آشکار ساختم ، وجان مطالب را بیان نمودم ، برطریق صواب سخن گفتم ، ودر های خزانه های غیب راباز نمودم و دقائق قلوب را از هم شکافتم لطیفه های معارف را بنهان داشتم . ومعارف لطیفه رابرمز واشاره بیان نمودم ، پس خوشا بحال کسیکه برشتهٔ این سخن بیاویزد وپشت‌سر این امام نماز بخواند ، زیرا که وی بر معانی کتاب مسطور و به پوست نگاشته شده وقوف دارد ، پس‌او ببیت‌المعمور ودریای مسجور وارد میگردد. سپس این اشعار را انشاد فرمود :

لقد حزت علم الاولین وانني ... ضنين بعلم الاخـرين كتوم
وكاشفت اسرار الغيوب باسرها ... وعندي حديث حادث وقديم
وانــي لقيوم علـى كـل قيم ... محيط بكل العالمين عليم(۱)

پس از آن فرمود : اگر بخواهم هفتاد بار شتر رااز تفسیر سورهٔ فاتحه پرمیسازم . فرمود : **قساف والقرآن المجيد** کلماتی است که اسرار آن پنهان وعباراتی است که آثار آن جلی وآشکار است . چشمه هـای دلهای با معرفت است که از روزنهٔ لطیفه های غیب هویدا گشته ، عواقب اموررامانند ستارگان درخشان روشن مسازد . منتهای فهم ادراك بشر و آغـاز علوم و فنون آنها وحکمت گمشدهٔ هر حکیمی است . منزه است خدای قدیم ، کتاب را باز میکند وجواب را می‌خواند ، ای‌پدر عباس نوئی امام مردم .

منزه است کسیکه زمین رابعد ازمردن آن زنده میکند، وحکومت هارا بخاندان مخصوص خودش برمیگرداند ، ای‌منصور برای ساختن سورقدم جلو بگذار ، اینست نقدیر عزیز علیم .

---

۱ — من تمام علوم پیشینیان رااحائزشده و علوم آیندگانـرا از شما مستور میدارم ، تمام اسرار غیبها راکشف نموده ، حدیث حادث و قدیم نزد من است ، هر کسی متصدی امریست من‌متصدی برامر وی میباشم و بر همهٔ عوالم محیط ودانایم .

این آخر چیزی است کـه من در این باب از الفاظ نورانی او میشنوم و از سخنان روحانی وی ضبط میکنم تا اینکه گفته است : از برای خدای تبارك وتعالی خلیفه ایست که اورا در آخر الزمان ظاهر میسازد، اوزمین را پر از عدل و داد میکند پس از آنکه پر از ظلم و جور گشته باشد ، اگر جز یك روز ازعمردنیا باقی نباشد خدا آنروز را طولانی کند، تا یکی از اولاد فـاطمه زهـرا رضی‌الله عنها حکومت پیدا کند . بینیش بلند و سوراخ بینیش تنگ باشد . چشمانش مثل‌چشم سرمه کشیده ، وخالی بر گونهٔ راست دارد ، اهل حال ویرا میشناسند ، قـامتش میانه است خوش رو و خوش مو میباشد ، بدعتها را ازمیان میبرد وسنتها را زنده‌میکند ، لشگرش‌ازسرزمین صنعا ویمن سیراب میگردند ، سعادتمندترین مردم بواسطهٔ او مردم کوفه‌اند ، مال را میان مردم بطورمساوی قسمت میکند، با رعیت بعدالت رفتارمیکند، هنگام قضاوت حق را از باطل جدا میسازد ، در روزگار وی آسمان بارش خود را بر زمین فرو میریزد ، و زمین گیاهان خود را بیرون میدهد .

این امام مهدی که بامر خدا قیام میکند : تمام ادیان ومذاهب‌را از میان مردم برمیدارد تـا جز دین خالص دینی ومذهبی درعالم باقی نماند، عرفاء اهل حقیقت ازروی کشف وشهود وتعریف خدائی با وی بیعت میکنند پس بدعتی را نمی گذارد مگرآنکه آنرا زائل و باطل میکند وسنتی‌را نمی گذارد مگر آنکه آنرا برقرار میسازد .

تا اینکه فرمود : خداوند حکمت وفصل‌الخطاب رادرزمان‌طفولیت بوی میدهد ، اسم مـادرش نرجس و او از اولاد حواریین است . وقتی این امام مهدی خروج کند، دشمن آشکاری جز فقهاء (یعنی فقهاء عامه که مخالف بـائمهٔ اثنی‌عشر میباشند) ندارد با برادران دینی الفت دارد ، اگرشمشیر در دست وی نباشد فقها بکشتن او فتوی میدهند . ولی خداوند او را باشمشیرو بذل و بخشش ظاهرمیکند. لاجرم مردم هم میترسند، امراورا اطاعت میکنند وحکم اورا میپذیرند . وبدون ایمان حکم اورا قبول میکنند ودر ضمیرخود مخالفت بااورا پنهان‌مینمایند. بقیهٔ‌خبردر کتاب باب‌الابواب‌مفصل‌مرقوم رفته .

و در کتاب (المحجة فیما نزل فی‌القائم‌الحجة) تـألیف شیخ کامل شریف هاشم‌بن سلیمان‌بن اسماعیل حسینی بحرانی از ابی خالد کابلی ازامام جعفر صادق فرزند امام محمد باقر فرزند امام علی زین‌العابدین فرزند امـام حسین فرزند امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیهم‌السلام درقول خدای‌عزوجل **فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم‌الله جمیعاً** روایت شده که‌فرمود یعنی اصحاب قائم (ع) عدد آنها سیصد و ده نفر وأندی است قسم آنهـا امت

معدوده‌اند که مانند قطعات ابر پائیزی در یکساعت مجتمع میگردند.

و از یزید بن معویهٔ عجلی ازامام محمد باقر درتفسیر قول‌خداوند تعالی در سورهٔ آل عمران: **یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا و رابطوا** روایت نموده است که آنحضرت فرمود صبر کنید بر اداء واجبات و بر تحمل اذیت دشمنان و مرابطه داشته باشید با امام مهدی منتظر.

و از علامهٔ مجلسی در (بحارالانوار) از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: حضرت صادق فرمود: هنگامیکه قائم ما قیام مینماید از ناحیهٔ جهال مردم مواجه میگردد بسخت‌تر از آنچه رسول خدا ازمردم زمان‌جاهلیت مواجه شده بود. پس من عرض کردم چگونه اینطورمیشود؟ فرمود: رسول خدا بسوی مردم آمد درحالیکه آنان سنگها و عودها وچوب های تراشیده را پرستش می کردند. ولی قائم، هنگامی قیام مینماید که آنها کتاب‌خدارا برعلیه وی تأویل میکنند، و بقرآن مجید برعلیه او احتجاج میکنند. پس فرمود: قسم بخداوند، عدل وی داخل خانه‌های آنان میگردد چنانچه سرما وگرما داخل میشود.

و از سلیمان بن هرون عجلی روایت شده است که گفت از امام جعفر صادق علیه‌السلام‌شنیدم که‌فرمود: اگرتمام مردم از عالم بروندخداوند صاحب‌این امر (یعنی‌مهدی قائم) رابا اصحاب وی‌خواهد آورد آنها کسانی هستند که خداوند دربارهٔ آنان فرموده‌است: **فان یکفر بها هولاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین(۱)** و کسانی هستند که خداوند متعال دربارهٔ آنان فرموده‌است: **یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین(۲)**

و از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه‌السلام در تفسیر فرمودهٔ خدای تعالی که **ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یکون علیهم شهیداً** روایت نموده که فرمود: قبل از روز قیامت عیسی بدنیا نازل میشود و اهل هیچ ملتی باقی نمیمانند مگراینکه پیش‌ازمردنشان بوی ایمان میآورند، و عیسی پشت سر مهدی علیه‌السلام نماز میخوانند.

---

۱ — اگراینها بکتاب و حکم خدا و نبوت انبیا کافر گردند پس، قومی را بآنها موکل سازیم که بدانها کافر نباشند. (سورهٔ ٦ آیهٔ ۸۹)

۲— ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگرکسی از شما از دین خویش ارتداد حاصل کند پس بزودی خداوند کسانی را میآورد که خدا آنهـا را دوست داشته و آن‌ها خدا را دوست داشته باشند درمقـابل مؤمنین خوار و درمقابل کفار عـزیز و قوی باشند. (سورهٔ ۵ آیهٔ ۵۹)

و نیز از **محمد بن مسلم** روایت شده که گفت : بامام محمد باقر عرض کردم تأویل فرمودهٔ خداوند که در سورهٔ انفال میفرماید : **وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله** چیست ؟ فرمود هنوز تاویلش نیامده است هنگامیکه خواهد آمد مشرکان کشته خواهند شد تا بتوحید خداوند عزوجل اقرار نمایند و شرکی در عالم باقی نماند و این قضیه در قیام قائم ما واقع خواهد شد .

و از **زاره** روایت شده است که گفت : ازامام محمد باقر(ع) ازقول خدای تعالی سئوال شد که فرموده است : **وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة** . آن حضرت فرمود : هنوز تاویل این آیه واقع نشده تا زمانیکه شب وروز ادامه دارد دین محمد صلی الله علیه و آله هم ادامه خواهد داشت تاوقتیکه شرکی برروی زمین باقی نماند چنانکه خدای عزوجل فرموده است .

و از **علامهٔ مجلسی** در بحارلانوار درجلد غیبت در باب سیرهٔ قائم واخلاق وی ازبشیر نبال روایت شده است که گفت : بابی جعفر علیه السلام عرض کردم که آنها (یعنی عامه) میگویند : هرگاه مهدی قیام کند تمام امور از برای وی برطریق صلح استقامت پیدا میکند ، وبمقدار شاخ حجامتی خون ریزی نمیشود . امام علیه السلام فرمود : نه ! قسم بآنکسی که جان من بدست او است اگر کارها برای احدی بطور صلح استقامت پیدا مینمود هرآینه برای رسول خدا استقامت حاصل میکرد که دندانهای رباعیهٔ وی شکسته شد تاخون آلود گردید ، و پیشانی وی شکافته شد . نه ! قسم بآنکسی که جان من بدست اواست کارها برای وی استقامت پیدا نمیکند تاما وشما عرق وخون از پیشانی خودمان پاک کنیم . پس دست به پیشانی خویش مالید .

و نیز از **مجلسی** در بحار ازمفضل روایت شده است که گفت : بابی عبدالله عرض کردم : امیدوارم امرمهدی بسهولت و آسانی انجام بذیرد . فرمود : این امر واقع نمیشود تاخون وعرق از پیشانی پاک نمائید وفرمود : اهل حق همیشه درسختی بوده اند .

و از **مجلسی** در بحار درباب تمحیص از بزنطی ازابی الحسن علیه السلام روایت شده است که فرمود : قسم بخدا آنچه را شما چشم بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا ازهم جدا گردید وخالص شوید وتا ازشما جز اندکی باقی نماند . سپس تلاوت فرمود : **ام حسبتم ام تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین**

و نیز از **مجلسی** درباب تمحیص ازامام حسن فرزند علی بن ابیطالب علیهما السلام روایت شده است که فرمود : این امری که شما انتظار آنرا دارید

واقع نخواهد شد تا بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند و بعضی بصورت بعضی آب دهن بیندازند و بعضی، بعضی را لعن کنند و بعضی، بعضی را کذاب خوانند.

و نیز از مجلسی از جابر جعفی روایت شده که من به امام ابی جعفر علیه‌السلام گفتم: فرج شماچه وقت خواهد بود؟ فرمود: هیهات هیهات فرج واقع نخواهد شد تا شما غربال شوید تا دردی شما از میان برود وصاف و پاکتان باقی بماند.

و نیز از مجلسی در بحار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که آن حضرت در مسجد کوفه خطبه میخواند ومیفرمود: بدانید زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد ولی بزودی خداخلق خود را بواسطهٔ ظلم و جورشان و بعلت اسراف آنان برنفس خودشان ازدیدن او کور میسازد. اگر زمین یك ساعت ازحجت خدا خالی بماند هرآینه اهل خود را فرو خواهد برد حجت مردم رامیشناسد وآنها حجت رانمیشناسند. چنانچه یوسف برادران خودرا میشناخت وبرادرها اورا نمیشناختند. پس این آیه را تلاوت نمود: **یاحسرة علی العباد مایأتیهم من رسول الا کانو به یستهزون** واز اسحق بن عبدالله **روایت شده است**: که ازامام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد ازاین آیه که درسوره والذاریات است **فورب السماء والارض انه لحق مثل ماانکم تنطقون** آن حضرت فرمود قیام قائم حق است ودر باره وی این آیه نازل گشته است **وعدالله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض..**

وازمحمدبن فضیل روایت شده‌است که گفت: ازامام علی بن ـ الحسین علیهما السلام سؤال کردم ازاین آیه شریفه که درسوره جن است **حتی اذا رأوا مایوعدون فسیعلمون من اضعف ناصراً و اقل عدداً** یعنی هنگامیکه به بینند امر موعود را پس خواهند دانست که کدام طائفه یاورانشان ضعیف تر وعددشان کمترخواهد بود امام علیه‌السلام فرمودمقصود ازما یوعدون مهدی واصحاب وانصاروی ومقصود ازاضعف ناصراً واقل‌عدداً دشمنان او، درهنگامی که قیام کند، میباشند.

ودراحادیث اربعین شیخ بهاء صاحب کشکول حدیثی است که سند آنرا بجابرجعفی میرساند که گفت: شنیدم از جابربن عبدالله انصاری رضی‌الله عنهما که گفت: رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من کسیستکه بواسطه‌وی مشرق و مغرب عالم فتح میشود و کسیستکه ازاولیاء خویش غائب میشود تا کسی برعقیده بامامت وی باقی نماند مگر آنها که خدا دلهایشان را برای ایمان آزموده باشد، من عرض کردم ای رسول خداآیا دوستان او درغیبت

وی از وجودش منتفع میگردند ؟ فرمود قسم بآن کسیکه مرا بحق برسالت مبعوث نموده آنها ازنور وی استضائه خواهند نمود ودرغیبت وی بولایتش منتفع خواهند شد چنانچه مردم ازخورشید هنگامیکه پشت ابر باشد منتفع میگردند . ای جابر این ازمکنون سرخدا ومخزون علم است پس آنرا از غیر اهلش مستور بدار .

وازعلی بن ریاب ازامام جعفرصادق علیه السلام درتفسیر قول خدای تعالی **یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً** روایت شده است که فرمود : آیات خدا ائمه ازاهل البیت میباشد و بعضی آیات پروردگار قائم منتظر علیه السلام است پس کسیکه قبل ازظهور وی ایمان نیاورده باشد بعد ازقیام او بشمشیر دیگر ایمانش سودی نخواهد داشت اگرچه بپدران اوایمان آورده باشد .

وامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب چنانچه درنهج البلاغه نقل نموده است مردم را درکوفه چنین موعظه میفرمود :

در جای خودتان به نشینید ، بربلاها صبر کنید ودستها ، شمشیرها و زبانهارا ازروی هوی‌وهوس بحرکت نیاورید ودرامری که خدا تعجیل نفرموده شماهم تعجیل نکنید ؛ زیرا کسی که برفراش خود بمیرد وحق پروردگار و پیغمبر واهل بیت اورا شناخته باشد؛مانند آنست که شهید ازدنیا رفته باشد ، اجروی برخدا لازم است ، وآنچه را ازاعمال صالحه نیت بجاآوردن داشته برآنها استحقاق ثواب دارد ، همین حسن نیت وی بجای شمشیر زدن (در رکاب امام قائم ع) محسوب میشود ، برای هرامری مدتی واجب معین است .

و نیزعلی علیه السلام فرموده‌است: مهدی هوی وهوسهارا بطرف هدایت برمیگرداند؛هنگامیکه مردم‌هدایت را بسوی هوی وهوس برده‌باشند وآراء وانظاررابسوی قرآن برمیگرداند؛ وقتیکه مردم قرآن را بسوی آراء وافکار خود برده باشند .

و نیزعلی علیه‌السلام فرمود : زمین قطعات جگرخودرا (یعنی گنج ها ومعادن خودرا) برای وی (مهدی) بیرون میریزد وکلیدهای خویش را باومیدهد پس معلوم خواهد شد که چگونه بعدالت رفتار میکنند و چطور کتاب وسنت‌را زنده میسازد؛ .

و نیزعلی علیه‌السلام فرموده است : مهدی ازما میباشد ، باچراغ روشنی درعالم سیرمیکند ، وبرطریقهٔ صالحان رفتار مینماید ، تاگرهی را بازکند وبنده‌ای را آزاد سازد ، جمعی‌را متفرق و متفرقی را جمع نماید از ازانظار پنهان خواهد بود ، بطوری که قیافه شناس هم هرقدر نظرخویش‌را

تعقیب کند نمیتوانند آثار اورا پیدا کنند .

و نیز علی علیه السلام فرمود پس او (مهدی) غریب میشود؛ هنگامی که اسلام غریب گردد .

و نیز علی علیه السلام فرمود : دنیا پس از سرکشی مهربانی میگیرد مانند حیوان به خلق که بابچه خود مهربانی میکند ، پس این آیه را تلاوت فرمود : **و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین** یعنی ما میخواهیم بر آن کسانیکه در روی زمین ضعیف شمرده شده‌اند منت بگذاریم و آنهارا پیشوایان مردم و وارثان امامت قرار بدهیم .

و از آن جمله حدیثی است که علامه مجلسی در بحار در باب تمحیص از بزنطی از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود : آگـاه باشید قسم بخدا آنچه را شما بدان چشم دوخته‌اید واقع نخواهد شد تا از همدیگر امتیاز حاصل کنید و تصفیه گردید و از شما باقی نماند مگر اندکی، پس تلاوت فرمود: **ام حسبتم ان تدخلوا الجنه و لما یعلم الله الذین جاهدوا منـــکم و یعلم الصابرین .**

و نیز بزنطی از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که فرمود : این امر به میل و اراده مردم واقع نخواهد شد ، جز این نیست که امر وقضاء خدا می باشد .

و از آنجمله حدیثی است از ابی بصیر کـه از ابی عبداله علیه السلام روایت نمود که فرمود : شأن چنین است که وقتی قائم خروج میکند؛ مردم او را انکار میکنند ، زیرا بسوی آنها برمیگردد درحالیکه جوانی موفق باشد پس کسی باوی باقی نماند مگر هرمؤمنی کـه خداوند عهدوی را در ذراول قبول کرده باشد .

و نیز فرموده است : بزرگترین بلیات اینستکه صاحب مردم بسوی آنها بیرون خواهد آمد درحالی که جوان باشد و آنها گمان میکنند که وی پیر است .

و از آن جمله است حدیثی که در کتاب کافی تألیف محمد بن یعقوب کلینی رضوان اله علیه باسناد خود بحکم بن نعیم وارد گشته که گفت: درمدینه بمحضر ابی جعفر علیه السلام مشرف گشتم وعرض کردم میان رکـن ومقام نذر نموده‌ام که هرگاه حضورمبارك شرفیاب شدم ؛ ازمدینه بیرون نروم تا بفهمم که شما قائم آل محمدید یانه ؟ پس حضرت جواب ندادند ، من سی روز در مدینه اقامت گزیدم پس یکروز دربین راه بمن رسید فرمود ای حـکم هنوز هم اینجائی ؟ عرض کردم من گفتم که چگونه نذری نموده‌ام شمامرا امرونهیی

نفرمودید و هیچ جوابی مرحمت نکردید . فرمود فردا صبح زود بمنزل بیا
فردا صبح شرفیاب گشتم فرمود: حاجت خودرا سؤال کن عرض کردم من بین
رکن ومقام نذر نموده‌ام ومقداری روزه ازبرای خدا برگردن گرفته‌ام که‌از
مدینه بیرون نروم تابدانم شما قائم آل محمد میباشید یانه؟ پس‌اگرشما باشید
ملازمت خدمت شمارا اختیار نمایم و گرنه برروی زمین سیر کنم و اکتساب
معیشت نمایم . حضرت فرمود : ای حکم همهٔ ما قائم بامر خدا میباشیم عرض
کردم پس‌شمائید مهدی ؟ فرمود همه ما مهدی هستیم عرض کردم پس‌شمائید
صاحب شمشیر؟ فرمود همه ما صاحب شمشیر ووارث شمشیریم عرض کردم پس
شمائید که دشمنان خدارا میکشید ودوستان خدا بواسطه شما عزیزمیگردند ؟
ودین خدا بواسطه شما غلبه پیدا خواهد کرد ؟ فرمود : ای حکم چگونه من
میباشم و حال آنکه اکنون چهل و پنج سال از عمر من میگذرد بدرستی که
صاحب این امرازمن بشیر خوارگی نزدیکتر وبرپشت مرکب سواری سبکتر
خواهد بود .

وازآن جمله روایت مجلسی از وی میباشد که گفت : داخل گشتم
برابی عبداله علیه‌السلام درحالیکه‌ابوبصیروعلی بن عبدالعزیز هم بامن‌بودند
پس بآن حضرت عرض کردم : آیا شمائید صاحب ما ؟ فرمودآری من صاحب
شما میباشم پس ازآن پوست بازوی خویش‌را گرفت‌وکشید وفرمود من‌شیخ
بزرگی میباشم وصاحب شما جوان تازه‌کاری خواهد بود .

وازآن جمله نیز روایت مجلسی دربحار درباب صفت قائم از ابی
جعفرعلیه‌السلام است که فرمود : بدرستیکه صاحب این امر ازهمه‌ما کوچکتر
وازهمهٔ ما زیباتر خواهد بود عرض کردم چه وقت ظاهرخواهد گردیدفرمود
هنگامی که قافله سواران میروندتا باآن جوان بیعت کنند ؛ هرصاحب‌قلعه‌ای
پرچمی برمیافرازد.

وازآنجمله خبری است که‌بعلی بن مهزیارنسبت‌داده‌شده وسیدهاشم
بحرینی آنرا درکتاب مدینة‌المعاجز خویش در حدیث صد وبیستم از احادیث
ظهور مهدی نقل‌کرده . من خودم جای حدیث را پیدا نکردم ولی‌متن‌آنرا
ازیکی ازکتابها نقل میکنم و آن خبر مفصلی است کـه ازامام حسن فرزند
علی علیهما السلام روایت شده و از جملـه عبارات آن در اوصاف پیروان
مهدی اینست‌که فرموده : بزرگان بآستانه‌ات پناه می‌آورند‌که خداوندآنان
را بواسطهٔ طهارت ولادت وشرافت تربت‌ازعیب ونقص مبرا ساخته، دلهای
آنها ازچرك نفاق پاك ومنزه وباطن‌آنان از پلیدی شقاق پاکیزه میباشد ،
طبیعتشان ازبرای قبول دیانت نرم وملائم ، وخوی آنان در مقام مبارزه بـا
دشمنان تند وسخت است رویشان برای پذیرفتن حـاجات باز وشاخه هـای

عمرشان بواسطهٔ حق سبز وخرم است ، بدین حق ودین اهل حق متدینند پس وقتی قوای آنها محکم وستونشان برای مقابلهٔ باملت‌ها استوار گردد ناگاه ترا درسایهٔ درختی که شاخه‌های آن براطراف دریاچهٔ طبریه برافراشته گشته متابعت نمایند ، دراین وقت صبح حق خواهد درخشید وتاریکی باطل شکافته خواهد شد ، خداوند بواسطهٔ تو پشت طغیان وسرکشی را خواهد شکست و نشانه های ایمان را برخواهد گرداند ، کودکان دوست دارند که توانا باشند وباتوقیام کنند، وحشیان فراری آرزوی یافتن راهی بسوی تو دارند بواسطهٔ تو تمام اطراف واکناف عالم بهجت وسرورمی یابند، شاخه‌های سبزوخرم عزت بجنبش می آید ، بنای عزت در جای خود قرار میگیرد ، مرغان فراری به آشیانه خود برمیگردند ، ابرهای فتح وظفر قطرات رحمت خویش‌را بر تو فرومیریزد. پس تمام دشمنان راخفه ودوستان را یاری خواهی نمود تابرروی زمین جبار وستمکار وکافرجاحد ودشمن مبغض و معاندی باقی نماند . **ومن یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره قدجعل الله لکل شیئی قدراً** یعنی کسیکه برخدا توکل‌داشته باشد خدا اورا بهدف خودش‌میرساند، بطور تحقیق خداوند برای هرچیزی حد واندازه مقررفرموده .

واز آن جمله صعصعه‌بن صوحان ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام ازمیعاد خروج دجال سؤال کرد پس آنحضرت علائم وحوادثی که‌اختصاص بآن‌داشت برشمرد پس از آن فرمود : بهترین جاها درآنروز بیت المقدس خواهد بود روزی برمردم خواهد گذشت که هرکسی آرزودارد که ازسکنهٔ آنجا باشد .

واز آن جمله حدیثی‌است که مجلسی دربحاردرباب غیبت ازابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود : درانتظار صوتی باشید که ناگهان ازطرف شام بسوی شماخواهدآمد وفرج بزرگ شمادرآن صوت‌خواهد بود .

واز آن جمله حدیثی است که نیز مجلسی در کتاب بحار لانوار در باب غیبت درفصل علامات مهدی ازحارث همدانی ازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده‌است که آن حضرت فرمود : مهدی می آید درحالیکه موهای او مجعدوخالی برگونهٔ وی باشد ، ابتدای ظهورش ازطرف‌مشرق خواهد بود .

ونیز مجلسی درباب آنچه ازحضرت باقرعلیه السلام درباره مهدی روایت شده از ام هانی ثقفیه روایت کرده که گفت : هنگام صبح بر آقای خودم محمدبن علی باقر علیه‌السلام وارد وعرض کردم ای آقای من آیه‌ای‌از کتاب خدای عزوجل‌میباشد که من‌آنرا بقلب خودعرضه‌داشته‌ام ومرامضطرب ساخته وخواب را ازچشمم ربوده فرمود : ای ام هانی سئوال کن عرض کردم آن فرموده خدای عز وجل است که فرمود **فلا اقسم بـالخنس الجوار**

الکنسی فرمود خوب مسئله‌ای پرسیدی ، این مولودی‌است که درآخرالزمان ظاهر خواهدگردید ومهدی‌این عترت میباشد ، غیبت وحیرتی واقع خواهدشد اقوام زیادی گمراه میشوند ، پس خوشا بحال تواگر اورادرك کنی وخوشا بحال کسیکه اورا درك نماید .

وازجمله حدیثی است که ملا محسن فیض در کتاب صافی درتفسیر اول‌سوره بقره روایت نموده بگفته خودش : وازحدیث است آنچه را عیاشی ازابی لبید مخزومی روایت نموده که گفت : ابوجعفر علیه السلام فرمود : ای ابی‌لبید بدرستیکه از اولاد عباس دوازده نفر سلطنت پیداخواهند کرد وبعد ازهشت نفر آنان چهارنفر دیگر کشته خواهند شد ، یکی ازآنها به بیماری ذبحه دچار خواهدگردید وآن بیماری ویرا خواهد کشت .

آنها جماعتی‌میباشند که عمرشان کوتاه وسیرتشان خبیث است‌ازجملهٔ آنها مرد فاسق کوچکی‌است ملقب بهادی و نیز از جملهٔ آنان ناطق وغاوی خواهد بود ، ای ابالبید درحروف مقطعه‌قرآن ازبرای من علوم‌بسیاری‌است بدرستیکه خدای **الم ذالك‌الکتاب** را فروفرستاد پس محمد صلی‌الــه علیه وآله قیام فرمود تانور وی ظاهر گردید وکلمهٔ اوبرقرار گشت ، روزی که‌از مادر متولد گردید ازهزاره هفتم صد وسه سال گذشته بود ، پس فرمود بیان آن درکتاب خدا درحروف مقطعه است وقتیکه آنهارا بدون تکرار بشماری هیچ حرفی ازحروف مقطعه روزهای‌آن منقضی نخواهد شد مگرآنکه‌هنگام منقضی گشتن آن یکی ازبنی‌هاشم قیام میکند. پس‌فرمود: الف = یك،لام = سی،میم = چهل‌وصاد = نود جمع اینها صد وشصت ویك میشود . پس فرمود ابتدای خروج حسین **الم‌الله** است وچون مدت‌آن تمام‌گردد یکی از اولاد عباس هنگام منقضی‌شدن **المص** قیام خواهد کرد ، پس قائم ماقیـام خواهد نمود هنگام منقضی گشتن آن به **المراء** پس این راز را بفهم و حسابش را محفوظ وپنهان بدار .

تبصره ـ نظیر این حدیث دیگری است که نیزملامحسن فیض‌درصافی درتفسیر اول سورهٔ اعراف باز ازعیاشی روایت کرده که گـفت مردزندیقی ازبنی امیه حضور حضرت صادق رسید وپرسید خداوند چه اراده کـرده‌است بقول خودش درکتابش **المص** ، چه حلال وحرامی ازاین‌کلمه فهمیده میشود وچه فایده‌ای به‌حال مردم دارد؟حضرت بغیظ وغضب‌درآمد وفرمود وای برتو حسابش را نگاهدار الف = یك،لام = سی،میم = چهل وص = نود اکنون جمع اینها چه‌قدر است ؟ آن مرد عرض کرد : صدوشصت ویك حضرت فرمود وقتی صدوشصت ویك سال گـذشت سلطنت قوم تو منقرض خواهد شد آن مرد حساب را نگاه داشت صدو وشصت ویك سال کـه گـذشت روز عاشورا

سیاه پوشان وارد کوفه شدند وسلطنت ازخاندان بنی‌امیه بیرون رفت .

تبصره ـ خوانندگان محترم بدین اصل اساسی توجه کنند که اخبار واحادیث بردوقسمند : خبرواحد وخبرمتواتر . متواتر خبری است که ناقلین آن بحدی زیاد و پی‌درپی آنرا نقل کرده باشند که‌احتمال‌توطئه بردروغ‌در آن داده نشود ، وبرای انسان علم ویقین ایجاد کنند ، مانند اخباری که از وجود بلاد دور ودولت های مهجور حکایت دارند .

خبرواحد یااخبارآحادخبریستکه عده قلیلی نقل کرده باشند ومفید علم ویقین نباشد .

خبر متواتر بردوقسمست : متواتر تفصیلی و متواتر اجمالی متواتر تفصیلی آنست که خبر یاقضیه‌ای را عدهٔ زیادی که توطئه آنها برجعل ممکن نباشد بطور تفصیل وبدون کم وزیاد نقل کرده باشند .

متواتر اجمالی اینستکه عده‌زیادی بهمان وصف قضیه‌ای‌را باختلاف نقل نموده باشند ، بطوری که دراخبار آنها یك مضمون مشترك و مضامین مختلفی وجود داشته باشد ، دراین صورت آن مضمون مشترك متواتراجمالی ومضامین اختصاصی غیرمتواتر خواهد بود ، **چنانکه** اخبار متجاوز از حد تواتر درموضوع رجعت وارد شده ومضمون مشترك تمام آنها اینستکه بعداز ظهور حضرت قائم عج عدهٔ ازمردگان دومرتبه‌زنده میشوند وباین‌دنیارجوع میکنند. اماشاخ وبرگ آن که چه اشخاصی دررجعت زنده میشوند و اوضاع واحوال جامعه بشر درآن زمان چگونه خواهد بود مضمون اختصاصی بعضی از اخبار واحادیث است که بدرجهٔ تواتر نمی رسد و افاده علم و یقین نمی کنند .

خبرواحد یااخبارآحاد هم‌دوقسمست : یك قسم خبر واحد یا اخبار آحادی که دارای صحت واعتبار ورجال سند آنها عادل و مورد وثوق و اطمینانند و یك قسم اخباری که صحیح ومعتبر نیستند مثل اینکه سلسلهٔ سند آنها ذکر نشده ویااینکه رجال سندش مجهول الحال و ضعیف یافاسق و کذاب وجعال وخلاصه مورد وثوق واعتماد نیستند .

تردیدی نیست که قسم اخیر ازاحادیث واخبار چه درعقاید دینی و مذهبی وچه دراستنباط احکام برای‌استدلال واحتجاج صلاحیت نداشته واسناد ومدارك‌عقایدواحکام‌نخواهند بود، وفقط فائدهٔ نقل‌آنها اینستکه‌اجزاء تحلیلی اخبار متواتره هستند ، واگر سلسلهٔ جلیلهٔ محدثین (مانند علامهٔ مجلسی و سایر بزرگان علم حدیث) این گونه اخبار ضعاف‌را نقل نکرده‌بودند اکنون ما دارای اخبار متواتره نبودیم ، و اگراخبارمتواتره نبود، عقاید مذهبی‌ما

مانند عقاید بعضی فرق دیگر بی‌پایه و بی‌مایه بود ، پس همین اخبار ضعاف و بی اعتبار هم بنوبه خود اصول مبانی عقاید مذهبی و مانند قطرات ناچیز بارانی هستند که سیلهای عظیم را تشکیل داده زراعات تشنه را سیراب میکنند . آری باید خوانندگان محترم توجه داشته باشند که این نوع از اخبار هیچگاه بـه تنهائی مورد اعتمـاد و استناد نمیشوند و اگر کسانی ازروی نادانی بدانهـا استناد کنند نباید قبول کرد .

مدارك اسناد واحکام شرعیه و فتاوی فقهاء اخبار صحیح و معتبرند ولی هرچند صحیح درجه اعلا باشند مبانی عقاید دینی و مذهبی نمیشوند و کافی نخواهند بود؛ زیرا آنها برای انسان علم و یقین ایجاد نمیکنند و بعد از آیات محکمه قرآن مجید و براهین عقلیه تنها اخبار متواتره اسناد و مدارك عقاید دینی و مذهبی و پایه های تزلزل ناپذیر معتقدات ماهستند .

پس اخبار و احادیث راجع بمهدی موعود که بی‌شك متجاوز ازحد تواترند یك مضمون مشترکی دارند که بشارت بظهور مصلح کبیری است که عالم را پراز عدل وداد وارشاد و هدایت کند چنانچه پراز ظلم وجور شده باشد،وحکومت اوخاور و باختر وتمام روی زمین را فراگیرد، وی فرزند امام حسن عسکری واکنون زنده ودرپس پردهٔ غیبت قرار دارد ، ومانند خورشید پشت ابرها فیوضات او بمردم میرسد ، بیچارگان را دستگیری و گمراهـان‌را راهنمائی میکند ، گرفتاران را رهائی وبیماران را شفا می‌بخشد ، جمعیت‌ها را پراکنده وپراکندگان را جمع میسازد ، بادوستان خود بطور ناشناس و احیاناً شناساملاقات‌میکند وهنگامیکه خداوندباو اجازه فرماید ظهورخواهد فرمود و خودش هم ازهنگام ظهورخویش اطلاع ندارد . اینهامضمون‌متواتر اجمالی بخشی از اخبار مهدی موعود است که شك وتردید درآنهاراه‌ندارد البته بعضی ازخصوصیات هم‌در بعضی ازاخبار آنها بیان شده که چون تواتر اجمالی حاصل نکرده درشمار عقاید قطعی نیست . (آخر تبصره مترجم)

واز جملهٔ اخباری که علامه مجلسی در کتاب غیبت بحارالانوار از خطبهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل نموده اینست که فرموده : و اگر آنچه در دست آنها است آب شود هر آینه‌امتحانی که برای جزا میشود نزدیك وپرده برداشته میشود ، ومدت بپایان ووعدهٔ خدانزدیك، وستاره‌ای ازطرف مشرق هویدا ، وماه شما درحالیکه چون ماه شب چهارده کامل باشد طـلوع خواهد نمود؛ پس‌هرگاه این وقت فرارسدتو به کنید و باگناه مخالفت ورزیدودانسته باشید که اگرطلوع کننده ازناحیه مشرق را اطاعت کنید؛ شمارا براه‌فرستاده خدا (ص) میبرد . پس، ازکری مداوا، وازگنگی شفاخواهیدیافت واین بار

گران (یعنی خلافت زمامداران جور) را از گردن برخواهید داشت، خداوند کسی‌را ازخویش دور نمیسازد مگر کسانی‌را که ازقبول رحمت وی ابا داشته باشند، واز وسیله عصمت جدائی کنند. **وسیعلم الذین ظلموا ای‌منقلب ینقلبون** . یعنی کسانیکه ستم میکنند بزودی‌خواهند فهمید که چگونه‌واژگون خواهند شد.

وبعضی از راسخان در علم از سه آیه از آیات باهرات قران مجید اشارت بدین امر بزرك را استنباط نموده‌اند پس این‌کتاب را بذکر آن آیات سه‌گانه زینت وتفسیر و تأویل آنها را بکتاب باب الابواب محول می کنیم.

آیهٔ اول ودوم ازسوره انبیاء آیهٔ ۱۰۵و۱۰۶ **ولقد کتبنافی الزبور من بعدالذکر ان الارض یرثهاعبادی الصالحون. ان‌فی‌هذالبلاغاً لقوم عابدین**. یعنی بعدازذکردرزبورنوشته‌ایم که بندگان صالح من زمین‌را بمیراث خواهند برد وبدین وسیله بندگان من بمرادشان خواهند رسید. آیه سوم سوره سجده آیهٔ ۴ **یدبر الامرمن‌السمآء الی الارض‌ثم یعرج الیه‌فی‌یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون**.

شاید مقصود آیهٔ شریفه این باشدکه خداوند دستور تدبیر امور بندگان را ازآسمان بسوی زمین فرو میفرستد (یعنی درشب قدربرولی امر نازل میکنند) پس درروزیکه مقدار آن هزار سال بحساب شما باشد (یعنی روزقیامت) بسوی وی بالا خواهد رفت این بودآنچه دراینجا از اشارات و بشارات وارده درکتاب وسنت ازطریق شیعی وسنی خواستیم بیان کنیم.

وپس از این‌آنچه را که رجال مشهور رشته تصوف ذکر وطائفه بهائیه بدانها استدلال نموده‌اند (ولی بعضی ازسخنان‌آنان راگرفته وبعضی را رها کرده‌اند بلکه کلمهٔ ازآن را گرفته وباقی را رها نموده‌اند) بیان می‌کنیم:

درکتاب (یواقیت وجواهر دربیان عقاید اکابر) تألیف عارف‌ربانی شیخ عبدالوهاب شعرانی چیزی ذکرکرده که نص‌آن چنین‌است:

باب شصت و پنجم دربیان اینکه جمیع اشراط ساعت که شارع مارا بدانها خبرداده است حقند وناچار جمیع آنها قبل ازقیام ساعت واقع خواهند گردید. وآنها مانند خروج مهدی، نزول‌عیسی، خروج دابه، طلوع خورشید ازسمت مغرب، بالا رفتن قرآن وباز شدن سد یأجوج ومأجوج میباشند. اگر ازدنیا بجز یکروزباقی نماند هرآینه تمام اینها درآنروزواقع خواهد شد.

شیخ تقی الدین بن ابی منصور درعقیده خودش گفته است : همهٔ این آیات درصد آخر ازروزی که رسول خدا بامت خویش درگفتهٔ خودش وعده فرموده «اگرامت من صالح باشند پس ازبرای آنها یك روز است و اگر فاسد شوند ازبرای آنها نصف روزخواهد بود» واقع خواهد شد مقصود از روزدرفرمایش پیغمبرروزهای ربوبی است که درگفتهٔ خدای تعالی، **وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون**، بدان اشاره فرموده است .

یکی ازعارفان گفته است : مبدأ هزار باید از روز وفات علی بن ابی طالب علیه السلام آخرین خلیفه محسوب گردد؛ زیرا مدت خلافت آنها رابابد ازایام نبوت رسول خدا محسوب داشت چه آنکه خداوند در این مدت بدست خلفای چهارگانه دعوت پیغمبر خودرا درجمیع بلاد منتشر ساخت ومقصودوی صلی اله علیه وآله اینستکه تاهزار سال شریعت او بر عالم حکومت دارد و سپس روباضمحلال میگذارد تا اینکه دین اسلام غریب گردد چنانکه درابتدا غریب بود . ابتدای شروع آن باضمحلال موقعی خواهد بود که ازقرن یازدهم سی سال گذشته باشد دراین وقت باید بانتظار خروج مهدی علیه السلام بود آن آقا ازاولاد امام حسن عسکری وتاریخ ولادت وی شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ بوده وباقی خواهد بود تااینکه با عیسی بن مریم مجتمع شوند پس عمر او تاکنون که سال ۹۵۸ است ۷۰۶ سال میباشد .

خبر داده است مرا ازامام مهدی علیه السلام شیخ حسن عراقی مدفون دربالای تل(ریش مطل)واقع درجنب بر که رطل واقع درمصر محروسه هنگامی که آن آقارا ملاقات نموده و شیخ ماسید علی خواص رضی الله عنه نیز باوی موافقت نموده .

و نیز عبارت شیخ محی الدین عربی درباب۳۶۶ازفتوحات چنین است : بدانید که چاره ای از خروج مهدی علیه السلام نیست ولی او خروج نخواهد کرد تازمین ازجور وظلم پر گردد پس وی آنرا از قسط وعدل پرمیسازد ، واگر ازدنیا باقی نماند مگر یك روز ؛ هرآینه خدا آنروز را طولانی کند تا این خلیفه ازعترت رسول خدا صلی اله علیه وآله ازاولاد فاطمه رضی اله عنها ولایت پیدا کند . جد اوحسین بن علی بن ابیطالب وپدر وی امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی(به نون) فرزند امام محمد تقی (بتاء) فرزند امام علی رضا فرزند امام موسی کاظم فرزند امام جعفرصادق فرزند امام محمدباقر فرزند امام زین العابدین علی فرزند امام حسین فرزند امام علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد . نام وی نام رسول خدا است ، مسلمین میان رکن ومقام باوی بیعت خواهند کرد ، درخلقت مانند رسول خدا ودراخلاق ازوی پائین تر

میباشد . زیرا هیچ کس دراخلاق مانند رسول خدا نخواهد بود که خداوند در مورد وی **انك لعلی خلق عظیم** فرموده، پیشانی وی بازودماغش بلنداست، باسعادت ترین مردم بواسطهٔ اومردم کوفه خواهند بود ، اموال را در میان مردم بطور مساوی تقسیم وباآنها بعدالت رفتار مینماید ، هنگامی که مالی درپیش او ریخته مردی نزد وی می آید و میگوید ای مهدی چیزی بمن عطا فرما آن آقا بقدری که میتواند ببرد دردامن وی میریزد ، هنگامی که دین دچار سستی وفتور باشد خروج میکند خداوند بواسطهٔاو آنچه‌را که بوسیلهٔ قرآن اصلاح نگشته است ، اصلاح میکند،مردی شب خواهد نمود در حالیکه نادان وترسو وبخیل است پس صبح خواهد کرد درحالیکه دانا ودلیرو کریم باشد ، نصرت درپیشاپیش وی خواهد رفت . پنج سال یاهفت سال یانه سال حکومت میکند وازآثار رسول خدا بدون خطا پیروی مینماید ، ملکی بر او موکل باشد که پیوسته اورا تسدید میکند ، ولی آن حضرت او را نمی‌بیند خستگی‌را تحمل وضعیف را یاری ودرمصائب بمردم مساعدت‌میکند ، خودش بهرچه میگوید عمل میکند وهرچه را عمل میکند بمردم میگوید که آنهاهم عمل کنند ، هرچه‌را به‌بیند پیش‌ازدیدن‌میداندخداوند دریك‌شب کارش‌رااصلاح میکند باهفتاد نفر از اولاد اسحق شهرروم را باتکبیر میگشاید.

بجنگ بزرگی که درمهمانخانه خدا در چراگاه عکا واقع میشود حاضرمیگردد ، ستم وستمکاران را ازبین میبرد ، دین را برپا میدارد وروح درکالبد اسلام میدمد ، خداوند بواسطهٔ وی اسلام را بعد ازذلت عزیز میکند وپس ازمردن زنده میدارد ، جزیه را برقرار میسازد، مردم‌را باشمشیر بسوی خدا دعوت میکند، پس کسیکه ابا وامتناع نماید؛ اورا میکشد وکسی که با وی بجنگد ؛ مخذول میگردد ، دین‌را چنانکه اگر رسول خدا میبود بهمان طور حکم مینمود ظاهر میسازد ، درزمان وی جزدین خالص ازرأی ونظر باقی نخواهد ماند ، درغالب احکامش باآراء علما مخالفت میکنند باینجهت آنان ازآن‌آقاملول میشوند، زیرا خواهند دانست که بساط اجتهادآنان‌درهم پیچیده میشود.

شیخ محی الدین سخن را درذکر وقایعی که باوجودآنحضرت‌واقع میشود طولانی نموده ، پس گفته است : بدانکه هرگاه مهدی خروج کند ؛ جمیع مسلمانان ازعامه وخاصه خوشحال میشوند و از برای وی مردان خدا پرستی باشد که دعوتش را برپا واورا یاری نمایند ، آنهاوزرای وی‌خواهند بود ، سنگینی امورمملکت را بدوش میگیرند واورا بروظائفیکه خداوند بر عهده وی گذاشته کمك میکنند . عیسی بن مریم (درحالیکه بردوملك که در دوطرف راست وچپ وی قراردارند تکیه نموده) برمنارهٔ که درسمت‌شرقی

شهر دمشق است بروی نازل میشود .

مردم آماده اقامهٔ نماز عصر‌ند ، پس امام مهدی بر کنار میرود و عیسی پیش میآید و برمردم نماز میگذارد (مکاشفهٔ جناب محی‌الدین در این موضوع برخلاف فرموده خاندان عصمت و طهارت است . مترجم) ومردم را به پیروی ازسنت محمد صلی‌الله علیه و آله امر مینماید ، صلیب را میشکند ، خنزیر را میکشد ، خداوند روح امام مهدی را در حالیکه طاهر و مطهر باشد میگیرد ، درزمان وی نزد درختیکه در غوطه دمشق میباشد سفیانی (عروة بن محمد) کشته میشود ، زمین لشکرش را در بیابان فرومیبرد ، کسانی ازلشکر وی که برسبیل اجبار در آن لشکر داخل بوده‌اند ؛ در روز قیامت باحسن نیت خودشان محشور خواهند شد واکنون زمان‌آن فرا رسیده وهنگام‌آن برشما سایه افکنده است .

و بتحقیق که وی درقرن چهارم که بقرن‌های سه‌گانه گذشته (یعنی قرن رسول خدا که قرن صحابه باشد و قرن متصل بقرن صحابه وقرن متصل بقرن دوم) ملحق‌است ظاهرشد وسپس فترتهائی حاصل گردید ، حوادثی واقع‌شد ، هوی وهوس‌هائی روی‌کار آمد و خونهائی ریخته شد لاجرم آن بزرگوار از نظرها پنهان گردید تا هنگامیکه روز موعود بیاید شهداء وی بهترین شهدا وامناء او بهترین امنا خواهند بود .

تا اینکه شیخ محی‌الدین گفته است . خداوند جمعی‌را وزیروی قرار داده که آنان را درمکنون غیب خود مستور داشته وازطریق کشف وشهود برحقایق امور و برآنچه‌امرخداوند درمیان بندگانش برآن قرار گرفته‌مطلع ساخته . آنها درافدام مانند مردانی‌ازصحابه‌پیغمبر میباشند که ازروی‌صداقت وراستی بآنچه راکه خداوند برعهدهٔ آنها قرارداده بود عمل کردند آنهااز عجم میباشند وعرب درمیان آنها وجود ندارد ولی آنها جزبا کلام عرب سخن نمیگویند آنها حافظی ازغیر جنس خود دارند که هرگز خدایرامعصیت نکرده باشد ، وی مقرب ترین وزراء اومیباشد و بدانکه مهدی هرگز کاری برأی خود انجام نمیدهد وجز این نباشد که با وزرائیکه دارد مشورت می‌کنند زیرا آنها باوضاع آن وقت عالم وعارف خواهند بود اماخود حضرت پس‌وی صاحب شمشیر برحق وسیاست خواهد بود شأن وزراء وی اینست که هیچکدام ازجنگ فرار نمیکنند ؛ همچنان درمیدان جنگ ثابت‌و برقرار باقی میمانند تامنصور گردند یا بدون هزیمت منصرف شوند آیا نمیدانی که شهر روم را باتکبیر میگشایند ، یك مرتبه تکبیر میگویند ویك ثلث شهر سقوط میکند درمرتبه دوم تکبیر میگویند وثلث دوم سقوط میکند . ودرمرتبه سوم

تکبیر میگویند و ثلث سوم هم سقوط میکند . پس آن شهر را بدون شمشیر میگشایند . این همان صداقت وراستی است که با نصر و ظفر برادر وتوأم میباشد . شیخ گفته است : تعداد این وزراء ازده نفر کمتر و ازپنجنفر بیشتر خواهد بود زیرا رسول خدا مدت اقامت خلیفهٔ خودرا ازپنج سال تاده سال معین فرموده پس هروزیری که باا وست یکسال اقامت میکند بنابراین اگر تعداد آنان پنج نفر باشد اوهم پنجسال‌وا گر هفت‌نفر باشدهفت سال‌زندگی میکند.

شیخ گفته است همهٔ آنان در کشتزار عکا در مهمانخانه ای که‌خداوند برای سباع وطیور وحشرات قرار داده کشته خواهند شد جز یکنفر که تنها وی باقی میماند .

نمیدانم آیا او ازکسانیست که خداوند در فرموده خویش « **و نفخ فی‌الصور فصعق من فی السموات و من فی‌الارض الا من شاء الله**» استثنا فرموده وبااینکه وی هم‌درآن نفخه خواهد مردخلاصه کلام محی‌الدین بپایان رسید . (مکاشفات محی‌الدین مأخذ صحیحی نداردولی مقصود اینستکه اوهم بظهور مهدی معتقد بوده . مترجم)

آنچه مذکور گردید ظاهرتر و مشهورتر چیزی است که درموضوع مهدی علیه‌السلام ازعلماء عاملین وعرفاء واصلین روایت گشته و ماجمع آنها را درکتاب باب‌الابواب باشرح وبسط زیادتری نقل نمودیم .

پوشیده نماند که بعضی از روایاتیکه نقل شد قابل استدلال نیستند زیرا صحیح ومعتبر نمیباشند ویا گوینده آنها دارای مقام عصمت نبوده ولی چون طائفهٔ بابیه هرچه‌را به‌بینندکه ببعضی دعاوی آنها اشاره‌ای دارد بدان تمسك وتشبث میجویند (چنانچه بعد ازاین معلوم خواهدگردید) باین‌جهت من عین این اخبار ومقالات را نقل نمودم تامعلوم شودکه هیچیك از آنهاچه صحیح باشد یانباشد برعقائد طائفه بابیه تطبیق ندارد .

اکنون بذکر کسانیکه بعد ازعصر رسالت (**علی صاحبها الثناء والتحیه**) تاکنون بدعوی مهدویت یاعیسویت قیام نموده‌اند شروع‌میکنیم وباذکر این قسمت مقدمهٔ تمهیدی ما بپایان میرسد وپس ازآن دراصل مقصد که بیان حقیقت‌حال طائفه بابیهٔ است وارد میشویم .

باب نهم

کسانیکه از مسلمین که بدعوی مهدویت و عیسویت قیام نموده اند

تعداد آنان به‌پنجاه نفرمیرسد ، ولی ما دراین کتاب بذکر بعضی از مشهورترین آنها اکتفا وبقیه‌را در کتاب باب‌الابواب ذکر میکنیم .

اول محمدبن‌عبدالله ملقب به‌نفس‌زکیه که‌درسال۱٤٥ زمان‌منصور دوانقی خلیفهٔ دوم عباسی‌درمدینهٔ منوره ظهور ومردم را بسوی خویش‌دعوت کرد ، برادری هم بنام ابراهیم داشت که وی‌را یاری مینمود ، اوقیام‌بدعوت نمودو بصره واهوازو بعضی‌از بلادفارس‌ومکه ومدینه راگرفت‌وعمال خویش‌را بیمن وغیرآن فرستاد . این قضیه درعصر امام مالك‌بودکه او بنفع نفس‌زکیه فتوی داد وپشت وی‌را محکم کرد . کم‌کم‌طرفداران‌اوزیادشدند ونزدیك‌بود که دولت عباسیان را ساقط‌کنند ، ولی منصور خودرا آماده‌کرد و عاقبت بروی غالب‌گردید واورا کشت (تفصیل امرنفس زکیه را درجزء ششم‌تاریخ ابن اثیر ملاحظه فرمائید)

دوم عبیدالله مهدی فرزند محمد حبیب فرزند امام جعفر صادق علیه‌السلام که مؤسس دولت فاطمیان‌درمغرب بوده وی دراواسط قرن‌چهارم هجری شهرهای مصر را فتح و بدست سردار جوهر صقلی شهرقاهره را بنا نهاد. دولت فاطمیان توسعه وسلطنت‌آنان امتداد پیدا نمود وایام‌حکومتشان طولانی گردید .

سوم محمدبن عبدالله تومرت معروف بمهدی‌هرعی مکنی به‌ابی‌-عبدالله که اصلش ازجبل سوس واقع درمنتهای بلاد مغرب بود ، او بطرف مشرق مسافرت ودرخاك عراق با ابی حامد غزالی طوسی وغیر او ازعلماء عراق ملاقات نموده نزدآنان تعلم‌کرد و مشهور بعبادت وتقوی شد ودرخاك حجاز سیاحت وپس ازآن بقاهره‌آمده و از آنجا بطرف مغرب رفت و در مراکش وغیرآن رحل اقامت انداخت . ودر اوائل قرن ششم هجری دولت بزرگی بنام دولت عبدالمؤمن تشکیل داد . (بجزو دوم تاریخ ابن خلکان رجوع فرمائید) .

چهارم عباس فاطمی که درآخر قرن هفتم هجری درمغرب‌ظهور وادعای مهدویت نمود ، مردم بسرعت بوی‌گرویدند وشوکت بزرگی‌بدست آورد تابزور وارد شهر (فاس) شد وبازارهای آن شهررا آتش زد و عمال خویش را باطراف واکناف مملکت فرستاد . ولی‌اورا به مکر وحیله کشتند

ودولت وی با نقضای اجلش منقضی گردید .

پنجم سید احمد وی دراوائل قرن سیزدهم هجری در بعضی جهات هندوستان ظهور ودرسال ۱۲۴۳ هجری در حدود پنجـاب شمالی غربی با سیکهاجنگید ولی کارش بجائی نرسید .

ششم میرزا علی‌محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی وی در سال ۱۲۶۱ هجری بدعوی مهدویت قیام ودربدو امرخویش را ملقب بباب و پس ازآن خویش‌را بمهدی منتظر معرفی کرد که مقصود ازتألیف این کتاب مشار الیه است وبزودی شرح حالش خواهدآمد .

هفتم شیخ محمد عـلی پسرشیخ محمد سنوسی است منسوب بعلویه که در۱۷۹۱ مسیحی درحدودجزائر نزدیك مراکش درجبل سنوس تولد یافته هنگامیکه بسن جوانی رسید ازمحل ولادت خویش مفارقت و درتاریخ ۱۸۳۰ مسیحی برعلیـه فرانسویان کـه در آنوقت برآن بلاد استیلا داشتند بکینه جوئی وفتنه انگیـزی مشغول گردید پس چند سال بین مصر و مکـه بتحصیل علوم دینیه پرداخت تااینکه درواحهٔ «جغبوب» واقع درنزدیك واحهٔ «سیوای» مصرطرف غرب آن رحل اقامت افکند ، ودرآنجا زمانی طولانی بتدریس علوم دینی اشتغال وچون بتقوی وصلاح مشهور بود وقدم راسخی در علم ودانش داشت ؛ طلاب زیادی ازاطراف واکناف بدور وی مجتمع وسیس مذهبی‌را تأسیس نمودندکه امروزیکی ازمحکم‌ترین ومهم‌ترین‌مذاهب‌اسلامی بشمار میرود .

هدف وی این بودکه قواعد دینیه‌را ازآلودگیها وبدعتها پاك‌سازد، ودین اسلام را بسادگی‌روز اول‌بر گرداند ومسلمانان راازتفرق وتشتت‌نجات دهد ونیروی دین ونفوذآنرا درجمیع بلادی که تابع حکومت اسلامی بوده و اکنون بدست مسیحیان افتاده برقرار سازد .

این‌مذهب نظامی‌محکم وترتیباتی‌داردکه همگی‌آنرا رعایت‌می‌کنند و **برادران** (اسم‌مخصوص‌آنهااست)مذهبی‌برحفظ اسرارواطاعت کورکورانه ازشیخ ورئیسشان ودقت دررعایت قواعددین‌بتمام‌معنی‌مراقبت واهتمام دارند.

برادران لباس خاصی که بدان شناخته شوند ندارند ولـی رموز و اشاراتی دارندکه یکدیگررا بدانها میشناسند .

ازچیزهائی که میان‌آنان‌شدیداً ممنوع میباشداستعمال دودوآشامیدن قهوه‌است .

وازجملهٔ مبادی آنهاکه رجال مذهب‌درعمل بآن مبالغه واهتمام‌دارند بنای مساجد وزاویه (خانقاه) ومدارس و تأسیسات دیگر برای تربیت مردم

وحشی و غیر متمدن در بلاد آنهاست که در آن اماکن خواندن ، نوشتن ، حساب وطریقه زراعت خرماوزیتون‌را باطفال یادمیدهند وبرای همین کارخوب دراطراف واکناف عالم یاران وطرفداران زیادی پیدا کردند بیشتر اعضای این حزب از اشراف وبزرگان ملت محمدی وتعداد زاویه‌هائیکه تا کنون‌در بلاد سودان ساخته‌اند قریب بچهارصد است (غیر اززاویهای سری که در مصر وحجاز وبادیهٔ عربی ساخته‌اند) .

شیخ یارئیس آنها بوسیله کارمندان دستگاههای تعلیم و تربیت می‌تواند ازنقاط دور کسب اطلاع نماید ویادستور واوامرخودرا درمدت کوتاهی بآنها برساند .

شیخ مذکور درنشر تعالیم وانفاذ اوامر خود توفیق عجیبی حاصل نموده است .

بعد از فوت مؤسس این مذهب فرزند وی **محمد مهدی** در سال ١٨٥٨ مسیحی بجای او برقرارشد وهمین شخص‌را مهدی نامیدند نه پدر اورا زیرا پدرش ادعای مهدویت نکرد و فقط پیش ازمردنش اشاره کرده بود که مهدی منتظر بزودی ظاهرخواهد شد وشاید هم پسراو باشد .

اصحابش ازوی توضیح خواستند ، ولی جوابی بآنها نداد جز اینکه گفت : نمیدانم .

بنا بگفتهٔ مریدانش اوخبر داده است که ظهور مهدی درپایان قرن سیزدهم واقع خواهد شد ، ودرهمین وقت‌هم سنوسیون معتقد شدند که‌رئیس آنان همان مهدی منتظر میباشد ، واورا محمد مهدی نامیدند .

محمد مهدی درزمان پدرش جوان رشیدی بود و ازآن وقت تا کنون رئیس این طایفه بزرگ است که جمعیت آنان در جمیع آفاق انتشار دارد ، اکنون نفوذ وی باندازه ایست که اگرمیان دونفر ازسلاطین افریقا خصومتی باشد یادرکاری اختلاف شدیدی داشته باشند یك اشارهٔ وی کافی است که نزاع وخصومت واختلاف وشقاق را ازمیان آنان برطرف سازد .

موفقیتی که او درنشر تعالیم وتنفیذ امرخود حاصل نموده بمراتب از پدرش بیشتراست .

اکنون مذهب وی‌درمیان تمام قبائل‌انتشارداشته ودامنه‌اش تاسلطنت «ودای» آن طرف مملکت «دارفور» امتداد پیدا کرده ودرآنجا نفوذزیادی یافته است، بحدی که آن مملکت را درقبضه قدرت خود دارد .

هنگامیکه پادشاه آن سامان (درسال ١٨٧٦) فوت کرد مردم از سنوسی درخواست نمودند که برای آنها پادشاهی برگزینند و او مردی را

بنام یوسف انتخاب نمود .

جای تردید نیست که اگر روزی سنوسی فرمان جهـاد بدهد صدایش ارکان عالم اسلامی افریقارا (که ازمشرق تامصر واز «جغبوب» تا کنگو ودریاچهٔ «شاد» وازمغرب تامراکش امتداد دارد) متزلزل خواهدکرد . واین غیراز مصر وحجاز وبادیه عربستان است که آنها نیزمرکز دعوت سری سنوسی و دراین نقاط هم دارای زوایای سری وانباع بسیاری میباشد ودعات وی باین نقاط آمد ورفت می کنند واوامرقطعی و تعالیم سری اورا درموسم حج بپیروانش میرسانند .

سنوسی بصلاح وتقوی ومراقبت درامور دینی وسخت گیری برخوددر امر زندگی اشتهار زیادی دارد وبپیوسته سعی و کوشش میکند تاوسائل اتحاد و اتفاق ملل افریقائی را فراهم سازد ومیل دارد آنها روابط تجارتی باهم داشته باشند ودرصنعت وزراعت از بیگانهٔ بی نیاز باشند . چیزی که بیشتر بزرگی ونفوذ وی را درمیان ملل افریقائی باعلی درجهٔ کمال رسانیده کینه و عداوت شدیدی است که بادخالت اروپائیان درامر مسلمین دارد .

من درسال ۱۰۹۵ اشتیاق زیادی بملاقات این مرد بزرگ پیدا کردم لذا مشکلات ومشقات این راه را برخودم هموار کردم وبایك نفررهنما ازراه «دمنهور بحیره» بطرف «جغبوب» (مقرآنروز سنوسی) رهسپار شدیم. دوشتر ذلول برای سواری خودم ورهنما ویکی برای حمل زادوتوشه کرایه وحرکت نمودیم تا بنخستین زاویه اززوایای وی در راهیکه مارا به جغبوب میرساند رسیدیم ذلول ورهنمارا ازاین نقطه برگردانیدیم ، زیرا ازاینجا دررفتن و برگشتن مهمان سنوسی بودیم . پس ازآن بیابانها را پیمودیم وازمنازل بین راه عبور پس ازپیمودن پانزده منزل بشهر «جغبوب» رسیدیم . پیروان سنوسی باندازه‌ای باما بمهربانی وخلق کریم رفتار کردند که قرین امتنان وتشکر شدیم. مدتی بااین مردمعاشرت کردم ومقاصدوی‌را نسبت باسلام ومسلمین فهمیدم ودریافتم که وی مردی است مجتهد نه مقلد، دارای مقام ورع وتقوی است وبعواقب امور بصیرت دارد ، ازاوضاع خاور وباختر بااطلاع ودرسیاست دولت زبر-دست است وبجمیع مذاهب اسلامی ورشته‌های تصوف عنایت کامل دارد .

وقایع روزانه این مسافرت‌را بطورتفصیل درکتاب مخصوصی بفارسی نوشته ودرکتاب باب‌الابواب بعربی نقل نموده‌ام .

معروف است که سنوسی لشکرعظیمی آماده کرده‌ودارای کارخانه اسلحه سازی وتهیهٔ مهمات جنگی است ولی این موضوع صحت ندارد .

البته غلامان و بندگـان وی در اطرافش همیشه مسلحند واین قضیه

منافی نیست با اینکه جمیع برادران این‌مذهب همیشه باسلحه جدیدمسلح‌ومهیا بوده که هرگاه‌ازطرف وی اشاره‌ای بشود جان‌خودشان رافدای اوسازند.

عداوت و کینه ای که در سینه سنوسی مؤسس این مذهب برعلیه فرانسویان طغیان داشت بحکم وراثت بفرزند وی رئیس کنونی این مذهب وازاو بجمیع افراد این حزب سرایت نموده؛ بطوری که مختصر بهانه‌ای کافی است که آتش جنگ‌را میان آنان مشتعل‌سازدواگراحیانا ازطرف فرانسویان بقبائل طوارق حمله شود یا از طرف شمال بطرف دریاچه شاد قدم جلـو گذارند؛ ناگهان جنگ بزرگی برپاخواهد شد.

فرانسویها بخطر ایستادگی خودشان در مقابل سنوسیان پی بردند باین جهت چندین مرتبه درمقام دلجوئی آنها برآمدند وخواستند که آن هارا به خود نزدیک سازند ولی کوشش آنها دراین راه بهدر رفت.

برعکس آنها، سلطان عبدالحمید خان دوم با وجود اینکه میداند مقررات و نظامات سنوسیان بآنهااجازه‌نمیدهد که بخلافت وی اعتراف نمایند باهوش سرشار توانسته‌است که میل ومحبت سنوسیان را بخود جلب نماید.

هنگامیکه انگلیسها مصررا احتلال نمودند سنوسی از شیطنت آنها ترسید وازمجاورت آنان برحذر شد. (البته ترسیده‌است که انگلیسهاچنانچه رویه‌آنها میباشد درمیان آنها اختلاف بیاندازند. مترجم) سنوسی درسال ۱۸۹۶ مسیحی ازجغبوب بواحهٔ کوفره مهاجرت نمود.

کوفره دروسط صحرای (لیبیا) واقع وتاجغبوب اقامتگاه اولی سنوسی دوازده روز راه است. سنوسی بزرگان علما و سران حزب خویش را باخود بآنجا برده ودرآنجا مدرسه‌ای که تابع حزب‌سنوسی باشد تأسیس نمود. وقتی‌شنید که موضوع مهدویت وی درسودان‌ازمیان رفته؛ ازکوفره‌هم به‌جورون (محل قبایل بنی‌سلیمان و محامید بزرگترین اعوان و انصارش) مهاجرت نمود. آنها از تمام مردم بیشتر بسنوسی علاقه داشتند. از جورون تاکوفره نیز دوازده روز راه است.

بنابر اخباری که اخیرا واصل گشته سنوسی در سال ۱۹۰۰ مسیحی ازجورون هم بعین کلاکل مهاجرت نمود. (ازعین کلاکل تاجورون شش روز مسافت میباشد) وشاید درعین کلاکل استقرار حاصل کند وازآنجا سیطره و نفوذ خویش‌را باطراف واکناف انتشاردهد.

زود است که نسل آینده وقایعی از این حزب مشاهده کند واخباری از آنها دریافت نماید که بخاطر کسی خطور نکرده باشد.

روزنامهٔ (دی‌کولونی) ازیك دانشمند آلمانی که از اوضاع عمومی

افریقاووضع خصوصی سنوسیان مطلع بوده نقل میکند که تعداد افراداین حزب بنه‌ملیون میرسد ومیتوانند یك کرور لشکرجنگجو بسودان ومصر گسیل‌دارند این دانشمندآلمانی بطور اختصار قسمت مفیدی ازتاریخ سنوسیان‌را نگاشته که روزنامهٔ مؤیدآنرا ازروزنامهٔ «میموریال» بعربی ترجمه نموده وآنچنان میباشد که ملاحظه‌فرمودید .

هشتم میرزا غلام احمد قادیانی که در سال ۱۸۳۲ مسیحی در هند درقادیان پنجاب تولد یافته ، (قادیان قریه‌ایست که بیش‌ازهزار نفرسکنه ندارد وبیشترآنان مسلمانند) پدروی ازملاکینی بود کـه در سال ۱۸۵۷ در جنك باانگلیسها بهندوها کمك مینمود .

غلام احمدهنگام نشوونما باوجود سنی‌بودنش علم‌قرآن را نزدبعضی ازعلماء شیعه فراگرفت وباین جهت براقوال وعقاید سنی وشیعه اطلاع کامل داشت. پس‌دربعضی ازادارات دولتی بسمت منشی‌گری مشغول خدمت‌گردید ولی‌چون از بـدو جوانی عشق بعبادت داشت بشغل خـود دل خوش نبود آخرالامرازشغل دولتی استعفاداد وخود را برای عبادت و بحث درامور دینی فارغ ساخت .

درین‌حال زندگی وی ازیك‌قسمت ملکی که درقریه احمدآبادقادیان داشت وقریهٔ دیگری که مال یکی ازاولاد او بود اداره میشد .

قادیانی دوزن اختیار کرد وازون اول دوپسر وازون دوم چهار پسر ویك‌دختر پیدا نمود اسم‌پسر بزرگش که اززن‌اولش بود سلطان احمد بودوی در ادارات دولتی مستخدم بود ، اسم پسر بزرگ زن دومش محمود و چهار ساله بود ، پسردوم بشیر احمد یازده ساله ، پسرسوم ولی‌اله : چهارم مبارك احمد ، دخترش دوازده ساله بود . از معجزاتی که مریدانش بوی نسبت می-دادند این بود که پیش ازولادت هریك از اولادش ولادت‌آنهارا خبر میداد اسم‌آنهارا معین میکرد ، وسپس همانطور که خبرداده بود واقع میشد .

غلام احمددرسن‌چهل‌سالگی بدعوت‌قیام کرد وسی‌سال‌مردم‌را بتعلیمات خویش دعوت کرد . زمامداران امور هم با او مخـالفت نداشتند : زیرا وی دعوت بصلح وسلام میکرد. مبنای دعوت وی قرآن مجید واحادیث نبوی، که باقرآن موافقت داشته باشد، بود .

غلام احمد مدعی بود که وی عیسی‌بن مریم است ودلیلش این بود که درقرآن مجیدآیاتی موجود میباشد کـه بظهور مسیح دراسلام بعداز پیغمبر (چنانکه بعد ازموسی ظاهرشد) اشارت دارد . وچون فاصلهٔ میان موسی و عیسی چهارده قرن وفاصله میان عصرپیغمبر وعصر اوهم نزدیك بچهارده‌قرن

است پس اوهمان عیسای موعود دراسلام است .

غلام احمد گفته است : همچنانکه عیسی علیه‌السلام از میان یهودیان برای هدایت آنها قیام نمود مسیح جدید اسلام هم از میان مسلمین برای هدایت آنان قیام کرده .

عقیدهٔ قادیانی (برخلاف گفتهٔ قرآن که مبنای دعوت خویش قرار داده) این‌است که عیسی مرده وقبروی‌در کشمیراست‌واوومادرش‌مریم‌درعصمت مانند سایر پیغمبران بوده‌اند من خودم صورت قبرمسیح را در کشمیر دیدم که ضریحی‌داشت ، سجل احوال عیسی درپشت یکی از کتابها نوشته ومهر شده بود وچند نفراز موجهین شهر آنرا تصدیق کرده بودند . چیزیکه زمینهٔ پیشرفت دعوت قادیانیرا مهیا کرده بود اینکه‌وی همت خویش‌را بترویج‌دین اسلام اختصاص داده و سعی و کوشش مینمود که دین اسلام را درمیان برهمائیان انتشار دهد وتعالیم خویش را باشکال مختلفی در میان مسلمین منتشر سازد .

وی روزهارا بمباحثه ومناظره وتألیف میپرداخت وجز از برای‌نماز درمسجد ازخانه خارج نمیشد. گاهی‌دربین‌راه مسجدهم چیز مینوشت .

مردم درمسجد جامع ودربین راه دورش را گرفته وازوی سؤالات مینمودندواوهم‌جواب‌میداد.

قادیانی برای پیشرفت دعوت خود سه‌نوع روزنامه تأسیس کرده‌بود یکی‌روزنامه «**بدر**» که هفتهٔ یك‌روز بزبان‌هندی انتشار‌پیدامیکرد وحوادث روزانه مربوط بکارخودرا ازقبیل مسافرت ومراجعت وبیعت مریدان وامثال آنرادرآن‌روزنامه باطلاع مردم میرسانید. دوم روزنامه هفتگی«**حکم**» که درآن ازمسائل دینی بحث مینمود وجواب سؤالاتی‌راکه از اوشده‌بود درآن مینوشت . سوم مجلهٔ «**أيمان**» که درهرماه یکمرتبه بلغت‌انگلیسی منتشر و بحث های جدید دینی را انتشار میداد و منظور وی از طرح این بحث های جدید تأیید دعوت خویش بود . اخیراً هم‌آگهی نموده که مجلهٔ دیگری بنام «**بشری**» هم‌بفارسی‌هم‌عربی‌انتشارخواهد دادتادعوت خودرامیان‌عرب وعجم انتشاردهد.

قادیانی شصت وچند کتاب تألیف نموده که بیشترآنها بلغت محلی و بعضی ازآنهابلغت فارسی وعربی وانگلیسی است .

وی دارالضیافه‌ای درقادیان دارد که عابرین ازهرمذهب وملتی که باشند وهرمرام ومسلکی‌داشته‌باشندبآنجاواردمیشوند، واگر کسانی بخواهند بااومصاحبه دینی کنند با کمال ملاطفت وقدرت‌باآنهامباحثه ومناظره میکند .

اکنون مذهب این مسیح (ادعائی) درقادیان وسایر بلاد پنجاب ، بمبئی وسایر بلاد هند ودر بلاد عرب وزنگبار انتشار یافته وپیروان زیادی دارد که بگفتهٔ خودشان تعداد آنها بصد و پنجاه هزار نفر میرسد خودشان را «احمدیه» نامیدند وقادیان را **مدینة الشیخ** وباو نسبت میدهند.

جماعتی از بزرگان وعلما تاکنون باو پیوسته اند که از جملهٔ آنان شیخ نورالدین میباشد . شیخ نور الدین سابقاً در کشمیر مستخدم دولت وهر ماهی نهصد روپیه حقوق دریافت مینموده او وقتی شنید که غلام احمد باین دعوی برخواسته از مقام خویش استعفا داد ، بقادیان آمد و باقادیانی بیعت نمود ودر تاریخ (۱۸۹۳) مسیحی درقادیان برای تعلیم فلسفه وحکمت وسایر علوم مدرسه‌ای افتتاح وبیمارستانی هم تأسیس نمود تافقرا را در آنجا مجاناً معالجه کنند. شیخ نورالدین از بزرگان علماست و تاکنون شصت سال عمر نموده.

ونیز از جملهٔ آنان اسمعیل آدم یکی از تجار بمبئی ، شیخ رحمت‌الله تاجر بزرگ شهر لاهور ، سید عبدالرحمن تاجر مدراس ، مولوی سید احمد امروهی ومولوی عبدالکریم سیالکوتی میباشند که این دو نفر اخیر هم از علماء هستند .

انجمنی از طائفه قادیانی بریاست خود غلام احمد تشکیل یافته که بزرگان اعضاء آن ازاین قرارند : شیخ نورالدین،حکیم مولوی عبدالکریم سیالکوتی وشیخ محمدعلی که وی درعلم دارای درجهٔ (ام . آ) میباشد آنها درقادیان مدرسه‌ای بنام (مدرسهٔ تعلیم اسلام) تأسیس نموده‌اند که آنرا اداره میکنند وشاگردان را مجاناً تعلیم میدهند .

این مدرسه قریب صد نفر شاگرد دارد که اولاد صاحب دعوت هم جزو آنها میباشد این مدرسه‌را مدرسهٔ کلیه (یعنی دانشکده) میدانند و این غیر ازمدرسهٔ شیخ نورالدین است .

مصارف اداره مدرسه وتألیف کتب ودارالضیافه از مورد وهدایا و اعاناتی که مریدان قادیانی بطور ماهانه یا غیر ماهانه میپردازند تأمین می شود .

غلام احمد اکنون هفتاد و یکسال از عمرش میگذرد ؛ وی مردی تندرست، وسیع الصدرو کریم النفس میباشد، لغات محلی و لغت فارسی وعربی را میداند . لغت انگلیسی را شیخ محمد علی سابق الذکر برایش میخواند ومینویسد .

نهم محمد احمد مهدی سودانی میباشد او مانند شیعیان بامام دوازدهم اعتقاد دارد ، ولی ادعا میکند که خودش همان امام دوازدهم است که یکمرتبه دیگر قبل ازاین ظهور نموده .

از برای ظهور این مهدی سودانی مانند کسان دیگری که بدعوای مهدویت برخواسته‌اند اسبابی وجود پیدا نموده که ما اهم آنها را بیان می کنیم .

اول عموم مسلمین که اهل سودان ازجملهٔ آنها هستند ظهور حضرت مهدی را انتظار داشتند ولی سودانیها ازلحاظ اعتماد بر گفتهٔ سنوسی سابق‌الذکر ظهوراورا نزدیك می‌پنداشتند .

دوم اعتقاد مردم سودان باستناد اقوالیکه بعضی از موثقین روایت میکنند این است که ازمیان آنها برمیخیزد .

وازجمله آن گفته قرطبی است که درطبقات کبرای خود چنین گفته است : (وزیر مهدی صاحب خرطوم میباشد) وهمچنین قول سیوطی‌وابن‌حجر که گفته‌اند : (ازعلامات ظهور مهدی خروج صاحب سودان است) و نیز گفتهٔ غیر ازاینهااست که ما بقیه را در کتاب باب‌الابواب نقل کرده‌ایم وشما بآنجا رجوع کنید .

محمد احمد سودانی ازقبیلهٔ دناقله ودرجز یره بنت واقع درمقابل دنقله تولدیافته . بعضی‌هم گفته‌اند درسال (۱۸٤۸) در «حناك» تولد یافته نسبت وی بهشیخ فرنی‌صاحب کتاب «الفروق» داده میشود، خاندان وی درساختن کشتی اشتهاردارند، اسم‌پدرش‌عبدالله‌است. وی باتمام اولادش به«شندی» مهاجرت نموده ، محمد احمد درآنوقت بچه بود ، دراوان کودکی عمرش را باکراه بکشتی سازی گذرانید ودراثناء شغل کشتی‌سازی بمدرسه رفت وآمد می کرد صنعت کشتی‌سازی را در جزیره «شبکه» که نزدیك «سنار» است ازعمویش شرف‌الدین فرا گرفت .

یك دفعه عمویش‌ویرا کتك زد او فرار کردو به خرطوم رفت وآنجا درطریقهٔ فقرا داخل‌شد . طریقهٔ فقرا ازطرقی‌است که درسودان اشتهارزیادی دارد از آنجابه مدرسه خوجه‌لی که نزدیك خرطوم است وارد شد . درآنجا ازبرای خوجه‌لی مقام ارجمندی میباشد .

محمداحمد چندسال درآن مدرسه باقی ماند سپس به« بربر» منتقل شد و بمدرسهٔ آنجا وارد شد . پس ازآن بقریهٔ «ازداب» منتقل شد ودرمحضر تعلیم شیخ نورالدائم حاضرشد وسرطریقهٔ فقرارا ازوی دریافت نمود . واین درسال (۱۸۷۱) مسیحی بود .

محمد احمد دارای حافظهٔ قوی بود وقرآن‌مجیدرا باتجویدومقداری ازاخبارواحادیث حفظ کرده‌بود. پس‌ازآن بجزیره آبا واقع‌در جنوب‌خرطوم رفت ودرآنجا اقامت نمود .

محمد احمد روشی نیکو وطبعی ملائم‌داشت، زیراك وتیزهوش‌ودارای

قدرت استدلال بود . هنگام ایراد خطابه سخنانش در مستمعین مؤثر میشد ، مردم کاملا باو توجه داشتند واورا دوست داشتند . او هم بذکر وموعظه و نماز مشغول بود وتظاهر بزهد و تقوی و کناره گیری از دنیا مینمود ؛ بااین جهت مردم فوج فوج مانند قطرات باران دورش‌را احاطه میکردند ، اکثر آنها ازقبیلهٔ «بقاره» بودند که بقوت وشدت اشتهارداشتند . آنها بدور وی مجتمع وبذکر وانشاد شعر مشغول میشدند .

مقدمهٔ دعوای مهدویت سودانی این بود : که حکومت های مصر مردم سودان را زیر فشار پرداخت مالیات قرار داده بودند و بمردم سودان ظلم وتعدی میکردند ، محمد احمد ابتدا ازرفتار آنها شروع بانتقاد نمود و تسلط آن ستمکاران را نتیجهٔ سیآت اولاد آدم قلمداد میکرد وچنین اظهار مینمود : عالم فاسد شده ومردم ازطریق حق منحرف شدند :

بااین جهت بغضب خداوند گرفتار شده‌اند وبزودی خداوند مردی را خواهد فرستاد تا اوضاع عالم را اصلاح کند وزمین را براز عدل ودادفرماید واو مهدی منتظر میباشد .

زمزمهٔ ظهور مهدی منتظر درتمام اقطار سودان بپیچید ، بطوریکه درهر جا که عدهٔ جمع میشدند سخن از دو چیز درمیان میآمد : اول چگونه روزگار برمردم سخت گشته ، دوم بزودی مهدی منتظر ظاهر میشود وباین سختیها خاتمه خواهد داد . درتمام مجامع ومحافل هرجا دونفر باهم اجتماع میکردند ؛ سخنی جز این درمیان نبود .

محمداحمد دید خیال مردم به‌مژده ظهور مهدی کاملا راحت شده و اقوال وی خوب درمردم مؤثر گشته است . پس چون زمینهٔ افکار عمومی را مهیا دید به‌خاطرش رسید (وچه قدر این گونه خاطرات زود در انسان جلوه میکند) که اگر دعوی مهدویت کند افکار عمومی دعوی اورا قبول واستقبال میکند باوجود این بااین‌دعوی مبادرت نورزید تامردم مبادرت کردند وازوی پرسیدند :

«شاید شما خودتان مهدی منتظر میباشید ؟» دراین وقت جواب داد «آری‌من‌همان مهدی منتظرهستم .»

متمهدی سودانی شروع بنشر تعلیمات خودکرد ومردم هم دور اورا گرفتند . کم کم خبرظهوروی از «آبا» به «خرطوم» رسید وقبائل «بقاره» بقبول دعوت او مبادرت ورزیدند .

رئیس قبائل بقاره علی فرزند حلو بود .

قبائل بقاره که دعوت ویرا زود پذیرفتند بواسطهٔ اعتقاد به مهدویت

وی نبود ، بلکه آنها جماعتی برده‌فروش بودند ، راه معیشت و مـایهٔ ثروت آنان منحصر بهمین برده فروشی بود ، با این حال حکومت مصر برده‌فروشی را قدغن کرد و منافع این قبائل به خطر افتاده بود . و چون متمهدی سودانی با حکومت مصر مخالف بود ، لاجرم قبائل بقاره دور وی را گرفتند ، تا بوسیله او برعلیه حکومت مصر قیام کنند .

متمهدی سودانی هم از موقعیت استفاده نمود ، روابط خویش را با این قبائل محکم کرد و برای رسیدن بهمین مقصود با دختران بسیاری از بزرگان آنان ازدواج کرد .

ازجمله اشخاصی که دور او را گرفته بودند **عبدالله تعایشی** بود. وی ازقبیلهٔ «تعایشه» ، به‌علم نجوم و نوشتن‌اوفاق اشتغال وعلم اسرار حروف را به خود اختصاص میداد ودر میان قبیله‌اش مقام ارجمندی داشت .

روزی محمداحمد بوی گفت: «تووزیر مهدی میباشی؟» عبدالله گفت: «من درانتظار ظهور او میباشم ، اکنون اگرتو آن مهدی میباشی ؛ پس امر خویش را اظهار بدار ومن هم تورا یاری خواهم نمود .» **محمد احمد** گفت: «آری من مهدی هستم» پس عبدالله (بی‌درنگ و بدون مطالبهٔ دلیل‌وبرهان) بوی ایمان آورد ، اوهم عبدالله را وزیر خویش قرارداد . پس او وقبیله‌اش از یاران وی شدند .

تصادفاً در همان سال ستارهٔ دنباله داری درآسمان ظاهر وبمردم سودان تلقین شد که این‌ستاره پرچم حضرت مهدی‌است که ملائکه‌آنرا بردوش گرفته‌اند .

محمد احمد مؤمنین بـه خویش و پیروان طریقهٔ خود را درویش مینامید .

هنگامی که خبر قیام محمد احمد درسال (١٨٨١) بخرطوم رسید؛ رؤف پاشا حاکم آنجا مردی از خواص خویش را بنام ابوالسعود بسوی وی فرستاد تا محمد احمد را به‌خرطوم جلب نماید ،ولی درمرتبه اول به جلب وی موفق نشد . درمرتبه دوم باجماعتی از نظامیان بسوی وی رفتند ودراین مرتبه تمام‌آنها کشته شدند پس از آن محمد احمد دربلاد سودان حرکت نمود ونام این حرکتش را مهاجرت گذاشت . پس با محمد سعیدپاشا جنگید و اورا کشت وسپس بسوی جبل‌قدیر انتقال پیدا کرد پس بارشیدبیک حاکم‌آنجا رزم داد ودر نهم دسامبر (١٨٨١) بروی غلبه پیدا کرد .

دراین وقت به قبائل آن سامان نامه‌نگاشت وآنان را بسوی خویش دعوت نمود؛ پس عرب شکاك بیاری وی برخواستند وقبائل دیگر (مانند قبیلهٔ

کبابیش در شمال «کردوفان» و «رفاعه» در «سنار» و «بشارین» بین «سواکس» و «بربر» نیز بسوی وی آمد و رفت داشتند ولی گاهی مطیع و گاهی عصیان می‌نمودند.

ودرمارس (۱۸۸۲) مسیحی رؤف پاشا معزول شد وجیکلر پاشاموقتا به‌جای او منصوب گردید. پیوسته آتش جنگ میان آنان روشن بود، تاعبدالقادر پاشا در (۱۱ ما) سال (۱۸۸۲) مسیحی وارد خرطوم شد و به جای رؤف پاشا به‌حکومت عام خرطوم منصوب گردید.

پس مهدی با اصحابش دراوائل (سپتامبر ۱۸۸۲) بطرف ابیض پایتخت «کردوفان» حرکت و در هشتم این ماه بابیض حمله نمود. ولی دراین حمله متمهدی شکست خورد وقشون مصر شصت‌وسه پرچم از لشکر متمهدی بغنیمت بردند که ازجمله آنها برچم خود متمهدی بود، که بنام برچم عزرائیل نامیده شد. و نیز ده‌هزار از لشکر متمهدی کشته شد که ازجمله کشتگان محمد برادر متمهدی و یوسف برادر عبدالله تعایشی بود. ازقشون مصر فقط سیصد نفر کشته شد.

این واقعه بسیار برمتمهدی گران آمد. پس محرمانه با «نور عنقره» حاکم «بارا» اتفاق و بندوبست نمودوبارا را فتح ودومرتبه ابیض‌را محاصره کرد. پس مبلغینی اعزام نمود، تادعوت وی‌را در«دارفور» و «بحرالغزال» انتشار دهند. آنگاه آتش جنگ را در آنجا بر افروختند ولی درسال (۱۸۸۲)درآنجا نتوانستند جز بعضی بلاد رافتح کنندودراوائل سال(۱۸۸۳) در پنجم ژانویه «دارا» را فتح نمود ودرنوزدهم آن ابیض از گرسنگی مجبور به تسلیم گردید وایالت «کردوفان» هم بقلمرو حکومت او بدست وغنائم بسیاری ازذخائر واسلحه واموال بدست آنان افتاد. ازاین وقت آوازهٔ مهدی دراطراف سودان پیچید و قبایل بزرگ باو توجه پیدا کردند.

عبدالقادر پاشا قشون بزرگی ترتیب داد وخودش برای قلع وقمع متمهدی مهیا شد، ولی بعضی ازعناصریکه بسودان طمع داشتند، برعلیه وی دردربارمصرسعایت کردند درنتیجه حکومت مصر ناگهان وی‌رابدربار احضار وبجای اوعلاءالدین پاشارا منصوب نمود. وریاست قشون‌را به یکنفرسر کرده انگلیسی بنام کلنل هیکس داد واسم هیکس‌راهم پاشا گذاشت. وبتهیهٔ مقدمات حمله به متمهدی سودانی شروع کردند.

بدواً قشون بزرگی که مرکب ازیازده هزار لشکر بود ترتیب داد. این قشون پنجهزار و پانصد شتر، پانصد اسب، چهارعدد توپ کروپ ده‌عدد توپ کوهستانی وشش‌عدد توپ ازنوع «نور ونفلت» داشت. چندافسرخارجی

که ازجملهٔ آنها کلنل «فرکوهار» رئیس ستاد ارتش، «بکباشیه سکندروف»، «ورتروماسی» ، «ایوانس » و غیره و خبر نگار « تایمز » و «دیلی نیوز» درمیان آنها دیده میشد. رؤساء مصری لشکر ازاین قرار بودند: سلیم عونی بیگ، سید عبدالقادر بیگ، ابراهیم حیدر پاشا، رجب صدیق بیگ، خیرالدین بیگ ، عبدالعزیز بیگ ، والی بیگ ، ملحم بیگ یحی بیگ وعباس وهبی بیگ .

روز نهم سپتامبر ازام درمان شروع بحمله شد ، بیستم سپتامبر به «دویم» رسید ، اول اکتبر بدریاچه «شرکلا» رسید، بیستم اکتبر به «رهد» رسید سوم نوامبر بطرف «اکشجیل» حرکت کردند تا به دو میلی «شیکان» که بین «اکشیجل» و «برکه» میباشد رسیدند. دراینجا تشنگی بر آنها غلبه کرد وآنان را ناتوان ساخت پس ناگهان دستهٔ از لشکر متمهدی بآنها حمله کردند ومعلوم شد که متمهدی بالشکری عظیم در همین حدود هستند. پس درحالیکه ازخستگی راه وتشنگی طاقت فرسا درآخرین رمق حیات بودند به «علوبه» رسیدند . دراینجا جنگ بزرگی درگرفت . ودرنتیجه تمام لشکر مصر کشته شدندوجز سیصد نفر از آنها کسی نجات نیافت . هکس وعلاءالدین پاشا وجمیع افسران کشته شدند پس از آن اکثر شهرها ازترس یاطمع به قلمرو حکومت متمهدی ملحق شد و بعد تمام سودان شرقی بغیرازسواکن از تبعیت دولت مصر خارج و امر متمهدی بالا گرفت .

در ۸ ژانویه سال (۱۸۸٤) حکومت مصر تحت فشار دولت انگلیس از تمام آنچه از سودان درقبضهٔ قدرتش بود صرفنظر کرد ولشکر خودرا ازسودان خارج کرد و باین طور تمام سودان مصری بتصرف دراویش درآمد .

پس از آن حکومت انگلیس (که عامل نهانی تجزیه سودان از امپراطوری مصر بود ودرباطن دستگاه مهدی گری را رهبری میکرد . م) ژنرال گوردون پاشا را بسودان فرستاد تا بهترین وسائل زندگی را برای مدافعین سودان (پیروان متمهدی) وفرنگیان ساکن آن سامان فراهم سازد ویك حکومت منظمی بر تمام سواحل بحر احمر بر قرار نماید . ولی وقتی ژنرال گوردون وارد مصر شد؛ قنسول انگلیسی سیرافلن بارنج (لرد گرومر) بوی خبرداد که حکومت انگلیس دستور داده که باید خاك سودان از قشون مدافعین (پیروان متمهدی) تخلیه گردد وحکومت سودان را به امرائیکه بعد ازفتح محمد علی پاشا بر آن حکومت میکردند که آنهارا «مکوك» میگفتند یا بدیگری هرطور رأی وی قرار بگیرد بدهند (زیرا پیروان متمهدی باقدرتی که بدست آورده بودند دیگر حاضر نمیشدند ازحکومت انگلیسی اطاعت کنند.)

ژنرال گوردون بدستور حکومت انگلیس به خرطوم حرکت نمود در ۱۸ فوریه سال ۱۸۸٤ مسیحی به خرطوم وارد شد و چون ممالك متصرفی هرچه خواست کرد تا اینکه بدست پیروان مهدی کشته شد.

(متمهدی سودانی دید: نقشهٔ حکومت انگلیس تغییر یافت و اکنون تصمیم گرفته است که دست متمهدی و پیروان اورا از حکومت سودان کوتاه کند باین جهت او هم تصمیم گرفت که باحکومت انگلیس مخالفت آغاز نماید. م)

لاجرم متمهدی هم باهفتاد هزار نفر قشون مسلح جنگجو خرطوم را محاصره نمود و رابطهٔ گوردون را باخارج قطع کرد.

ودر بامداد ۲٦ ژانویه سال (۱۸۸٥) مسیحی صدای غرش تفنگ ها گوش گوردون را پاره کرد. گوردون سراسیمه به بالای پشت بام رفت و دید عرب ها وارد سور شهر گردیدند، پس لباس بر تن پوشید ومسلح گردید و همین که خواست از بالا بپائین بیاید، ناگهان در بالای پلکان باسه تن دراویش روبرو گردید.

گوردون از یکی از آنها پرسید: آقای شما مهدی کجا میباشد؟ آن درویش با نیزه جواب وی را داد و درویش دیگری باشمشیر کارش را ساخت. و گوردون نقش برزمین شد. سپس آن درویش سرش را برید ودرمیان دستمال بزرگی گذاشت و نزد متمهدی آورد.

وباین طریق خرطوم پایتخت سودان هم سقوط نمود و بدست دراویش افتاد ولی متمهدی در آنجا اقامت نکرد و همچنان محل اقامت خویش را در « ام درمان » قرارداد ودر آنجا شهری بنا کرد که از همین وقت پایتخت وی واقع شد و تمام سودان تا ماوراء خط استواء درقلمرو حکومت متمهدی در آمد.

پس از آن بدعوت سلاطین اسلام مبادرت ورزید واز آنان درخواست نمود تادعوت اورا اجابت کنند. مردم نیزدیدند: متمهدی درمرام خویش جلورفته، درهیچ واقعهٔ حاضر نشده مگر آنکه مظفر ومنصور شده وهیچ شهری را محاصره نکرده مگر آنکه آنرا فتح نموده باین جهت بدعوت او وثوق پیدا نمودند وشاید چنین خیال میشد که وی تمام شهرها را فتح میکند و تمام سلاطین نسبت باو تسلیم میشوند، و این همان مهدی موعودی میباشد که سلطنتش مشرق ومغرب عالم را فراخواهد گرفت وزمین را پراز عدل وداد خواهد کرد. ولی عاقبت معلوم شد که این خیال چیزی جز اندیشهٔ باطل نبوده زیرا چند ماهی بیش طول نکشید که اجل محتومش فرارسید ودر تاریخ ۲۱ ژوئیه درسال (۱۸۸٥) درام درمان مرکز حکومتش، به تب شدیدی دچار گردید

و بربالای تخت حکومت سودان درحالیکه خلفاء سه گانه‌وی و امراءلشکرش بربالینش حاضر بودند جهان فانی‌را وداع نمود .

ازجمله کسانیکه بربالین وی‌حضور داشتند احمدبن سلیمان و محمدبن بصیر وعثمان بن‌احمد وسید مکی بود .

متمهدی وقتی فهمید که اجلش نزدیك گشته ، بکسانیکه بر بالینش حاضر بودند ، رونمود وباصدای ضعیفی گفت : آگاه باشید که پیغمبرصلی‌الله علیه وآله عبداله صدیق را خلیفهٔ من قرارداد . اوازمن ، ومن ازوی میباشم. آنچنان که مرا اطاعت مینمودید ، وبرا اطاعت کنید . پس از آن استغفار نموده ، شهادتین برزبان جاری ساخت ، دستها را روی سینه گذاشت و روح از بدنش بیرون رفت .

هنوزآخرین نفس متمهدی تمام نگشته بود که حاضرین‌جلوآمدند، با عبداله بیعت کردند ، واورا خلیفه مهدی نامیدند . سپس جسد متمهدی راغسل دادند ، کفن نمودند ، درهمان غرفهٔ که مرده بود بخاك سپردند ، بعدازآن ضریحی ازچوب بر روی قبرش نصب کردند وپیراهن سیاهی بآن پوشانیده ، قبهٔ بربالای آن ساختند که آنرا «قبة المهدی» می‌نامند ومردم بزیارت آن میروند ونیزچاهی‌درجنب آن قبه کندند که زائران ازآن‌آب بیاشامند ووضو بسازند ادورآن قبه‌هم نرده‌ای‌ازچوب نصب‌نمودند.

متمهدی بلندقامت ، چهارشانه ، گندم‌گون وقوی پنجه بود . خالی برگونه داشت که گمان برده بود :آن خال ازعلائم مهدویت وی میباشد، جبهٔ سفید کوتاه منقشی میپوشید ، پیوسته پاکیزه ومعطربود ، عطرصندل ومشك وگل‌استعمال‌میکرد ومیان پیروانش‌ببوی عطرمشهور بودتاحدیکه بوی‌خوش را باو نسبت میدادند و«رائحه‌مهدی»میگفتند .

بعد ازوی عبداله تعایشی برمسند حکومت قرار گرفت و مردم سودان ازحدود مصرتاماوراء خط استوا وازسواحل بحراحمر برایش پول‌و مال میفرستادند .

تعداد پیروان وی را بده ملیون تخمین میزنند .

کسانیکه باحوال متمهدی آشنا باشند : میدانند که وی مردی عاقل وباتدبیر وخوش اخلاق بود ، درجذب قلوب مردم قادر وماهر بود .

وقتی سخنرانی میکرد ؛ چنین مینمود کـه تمـام اعضاء و جوارحش سخن‌رانی میکنند ، هنگامیکه جنایات اولاد آدم را میشمرد ؛ وقتی نعمتی‌را که بدانها روآورده بود توصیف مینمود ، هنگامیکه مردم را برجهادترغیب وتحریص میکرد؛ بگریه می‌افتادوطوری بظاهر بهخشوع میکرد که‌شنوندگان

را بگریه می‌انداخت .

ازمجمل زندگانی متمهدی سودانی چنین معلوم میشود که وی در بلیات صبور و بردبار بود ، غیظ وغضب خویش‌را فرو میبرد ، بـا احزاب و دسته‌جات مردم برطریق مسالمت رفتار مینمود ، بآنها احسان میکرد ، مایل بود که باملاطفت وخوش رفتاری بردلهای آنان حکومت کند و بزرگترین عوامل پیش رفتن دعوی وی نیز همین موضوع بود ، پیش ازاین اعمال‌جنك جویانه وی‌را ازهنگام ظهورتازمان مرگش بیان کردیم‌واکنون بذکرتعلیمات ودستورات وی درمیان مسلمانان سودان اقتصار میکنیم .

اول ـ متمهدی سودانی به‌پیروانش چنین تعلیم میداد : که باید از دنیا ولذائذ آن صرفنظر کنند ، وریاست دنیارا پشت سر بیندازند،بهمین‌جهت درجات والقاب رسمی وغیر رسمی ونشانهای لیاقت و کفایت را ازمیان مردم برداشته میان فقرا و اغنیا مساوات برقرار ساخت و برپیراون خویش واجب نمود که همگی یکنوع جبهٔ وصله داری بپوشند تاهم ازدیگران ممتاز باشندو هم نشانهٔ زهد آنان باشد .

دوم ـ جمیع‌مذاهب اسلام راجمع نمود ویك مذهبی که‌به‌جمیع‌مذاهب نزدیك باشد ازمیان آنها درست‌کرد باین طور که جهات متخالفه مذاهب را اصلاح ویا الغا نمود وجهات مشترکه آنهارا باقی گذاشت ، بعضی از آیات قرآن مجید را انتخاب نمود و به پیروان خود دستور داد تاهمه‌روزه بعد از نماز صبح وعصر آنهارا بخوانند ووضو ساختن را برمردم‌آسان نمود.

سوم ـ ازتشکیل مجالس عروسی که به‌هزینه‌های زیاد نیازمند باشد جلوگیری کرد، شراب خوردن درعروسی‌ها ومجالس دیگرراکه سابقامعمول ومتداول‌شده بود قدغن کرد، مهرزنان‌را که بحداجحاف رسیده‌بود وپرداخت آن طاقت فرساشده بود پائین‌آورد ، مقرر نمودکه مهر دختران باکـره ده ریال و دوجامه عوضی باشد ومهر زنان ثیبه پنج ریـال و دو جـامـه عوض بدلی باشد .

جناب متمهدی سودانی مقررداشته بودکه هرکس برخلاف این‌دستور رفتار کند تمام دارائی وی مصادره میشود .

چون مصارف‌عروسی‌ها طوری سنگین شده‌بودکه راه‌ازدواج‌رابسته بود ؛ باین‌جهت‌کار خوبی‌درنظرها جلوه کرد .

چهارم ـ لهوولعب ورقاصی‌را منع کرد وهرکس‌مرتکب آنها میشد اورا تازیانه میزدواموالش‌را مصادره مینمود.تفصیل‌این‌مقررات درنشریه‌های وی موجود میباشد .

پنجم - حج بیت‌الله را قدغن نمود ؛ زیرا چون تعلیمات وی با احکام اسلام مخالفت داشت ؛ بیم آن میرفت که اگر پیروان وی بامسلمانان تماس حاصل کنند میان آنها تفرقه حاصل شود و در نتیجه از پیروی او سر پیچی کنند .

ولی درظاهر ازاین عمل خود چنین اعتذار می‌جست که بایددروازهای سودان بروی مردم آن بسته باشد تامبادا حکومت استعماری مصر دو مرتبه درسودان نفوذ پیدا کند.

ششم - جناب متمهدی سودانی مقررداشته بود که هر کس بمهدویت وی شك بیاورد یا در اطاعت وانفاذ فرمان وی تردید کند باید دست راست و پای چپش را قطع کنند و برای اثبات جرم او کافی بود که دو نفر گواهی بدهند . گاهی خودش مدعی میشد که برمن ازطریق الهام معلوم گشته است!.

جناب متمهدی باسم خودش سکهٔ نقره زد و منتشر کرد ، بریك طرف سکه اسم شهری نقش بود که محل زدن آن ، « ام درمان » بود . زیر آن تاریخ ۱۳۰٤ که سال استقلال آنها در اقطار سودان بود منقوش بود ؛ بالای آن رقم ۱ که مقصود سال اول حکومت آنهاباشد نقش بود وبرطرف دیگر سکه چیزی شبیه به‌طغرا بود که فقط یك کلمهٔ آن خوانده میشد و آن کلمه « مقبول » بود گویا مقصود این باشد که این سکه درحکومت متمهدی مقبول میباشد. زیرطغرا « سنه٥ » خوانده میشد شاید که‌اشاره بسال پنجم‌ظهور وهجرتش باشد .

باب دهم

در بیان سرگذشت میرزا علی محمد شیرازی ملقب به باب که مقصود اصلی از تألیف این کتاب و کتاب باب الابواب بیان حال او است

چون مقدماتی را که در سرگذشت مدعیان مهدویت یاعیسویت ترتیب داده بودیم بانجام رسید ؛ اکنون بشرح حال باب و پیروان او وخاتمه کار آنان و شرح حال کسانیکه بعد از او ادعای ظهور کردند شروع نموده می گوئیم :

چندین نفر ازعلماء ایران وفرنگ تاریخ بابیان رانوشته‌ولی‌هیچیک بتاریخ حقیقی آنها نرسیده‌اند ؛ زیرا بعضی ازآنها جاهل یا متجاهل ، برخی کودن وغافل وبعضی فریب خورده ویافریب دهنده بوده‌اند . باینجهت کتاب های آنان تشنه‌ای سیراب نکرده وبیماری را شفا نمیدهد .

ولی ما درتألیف این کتاب و کتاب باب‌الابواب راه مورخ منصف عادلی‌را پیموده هیچگاه از راه حقیقت منحرف نگشتیم : زیرا مقصودی جز بیان حقیقت نداشتیم : باین‌جهت بطوری که جای شك وشبهه نباشد از چهره حقیقت برده برداشته چنین میگوئیم : چنانکه سابقاً گفته شد اقوال‌مورخان دراین باب مانند سرابی‌است که تشنه آبش بندارد. بدینجهت نمیتوان بگفتار آنها اعتماد نمود من آنچه‌را در این باب مینویسم چیزی است که خود از پدرم شنیده و یا درکتابیکه او بخط خود نوشته خوانده‌ام وبعضی از آنراهم بسعی کوشش خود ازمعاشرت با این طائفه وخواندن ومطالعهٔ کتابها وسیره آنها تحصیل کرده‌ام .

پس قبلا مقالهٔ فاضل بستانی‌را ازمجلد پنجم صفحه ۲٦ کتاب معروف وی موسوم بدائرةالمعارف نقل میکنیم آنگاه معلومات خصوصی‌خودرا بطور تفصیل مینگاریم گرچه فاضل مذکورهم دربیشتر از مواضع اساسی حق و باطل را بهم مخلوط نموده ولی بازهم ازنوشته دیگران بحقیقت نزدیکتر است .

اینك متن مقاله بستانی « ترجمه »

(**بابیت**)

بابیت دینی است که درحدود سال ۱۸٦۳ میلادی دربلاد ایران بدعوت مردی ازاهل شیراز معروف بسیدعلی محمد پیداشد .

سیدعلیمحمد شاگردحاج سید کاظم رشتی گیلانی واویکی ازشاگردان شیخ احمد زین‌الدین احسائی بوده‌است .

شیخ احمد کسیست که فلسفه‌و تصوف‌را بشریعت اسلام مخلوط ومیان معتقدات شیعهٔ امامیه واصول فلسفی بسبك جدیدی جمع نموده‌است .

وی چنین گفته است : مهدی غائبی که شیعه درانتظاراو میباشداکنون ازسکان جهانی روحانی غیرازاین جهات جسمانی میباشد .

اسم آن جهان را جابلقا وجابلسا گذاشته . ونیز گفته‌است : اجسام آن عالم اجسام هورقلیائی (ازاصطلاحات کیمیای قدیم است) نظیراجسام جن و ملك میباشد .

شاگردان شیخ احمد اورا دراین عقائد پیروی ودرمقام تعلیم این طریقهٔ نوظهور برآمدند . سیدعلی‌محمد بعد ازمراجعت ازسفرمکه مدعی‌شد که اوباب مهدی است ومدتی‌هم براین ادعا ثابت بود واین دین‌را از عناصر اسلامی ، نصرانی ، یهودی وبت پرستی تلفیق نموده بدواً خودرا بباب‌الدین ملقب وسپس این‌لقب را ترك وخودرا بنقطه و خالق الحق ملقب ساخت . و مدعی‌شد که او پیغمبری ساده نیست ودارای شخصیت خدائی میباشد . ولقب باب را بیکی ازپیروان‌خود بخشید (صحیح آن‌لقب باب‌الباب‌است واوملاحسین بشروئی خراسانی بوده . مترجم)

سیدعلی محمد دعات خودرا باطراف فرستاد ومدتی بعدازآن (طبق گفتار مقتدایش شیخ احمد درموضوع مهدی) موضوع‌دعوای خویش‌را تغییر داده مدعی‌شد که او خود مهدی است که جسم لطیف روحانیش در این جسم کثیف مادی ظهور کرده است.

وچون موضوع رجعت(یعنی رجوع بعضی ائمه‌سابقین‌و پیروانشان بدنیا) ازاصول‌محققه درمذاهب امامیه است ونیزاندکی‌از عقیدهٔ تناسخ (از معتقدات طائفه باطنیه‌که سابقا روزگاری بربلاد ایران تسلط داشتند) هنوز درمیان‌مردم‌ایران‌وجود دارد ، جماعتی‌ازپیروان این‌مرد (سیدعلی‌محمد)مدعی شدند که وی حسن ، بعضی گفتند حسین ، برخی حسنین ویاره‌ای گفتند یکی از امامان دیگرغیر ازحسنین است.

مؤید این دعاوی آنکه این مرد (سید علی‌محمد) اظهار داشت شخصیتیکه انسان بواسطه‌آن ازدیگران ممتازو اسم خاصی مانندحسن وحسین پیدا میکند بصفات واخلاق وی میباشد، بنابراین هر کس صفات واخلاق دیگری را بروجه کامل داشته باشد اوحقیقتاً همان شخص است درهر زمانی که باشد (ونیز بنابراین بسیاری ازمردم جهان که درصفات واخلاق یکسانند حقیقتاً یکی بوده ، پس اگرپولی از یکی آنها استقراض نمودیم میتوانیم بدیگری ادا کنیم . مترجم)

بعلت نزدیکی این اعتقادات بامذهب شیخیان (پیروان شیخ احمد احسائی) تعداد زیادی ازمردم ایران دعوت این مردرا قبول کرده وآنها همین افرادی هستند که اکنون این مذهب جدیدرا بخود بسته‌اند (کسانیکه این مذهب جدیدرا بخود بسته یاخودرا بآن بسته‌اند بهیچوجه ازعقیدهٔ تناسخ و هور قلیا خبری ندارند ، واصولا دعوت این طائفه بطبقات بی اطلاع اختصاص دارد واگرباور ندارید ازیك یك بابیان عقیده تناسخ وهور قلیارا سؤال کنید تاصدق عرض مامعلوم گردد. بنابراین علت قبول دعوت باب تقارب اعتقادات نبوده بلکه عوامل سیاسی وشهوانی درآن مدخلیت داشته چنانچه درموقع خود واضح خواهد شد . مترجم)

چون سیدعلی محمد دید ؛ مردم بوی اقبال ودعوت اورا اجابت میکنند قدم فراتر گذاشته،مدعی شد که پیغمبراست وخداوند کتابی بنام(بیان) بروی نازل نموده وقول خدای تعالی که فرموده‌است : **الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان**، بدان اشارت دارد که انسان علی‌محمد و بیان همین کتابی‌است که براو نازل گشته .

کتاب بیان او مرکب ازبسیاری جمله‌های‌عربی مسجع و بعضی‌جمله های فارسی وجمله‌های عربی‌آن پرازاغلاط است . وقتی ازسبب غلط ها (و حال آنکه غلط عیب ونقص است) پرسیدند ؛ جواب داد : که چون حروف و کلمات درقدیم معصیت کرده بودند خداوند آنهارا بر گناهشان‌عقوبت نموده بزنجیر اعراب مقید ساخت ، وچون بعثت من برای تمام‌عوالم رحمت‌است جمیع گنه‌کاران‌حتی‌حروف‌و کلمات‌راعفو کردولاجرم ازقیود اعراب آزادشدندتابهر طرف ازلحن وغلط که میخواهند رهسپار گردند .

واز چیزهائیکه باو نسبت داده‌اند اینکه اوتند نویس بود وحتی تند نویسی اورا ازمعجزاتش قلمداد کرده‌اند.

او خودرا ملقب بذکر کرده و ادعا میکرد که مراد از آیهٔ شریفهٔ **انانحن نزلناالذکر وانالهٔ لحافظون** و فرموده خدای تعالی **فاسئلو**

اهل الذکر وامثال آن از آیات قرآن، او است .

او شروع بدعوت مردم بدین خود کرد و کسی که دعوتش را اجابت نماید نایاب ندید. جمعیت زیادی ازمردم ایران باو گرویده کارش بالا گرفت و دعوتش دردلهای مردم تأثیر کرد .

پیروانش مردم را مرعوب میساختند : زیرا از اسرار مردم کسب اطلاع میکردند وهر کسی بمعتقدات آنان طعنه میزدفوریاورا ترورمیکردند.

دامنهٔ تعدی وترورآنان توسعه یافت تاحدیکه باشکال مختلفه مانند گداوغیره بیرون‌میآمدند بامردم نزدیك میشدندو کسانی را که ازمذهب آنان‌مذمت میکردند پیدا نموده ناگهان اورا ترورمیکردند باین کیفیت خون بسیاریاز مردم را میریختندآنها خیلی شبیه بفدائیان عصر فاطمین بودند .

پس باین‌حدهم اکتفا نکردند بر تعدی و تجاوزخود افزودند، درسه‌نقطهٔ ازمملکت (زنجان ، مازندران و تبریز) آتش فتنه را علیه حکومت بر - افروختند وچنان‌ابراز جسارت نمودند که تاکنون مانند آن شنیده نشده‌است حتی یکی ازآنان فقط لنـگی برخود بسته شمشیر بدست و بابدن عریان بر هزاران لشکر حمله ورمیشد .

آنان معتقد بودند که هر کدام درجنگ کشته شوند بعد از چهل روز زنده وبدنیا برمیگردند.

کاراین‌طائفه برحکومت مشکل‌شد وحکومت‌درصدد جلوگیری ازآنها برآمده‌خواست لجامی بردهان‌آنان گذارد، ولی‌آنهادرمقابل‌حکومت مقاومت بخرج داده تا اینکه حکومت سید علی محمد را دستگیر و پس از هیجده ماه زندان عاقبت‌درسال ۱۸۵۰ مسیحی‌بفتوای علماءتبریزاورا تیرباران‌وجسدش‌را در میان خندق شهر انداختند .

این قضیه درعصر شاهنشاه کنونی (ناصرالدین شاه شهید) در سال دوم جلوسش برسریر سلطنت واقع شد .

پیروانش اظهار میدارند که‌جسد وی بآسمان‌بالا رفت ،ولی‌دیگران میگویند: خوراك سگهای ولگرد شهر شد .

یکسال بعد از کشتن او سه‌نفر از پیروانش در مقام برآمدند که‌شاه را ترور کنند ولی تیر آنها خطا رفت (صحیح اینست که زخم بی‌خطری بوی رسید) بدین‌علت پیروان‌باب تحت فشارومورد‌قهر‌حکومت واقع‌شدند وجماعت بسیاری از آنهارا در تهران کشتند و آنهارا چنان در شکنجه وعذاب قرار دادند که بدن انسان از شنیدنش به لرزه میآید . وازجمله آنها قرةالعین بود که ذکرش خواهد آمد .

وهمین عذابها سبب انتشارمسلك بابیان درایران وهند و ترکیه شد .
این مرد در بعضی از رساله های خود اشاره کرده که جانشین بعداز اوجوانی ازشاگردانش بنام میرزایحیی است واورا ملقب بصبح‌ازل نمودوچون شاه بر آنها سخت گیری کرد و کشتار آنان را درهمه جا تعقیب نمود بسیاری از آنها بسوی بغداد که درقلمرودولت عثمانی بودفرار کردندوازآن‌جمله میرزا یحیای صبح ازل وبرادر بزرگش میرزا حسینعلی ملقب ببها بود.
صبح ازل بدستور برادرش از انظار پنهان وبرادرش مدعی‌شدکه او میان مردم ظاهر میشود ولی مردم اورانمی‌بینند زیرا چشمها قابلیت‌دیدار وی‌را ندارد .

چون دولت عثمانی و ایـران بر تبعید آنها اتفاق حاصل نمودنـد آنها را بادرنه انتقال دادند . آنگاه صبح ازل فهمید که برادرش کلاهـی برسرش گذارده لذا خودرا برمردم ظاهر و بکار خلافت و دعوت مردم بدین استاد خود سیدعلی محمد قیام و اقدام نمود .

برادرش بروی حسد برد وخلافت اورا انکار کرد ومدعی شدکه وی دجال‌است. لاجرم میان‌آنان‌اختلاف افتاد بپیروانشان هم‌دودسته شدندگروهی بصبح ازل ودستهٔ ببها پیوستند . گروه اول بازلی و دوم ببهائی موسوم شدند واسم‌عمومی هردوطائفه بابی میباشد .
پس از مدتی حکومت عثمانی دانست که این دو طائفه نسبت بهم دارای سوء قصدند برای اینکه مبادا شری برپا کنند میان‌آنها جدائی‌انداخته صبح‌ازل‌را بجزیره قبرس فرستاد واودرآنجا مرد (هنوز نمرده وتااین‌ساعت زنده میباشد مؤلف) وبهارا بعکا تبعید نموده اکنون باگروهی ازپیروان‌خود در آنجا است (بها در روز دوم ماه ذیقعده سال ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق با۱۸ماه ایارسال ۱۸۹۲ مسیحی درهمانجا مرده ودفن شد) .

دین باب

چنانکه از گفتار پیروان باب معلوم میشود : وی مانند سایر ادیان مبداء یگانه‌ای را ثابت میدانسته، بصدق جمیع پیغمبران گذشته حکم‌مینموده، نظیر گفته نصاری به‌حلول‌لاهوت در ناسوت معتقد بوده و از ثواب وعقاب‌ارواح بعداز مفارقت از بدن ، بروجهی که شبیه بخیال است ، خبر میداده .

گفته است : نفوس‌طیبه باخلاق و معلومات خود لذت میبرند و نفوس خبیثهٔ بواسطهٔ ملکات رذیله و نادانیهای خود متألم و دو مرتبه بعالم اجسام برمیگردند .

و این یك قسم از عقیده بتناسخ است . **او** بنماز امر واجب میکرده ولی نماز واجب درنزد او فقط دورکعت هنگام بامداد بوده . مسجد بزرگی در شیراز ساخته و آنرا قبله قرار داده که پیروانش درنمازها باید بدان‌رو آورند و اگر از آن انحراف پیدا کنند نمازشان باطل است .

(صحیح اینست که خانه محل ولادت خود را در شیراز قبله قرار داده بود .)

« **باب** » ماه‌را نوزده‌روز قرار داد و این عدد نزد آنان مقدس‌است زیرا اصل وحدت لاهوت بگمان آنان ازنوزده اقنوم تألیف شده و رئیس‌آن اقانیم باب است پس باب نزد آنها از محمد بزرگتر است چنانکه محمد از عیسی بزرگتر میباشد .

روزهٔ یکماه از آخر برج حوت (اسفند) را واجب قرار داده است بطوریکه‌عید فطر آنها باعید نیروز(نوروز) یعنی روز اول‌حمل(فروردین) تطبیق کند .

واز احکام وی اینکه بمحض قدرت یافتن یکی ازپیروان او باید تمام بقاع مقدسه مانند مکه و بیت المقدس وقبور انبیا و اولیاء را خراب کنند . شرب خمر و استعمال دخانیات را درعهد خودش حرام نموده، ولی پیروانش بعداز او حلال کردند . نوشیدن چای را مستحب مؤکد قرار داده حتی‌بکسی که بنوشد ثواب بسیار داده میشود .

دیگر از احکامش اینکه جائز است مرد دو زن دائمی بگیرد ولی خریدن کنیز و متعه نمودن بدون حد و حصر جائز میباشد گفته میشود که او

نکاح خواهر را جائز دانسته.

واز احکام او اینکه هر کس دروغ بگوید یا شخصی را از پشت سر صدا کند بدکار است و باید سه مثقال یاقوت کفاره بدهد، واگر قدرت مالی نداشته باشد دو روز روزه بگیرد.

واز احکامش اینکه باید برای شهداء آنان که در تهران و غیر آن کشته شده‌اند مشاهدی مکلل بانواع جواهر ساخته شود. ونیز برهر پادشاهی که از آنها باشد واجب است که برروی تمام جهانیان شمشیر کشیده و بگوید یا دین باب را قبول کنید یا کشته خواهید شد وقبول جزیه از آنها روا نباشد و برهر کس از آنها واجب است که همیشه کاسه‌ای از نقره برای اینکه با آن آب خالص صاف بردارد وجامه‌ای نظیف وطریف برای اینکه هنگام فراغت از کار خودرا بدان زینت نماید باخود داشته باشد.

و ممکن است بعد از وی مرد کامل دیگری ظاهر گردد ولی بعد از گذشتن سالهائی بعدد حروف **المستغاث** یعنی دوهزار واندی (وباین دلیل حسینعلی بها نمیتواند آن مرد کامل باشد. مترجم)

درمذهب آنها نکاح کنیزان وطلاق زنان وحجاب آنان حرام و صحیح اینستکه این طائفه تاکنون نظام صحیح تغییر ناپذیری به خود نگرفته بلکه هر لحظهٔ بوزیدن بادها مانند ریگ روان تغییرمحل وشکل داده، احکام آنها تغییر و تبدیل پیدا میکند.

و از جمله دعات این طائفه زنی جوان و زیبا و عالمه و فاضله بنام امسلمه (صحیح آنست که نامش زرین تاج بوده) دختر یکی از مجتهدین و زن مجتهد دیگری ایرانی بود برخلاف حکم شریعت اسلام خودرا طلاق داده وغائبانه باین مرد ایمان آورد (گویا ایمان وی غیابی نبوده بلکه در سفر کربلا باهم بندوبست کرده وشاید هم ازبند وبست جمهای حروف حی می بوده مترجم) او با باب مکاتبه داشت وباب درنامه‌ها باوقرةالعین خطاب مینمود و باین جهت ملقبهٔ بقرة العین گشت.

این زن بدون حجاب بادانشمندان وفضلامناظره میکرده وهنگامیکه در مازندران میان بابیان و قشون دولتی جنگ شده این زن هم لشگری براه انداخته و خود با روی باز جلو لشگر حرکت و سرکردگـی لشگر را عهده‌دارشد وناگاه در بین راه مقابل لشگرایستاد وشروع به‌سخن رانی کرده و گفت : ای مردم اکنون احکام شریعت پیش منسوخ و احکام شریعت بعد هم هنوز بما نرسیده پس اکنون دردورهٔ فترت میباشیم وبهیچ چیز تکلیف نداریم آنگاه هرج ومرج برلشگر حکمفرما و افراد قشون هرچه خواستند

کردند لذا قشون دولتی اورا دستگیر وباقهروجبرداخل حجاب کرده سرانجام حکم شدکه اورا همچنان زنده بآتش بسوزانند ولی جلادان پیش‌ازافروخته شدن آتش اورا خفه کردند.

(اینست نتیجهٔ بی‌عقلی یك زن‌جوان زیباوشهوت پرستی که پرده حیارا بدرود وسر کرده یك لشکر بی بندو باری شود . مترجم)

و از احکام این دین آنکه جائز نیست معلم شاگرد را بزند و دادن زکوة وصدقات بغیر بابیان روا نیست واگر در بابیان فقیر پیدا نشود باید بمصرف کسانی که برمذهب شیخ احمد احسائی باشند برسد .

واما نسبت دادن این طائفه را بمرام اشتراکی (کمونیستی) البته‌از لوازم مذهب آنها است ؛ زیرا بقانون آنها هر کسی در معتقداتشان مخالفت کند خون ومالش هدراست واما‌اشتراك آنهادراموال لازمه این‌دین‌تازه‌است که برآنها لازم شمرده : تمام اموالشان را دراختیاریکدیگربگذارند ومنع و'مانعی در میان آنها نباشد . اینست آنچه سید جمال الدین افغانی مشهور از آنها روایت نموده .

(گفتار فاضل بستانی لبنانی به پایان رسید وتصحیح‌های میان‌پرانتزها از کلام مؤلف است)

غیرازفاضل بستانی چند نفر دیگر تاریخ باب وپیروان اورانوشته‌اند که اکنون بیان خواهد شد :

اول میرزا محمدتقی کاشانی ملقب بلسان‌الملك که‌دوسال بعداز کشته شدن باب شرح مفصلی در مجلد قاجاریه از تاریخ عمومی خود موسوم بـه ناسخ‌التواریخ در تـاریخ باب و پیروانش نوشته ولی اوراه تعصب پیموده و حقایق مسطوره را بصورت زشتی جلوه داده است .

دوم مرحوم جدم کتابی در تاریخ باب تألیف ویك نسخه آن بخط پدرم در نزد من موجود است و آن مجموعه‌ایست که مقابلات جد وپدرم رابا باب وسئوال و جوابهائی که میان‌آنها رد وبدل شده‌است جمع آوری وبطور کافی آنچه راکه از او شنیده ودیده‌اند بیان کرده‌اند . وبیشتر اعتماد من در این باب برهمان کتاب است .

سوم میرزا جانی کاشانی : روش او در کتابش روش کسی است که حقیقتاً بباب ایمان داشته ، دوست صمیمی او بوده است و هیچ بوئی نبرده که باب کسی را وصی وجانشین خود قرار داده یابشارتی (چنانکه ادعاشده‌است) درحق میرزا یحیی صبح ازل وبرادر بزرگش میرزا حسینعلی بها داده باشد.
جنبه تبلیغی این کتاب و دعوت بسوی باب از جنبه تاریخـی آن

زیادتر است .

چهارم کاظم بیك قفقازی ساکن «پطرز بورك» که کتاب او تقریباً ترجمه ایست از آنچه در ناسخ‌التواریخ نوشته شده است.

پنجم مستر ادوارد براون انگلیسی استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج لندن که درسال ۱۳۰۵ هجری قمری بایران آمده، یکسال در بلاد ایران‌گردش ، بعد ازآن سفری بعکا کرده ، در آنجا میرزا حسینعلی بها را ملاقات نموده ، از آنجا بجزیره قبرس نزد میرزا یحیی صبح ازل رفته وتاریخ خودرا بانگلیسی نوشته وبطبع رسانیده در این کتاب حقایقی است که در کتب دیگر اروپائیان کمتر یافت میشود .

ششم استاد رزن روسی از استادان مدارس «پطرز بورك» .

هفتم کاپیتان الکساندر تومانسکی از سرکردگان لشکر روس .

کسیکه کتابهای این دونفر را مطالعه کند معلومش خواهد شد که این دومؤلف هرکجا وارد شده (در عشق آباد و غیرآن) همه‌جا با بابیها روبرو وآنهاهم هرچه‌را خواسته‌اند بآنها تلقین واین دومرد فاضل هم هرچه بابیان بآنها تحویل داده باحسن نیت‌وسلامت باطن و سادگی قبول‌نموده‌اند. (شایدهم تعمدی بوده که‌تاریخ بابیان را ازخود آنها بگیرند.مترجم)

هشتم میرزا محمدعلی‌همدانی‌این‌مرد بابی عوام ومصداق «**عصیفرة حام حول الحمی فدندن**» یعنی مانند بچه گنجشگی است که دورقرقگاه میگردد وجیرجیرمیکند باین جهت او درمقام دانه چیدن در عوض دانهٔ گندم دانه‌قرطم میچینند .

(قرطم دانه‌های تلخ و سیاهی است که در میان دانه های گندم یافت میشود . مترجم »

نهم میرزا فضل‌الله ساوجی ابن مردگاهی خودش را ابوالفضل‌سیاح گلپایگانی ساکن بخارا و سمرقند ومؤلف کتاب فصل‌الخطاب معرفی نموده ودفعه‌ای ابوالفضائل ساکن قاهره اعلام کرده است .

وی کتابی بنام دررالبهیه تألیف نموده که‌آنرابصورت سؤال‌وجواب نوشته که سؤال کننده وجواب دهنده خود اواست .

وکتاب دیگری بنام فرائد نوشته که رد است بر کتاب فاضل کریم میرزا عبدالسلام، شیخ‌الاسلام اقالیم قفقاز که در تخریب ارکان بابی گری و

متفرق ساختن آواز آن نوشته . واین مرد (صاحب فرائد) بابی واز دعات یا مبلغین (برحسب اصطلاح بابیان)آنان هم بوده ، وباین جهت هرچه خواسته گفته و نوشته وصاحب اختیار بوده است .

اینك میپردازیم ببیان اطلاعات خصوصی خویش در موضوع میرزا علی محمد (که خود را باب لقب داده بود) و میرزا یحیی (که خویش را صبح ازل ملقب ساخته بود) و میرزا حسینعلی (که خودش را ایشان، ذکر ، طلعت مبارك، جمال قدم ، جمال مبارك، حق و بهاء ملقب کرده بود) وآنچه‌را بعلم‌الیقین دانسته ، بعین الیقین مشاهـده کرده ام و بحق الیقین اعتقاد دارم توضیح میدهم بدین شرط که تعصبی برعلیه بابیان وله آنها بکار نبرده بلکه راه یك‌مورخ منصف را به‌پیمایم خداوند بر آنچه میگویم گواه است .

هاؤم اقرؤ وكتابيه بگیرید کتابم را وبخوانید

«قران مجید»

میرزا علیمحمد باب

میرزا علیمحمد در اول محرم ۱۲۳۵ هجری ، در شیراز، در عصر استانداری حسین‌علی میرزا نجل فتحعلی‌شاه از پدرومادری که بخاندان علی علیه‌السلام منسوب بودند، متولد گردید . پدرش میرزا رضای بزاز بوده و مادرش خدیجه نام داشته‌است، پدرش پیش‌ازآنکه اوازشیر گرفته شوداز‌دنیا رفت. واو در دامن دائیش میرزا سید علی تاجر پرورش یافت تا بسن جوانی رسید .

آنگاه مبادی‌زبان فارسی وعربی را یادگرفت . وهمت درفراگرفتن خط شکسته و نستعلیق گماشت و در آن تبرز و اشتهاری پیدا نمود همینکه بسن بلوغ رسید، دائیش اورا باخودوارد تجارت کرد و فنون داد و ستد و تجارت را بوی آموخت :

بابیان میگویند : او امی ودرس نخوانده بود و تمام معارفش را باوحی و الهام فراگرفته بود وابن خطبه‌ها و رساله‌هارا بدون تهیه‌وتدارك قبلی گفته است .

میگویند او درمدت چهار ساعت، هزار سطر بعربی یا فارسی در نهایت خوبی کتابت مینموده - خوانندگان محترم!ما ازشما میپرسیم آیامعقول است که شخصی که دارای مقام وحی و الهام میباشد ، از تمام زبانهای جهان جز زبان فارسی وعربی هیچ زبانی را نداند و در این دو زبان هم که اولی زبان مادری ودیگری زبان مذهبی‌اوست‌کامل نباشد؟! بااین حال اگرحرف بابیان صحیح باشد پس خوشا به حال این دو زبان و وای به حال زبانهای دیگر . !

میرزا علیمحمد را دائیش باخود ازشیراز به بوشهر برد ، واوتا تاسن ببست سالگی نزد دائیش بود در این اثنا بامور روحانی اشتغال پیدا کرد و اوقات خودرا بعبادت وریاضت مصروف داشت و میخواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! درهمان اوقاتیکه دربوشهردرسرای حاج عبدالله با دائیش بود، گاهی بالای بشت بام میرفت، سرش را برهنه میساخت، ازهنگام ظهر تا عصر زیر برق آفتاب می ایستاد و اوراد وأذکار مخصوصی زمزمه و

تلاوت میکرد. خوانندگان باید بدانند که هوای بوشهر زیاده‌ازاندازه گرم‌است و حد متوسط حرارت آن به چهل ودو درجه میرسد .

درجریان این ریاضات دشوار، درهوای گرم بوشهر، قوای‌جسمی‌او تحلیل رفته ونوعی نوبه عصبی براو عارض شد . دائیش درکار او سرگردان ماند وهرچه اورا پند و اندرز میداد سودی نمیداد، ابتدا اورا ازاین اعمال طاقت فرسا منع میکرد ولی او از امر دائی خود سرمیپیچید و بانواهی او مخالفت میکرد . سرانجام دائیش خشمگین شد و بامشورت برادران وفامیل خود اورا به کربلا و نجف فرستاد، تا شاید دراثر تغییر آب وهواواستشفاء بآن دو مقام مقدس از این مرض عصبی بهبودی وشفاحاصل کند.

او درسن بیست سالگی بعراق رفت و بعد از زیارت اماکن مقدسه درکربلا مقیم شدوهمچنان بعبادات وریاضات دشوار مشغول بود.

دراین اثنا بابعضی‌از شاگردان سیدکاظم رشتی آشنا شدو به‌محضر تدریس و تعلیم سیدکاظم حضور پیداکرد و شرحی‌راکه او بر کتب شیخ‌احمد احسائی (مانند فرائد وشرح آن وشرح زیارت جامعه وشرح عرشیه) میداد می‌شنید ولی اقوال وعبارات و اصطلاحات شیخ و سید را درست نمیفهمید و فراموش میکرد . زیرا آنها مسلك خاصی غیر ازطریقهٔ اصولیین داشتند.ولی بعد از مدتی بوضع تدریس و مسلك آنان آشنا شد و دیگر ملازمت خدمت سید را اختیار کرد؛ پیوسته به‌محضر درس اوحاضر میشد وآنچه‌را ازعبارات واشاراتش نمی‌فهمید از خودش توضیح میخواست .

پس از آن مدتی محضر سید را ترك نمودو باتفاق چند نفر بکوفه رفت تا در مسجد علی علیه‌السلام مشغول ریاضت شوند و باصطلاح مرتاضین اربعین یا بفارسی چله بنشینند پس از اتمام ریاضات باقیافه غیرعادی‌ازخلوت به جلوت آمد، و بازهم درمحضر تدریس سید مذکور حاضر میشد ولی مانند اشخاص دیوانه ووحشت زده بود.

وی دراین‌باره باشاگردان برجسته شیخ وسیدمانند میرزاحسن گوهر ومیرزا محیط کرمانی وحاج محمد کریمخان و ملا محمد مامقانی و دیگـران سخنانی بمیان‌آورد که آنهاآن سخنان را خارج ازشریعت اسلام ومخالف با سنت شریف پیغمبر صلی‌اله علیه وآله میدانستند .

آنها ابتدا باوی ملاطفت و مدارا کـردند ولی سرانجام او را از خودشان طرد کردند .

اوهم شروع کرد باینکه محرمانه مـردم را بسوی خود دعوت کند و چنان بزهد و سخت‌گیری برنفس تظاهر میکرد که بسیاری از مردم ساده

باو تمایل پیدا کردند .

هنگامیکه بایکی آشنا میشدو کاملا بسادگی وی اطمینان پیدا میکرد باو میگفت : « **فادخلوا البیوت من ابوابها** » یعنی باید ازدرخانه‌ها داخل آنها شوید واغلب این‌حدیث مشهوررا بگوش آنها میخواندکه « **انامدینة العلم وعلی بابها** » یعنی‌من شهرعلمم وعلی‌درآن است مقصودش‌این‌بودکه همانطور که رسیدن به‌خدای تبارك وتعالی جزازطریق رسالت وولایت‌ممکن نیست ؛ رسیدن بدین مراتب هم جز ازطریق واسطه مشکل وغیر ممکن است ومن‌آن واسطهٔ کبری هستم . وچنانکه داخل شدن به خانه جز ازدرآن جائز نیست ، همچنین داخل شدن درخانه نبوت وولایت جزاز« **باب** »آن‌روانیست ومن « **باب** » آن میباشم وبدین جهت اسم خودش را «**باب**» گذاشت و از آنموقع به‌بعد هیچگاه بغیراین‌لقب به‌خود اشاره نمیکرد واسم اصلی خود را بکلی ترك نمود .

سبب تسمیه اوو پیروانش به‌باب وبابیه اینست نه‌آنچه بعضی‌ازمورخین ساده گمان کرده‌اند .

وقتی دعوت باب اشتهار پیدا کرد ؛ بعضی مردم ساده بدو متوجه شدند ؛ ولی اصحاب شیخ وسید از او اظهار تنفر وانزجار کردند . محدثین وعلماء اصول ویرا تکفیر کردند . بااین‌حال بابیان اظهار میکنند: که‌آخرین کسانیکه بعد ازانبیاء بظهور باب بشارت داده‌اند شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند .استشهادآنان بدوخبری است که یکی‌را بشیخ ودیگری را بسید نسبت داده‌اند . ومن‌اکنون متن‌آن دوخبررا نقل میکنم، شمادرآن‌دقت کنیدبه‌بینید چه‌بشارتی درآنهاوجود دارد ؟ کاش من آن بشارت را میفهمیدم شاید اهل‌حل واشکال دراین دوخبر بشارتی پیدا کنند که برمامجهول مانده باشد ، دراین‌صورت خداوند بآنها اجرونواب موحمت فرماید وماهم شکر و سپاس آنهارا بجاخواهیم‌آورد . اینك :

متن آن دوخبر

اول ـ بابیان چنین‌نسبت میدهند که روزی سیدکاظم رشتی‌ازاستادش شیخ احمداحسائی : ازمهدی منتظر علیه‌السلام وازوقت و مکان وچگونگی ظهور او پرسید ، شیخ‌احمد چنین‌جواب داد « البته هرکاری درمکان وزمانی واقع واین‌کار هم درمکان وزمانی واقع‌خواهدشد ولی تصریح به‌تعیین آن‌روا نیست « **ولتعلمن نبأه بعدحین** » یعنی بعد ازاین خواهید دانست .

دوم ـ عبارت سیدکاظم رشتی در کتاب شرح‌قصیده میباشد .

اصل قصیده مال عبدالباقی‌افندی عمری موصلی است .

وی موقعیکه سلطان محمود خان ثانی آن پیراهن زربفت گوهر نشان را برای ضریح مطهر کاظمین فرستاد ؛ قصیده‌ای سروده که سید کاظم رشتی آنرا شرح نموده است . ودرشرح این شعر :

« بضجیع حضرتك الجواد محمد
وحفیدها وهو الامـــام الافضل »

چنین گفته است :

از برای وی (یعنی پیغمبر) دواسم است اسمی درزمین وآن محمد است واسمی درآسمان وآن احمد است . اسم، ظهوراست . ومقصوداینست : که برای او دوظهوراست . **اول** ظهور درهمین عالـم ظاهری کـه به‌ظاهر ابدان ارتباط دارد ، مانند احکام وافعال وصفات وچگونـگی پیدایش آنها ، محل این‌ظهور ومظهر این‌نور اسمش محمد میباشد .

دوم ـ ظهور درعالم باطنی واسرار غیبی ، مظهر این نور وظهور اسمش احمد میباشد وچون مخلوقات درقوس صعودند ناچار هر اندازه بـاین قوس نزدیکتر باشند غلظت و کثافت آنها بیشتر است . و هرقـدر ازاین قوس دورتر و به‌مبدأ نزدیکتر باشند ؛ رقت و لطافتشان بیشتر خواهد بود.

وازعصر پیغمبر صلی اله علیه‌وآله تاهرصدسال از بروج احکام‌مناسب آن مقـام ظـاهر میشد و چون ابتـدای قوس بود ؛ تربیت بظهور احـکام بظواهر بود .

البته مروج درهرصد سالی شریعت را بمقتضای ظواهر حـال رعیت ترویج میکند .

و چون ازبرای بدن ظاهری دومقام است : **اول** مقامیکه بـاختلاف عوارض واحوال و تغییر موضوعات ارتباط دارد **دوم** مقام دیگری که بـآن ارتباط ندارد ونیزهرمقامی چنانکه سابقاً بیان گـردید درشش‌طور تکمیل میشود پس‌لابد احکام‌ظاهریهٔ که مقتضای اسم محمد میباشد،دردوازده صدسال تکمیل ودرهرصد سال کسی وجود خواهد داشت که احکام را ترویج نماید و حلال وحرام را تعیین کند ،آنچه را پنهان مانده باشد ، ظاهرسازد ؛ هرچه که درصدسال قبل مجمل بوده ، تفصیل دهد وهرچه مبهم‌بوده مبین سازد .

باری این‌عالم‌کامل وفاضل فاصل‌ساخه‌های شریعت راآب باری‌نمود، چوبش‌راسرسبز کردو بعضی از بواطنی را که‌پنهان بوده ومطالبی‌را که مستور بوده برای بعضی ازبالغین کاملین ظاهر ساخت چنانکه شیخ بزرگ (شیخ احسائی) چنین کرده تامدت کـتاب او بپایان رسید وصدهٔ دوازدهم خـاتمه پیدا کرد .

ناگاه بعضی از کاملان ظاهر و بعضی از بواطنی‌را که بنهان بود و مطالبی‌را که بهم بیچیده بود ظاهر ساخت (چنانکه شیخ بزرگ چنین نمود) حقایق‌مطالب‌ومخزونات‌آنهارازیر لفافه‌الفاظ وعبارات‌قرارداده‌ومرواریدهای مکنونه را درصدفهای اشارات ودیعه گذاشت تابرای کسیکه میخواهد آن را ابرازنماید وبدان نیروپیدا کند ذخیره‌ای باشد. پس‌وقتی‌صده دوازدهم‌بپایان رسید ودوره اول خورشید نبوت که ارتباط بظواهرداشت تمام شد وهمچنین دوره قمرولایت هم که‌جنبهٔ تبعیت داشت بآخر رسید؛ پس‌آن دوره و مقتضیات آن‌هم تمام شدو «کرهٔ» دوم ودوره دیگر که برای بیان احکام‌بواطن‌واسرار بنهان درزیر حجب واستار میباشد شروع‌شد .

بعبارت دیگر دورهٔ اول که از برای‌خورشید نبوت، برای تربیت‌ابدان بود وارواحی که بدانها تعلق داشت مانند جنین درشکم‌مادر بود و دوره‌دوم برای تربیت ارواح قادسه ونفوس مجردهٔ که‌ارتباط باجسام نداردبود که‌نمونهٔ آن تربیت ارواح دراین دنیابتکالیف است بس وقتی‌دوره اول خورشیدنبوت که بتربیت ظواهریکه بمقتضای اسم محمد بودتعلق داشت تمام شد، پس‌دوره دوم خورشید نبوت که برای تربیت بواطن میباشد فرارسید و ظواهر در این دوره تابع بواطن‌است .

چنانکه درآن دوره بواطن تابع ظواهر بود پس دراین دورهٔ اسم آسمانی رسول خدا که‌احمد است ظاهر میباشد ومروج ورئیس در ابتدای این دوره موسوم باحمداست ولاجرم ازبهترین زمین‌ها و نیکوترین‌هواها خواهد بود تاآخر ..

مولف گوید : کاش من میفهمیدم کدام جملهٔ ازاین عبارات دلالت و اشاره براینکه مروج ورئیس دردوره دوم بعداز بایان صده دوازدهم میرزا علی‌محمد باب میباشد دارد؛ واگرموضوع استشهاد اظهاردعوت باب درسال ۱۲۶۰هجری است بس‌ازوجوهی چند ازمقصود دورمیشویم **وجه اول** آنکه باب اظهار دعوت نکرده مگر در روز بنجم جمادی الاولی ۱۲۶۱ هجری : باین جهت این دلیل از صلاحیت استدلال ساقط خواهد بود با اینکه سنوسی وقادیانی هم‌درسال۱۲۶۰ظهور کردند . وچون‌این‌سال بدعوت‌آنها اختصاص دارد ؛ پس بگمان موهوم برستان این‌دلیل برای‌آنها سندیت دارد .

وجه دوم اگر گفتهٔ سید رشتی صحیح باشد پس تطبیق آن برشیخ احمد احسائی ظاهرتراست ولااقل اسم شیخ‌احمد باگفتهٔ سیدکاظم‌تطبیق می کند واحکام ائمه‌را باآیات قرآن وشرایع الهیه تطبیق نموده وحکمت‌آل محمدرا بسبك تازه‌ای بیان کرده .

(مترجم گوید : این بافندگی‌های بی‌مأخذ و مبنـای سید کاظم قابل بحث نیست گفته‌های سید کاظم واستدلال بهائیان بگفته وی چنان کـه دیدید همه اوهام واباطیل میباشد فقط باید کلمـات آنهـارا ازنظر وظیفه تاریخی نوشت وردشد خوانندگان عاقل خودشان قضاوت خواهند کرد)

پس از آن بعضی باو روی‌آوردند تاتعداد آنهـا به‌هیجده نفر رسید باب آنها را حروف حی نامید (زیرا عدد حروف حی‌هم بحساب ابجدهیجده میباشد) ومقررات شریعت خود ومعتقداتش بآنها تعلیم کرد .

آنگاه آنهارا روانهٔ ایران کرد تامردم را بظهور او بشارت دهند ، به‌متابعت وپیروی وی دعوت کـنند وآنهارا ازاظهار اسمش برحذر داشته و تأکید نمود که‌تادستور ثانوی‌نام اورا سخت مکتوم بدارند، بعدخودش‌مشغول بتألیف کتب وتدوین احکام گردید . نخستین کتابی‌را که درکربلا تألیف کرد رسالهٔ عدلیه درفرائض اسلامیه بود که بعضی فرائض اسلام رادر آن نوشته بود امابعد آنهارا پشت سرانداخت .

بعضی ازخرافات هم درآن وجودداشت که آنها را احکام قطعی قرار داد و بعد بنوشتن شرح سورهٔ یوسف شروع کرد . وآن کتاب ضخیمی است که دارای صدوبیست سوره یافصل میباشد . کراراً دراین کـتاب ودر سایر تألیفاتش چنین نوشته‌است من از محمد افضل میباشم چنانچه کـتاب من ، از قرآن محمد افضل است . اگرمحمد گـفته است بشر از آوردن یکسوره از سور قرآن من عجز دارد ؛ من میگویم بشر ازآوردن یك حرف از حروف کتاب من عجزدارد ؛ زیرا محمد درمقام‌الف ومن درمقام نقطه میباشم .

(مترجم گوید : من بیست وهشت حرف مانند حروف کتاب اومیآورم اکنون توجه فرمائید ا ب ت پ ج ح خ ...)

مابزودی بقیهٔ اقوال واحکام اورا بقدر گنجایش مقام در این کتـاب نقل خواهیم کرد وزیاده برآن را درکتاب باب‌الابواب نقل میکنیم.

سیدعلی‌محمد وقتی دعات خودرا به‌بلادفارس فرستاد ؛ بآنهادستور بلیغ داد تاجدیت کنند وبهرطریقی ممکن شود اسم وی‌را بالای مأذنه هـا و منابر یادکنند (بیچاره زیاد دلش میخواست که مانند پیغمبراسلام‌نامش مورد احترام عمومی واقع شود ولی‌متأسفانه بآرزوی خود نرسید و برعکس مورد نفرت وانزجار عموم واقع شد . م) تعلیمات دیگری هم بآنها داد که درجای خودش بیان خواهیم کرد .

بعدازآن اهتمام زیادی نمود تاوسائلی فراهم‌ساخته وسفری بحجاز برود تابرمردمان ساده اشتباه‌کاری کند و بایرادات مردم خـاتمه دهد : زیرا

مسلمین درانتظار آن بودند که مهدی موعود (چنانچه دراخبار مهدی موعود معلوم شد) ازمکه معظمه از میان رکن و مقام باشمشیر ظاهر شود ، بدین جهت ادعای باب‌را مردود میدانستند .

باب موضوع سفرحجاز را باصحابش پیشنهاد کرد ؛ قریب به هیجده نفر ازآنها آن‌را استقبال نمودند . **پس** ازکوفه به‌بغداد و از آنجا به بصره رفتند وازبصره بیك کشتی شراعی نشستند ، درسال (۱۲۵۹) بقصد حجاز حرکت نمودند .

اکنون‌قصه نشستن‌آنها در کشتی بماند تادرآینده معلوم شود که‌دست تقدیر باآنهاچگونه رفتار کرد .

بسر گذشت دعات وی وماجرای‌آنان در فارس برمیگردیم :

یکی از آن دعات ملامحمد مازندرانی بود . وی باتفاق ملا ملاصادق خراسانی بشهر کرمان رفت تامردم آن شهررا عموماً وحاج محمد کریم‌خان قاجار کرمانی‌راخصوصاً بمسلك باب دعوت کند . نظرخصوصی آنها بحاج محمد کریم خان ازآن جهت بود که وی درعصرخود ازبزرگان علمای شیعه وازبزرگترین زعمای طریقه شیخ احمد احسائی و بزرگترین شاگردان سید رشتی بود .

آنها بعضی ازرسائل باب راکه بسبك صحیفهٔ سجادیه‌نوشته‌شده بود ، پاره‌ای ازخطب ویراکه بشیوهٔ خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام درنهج البلاغه نگاشته شده‌بود وبعضی ازگفتاراوراکه‌بسبك‌قرآن بافته‌شده بود باخودشان برداشته بودند ونیز نامه خصوصی باب راکه به‌حاج محمد کریم‌خان نوشته‌بود همراه داشتند .

باب درآن نامه حاجی‌را دعوت کرده بودکه بوی ایمان بیاورد ، احکام قرآن راکنار بگذارد وپرچم‌عصیان را درمقابل قرآن برافرازد.

درآن نامه به‌بعضی از اخبارکه میگوید مهدی شریعت تازه و کتاب جدیدی میآورد استدلال کرده‌بود .

ازمضامین نامهٔ وی چیزی است که حاج محمد کریم خان سابق‌الذکر آنرا در کتاب‌خود«ایقاظ الغافل‌وابطال‌الباطل‌فی‌ردالباب» نقل کرده وترجمه آن چنین‌است (برخیز ، هرقدر میتوانی لشکر تهیه کن وبشیراز بیا ، تاماهم بعد ازمراجعت ازحجاز بآنجا خواهیم‌آمد . در انتظار اوامرماباش .)

حاج کریم‌خان بعد ازدریافت آن نامه اعاظم شهر و افاضل قوم خود را باآن دونفر درمسجد جامع مجتمع ساخت ، سپس نامهٔ باب ورسائل وی‌را برای آنهاخواند وازروی همان نوشته‌ها ثابت کرد که او از دین مبین اسلام خارج گشته ، علاوه عبارات کتابش‌مشوش وازقواعدصرف ونحوعربی‌وفارسی

دور میباشد.

پس بشمارش غلطهای موجوددرآن نامه خصوصی شروع کردتاآنکه بیست غلط ازآن نامه گرفت وبعد ازآشکار ساختن اغلاط اقوال باب واثبات کفراووخوار وخفیف کردن داعیان وی آنها را بجائیکه ازآنجاآمده بودند برگردانید .

از جمله دعات وی کسی بود که بهخراسان رفتوامر بابرا درآنجا اظهار داشت ولی جز ملاحسین بشرویه ، که مفتون اوشد ، کسی دیگر از او پیروی نکرد .

بشرویه یکی ازعمال باب درخراسانبود. اونخستین کسی ازمنسوبین بعلم بود که پیش ازدیدن باب بوی ایمانآورد . وی نزد بابیان شأن ومقام بزرگی دارد وباب اورا بابالابواب نامیده .

حقیقتاً اینمرد یکیازداهیان عصرخود بود . ودرتدبیر ، قوایجسمی، استحکامعضلاتوثباتقلب بی نظیر بود. اورکنبزرگیازارکانبابیان بودهاست. او بود که زمینه پیشرفت کار بابرا فراهمساخت ودرامر بـاب سهیم وشریك بود . چنانکه همهاینها ازاخبار جنگهایش معلوم خواهد شد .

(ملاحظه)

اکنون برشمااستکـه ازمـا بپرسید چرا باب دعات خودرا فقط به کرمان وخراسان فرستاد ؟ وچرا بنقاط دیگرایران نفرستاد ؟ پس مـا چنین جواب میدهیم که اینامررا سببیاست که جزراسخین درتاریخ باب وپیروانش کسی دیگر نمیداند وآن چنیناست :

اما علت اختصاص خراسان ازمیانسایربلاد شرقیایران باین دعوت، وجود خبری استکه سابقاً نقلشد وبازهم نقل میشود وآن اینست:

(وقتی دیدید که پرچمهای سیاه از خراسان میـآید بطرف آن بروید زیرا خلیفهٔ خدا مهدی درآن میباشد) احمـد و بیهقی در کتاب دلائل النبوه نقل کردهاند پس اختصاص خراسان بدین دعوت بدین لحاظ بوده که بتواند اینخبررا بادعوت خود تطبیق کند چنانکهآن لشکری ازبابیها که بریاست ملاحسین بشرویه ازخراسان بجنگ مسلمینآمدهبودند، عملا پرچمهای سیاهی بهمین منظور بربالای سرهای مهیجینشان بر افراشته [illegible] .

[illegible] اما سبب اختصاص دعوت بکرمان پس وجود حـاج محمد کریم خان [illegible] زیراوی ازبزرگان سلسله قاجار کهدرآن وقتحکومتایران [illegible] خودش [illegible] برود تا [illegible] د .

مشارالیه ریاست وسیاست را رها کردو بتحصیل علوم اسلامی پرداخت تا ازمیان امثال واقران خویش که عموماً شاگردان سید کاظم رشتی بودند تبرزی بعلم ودانش پیدا کرد .

او در مجلس درس سیدکاظم رشتی باب را کاملا شناخته بود ، حاج کریم‌خان ، هنگامیکه تحصیلاتش درعراق خاتمه پیدا کرد ؛ اجازه اجتهاد گرفت وبشهر کرمـان مراجعت کرد . دبرزمانی در نشرتعلیمات و اعتقادات استادش سیدکاظم‌رشتی وشیخ احمداحسائی کوشش کرد؛ تاجمعی بسیار بدورش گردآمدند باین جهت ریاست و کیاست وسیاست دروجود حاجی نامبرده‌جمع شده‌بود واگرقضاوقدر بابابمساعدشده‌بودواین‌مرد بزرگ باوی همراه‌شده بود ؛ تمام‌جمعیت‌شیخیان که درآنزمان یك‌چهارم‌مردم‌ایران*میشدند باو تمایل پیدامیکردندواو بمقصودخودمیرسیدولی ازبداقبالی باب، حاج کریم‌خان برعلیه اوقیام‌کرد و دلائل قاطعی بر کفر وی اقامه نمود . کتابهای متعددی برعلیه او نوشت و نقشه اورا نقش برآب ساخت.

این بود سراختصاص دعوت او بکرمان (**و بعدفلات حین‌مناص**)

باوجود این سیدعلی محمد بفرستادن دعات خود به‌خراسان و کرمان قناعت نکردودعاتی‌هم محرمانه به‌تبریز وسایر شهرهای آذربایجان فرستاد .

باب با دعات خود شرط میکرد که فقط مردمان ساده، نه‌مردمان عاقل وفهمیده را بمسلك اودعوت کنند . دراین دستور محرمانه، سری نهفته بودکه ما ناگزیریم پرده از روی آن برداریم ویاکمی پرده را عقب بزنیم تابرخوانندگان محترم تمیزصحیح‌ازناصحیح مشکل‌نباشد پس‌چنین میگوئیم :

درآن وقت در تبریز عالم فاضلی بنام ملا محمد مامقانی ملقب به حجة‌الاسلام بودکه از بزرگان علمای شیعه و اعاظم فرقه شیخیه بلکه رئیس بزرك آنها بعد از سید کاظم رشتی بود .

وبعدازاوعالم بزرگ‌دیگری بنام‌حاج میرزا شفیع‌ملقب به ثقة‌الاسلام بود ، که او هم ازبزرگان علما و فضلا محسوب میشد .

این دو مرد عالم از رؤسای فرقه شیخیان و از بزرگان فقهاء مذهب جعفری و از موجهین شاگردان سید کاظم رشتی بودند و معرفت کاملی باحوال باب و موقعیت وی در نزد استادش سید کاظم داشتند .

آنها در تبریز دارای وجاهت غیر قابل توصیفی بودند .

علاوه بر این دو سد محکم، مانع بزرگترو سد محکم‌تری‌برای دعوت باب در تبریز وجود داشت و آن عالم عامل وعارف‌کامل میرزا احمد مجتهد بودکه وی از بزرگان علما و اکابر فضلاء اصولیین عصر خود بود و

* ظاهراً بنظرمیرسدکه مردم کرمان باشد .

او نیز اطلاعات کاملی از امر باب داشت و مرحوم شیخ مرتضای انصاری هم که در آن زمان حافظ حوزهٔ اسلام ورئیس مجتهدین شیعه بود او امری برایش صادر کرده بود که فتنه و فساد باب را اصلاح کند و شکافهائی را که بدین جهت در میان مسلمین واقع گشته مسدود نماید.

بدین جهات بود که باب از فرستادن دعات علنی بآن نواحی خودداری کرد؛ زیرا این بزرگان را سدهای محکمی در راه دعوتش میدانست

این خلاصهٔ سرگذشت دعات باب قبل از ورود خودش بایران بود.

و اکنون به ذکر سرگذشت خود باب برمیگردیم. از سرگذشت وی آنچه را که اظهار و اثباتش برغیرما مشکل است بیان خواهیم کرد.

ناقلان اخبار در مدت اقامت باب درعراق اختلاف دارند با بیان میگویند: مدت اقامت باب درعراق بیش از چهارماه و کمتر از پنج ماه بوده

مسلمانان میگویند مدت اقامتش چهار سال و شش ماه بوده است و آنچه را که ما از شخص موثقی شنیده‌ایم اینستکه او باب را دو سال متوالی در عراق دیده است والله اعلم.

اکنون بشرح عاقبت باب پس از ورود او بکشتی و عزیمت او به حجاز و اختلافی که در این موضوع وجود دارد و توضیح صحیح و ناصحیح آن برمیگردیم.

موضوع مسافرت باب به حجاز

بابیان میگویند : باب به‌حجاز مسافرت نمود ، بمکه‌معظمه هم‌رسید ودر مجمع بزرگی‌دعوت خود را اعلام کرد و دعوت خویش را علناً برجمیع مسلمین اظهار داشت .

ولی مسلمین‌این موضوع را انکارمیکنند وچنین اعتقاد دارند : که‌باب به مسافرت حجاز موفق نشد ، معالم و مشاهد حجاز را رؤیت نکرد وداخل مکه معظمه نشد ؛ زیرا دریا طوفانی شد و باب از غرق در دریا ترسید باین جهت با پیروان خود دربندر بوشهر ازکشتی پیاده شد .

مسلمانان بر صحت عقیده خود بوجوهی استدلال کرده‌اند اول آنکه اگر باب حقیقتاً به حجاز مسافرت کرده بود و در مکه معظمه میان رکن و مقام دعوت خودرا برمجمع مسلمین عرضه داشته بود ؛ آیا بدیهی نبود که‌تمام حجاج یا بیشتر آنها یا فرقهٔ از فرق مختلفه مسلمین که در آن سال برای اداء فریضه حج در مکه معظمه اجتماع کرده بودند این دعوت را از زبان خود باب میشنیدند ، در این صورت آیا معقول بود که مسلمین یا طائفه از آنها این دعوت را شنیده و سکوت کرده باشند و لب به‌سخن نگشوده‌باشند که دعوت باب را رد یا قبول کنند ؟ وآیا ممکن بود چنین چیزی که درچنین مجمع عمومی اظهار شده ، مستور مانده باشد ؟

دوم عموم مسلمین و خصوص شیعیان ، مانند روزه‌داری که منتظر هلال عید باشد ، همگی بانتظار ظهور مهدی بودند ، با این حال چه گونه معقول است که هزاران نفر از همین منتظرین ظهورمهدی که درمکه معظمه حاضر بودند ، دعوت باب را شنیده باشند و برکتمان‌آن اتفاق کرده‌باشند هزار و صد و چند سال است که شیعه در انتظار مهدی موعود بسر میبرد و چنانچه در اخبار بشارت بوجود او گذشت یکی از بزرگترین علامات‌ظهور وی اینستکه در مکه با شمشیر ظاهر میشود با این وصف چگونه ممکن است کسی در آنجا چنین دعوتی کرده باشد و هیچکس نفهمیده باشد .

سوم نیز از بدیهیات است که اگر شیعه چنین دعوتی را در مکه شنیده بود ، خوب در آن نظر میکرد و اگر میدید که آن دعوت با عقیدهٔ که آنها به مهدی موعود دارند؛ نطبیق‌نداردلاجرم دعوت اورا ترک میکردند وپشت سرمیانداختند وسپس این خبردرتمام شهرها انتشار پیدا میکرد وقوافل حاجیان آنرا ازاین شهر بآن شهرمیبردند پس‌آیا کدام شیعهٔ ایرانی یاعربی

یا ترکی وهندی باب‌را درمکه رؤیت نموده‌ودعوتش را شنیده ؟ چه باو ایمان آورده باشد یا نیاورده باشد .

چهارم ـ طائفه شیعه را بکنار میگذاریم و طوائف سنیان را مورد توجه قرار میدهیم .

آنهائیکه مردم بلاد مختلفه حجاز بودند ، آنهائیکه از خارج حجاز از نژاد عرب و ترك و فارس و هندی و کردی و جاوه‌ای و غیر آنها در آن سال به حج بیت‌الله آمده بودند ، در میان آن جمعیت مانند شریف مکه که امیر عرب و بزرك آنها بوده وجود داشته حاکم عثمانی که بـر تمام حجاز ولایت داشت ، قاضی و مفتی مکه علما واعیان آنها بودندآیاصدائی،صیحه‌ای، ندائی و دعوتی ولو آهسته از این صـدا کننده ، ازین صیحه زننده ، از این منادی ، از این داعی ، بگوش کسی از آنها رسیده است ؟

ما فرض میکنیم آن مردم چنین دعوتی را شنیده باشند و گفتارهای باب را فرا گرفته باشند و بعضی از آنها بدو ایمان آورده بـاشند ، پس آنهائیکه باو ایمان آوردند ، آنهـائیکه از وی اعراض کردند چه شدند و اکنون کجا هستند ، اخبار آنها چه طور شد و بر آنها چه وارد شد .

ششم اگر مسلمانانی که آنسال درآنجا بودند هیچکدام دعوت باب را نشنیدند و هیچکدام او را ندیدند ؛ پس باب چـه کسی را دعوت کرده ، دعوت خود را بکه اظهار نموده و خودش را بکه نشان داده‌آیا چنین دعوت بزرگی را فقط بهمان چند نفرمعدود ایرانی که همراه خودش بوده‌اند‌اختصاص داده ؟ در حالیکه ما میدانیم که دعوت مهدی بفرقه خاصی اختصاص ندارد و تمام مسلمین در آن شرکت دارند . (البته این وجه بر فرضی است که‌رفتن او بمکه و ظهور وی در آنجا صحیح باشد)

هفتم حالا چنین فرض می کنیم که این دعوت بهمان چند نفرایرانی که همراه وی بودند انحصار داشته است در این صورت پس چرا باب مشقت و مرارت این سفر پرزحمت‌را تحمل نمود ؟ آنها که مطیع او بودندبا گفتارش مخالفت نداشتند ؛ از اوامر او سرپیچی نمیکردند ، آنها که بخیال خودشان حق اعتراض به باب نداشتند و تنها باب بودکه بآنها حق اعتراض داشت .

و بعضی هم گفته‌اند : که باب حقیقتاً بمکه رفت ولی هوسش درآنجا از هیجان افتاد ، زیرا ترسید و جرأت نکردکه دعوتش رااظهار بدارد اگر این روایت صحیح باشد مورداشکالات سابق واقع نمیشود .

آنچه معلوم است آنست که میان فریقین‌اختلافی‌دراینکه باب‌از کشتی بیرون‌آمده‌و به‌بوشهروارد‌شده نیست‌اکنون‌تفاوتی‌ندارد که ازمکه یـااز بصره

آمده باشد . و نیز اختلافی نیست در اینکه باب درابتدای ورودش بخانه‌دائی و مربی خود میرزا سید علی شیرازی سابق‌الذکر وارد شده است .

و نیز اختلافی نیست در اینکه دائی‌اش پس‌از آنکه چیزهائی از وی دید و شنید که تمام آنها مخالف با شریعت اسلام‌بود ، از او نفرت پیدا کرد زیرا او مردی بود که در دین خود ثابت و در مذهبش بـا بصیرت بود و از طرفی هم از اطوار و رفتار خواهرزاده‌اش مطلع بود باین جهت او را طرد کرد و او هم خانه‌ای برای خودش گرفت در آنجا برقرار گردید و شروع به‌تهیه لوازم استحکام دعوت خود و تدارك مقدمات دعوت خویش کرد .

نخستین جائی را که باب مورد نظر قرار داد شیرازبود ، زیراآنجا وطن اصلی و مسقط‌الرأس وی بود ، پس از شیراز اصفهان را کـه مرکز محققین علمای ایران بود مورد توجه خویش قرار داد .

باب عدهٔ از پیروان ماهر خود را انتخاب نمود و بآنها تعلیمات‌لازمی داد و سپس بعضی را بشیراز ، که والی آن درآنوقت حسین خان نظام‌الدوله تبریزی بود ، فرستاد و برخی‌را باصفهان ، که حاکم آن منوچهر خان گرجی قفقازی تازه مسلمان بود ، فرستاد . (حالا اسلام وی‌مبنی بر حقیقت بوده‌است و یا اینکه از طرف دول مسیحی مأموریت داشته است کـه مسلمان شود تـا بتواند در دستگاه دولتی وارد شود و از این راه کمکی بباب بکند وتفرقه در میان ملت متحد ایران ایجاد کند این خود بحثی جداگانه است که‌حقیقت آن در خلال تاریخ باب ازرفتار وکردار خود این تازه مسلمان هویداخواهد شد مترجم) .

دعات باب بشیراز آمدند و نخستین توجه خود را برئیس فقهـاء آن شهر ، شیخ ابوتراب ، مبذول داشتند ، رسالت و رسائلی را کـه بر عهده و همراه داشتند بشیخ ابوتراب عرضه‌کردند و او را دعوت نمودند که‌ازمهدی جدید آنها اطاعت و پیروی کند .

مشارالیه تاملی کرد و دید این دعوت با عقیده بـه مهـدی موعود و دلائل آن تطبیق ندارد باین جهت از این حادثه بهیجان آمد و فوری امـر نمود تا علما و فقهاء شهر را حـاضر ساختند و آنها را ازقضیه مستحضرنمود شروع به مشورت کردند و بالاخره رأی آنها براین قرار گرفت که‌پیش‌ـ آمد این حادثه بزرك و این بلیه عظمی را که بر اسلام وارد شده باستحضار استاندار وقت برسانند و همینطور هم کردند . استاندار هـم دستور داد تـا دعات باب را احضار کردند و یك بیك آنـان را در مجلسی کـه تمام علما و اعیان شهر حضور داشتند استنطاق نمودند .

اما دعات باب انکار نکردند که آنها از طرف باب مبعوث‌اند .

در کلامشان تزلزل در زبانشان لکنتی پیدا نشد ، نام‌فرستنده‌شان‌را پنهان نکردند و با قلب و زبان محکم حق رسالت را ادا کردند .

سپس فریاد جمعیت بلند شد ، غوغا برپا گردید ، صدای علما درهم پیچید . والی دراین مسئله از علما استفتا نمود و تقاضا کرد که هر دستوری راجع بآنها میدهند ، بنویسند .

علما بکفر و وجوب قتل آنان فتوی دادند(۱) سپس والی شروع بفکر کرد ، و بعد از مدتی طولانی فرمان داد تا پی آنهارا بریدند و آنها را در چاه انداختند و بعد قضیه را به حکومت تهران اطلاع داد .

پس از آن فرستاد تا باب را تحت‌الحفظ از بوشهر بشیراز آوردند ودستور داد تا او را در خانه پدری وی منزل دهند .

چند روز او را مهلت داد تا ترسش فرو نشیند وقلبش آرام بگیردو از مشقت سفر استراحت بیابد .

اجتماع فوق‌الذکر در روز دوم ماه شعبان (۱۲۶۱) هجری واقع شد روز ۱۶ همان ماه دستور احضار باب از بوشهر بشیراز صادر گردید و روز ۱۹ ماه رمضان آن سال باب با دو نفر مأمورین حکومت وارد شیراز شدند.

باب در مدت اقامت خود در بوشهر چند رساله بزبان فارسی تنها و بفارسی‌وعربی نوشته بود که ازجمله‌آنها رساله‌ای‌بود که نامش‌رابیان گذاشته بود و این اسم را از فرموده خدای متعال گرفته بود که فرموده است (**الرحمن علم‌القرآن خلق‌الانسان علمه‌البیان**) این کتاب را کتاب شریعت و احکام خود قرار داده بود و احکام مذهب جدید خویش را در آن گنجانیده بود .

واخبارواحادیث نبوی‌را چنانکه دلش‌خواسته بود وطوریکه‌شریعتش را تأیید کند تأویل کرده بود ولی تمام عبارات عربی کتبش غلط و ملحون است وعبارات فارسیش هم، با اینکه مردم شیرازمشهور به فصاحت و شیرین زبانی میباشند پیچیده ونا رسا میباشد وما بزودی بعد ازذکرخاتمهٔ این‌مسئله اسامی کتب وقواعد دین ودستورات مذهبش‌را با قسمتی ازعبارات بیان تاآن اندازه که مقام گنجایش آنرا داشته باشد ذکر خواهیم کرد ولی‌آنرا بتفصیل درکتاب باب‌الابواب ذکر کرده‌ام بآنجا مراجعه کنید .

استاندار سابق‌الذکر بشدت در مجازات ومکافات وقوت در عزم و

۱ ـ علت اینکه علما فتوی بکفر آنها دادند این بود که‌کتابهائی راکه از طرف‌باب همراه آورده بودند و بر علما عرضه داشتند ، بوحی آسمانی نسبت میدادند. مترجم

اراده مشهور بود .

وی شبی محرمانه باب را در نزد خود احضار کرد و تاآن اندازه در اکرام و احترام وی مبالغه کرد که دو زانودرجلواونشست وبرزیاده رویهای خود درمورد دعات او اظهار تأسف نمود ، اسمأ حسنای خداوند را در نزد او وسیله و شفیع قرارداد : تاگناهانش را بیامرزد واورا بهرچه مطلوبوی میباشد امر کند تا او اطاعت کند .

بوی اظهار داشت که او (یعنی استاندار) حاضر است که جانش را در راه رضایوی نثار کند ، از نفائس اموال خود صرف نظر کرده ، خانه‌زادش را فدای وی کند وطرفه‌های اموالش را باو بدهد . سپس مانندکسیکه گریه راه گلویش راگرفته باشد شروع به تباکی نمود ، ازچشم اشك میریخت ،از دل آه ونالهای آتشین میکشید وازسینه نفس‌های بلند میزد . تا امر خود را برباب مشتبه نمود وخدعه‌اش در دل او مؤثر گردید .

باب به سخنان مزین‌وکلمات نرم و ملائم وی فریب خورد صورتش شکفته شد ، دست کشید و بازوی والی را گرفت ، او را بلند کرد وبا وی ملاطفت نمود تاترسش‌زائل گردد آنگاه ازعلت آن‌غلظت وخشونت‌بادعاتش واین تضرع وزاری واظهار خجلت وانفعال ازخودش پرسید . والی باصدائی که ظاهراً درگلویش گیر کرده بود ، باکلام بریده بریده چنین گفت : ای آقای من تا روزگذشته شما در میان بشر دشمن آشکاری مانند من نداشتید ومن‌مدتی‌طولانی در کیفیت تعذیب وتعزیرشمافکرمی کردم ، میخواستم‌شمارا طوری مثله کنم که بخاطر احدی خطور نکرده باشد ، در تمام شب در این موضوع فکر کردم تا عاقبت ازبیداری زیاد، چشمم سنگین شد وخوابم گرفت خوابیدم . درعالم خواب دیدم که شماای مولای جلیل من‌به خوابگاه من‌حاضر شدید وبا پاهای خود انگشتان پای راست مرا فشاردادید من از ترس ازجای خود پریدم، نشستم، شما مرامخاطب ساختید وچنین گفتید ایه ابه (سخن بگو سخن بگو) حسین خان ؛ زیرا ؛ نور ایمان را می بینم که از پیشانی تو ظاهر می شود .

من ترسان و پریشان از خواب بیدار شدم و دانستم که شما حقاًمهدی منتظر میباشید .

اکنون من درپیشگاه شما حاضرشده‌ام اگرمرا عفو کنید ؛ ازفضل‌و ومرحمت شما میباشد و اگر انتقام بگیرید ، ازعدالت شما خواهد بود .

دراین حال چهرهٔ باب ازشدت وجد وطرب شکفته شد و جواب داد: خوشا به حالت ای امیر ،آنچه دیده‌ای دربیداری بوده نه‌درخواب ، من‌خودم درخوابگاه توحاضرشدم وترا بدین کلماتی که شنیدی مخاطب ساختم ؛ زیرا

من در وجود تو جر بزه‌ای پاك ؛ سلیقه‌ای پاکیزه و شرفی اصیل سراغ داشتم

آنگاه استاندار ازحالت رکوع برخواست ، دست باب را بوسید و با حال تضرع چنین گفت : ای آقای بزرگوار تمام سپاهیان و آنهائیکه‌دراین ایالت بسپاهیان ملحقند‌درفرمان‌من‌اند ، خزانه من هم ازنقدین گرامی پراست و‌من اکنون تمام‌آنهارا دراختیار شما میگذارم هرطورمیخواهید امر بفرمائید خواهید دانست که من چون نعل‌درزیرقدم شما خاضع و مانند سایه باشماملازم خواهم بود و بزودی خواهید یافت که من بیش از انگشتر مطیع اوامر شما میباشم .

باب بازهم چنین گفت : خوشا به حالت! خوشا به حالت ! که بواسطه پیروی حق به چنین بخشش کریم و موهبت عظیمی واصل شدی ، من صریحاً بتو وعده میدهم که بعد ازآنکه تمام دنیا را مالك شدم وتمام پادشاهان عالم را مطیع خودساختم (بیچاره بآرزوی خود نرسید.م.) بزودی ترا پادشاه‌روم (یعنی دولت عثمانی) سازم . پس والی مثل کسی که از این‌اظهار باب‌متاثر گشته باشد ، آهی کشید و با صدای ضعیفی چنین گفت : ای آقا ؛ من از روی طمع مال وطلب جاه وجلال از شما پیروی نمیکنم زیرا بحمدالله مال و منال وافر وجاه و جلال ، حاصل است و جز این نیست که تمام آمال و آرزوی من اینست که‌پیشاپیش شما جهاد کنم تا به‌شهدای صالحین ملحق شوم باب کلامش را تصدیق کرد واورا دعای خیر کرد .

والی در دارالاماره‌اش غرفه های وسیع مفروش بقالی و اطلس برای باب تهیه کرد ، با نهایت تجلیل واحترام باب واصحابش‌رادرآنجامنزل داد . واز وی خواهش نمود که فرمانی برای دعات خود صادر کند تا موقتاً دست از دعوت بازدارند مبادا پیش ازآنکه عدد کافی ، وسائل‌مکفی ولشکر مجهزتهیه شود فقها قیام کنند و انقلابی در شهر برپا گردد باو نوید داد که هنگامیکه تجهیزات لشکری مهیا شد آنگاه شما دستور دهید تا دعات علناً مردم‌را دعوت کنند وامرشمارا اظهار بدارند .

والی ازناحیه باب و پیروانش آسوده خاطر گردید وسپس مجمعی‌از علما ، فقها ، فضلا ، امرا ، اعیان واشراف شهر تشکیل داد ، گفتار و رفتار خودرا با باب باطلاع‌آنان‌رسانید وازآنها درخواست کرد تاباب رادرادعای خود اختبار وامتحان کنند وسپس برطبق قوانین شرع اسلام برله یا علیه‌وی فتوی بدهندتااوحکم‌آنهارا اجرا کند.

پس والی نزد باب رفت ، مدتی باوی نجوی کرد وعاقبت اورافانع نمود که مقصودازتشکیل این‌مجمع آنست که اودرآن مجمع‌حاضرشود ودعوت

خود را براعضاء آن مجمع اظهار کند وآنها را علناً بمذهب خود دعوت کند تا هر کدام از حاضرین بدو ایمان آوردند از عقوبت والی نجات حاصل کنند وهر کدام ایمان نیاوردند با شمشیر برنده آنان را مجازات کند .

باب هم بسخنان والی اعتقاد پیدا کرده ، عمل ویرا نیکو شمرد و سپس باتفاق سید یحیی دارابی پسر سید جعفر دارابی معروف بکشفی که خودش از بزرگان اصحاب باب و پدرش از اعاظم علما عصر و مرتاضین‌وقت و دارای تألیفات مهمی بود که بعد از این بیان خواهم کرد از منزل بیرون آمدند و با قلبی محکم و ثابت وارد مجلس شدند پس باب به سخن گفتن مبادرت ورزید و اعضاء مجمع را بدین سخنانی که ذیلا نقل میشود مخاطب قرار داد :

ای‌علما ؛آیا هنگام‌آن فرا نرسیده است که‌هوی را پشت سر بیندازید و هدایت راپیروی کنید ، ضلالت‌را ترك نمائید ، سخنان‌مرا گوش‌دهید واوامر مرا اطاعت کنید ؟ پیغمبر شما بعد از خود جز قرآنی به جای نگذاشته و این نیز کتاب من بیان است ، بیائید آنرا تلاوت و قرائت کنید ، تا به شمامعلوم گردد که عبارات آن ازقرآن فصیح‌تر واحکامش ناسخ احکام قرآنست .

پس سخنان مرا گوش کنید و نصیحت مرا به پذیرید و بیش‌ازآنکه شمشیر درمیان شما کشیده شود ، گردنهایتان زده وخونتان ریخته شود جان واطفال و اموالتان را محفوظ بدارید . سخنان مرا گوش و امر مرا اطاعت کنید : من شما را چنین نصیحت میکنم .

اما علماء برطبق تبانی قبلی باوالی ، لب ازروی لب برنداشتند و چنان سکوت کردند که گوئی مرغ برسرآنها نشسته وطوری سکوت‌درمجلس حکمفرما شده بود که نزدیك بود صدای زدن قلبها و نبض عروق اعضاء مجمع شنیده شود.

آنگاه والی ازجا برخواست وازباب خواهش نمود تادعاوی‌خویش را برروی‌کاغذ بنویسد و بعداز آن نوشتهٔ خودرا برای اهل مجمع بخواند تا امر خویش را از روی بینه وبرهان بر آنها عرضه داشته باشد زیرا برای اتمام حجت و روشن نمودن موضوع احتجاج نوشته بهتر ازگفتار است.

پس باب قلم برگرفت وچند سطر بزبان تازی بسبك دعا ومناجات نوشت وبدانها تسلیم نمود.

هنگامیکه علماء آن نوشته را خواندند، دیدند:نوشتهٔ وی‌هم ازلحاظ بناء کلمات و هم از نظر ترکیب و جمله بندی بسیار غلط دارد و از جهت معنی هم دارای عبارات نارسا ومعانی نامفهوم و مطالب نامربوط میباشد .

علماء اغلاط نوشتهٔ باب را یك بیك برای خودش شمرده و توضیح دادند و او میکوشید تا آنهارا قانع کند، که وی در مدرسه‌ای تعلم نکرده ، و درمکتبی درس نخوانده و آنچه را کـه مینویسد از عالم غیب به‌او الهام میشود ویا وحی آسمانی میباشد که بر وی نازل میگردد و مردم نباید بالفاظ وعبارات توجه داشته باشند بلکه باید معانی را مورد توجه قرارداده، مغزرا بگیرند وپوست راکنار بیاندازند.

(مفهوم سخنان دفاعی باب این بود که من‌درغلط گوئی تقصیری‌ندارم زیرا این سخنان غلط را ملهم غیبی به‌من الهام نموده وفرستنده وحی‌آسمانی برمن فرو فرستاده لاجرم او بی‌سواد بوده ویا بی‌سوادی کرده و برمن‌ایرادی نمیباشد ولی این دفاع نامربوط باب، علمارا قانع نکرد زیراآنها نمیخواستند زیربار غلط ونامربوط بروند چه این غلط ونامربوط را باب گفته باشد و یا ملهم‌غیبی باب گفته باشد . مترجم)

دراین هنگام فریاد علماء وصدای فقها بلند شد بعضی فتوی بقتل وی دادند زیرا اوراکافر خاسر دانستند وبرخی حکم به جنون و اختلال عمل او کردند وتعزیر اورا تجویز نمودند.

آنگاه والی رو به باب کرد واورا بدین گفتار مورد خطاب و عتاب قرار داد :

«ای‌جاهل مغرور این چه‌بدعت شومی‌است که دراسلام‌احداث کرده‌ای چگونه ادعای نبوت ورسالت یامهدویت‌میکنی؟ وحال آنکه نمیتوانی‌مکنون ضمیر خودرا بعربی صحیح اظهارکنی و بااین حال ادعا داری که سخنان تو ازقرآن محمد صلی‌الله علیه و آله فصیح وبلیغ‌تر میباشد ومانند آیات بینات تو درقرآن پیدا نمیشود. اگر نسبت به‌خاندان نبوت ورسالت نداشتی‌اکنون حد تورا بر تو معلوم میداشتم و شمشیر جدت را بر گردنت حکومت میدادم . پس نزد خود فکر میکنم که کشتنت به‌من ارتباط پیدا نمیکند ، زیرا شریعت اسلام آنرا واجب کرده باز چنین میاندیشم که قرائن احوال براختلال عقل و فساد دماغت دلالت دارد پس کشتنت روا نیست و اکنون برمن ظاهر گردید ودر نظرم ترجیح پیدا کرد که تومردی سفیه وابلهی بدین جهت باید تو را تعزیر کنم تا شاید از راه ضلالت وگمراهی بر گردی و براه رشاد هدایت شوی . »

پس فرمان داد تاوی‌را از مجلس بیرون کشیدند، فرش پوستی که بمحکومین به قتل و تعزیر اختصاص دارد درصحن خانه‌جلو اطاق مختص‌بغربا انداختند، پا های اورابچوبی که بزبان مصری (فلقه باعده)(ودرفارسی‌فلکه) مینامند بستند و با چوبهای محکمی شروع بزدن کردند . وی در زیر چوب

استغاثه میکرد ولی کسی بفریادش نمیرسید، پناه بمردم میبرد اما کسی او را پناه نمیداد، اینقدر اورا زدند که نزدیك بهغشوه رسید ، پس توبه و استغفار کرد تااورا رها کردند .

دراینجا مؤلفین به باب نسبت میدهند که ازشدت درد و برای استخلاص ازکتك سخنان زشت وکلمات قبیحی برزبان جاری میساخته، ولی شأن ومقام قلم ازنوشتن چنین سخنانی برتر و بالا تر است و مرد ادیب از نگاشتن آن شرم دارد .

وچون باب توبه و استغفار نمود، پس والی فرمان داد تا دست از زدن باز دارند وبند از پاهای وی بردارند آنگاه او را برالاغ زشتی سوار کردند وازوسط بازار به مسجد نو بردند، تا شهرت پیدا کند (واین همان چیزی بودکه مطلوب باب درآن بود)

درآن موقع مسجد نو ازعلما وفقهاوامرا پربودوبزرگترین‌مجتهد آنان شیخ ابوتراب سابق‌الذکر بود .

هنگامیکه باب وارد مسجد شد شروع بدست بوسی شیخ و تکرار توبه واستغفار کرد، ولی علماء بتوبه و استغفار او اکتفا نکردند واورا امر نمودند تابرفرازمنبربالا رودوعقاید فاسده ودعاوی‌سابق خودرا اعلام دارد، اززیاده روی درعقاید خود اظهار ندامت واستغفار کند وازچنین گناه‌بزرگی توبه کند .

باب برفراز منبر بالا رفت و آنچه را از طرف آقایان علماء بـدو تکلیف شده بود انجام داد، آنگاه از منبر بزیر آمد و اورا بزندان بردند.

باب شش ماه درزندان باقی ماند و دراین مدت ازمکاتبه ومقابله با مردم ممنوع بود ولی ازلحاظ زندگی و ارزاق در وسعت و رفاهیت بود .

اتفاقاً در همان سال و بای عمومی از هندوستان وافغانستان سرایت کرده . دربلاد ایران شایع شد اوضاع شیراز بهحال هرج‌ومرج درآمد مردم شیراز باطراف ونواحی وکوهستانهای دورازشهر فرارکردند ، والی‌وعمال دولت هم‌باطراف دورتری‌پناه برده بودند، درنتیجه نظم‌شهراختلال‌پیدا کرد، احکام وقوانین بهحال تعطیل‌درآمد ، امنیت ازمیان رفت ودرخلال این‌جریان امر زندانیان مهمل‌شد .

دراین هنگام چند نفر مأمورین سری از طرف منوچهر خان والی اصفهان برای ربودن باب اززندان بشیراز آمدند.

چنین مینمودکه منوچهرخان بواسطه‌دعات باب که‌باصفهان رفته‌بودند دعوت باب را قبول کرده وبوی ایمان غیابی آورده باشد .

(ولی حقیقت این بودکه وی ازمأمورین سری دولت روسیه بود کـه

خودرا در لباس اسلام قالب کرده تا دردستگاه دولت ایران وارد شود وضمن انجام وظائفی، باب راهم حفظ وحمایت کند. م)

مأمورین منوچهر خان توانستند دست رسی به باب حاصل کنند پس محرمانه اورا از زندان دزدیده باصفهان بردند چنانکه باین‌زودی‌معلوم خواهد شد.

هنگامیکه خبر دزدیدن باب وبردن او باصفهان بگوش والی رسید از شدت غیظ وغضب آتش گرفت، فرمان داد تاسیدیحیای دارابی‌سابق‌الذکر را از شهر بیرون کنند.

سیدیحیی متحیر وسرگردان ازشیرازخارج گردید تا واردیزد شد و مدتی طولانی درآنجا اقامت نمود تاآنچه راکه درفصل خودش بیان خواهد شد ازوی ظاهر گردید.

والی تمام پیروان باب را از حوزهٔ حکومت خود بیرون کرد، آنها را باطراف متفرق ساخت وآنان دربلاد منتشر شدند و امر باب‌را برای‌مردم اظهار داشتند پس‌بسیاری ازطبقات متوسط وپست مردم وافراد بسیار کمی از طبقه عالیه بباب تمایل پیدا کردند.

دعات باب درمقام دعوت تیری درکمان باقی نگذاشتند، بفنون‌مختلفه و اسلوب عجیب و غریب که عقلها را مات و مبهوت میسازد مردم رابامرباب دعوت کردند.

(قابل ملاحظه)

(مؤلفین گرامی نسبت به‌حسین‌علی میرزاوالی سابق‌الذکر گمان‌بدی به‌خود راه نداده‌اند ولی مترجم بخود حق میدهد که‌ازنویسندگان تاریخ باب درموضوع والی نامبرده چند سؤال بکند

اول چرا والی هنگامیکه ارتداد باب برایش ثابت و محقق گردید و حکام شرع انور فتوی بوجوب قتل او دادند حکم آنها را در مورد او اجرا نکرد؟

آیا بهتر نبود که والی نامبرده باستناد حکم علماء عصر بدون‌هیاهو وجنجال باب را درهمان بدو امر کشته باشد و برای همیشه بدین فتنه خاتمه داده باشد تا این فتنه وفسادها وکشتار هائیکه بعداً واقع شد بوجود نیاید؟

دوم حال که اورا نکشت وتنها بزدن اواکتفا کرد، چرا اوراسوار برالاغ کرد وازراه بازار بزرگ به‌مسجد نوبرد تا اورا مشهور کند و حس رحم مردم‌را بنفع او تهییج کند

سوم هنگامیکه خبر ربودن وبردن باب باصفهان بوالی‌مذکوررسید

و اوازشدت غیظ وغضب آتش گرفت ، چرا سید یحیی و تمام پیروان باب را آزاد کرد تادربلاد ایران منتشرشوند وچنین فتنه وفسادهائی برپا کنند ؟ آیا والی نامبرده در حفظ باب و مشهور کـردن او و آزادی پیروان وی تعمدی داشته و یاسیاستهای مرموزی اورا اغفال نموده ؛ جای دقت و قابل ملاحظه میباشد. مترجم)

اکنون بتوضیح ورود باب باصفهان ، وجریان امور مهمی کـه میان وی وعلما اصفهان واقع گردید شروع میکنیم .

ورود باب باصفهان

وحفظ وی درقصر منوچهر خان

سابقا بیان کردیم کـه باب دودفعه دعات خودرا به شهرهای ایران فرستـاد .

دفعه اول - ازعراق عرب بودکه بآنها دستورداد تاتعـلیمات اورا منتشرسازند ولی تارسیدن دستور ثانوی اسم وی‌را مکتوم بدارند .

دفعه دوم - ازبوشهر بودکه ازآنجا دودسته فرستاد .

دسته اول - را بشیرازفرستاد که شرح وقایع آنهارا باوالی‌وعلماء آن شهردانستیم .

دسته دوم - را به اصفهان فرستاد .

اصفهان درآنوقت مرکز علماء عـاملین و عرفاء واصلین وحکمـاء وخداوندان تحقیق بود والی آن هم درآنزمان مردی تازه مسلمان ازبقابای امراء گرجستان بودکه «آغامحمدخان» مؤسس‌دولت قاجاریه‌آنهارابا پانزده هزارنفر ازگرجستان وارمنستان ازتفلیس پای تخت قفقاز درتاریخ شانزدهم ربیع‌الاول ۱۱۹۰ اسیرکرده بود .

اسم این‌مرد منوچهرخان وبرادرش گرگین خان بود شاه آنـان را بدربارخویش‌نزدیك کرد وازاطرافیان خود قرارداد، آنهاهم درصدد تقرب بشاه وجلب دوستی او برآمدند تاخودشان را دردل شاه جادادند و عواطف شاه‌را بخودجلب کردند .

آنگاه اظهاررغبت بدخول دردین اسلام‌نمودند، ظاهراً مسلمان‌شدند ودرباطن بدین مسیحی‌خود باقی بودند .

این چنین‌است شیوهٔ اکثرمسیحیانیکه درامور دول اسلامی دخـالت میکنند ، برای رسیدن بمطلوب خود ، و گرفتن خونهائیکـه ازنژاد آنـان بدست مسلمین ریخته شده‌است وریختن تخم‌فتنه وفساد درمیان مؤمنین‌ظاهراً

مسلمان میشوند ولی درحقیقت جاسوسان دول مسیحی وشمشیر برنده و آلت کوبنده دست آنها هستند ولی امراء اسلام ازآنها غافل وبمکر و حیلهٔ آنان جاهلند . این حقیقتی است که ازمراجعه وتتبع تواریخ دولتهای اندلس،ایران وعثمانی معلوم میشود .

این دو برادر باحیله وتزویر دانستند دراواخر سلطنت فتحعلی شاه ونوه‌اش محمد شاه خودشان رابعالیترین رتبه‌های دولتی برسانند وچهارزانو برمسند وزارت بنشینند .

اخیراً بزرگتر آنها (منوچهرخان) برای‌استانداری‌اصفهان‌منصوب شد.

تصادفاً درهمین وقت هم دعات ومبلغین باب باصفهان وارد شدند و خبرورود آنان بگوش استاندار نامبرده رسید .

استاندار مذکور فرمان داد تا آنهارا احضار کردند وباآنها گفتگو کرد تابرمقصود نهائی آنها اطلاع حاصل کرد .

مشارالیه دانست که اینها بزرگتر وسیله وواسطه هستند که میتواند بواسطهٔ آنان خون نیاکان خودرا از مسلمین بگیرد و انتقام هم وطنانش را ازآنها بکشد .

زیرابدینوسیله‌میتواند مردم‌ایران‌رابدوحزب مذهبی متخالف ومتضاد تقسیم کند .

معلوم بود که اگر این تقسیم عملی‌شود؛ دیگرخاتمه‌پیدا نخواهد کرد تایکی ازدوحزب فانی ونابودوحزب غالب هم‌ضعیف گردد ودرهرصورت کفهٔ فوز ونجاح ترازو بطرف منوچهرخان نائل خواهد شد .

بجان عزیز خودم قسم این مرد در معرفت طرق اضمحلال دولت هـا وانقراض ملت ها دارای بصیرت کامل واطلاعات وافری بوده‌است .

زیرا رکن معظم واساس محکم عزت واستقلال هرملتی بلکه پایه‌بنا وتکوین آن یگـانگی دین و مذهب وزبان میباشد ، بواسطهٔ این دو جامع مشترك است که ملتهاباقی‌وپایدارمیمانند ، کشورها توسعه پیدا میکنند،رعیت روبترقی وتعالی میرود ودولت‌ها باقی وجاوید میگردند .

اگرراست باشد که اساس ملـك وسلطنت عـدل وداد است پس‌اس اساس آن‌هم جامع مشترك دین وزبان است وبدون این‌دوجامع مشترك ملك ودولتی وجود نخواهد داشت وملت و مملکتی موجود نخواهد بود چنانچـه این حقیقت ازمطالعه تاریخ امم‌سالفه وملاحظهٔ اوضاع و احوال ملل حاضره معلوم میگردد .

این‌مردهم این‌حقیقت را بفکر ثاقب ونظر صائب خویش‌فهمیده بود ، بااین‌جهت بامبلغین باب شروع بملاطفت نمود ، وباآنها بروجهی جمیل رفتار

کرد ، بیش ازاندازه باآنها دوستی ومهربانی کرد ، از ناحیه دشمنانشان ، بدانها تأمین داد ، ازلحاظ مالی ، مستمری کافی ووافی برای آنان بر قرار نمود ، آنهارا بدعوت وتبـلیغ وتبشیر بظهور باب ترغیب و تحریص نمود و اظهارداشت که وی بامرباب ایمان دارد .

دعات باب نزدیك بود ازشوق وطرب بپرواز ورقص درآیند،شروع بانتشار رساله‌های باب ونشر اوراق تبلیغی نمودند ، مرام باب را برای طبقهٔ عوام تقریرمیکردند ، آیات قرآن مجید واحادیث نبوی را برخلاف واقع و حقیقت برای مردم جاهل تأویل کرده ، آنهارا برشمائل وخصائل باب تطبیق میکردند ، بدانها استدلال میکردند که باب همان مهدی موعوداست تابدین وسیله بسیاری ازگدایان وبعضی ازجاه‌طلبان بآنها پیوستند (جای تردیدنست که دعوتهای باطلی که بودجـهٔ کافی دراختیـار داشته باشند دردوطبقه زود پیشرفت میکند اول طبقهٔ گدایان محتاج بدرهم ودینار۔ دوم رؤسای‌حریص به‌لیره ودولار . م)

مسلمانان ازدست مبلغین بابی باستانداری شکایت می‌بردندولی گوش استاندارتازه مسلمان برای‌شنیدن عرضحال وشکایات‌مسلمین کربود وشاکیان را بروجه احسن ازخود منصرف میساخت تااینکه خبرشیوع وبـا درشیراز و اختلال امرحکومت‌آن بگوش‌استاندار نامبرده رسید .

آنگاه مشارالیه ازطرف خود نمایندگان مورداعتمادی‌بشیرازفرستاد تاباب را باصفهان بیاورند وبدنبال آنها بعضی ازدعات مورد اعتماد باب را هم به‌نزد اوفرستاد تابه‌باب اطمینان بدهند که استاندارحقیقتاً بوی‌ایمان‌آورده است تاباب بصحت ایمان اویقین حاصل کند، واو بتواند به‌مطلوب خود توفیق پیدا کند وبهدف خویش فائز گردد .

نمایندگان استاندار باب را اززندان شیراز ربوده بطرف‌اصفهان رهسپارشدند ، استاندار باعلماء وفقها روبرو میشد ، آنهارا مخـاطب قرار داده ازامر باب میترسانید وچنین اظهار میداشت که امرباب‌شیوع پیدانموده دامنه دعوتش توسعه یافته ودرظاهر ازاین پیش آمد اظهار تأسف وتکـدر می نمـود .

تادرشبی که علما درمجلس ولیمه‌ای که درمنزل یکی ازآنهـا منعقد شده‌بود مجتمع بودند ؛ ناگهان استاندار برآنها وارد شده ، خبرداد کـه باب اززندان شیراز گریخته ونزدیك باصفهان رسیده است و نسبت دادکـه فرار وی بدسیسه یکی ازعلماء اصفهان واقع گشته‌است .

آنگاه شروع بلطمه زدن برصورت واشك مصنوعی ریختن کـرد ، برای این مصیبت وارده بردین حسبناالله میگـفت ، برای هلاك شدن ملت ۔

لاحول ولا قوة الا بالله برزبان جاری میساخت تامردم بلـرزه افتادند ، نالها بلند گردید ، اشکها جاری شد ، دندانها ازلـرز بهـم میخورد وقوای آنها انحلال بیدا کرد پس ازقدرت وهمت او استمداد کـردند تااین مصیبت وارده واین بلیهٔ نازله‌را ازمسلمین‌رفع کند؛ زیرا وی نائب‌الحکومه ومعتمد ـ الدوله بود (لقبش نیزهمین بود) (آری تمام این بیگانه پرستی هـا بدست همین معتمدالدوله ها ووثوق الدوله ها انجام میشود . م)

چون استاندار دانست که تیرحیله وتزویرش دردلها اثر کرد وآنها دروادی حیرت وسرگردانی افتادند ؛ آنگاه اظهارداشت که رأی صواب‌در نزد من‌آنستکه جمعی ازعلماء وفضلا را باستقبال باب بفرستید و اورادرمنزل یکی از علماء وارد کنید ، در ظاهر چنین وا نمود کنید که وی ذریهٔ رسول خدا ویکی‌ازفقهائیست که ازمشاهد مشرفه عراق مراجعت کرده‌پس بنا بررسم وعادتـی کـه درمراجعت علماء از مشاهد مشرفه داریـد ، ازوی تجلیل و احترام کنید تابدینوسیله طناب حیلهٔ مابپای اوبسته شود وازراهی کـه نفهمد دردام مابیفتد آنگاه درضمن آمد ورفت ونشست وبرخواست با طبقات عالیه مردم باخالی بودن جعبه وپیمانه رسوا ومفتضح گردد وحرمت اودرمیان‌مردم بریزد وما بمقصود خود نائل شویم .

وپس از این جریان اگر شما صلاح دیدید مجلس پر جمعیتی تشکیل میدهیم تادرآن مجلس ثابت گردد که وی ازدین اسلام خارج گشته وبواسطه وساوس شیطان ازاطاعت اوامرخدا سرپیچی نموده است آنگـاه شماسندی ومدرکی برای من بنویسید که درآن فتوی بکشتن یاسوزانیدن یـاتبعید وی داده باشید پس طولی نخواهد کشید مگرآنکه من شمشیر بردارم وبدترین عقوبتها اورا فراگیرد واین بار گران ازدوش دین ودولت برداشته شود و ما استحقاق حاصل کنیم که مورد تشکر کشور وملت قرار بگیریم.

جمعیت حاضرین‌رأی‌اوراتصویب نمودندوازحسن‌تدبیروی‌سپاسگذاری کردند .

ولی‌آنها ازخدعه ونیرنگ استاندار غافل بودند ، نمیدانستند کـه وقتی ترس ولرز آنان را فراگرفت استاندار زهررا مخـلوط بگوشت وپیه کرده بخوردآنان داد .

ترس‌آنها ازآن جهت بود که استاندار مکار بآنها اظهار داشته بود که‌آمدن باب باصفهان بدعوت یکی ازبزرگان علماء اصفهان واقع گشته و نسبت داده بود که آن عالم ایمان بباب‌آورده وبدین نسبت نارواآبروی‌آن عالم‌را ریخته بود .

باوجود این سابقه ، علماء آن محضرترسیدند کـه اگر با استاندار

معارضه کنند ورأی ناصواب اورا تصویب نکنند ؛ بآنها هم چنین نسبتی بدهد وآبروی آنهارا همچنان بریزد باین جهت تحت تـأثیر حیله و تزویـر وی قرار گرفتند واز کنه مقاصد اوغفلت کردند و درنتیجه بعلت ضعف نفس،رأی ناصواب اورا تصویب‌نموده وامروی‌را اطاعت کردند .

پس دسته‌ای ازاطرافیان خودشان‌را برای‌استقبال باب انتخاب نموده ومقرر داشتند کـه باب در منزل میرزا سید محمد ملقب بسلطـان العلمـاء وارد شود .

صبح فردا هیئت منتخبه باستقبال باب رفتند ، دربین‌راه اورا ملاقات نموده وبا او بمنزل میزبان مراجعت کردند. سپس‌علماء فریب‌خورده‌وموجهین شهراز وی دیدن کردند .

اودرآمد ورفت‌ها اموری راکه از ناحیهٔ وی شیوع پیدا کرده بود مکتوم میداشت ولی مردم آنچه‌را از دعات وی شنیده‌بودند ازخلال‌سخنانش استنباط میکردند و درامراو درشك تردید افتاده ، ازمکر وحیله اوبرحـذر شدنـد .

وجوه علماء متفق شدند که باید طبقات مردم به میزبان وی تکلیف کنند تا از او تقاضا کند که بعضی ازسخنان خودرا برروی‌کاغذ بیاورد تاآنها بتوانند اصول عقاید وی را ازنوشتجانش استخراج نمایند .

سلطان العلماء بارأی آنهاموافقت کرده ، امر کرد تا باب تقاضای مردم را اجابت کند .

باب‌هم تقاضای مردم‌راپذیرفت وبنوشتن‌رساله طویله خوددرتفسیر سوره کوثرشروع کرد .

باب درآن رساله ازرعایت قواعد عربی دراسامی و مبانی (جوامد ومشتقات) خارج شده بود ، درمفاهیم ومعانی ازمراعات اصطلاحـات شریعت اسلام عدول کرده بود وآن رسالهٔ سراسر غلط را شاهد دعوای خودودلیل مثبت مهدویت خویش قرار داده بود .

طبعاً ناله وفریاد مردم‌بلندشد ، روباستاندار آورده ، ازاودرخواست کردند تابوعده های خود وفا کند واورا بمجازات ومکافات خود برساندولی استاندار مکار باآنها برطریق مخادعه رفتار کرده ودرجواب آنها مماطله و دفع‌الوقت میکرد مقصود وی این بودکه شاید سخنان باب در بعضی دلهـا مؤثر شود واگرآنان را از دین خود متزلزل نسازد لااقل در آنهـا ایجاد شك و تردید کـند ، نهایت آمـال و آرزو وآخرین مقصد ومطـلوب وی همین بود .

عاقبت راه بآخر ودلها بحنجره رسید وراه نفس برمردم تنگ‌شد،

لاجرم مردم ازحزن واندوه خودشان بوجوه علماشکایت نمودند واستاندار را درفشار گذاشتند تا برطبق وعده خود جلسهٔ مناظرهٔ تشکیل دهد،وگرنه آنها مجبور خواهندشد که برای کوتاه کردن دست باب ازجان ملت اقدام کنند و دراینصورت دورنیست که حوادثی پیش آید که برای استاندار و باب عاقبت محمودی نداشته باشد .

استاندار پس ازاین تهدید ناچارشد که درخواست مردم را اجابت کند ؛ زیرا ازطرفی ازهیجان مردم وانقلاب اوضاع میترسید وازطرف دیگر میدانست که اگر چنین مجلسی تشکیل دهد باب درآن مجلس رسواخواهدشد ودرنتیجه زحماتش بهدر میرود وبآمال وآرزوی خودنمیرسد .

ولی اوچاره‌ای جز آن نداشت که کوچکترین این دو محذور را اختیار کند.

باینجهت امر کرد تاعلماء وحکما درمجمع بزرگی حاضرشدند ومقدم برتمام آنها میرزاسید محمدو آقامحمدمهدی کلباسی بودند که‌ازمیان‌هقمطاران خودشان درعلم فقه واصول مقام ومنزلتی بس‌عالی داشتند .

ودیگر میرزاحسن فرزند ملاعلی نوری بودکه اوهم درحکمت الهی وفلسفه اسلامی اعلم علماء عصر خویش بشمار میرفت وطریقه اش درحکمت وفلسفه طریقه صدر الدین شیرازی صاحب اسفار اربعه و کتب گران بهای دیگر بود .

وقتی باب برآنها واردشد همگی برای تجلیل وی‌ازجا برخواستند درنجابت ایرانیان همین بس که احترام بسادات درفطرت آنهاسرشته گشته است . پس باب را درصدرمجلس جادادند ودراطراف موضوع مهدی وآنچه را ازدعاوی باب ازمردم شنیده بودند شروع بسخن کردند ولی باب دراین حال همچنان ساکت وصامت نشسته بود وجوابی بآنها نمیداد .

پس آقامحمد مهدی کلباسی رئیس‌اصولیین به‌مناظره باباب مبادرت ورزید وچنین گفت :

ای سید برتوپوشیده نیست که مسلمانان بردوقسمند :

اول ـ آنهائی‌هستند که احکام شریعت اسلام را از قرآن حکیم و سنت سنیهٔ حضرت خاتم‌النبیین استخراج واستنباط میکنند وآنهارا دراسلام مجتهد می نامند .

دوم ـ کسانی که درمعرفت احکام، ازیکی‌ازمجتهدین تقلید میکنند وآنچه‌را برآنان مشکل میشود ازآنها میپرسند تا آنها آنانرا براه هدایت ارشاد کنند اکنون شما بکدام یك ازاین دوقسم نسبت دارید وبعبارت‌ساده‌تر

شما مجتهدید یامقلد ؟

باب جواب داد : من هرگز از کسی تقلید نکرده‌ام و نیزعمل بظن‌را حرام میدانم .

مجتهد مناظر جواب داد : ای سید مگر نمیدانی که ماطائفه شیعه معتقدیم که چون اکنون‌امام زمان عجل‌اله تعالی فرجه درپس پرده غیبت‌است لاجرم راه علم باحکام برمامسدود است وما چاره‌ای نداریم جز آنکه درهر عصری ازاعصار (برطبق قوائد مقررهٔ ازصدر اول تاعصرحاضر) از مجتهدی که دارای شرائط فتوی باشد تقلید کنیم تازمانیکه حجت خدا و قـائم منتظر ازآل محمد ظهورفرماید ، مفاسد دینی‌را اصلاح کند ، بدعتهارا ازمیان بر - دارد وشریعت را بصورتیکه در عصر صاحب رسالت بوده است برگرداند ؛ وظیفهٔ ماهمین است .

پس ای‌سیدچگونه‌توتقلیدرا ترك‌نمودی وعمل‌به مظنه‌راحرام میدانی!

اکنون بگو به‌بینم چون درمقابل استدلال من حجتی نداری و احکام شریعت اسلام بگوشت نرسیده پس علم دین‌را ازکـجاآموخته‌ای و از کجا یقین به‌احکام برایت حاصل میشود ؟

پس باب ازاین خطاب درغضب شده آتش گرفت و روبه مناظر خود نمود وچنین گفت :

تو درعلم منقول درس خوانده‌ای و به‌منزله طفل مبتدی‌هستی که ابجد وهوز میخواند ولی‌مقام من مقام ذکروفؤاداست پس برتوروانیست که‌درچنین دْریای بی‌پایانی داخل شوی و به‌چیزی که نمیدانی بامن مناقشه ومناظره کنی دراینجا مناظر محترم ساکت شد ودیگر باوی سخن نگفت .

آنگاه میرزاحسن،حکیم‌شهیروارد میدان‌مناظره شد، برطریق‌حماسه شروع بسخن گفتن کرد وچنین گفت :

ای سید برجای خود فرار بگیر، مبادا ازگفته خود برگردی حکماء برای ذکروفؤاد (برحسب اصطلاح خودشان) مقام ومنزلتی‌مقرر داشته اند . که هرکسی بدان مقام واصل‌گردد و بدان منزلت بالا برود ؛ بتمام چیزهـا احاطه پیدا خواهدکرد وهیچ چیز بروی پوشیده نخواهد ماند اکنون آیاتو باین مقام ازذکروفؤادی که حکما معرفی کرده‌اند رسیده‌ای ؟ وآیا اکنون وجود تو بهمه چیزها محیط است ؟

باب باقلب ثابت محکم وزبان روان جواب دادآری وجودمن چنین است هرچه میخواهی بپرس.

مناظرحکیم گفت : ای سید مارا خبرده ازچگونگی معجزات انبیاء

وحاصل شدن طی الارض از برای اولیاء و از چگونگی خبری که در سرعت سیر زمان درعصر سلطان جائر و کندی آن درزمان امام هادی واردشده است.

ماو تو بنی امیه و بنی عباس را حکام جائر و بادشاهان ظالم میشماریم وائمه اهل بیت نبوت ومعـدن رسالت را ائمه هداة میدانیم ، در این صورت لازم میآید که برای زمان دوسیر مختلف « تند و کند » وجود داشته باشد و این چگونه میشود !

ودیگر آنکه امامان جائر و عادل بعضی با بعضی معاصر بودند پس لازم میآید که دوسیر متضاد « تند و کند» دریکزمان واقع شودواین چگونه امکان دارد !

ودیگر آنکه ما مسلمین همگی معتقدیم که زمین برای اولیـاء خـدا و حجج وی پیچیده میشود یعنی مسافتی طولانی را در یك چشم برهم زدن در ـ مینوردند (چنانکه آسف بن برخیا وزیر سلیمان دریك چشم برهم زدن تخت بلقیس را از شهر سبا بپایتخت سلیمان انتقال داد چنانچه خداوند میفرماید : **وقال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیـك طرفك فلما رآه مستقراً عنده** الخ مراجعه بتفسیر شود مترجم) اکنون آیا این موضوع چگونه واقع میشود ، آیاشهرها وصحراها وبیابانهای بین مبدأ ومنتهای سیر فرومیرود ؟ آنگاه مبدأ ومنتها بهم متصل میگردند دراین صورت پس باید بندگان خدا وحیوانات ونباتات و جمادات این قطعات فرو ـ رفته، معدوم شوند ویاقطعات زمین جمع میشود واجزاء آن داخل هم میشوند ؟ دراینصورت باید چنین حادثه‌ای برمردم جهان معلوم گردد ولی تااین ساعت کسی ازچنین حادثه‌ای خبردار نشده ، چنین خبری انتشار پیدا نکرده ودرآینده هم چنین خبری انتشار پیدا نخواهد کرد . ویا اینکه طی الارض بروجه طیران وپرواز حاصل میشود ؟ این وجه هم باعقل انسان تطبیق ندارد وبرهان عقلی ونقلی آنرا تأیید نمیکند . این سؤالات را جواب بگوئید .

باب باتبسم جواب داد ای حکیم آیا میخواهی بازبان و بیان نقـاب ازچهره این مشکل بردارم ویا باقلم وانگشتان این راز را روشن و آشکار سازم حکیم فرمودای سیداختیار باشماهی باشدهر طوری خواسته باشیدعمل کنید.

پس باب قلم وکاغذ گرفت وشروع بنوشتن نمود ومدتی نوشت تـا غذا حاضرشد آنگاه نوشته را بر کنار سفره نهاد ومشغول بغذاخوردن شد .

حکیم مناظر از گوشه چشم نگاهی به نوشته باب افکنده آنگاه نوشته را برداشت، قرائت کرد وچون حاضرین ملاحظه کردند دیدندخطبه مفصلیست که درآن بنام خدا وحمداو ودرود بر پیغمبر شروع نموده وبعداز آن هم دعای مطولی بسبك مناجات نگاشته و کوچکترین اشاره ای بموضوع منـاظره و سؤالات واعتراضات نکرده است .

مردم سکوت کردند تا ازغذا خوردن فراغت حاصل شد و بعد از آن بردودسته تقسیم شدند گروهی به‌جنون و پریشانی‌فکروی فتوی دادند که‌میرزا سید محمد سلطان العلما میزبان سابق‌الذکر باب‌هم ازآن گروه بودو گروه دیگر بکفر وی وبیرون رفتن او ازدین و وجوب قتل او فتوی دادند که آقا محمدمهدی کلباسی وسایرفقهاازآن گروه بودند ولی‌دو نفرازمدرسین‌فقه بنام ملا محمد تقی‌هراتی وسید حبیب‌الله درآن مجلس بفتنه افتادند . (چنین‌معلوم میشود که مشارالیهما ازطرف استاندار تطمیع شده باشند وگرنه سخنان غلط باب وانبان خالی وی طوری نبود که بتواند کسی را بفتنه بیندازد . م)

هنگامیکه علما حکم قتل باب را باستاندار دادند تاآنرا اجرا کند، استاندار اظهارداشت که تنفیذ این حکم ازحدود وظیفهٔ اوخارج است ، باید قضیه‌را به‌تهران گزارش بدهد ومنتظر باشد تا از طرف حکومت مرکزی دستور کشتن یانکشتن باب صادرشود.

وسپس برای آنکه علما دست ازاوبردارند دستورداد تافوراً او را درهمان محضرزنجیر کردند وازآنجا بزندان بردند .

ولی درشب همانروز سراً باب راآزاد کرده ، بخانه خودش برد ، او را باکمال تجلیل واحترام دراطاق مخصوصی جاداد ، هرطوردلش‌میخواست قضیه را به‌تهران گزارش داد و نظر خصوصی خودرا هم در ذیل نامه اعلام نمود . درذیل نامه اش نوشته بود :

کشتن باب دراین موقع ودراصفهان باتمایل اکثر اهالی اصفهان باو خطر انقلاب دارد ورأی صواب آنستکه باب را درزندان نگاهداریم تاآتش دوست ودشمنی از طرفین خاموش شود وسپس هرطور هیئت دولت صلاح بداند دستوردهد .

پس خدعهٔ این مرد نادرست درهیئت وزراء مؤثرشد و رأی اورا تصویب کردند .

یکی ازعلل واسباب باقی‌گذاردن باب وشیوع امر وی در بلاد همین بود .

سبب دیگری هم وجود داشت وآن این بود که دراین موقع بیماری نقرس محمد شاه جد شاه کنونی اشتداد یافته بود ، هیئت وزراء را بخود مشغول ساخته بود وراضی نمیشدند که بواسطه کشتن باب‌دراصفهان یااحضار وی به‌تهران فتنهٔ تازه‌ای واقع شود، باین جهت فرمانی برای استاندار صادر کردند تاباب را همانطور درزندان باقی بگذارد ، ولی درحفظ وحراست او کاملا مراقبت کند وارتباط وی را بامردم قطع کند . **قضی الامر الذی فیه تستفتیان .**

اسبابی که دعوت باب را ایجاب کرد واموریکه سبب اقبـــال مردم بباب شد

قبل ازاین بیان نمودیم که اشتداد بیماری شاه و بیم ازحدوث‌وقایع ناگواری که خاطر وزرا وامراء را دراین موقع پریشان سازد ؛ دوعلت‌قوی برای اهمال کار باب وسهل انگاری با استاندار مکار بود زیرا احضار باب به تهران بنــا بر گــزارش خلاف واقع استــاندار در معرض چنین خطری واقع بود .

ولی ازتتبع‌حوادث واموریکه درآن زمان درتهران وسایر بلادایران واقع شده بود و نظرافکندن بدانها باچشم تیزبین و تفــکر مقرون بصواب چنین معلوم میشود که اسباب اصلی وقهری دیگری هم وجود داشته است که بلاد ایران را برای یك انقلاب عمومی و یا پناهنده شدن بیکی از قدرتهای خارجی مهیاداشته بود زیرا آثار و علائم فنا و زوال در چهره و جبهه ایران هوید وآشکار گردیده بود .

این موضوع مورد تحقیق واقع شده است که نجات اینگونه بلاد از خطر فنا و زوال جــز بواسطه یکی از دونیروی بزرگ سیاست و دیــانت امکان ندارد .

ولی اسباب وجود چنین قدرت سیاسی که بتواند بـآن وضع پریشان ایران خاتمه بدهد موجود نبود وبرعکس اسباب و وسائل وجود قدرت دینی که ازجمیع نیروهای عوامل انقلاب قوی تر ومحکم‌تراست درمیان ملل‌سالفه وامم‌حاضره‌و بالخصوص‌در کشورایران که‌دارای‌مردمان‌متعصب دردین‌نندموجود ووافربود برای قیام‌آنها ، برای بیداری‌آنان ، برای استخلاص آنهـا، کافی بود که یکنفرفریادی بنام دین بکشد ، صحیه وصدائی بعنوان مذهب بلند کند تامردم برانگیخته شوند و انقلابی حاصل شود .

وچون تمام طبقات مسلمین ازشارع جدید ودین تازه بی نیازند زیرا دین‌آنها بواسطهٔ قرآن مجید وسنت پیغمبرکامل میباشد و ازنظرآنها رشتهٔ نبوت ورسالت بوجود محمدبن عبداله عربی مکی قرشی صلی‌اله علیه و آله خاتمه یافته، وحی‌آسمانی‌بعد ازوی منقطع گشته، طریق‌آن مسدود شده وهر گونه ضعف وفساد وعقب افتادگی برای مسلمین پیش آمده است فقط معلول عمل نکردن‌آنها بدین خودشان میباشد (یعنی آن دینی که پیشینیان آنسان بواسطه‌آن برتمام ملل عالم سیادت وبزرگی پیدا کردند) باین دوجهت‌آنها جز بمصلحی که کتاب وسنت را برپا بدارد وبدعتهارا ازمیان بردارد احتیاجی

نداشتند و آن‌مصلح کل کسی ازخاندان آخرین پیغمبرها حضرت محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه وآله است که بوجود او بشارت داده شده است و ما بشارات و اشارات و علائم ظهور آن بزرگواررا سابقاً وهمچنین غرض ازظهور وی‌را بیان کردیم ونیز بیان کردیم که‌غرض ازظهور وی آنست که بدعتها وشکوك وشبهاتی که باسم دین ، بدین اسلام چسبیده است زایل کند و دین اسلام را بصورتیکه درعصر رسالت بوده است بر گرداند .

و اسم این‌مصلح بزرك نزد مسلمین (مهدی منتظرقائم) ازآل محمد علیه وآله‌الصلوة والسلام است.

وچون این جهات برشما معلوم شد ، لاجرم معلوم خواهد بود که هر فریادی بغیر این عنوان درمیان مسلمین بلند شود ؛ هرگز کسی ازمسلمین بدان فریاد توجهی نخواهد کرد .

ونیز از آنچه سابقاً مذکور شد، شرح حال کسانیکه از صدر اول تاکنون باین اسم، ضجه و فریادی بلند نمودند معلوم شد و شما به مآل امر آنان احاطه پیدا کردید و دانستید که دعوت بعضی از آنها مانند قرامطه ، صباحیه ، فاطمیه اولی‌درمغرب ، طائفه اسماعیلیه درمصر وهند که‌هم‌اکنون به عظمت خود باقی میباشند ، زیدیه دریمن وغیر آنها بحدی بزرگ شدند که بر اموال و ارواح مردم حکومت یافتند و بر انفس و آفاق عالم تسلط پیدا کردند چنانکه سابقاً بشرح حال آنها اشاره شد.

باوجود تمام اینها و با ادامه و استمرار سیر قهقرائی‌مسلمین، بازهم آنها ازطول انتظار خسته نگشتند و ازرحمت خداوند وهاب غفار ناامید و مأیوس نشدند .

وچون خداوند برای هرچیزی سببی مقرر داشته‌پس هرگاه شمامانند یك ناقد بصیری از اسباب و علل قیام این افرادیکه بنام مهدی و مصلح قیام کردند تحقیق کنیدسببی بزرگ‌تر و علتی محکم‌تر برای قیام آنان از جور حکام دراحکام ، ظلم ستمکاران دررفتار وکردار، فاسدشدن‌دانایان، انحراف فقیهان ، سبکی حکیمان ، تشبه جاهل بعالم ، نزدیکی عالم به‌حاکم، مناظرهٔ زنیم (پست) باعلیم ، مدارا نمودن علیم بازنیم ، پیشی گرفتن لئیم برکریم ، عقب افتادن کریم ازلئیم ، جسارت ورزیدن وضیع بررفیع وزیان دیدن‌رفیع از وضیع پیدا نخواهید کرد .

زیرا بواسطه اینگونه امور میدان سعی وعمل و ترقی وتعالی برملت تنگ میشود ، راه نفس کشیدن بر آنها مسدود ، وطبعاً باین خیال‌میافتند که مأمنی و جولانگاه عملی برای خود پیدا کنند ، از امرا وحکومتها انزجار و

تنفر پیدا میکنند واز علماء وفقها بیزار میشونـد در این صورت رشته اتصال هیئت حاکمه باملت محکوم بریده و رابطه دوستی آنها قطع میشود ، ابتدا دولت و ملت دشمن یکدیگر میشونـد آنگاه ملت از اطاعت دولت خارج میگردد ، اگر بتواند علناً بروی حکومت شمشیر میکشدواگر نتوانستشروع به فحص و تحقیق میکند تا منبع قدرتی پیدا کند که آنها را ازشر طاغیان وسر کشان نجات دهدآنگاه خون غیرت وحمیت دررگهای فردی بجوشمیآید وسپس بر میخیزد و با صدای بلند فریاد میکند (امـان از ظلم و جور این حکومتها) پس لاجرم مردمی بدوروی،مانند مگسها دراطراف کندوی‌عسل، جمع میشوند آنگاه اگرقیام کننده دارای‌جنبهٔ سیاسی باشد ملت را بنام‌وطن و کشوروعزتواستقلال و امثال‌آن دعوت میکند واگر طالب ریاستروحانی باشد که راحت تر بدست میآید دراین‌صورت‌دادوفریاد وامحمدا ! وا اسلاما ! واقرآنا! بلند میکند و بدین وسیله بهتر میتواند مردم را بسوی خود بکشاند سپس بتهیه مقدمات رسیدن به مرام و مقصود خود شروع میکند ، سخنرانـی میکند ، موعظه و نصیحت مینماید ، اوراق تبلیغاتی پخش میکند ، کتابها و نوشته های لازم‌را انتشار میدهد ومبلغین و دعات به‌اطراف واکناف‌میفرستد ولاجرم‌ازهر نقطه وهر گوشه و کنار مردم مظلوم وستمدیده، محروم ازمزایای حیات و زندگی و اشخاص مورد قهر وغضب حکومت جائر بـدور او مـانند گوسپندان بدور شبان‌خود جمع میشوند (وی خودراحافظ وناجی ملت‌معرفی میکند ودرحقیقت گرگی درنده وپرجرئت است)

پس بعنوان شیخ ومرشد ومتمهدی ومصلح حاجتش‌را ازآن جمعیت بر میآورد و آنها هم مانند گوسفند از وی اطاعت وپیروی میکنند تا دینش را به‌ملك‌موت‌ادا کند ودرحالیکه‌مرده‌ویا کشته‌شده‌باشد پروردگارخودراملاقات کند (ولی کشته شدن درمیان این طبقه نادر است)

این یك سببی است از اسباب متعددی که دربلاد اسلام باعث بر قیام بدعوی مهدویت و ارشاد میشود ولی طولی نمیکشد که بعد از مدتی از میان میرود و اگر احیاناً شوکت وسطوتی پیدا کند پس ناچار روزی دولت‌آنان تغییر پیدا میکند .

وچون اسباب و بواعث اینگونه قیامهارادانستید، پس‌اکنون بگفتار من گوش کنید ، این حقایق را مشاهده کنید من‌هم خدای را برآنچه میگویم وکیل قرار میدهم .

(علل فراوانی اینگونه دواعی و وسائل در بلاد ایران)
(برای دعوت باب و علل توجه بعضی ازمردم باین دعوت)
(برطریق جبر)

برای پیدایش این دعوت و توجه مردم بدان، دواعی بسیار و اسباب بیشماریست که اکنون به بیان آن پرداخته میشود .

اول اضطراب و تزلزلی بود که ازچند سال‌پیش دردستگاه حکومت واقع شده بود و آن در اثر منازعاتی بود که از ناحیه اعمام محمد شاه در شئون سلطنت درجریان بود ونزاعی که میان آنها وخودمحمد شاه برسر اصل تخت و تاج واقع بود که منجر به جنگهای خونینی شد و اخیراً شاه بر آنها غالب شد ولی بعد از آنکه چشم بعضی را ازکاسه درآورد و برخی را تبعید ویاره ای را بزندان انداخت تا عاقبت امنیت را دربلاد ایران بر قرار ساخته و سلطنت‌را بخوداختصاص داد .

دوم قیام وعصیان مردم افغان‌وگرفتن بلاد افغان را ازدست‌ایرانیان وخارج شدن آنها از تحت سیطرهٔ حکومت ایران که بواسطه مکر و حیلهٔ دولت انگلیس واقع شد.

این واقعه بعد از جنگهائی بود که میان ایران و افغان واقع شد و خود شاه با شصت هزار لشکر درجبههٔ جنگ حاضر شد ومدت دوسال شهر هرات را محاصره کرد .

پس ناگاه کشتیهای جنگی و زره پوشهای انگلیس وارد خلیج‌فارس شد و با توبهای انگلیسی پناهگاهها وقلعه های واقع درساحل خلیج فارس را تهدید کردند تا شاه بحکم اضطرار حاضر بصلح شدوبلاد افغان راکه از هزارها سال جزء متمم کشور ایران بود از دست داد .

(مترجم گوید دولت استعماری انگلیس بدین کشتیهای جنگی همیشه دولتهای ضعیف را تهدید میکند اخیراً هم درموقع نهضت ملی ایران‌وهنگام خلع یدازشرکت‌غاصب‌سابق‌ایران‌وانگلیس، کشورایران رابدین کشتیها تهدید کرد ولی ملت‌رشیدایران‌از کشتیهاوتوپهای‌فرسوده‌انگلستان‌نترسیدونهراسید ورشیدانه از آن شرکت غاصب خلع ید کرد و انگلیسهای ظالم و ستمکار را از کشور بیرون راند انتهای کلام مترجم) از جریان این وضع قبیح واز شدت بیماری مزمن‌نقرس (بابیماری شاهان) شاه وضعف ولاغری‌وفراموشی ذهنی که برای او حاصل شده بود عیش شاه منغص وکاربجائی رسیده بود که زمام تمام امور و وظائف اختصاصی خودش را هم به نخست وزیر خویش و

معلم و مرشدش جناب کهف الادانی والاقاصی حاجی میرزا آقاسی واگذار کرد .

و این مرد هم با وجود زیادتی فضل و علم و فراوانی مادهٔ زهد و ریاضت گویا ازسیاست جز نامی نمیدانسته و از ریاست جز رسومات آنرا یاد نگرفته بودلاجرم نظام‌امورمملکت‌اختلال پیدا کرد، دستگاه دولت پریشان‌شد و درنتیجه، به‌نافرمانی عشایر و قبائل افزوده شد، بیماری دولت رو بفزونی گذاشت ، هرج ومرج برمملکت حکومت یافت وامنیت و آرامش رو بفنا و زوال گذاشت .

سوم اطاعت نکردن وزراء از نخست وزیر سابق‌الذکر بلکه تعمد آنها درایجاد مشکلات وکار شکنی در راه اصلاحات وی و اهتمام آنان بر اینکه لنگرگاه کشتی ملك وحکومت را ازوی بگیرند و خود آنهادراداره‌ٔ کار ها استقلال داشته باشند ، اموال ملت و رعیت را غارت کنند ودر تحت ریاست زعیم بزرگشان «میرزا آقاخان نوری مازندرانی» که دست پرورده انگلیس هـا بود (و اخیراً در اوائـل عصر سلطنت ناصر الدین شاه مدت هفت سال برمسند وزارت وصدارت متکی شد) حرمت وآبروی‌ملت ومملکت ایران را بریزند .

این مرد (میرزا آقاخان) بواسطهٔ شیطنتی که داشت توانسته بود قلب شاه را بسوی خویش مجذوب سازد ودر بیشتر امور کشور با صدراعظم سابق‌الذکر تشریك مساعی کند و برعکس مقصود وضد مرام وی ازجریان اوضاع نتیجه بگیرد .

منظور او از پیمودن راه عکس مقصود این بود که صدر اعظم راااز نظر ملت بیندازد وزمینهٔ رسیدن خودرا درموقع فرصت بریاست وزراء مهیا سازد .

دراین وقت شاه با وجود شدت بیماری از تـدبیر امور مملکت و جلوگیری از ظلم و جور بر رعیت عاقل نبود زیرا وی دارای غیرت دینی بود و نفس او از اینکه رعیتش مظلوم و محروم باشد و کشورش جولانگاه بیگانگان باشد اباوامتناع‌داشت ، وی‌مردی کریم النفس‌و باسخاوت ومهربان بررعیت بود ولی بیماری مزمن وحملات شدید دردومرض (دراکثر اوقات) وعوارض طغیان درد ومرض از قبیل ضعف و تحلیل قوا مجالی‌برای او ازبرای رسیدگی بکار های بزرگ و بررسی اعمال متصدیان امور باقی نمیگذاشت ، با این‌حال هم وزرا را بسوی عدل وانصاف ورفق ومدارای با مردم ترغیب و تحریص میکرد .

چهارم نادانی حکومتها بدقائق تدبیر درکار ملت؛ زیرا بیشتر آنها اگر نگویم همه ، در آن وقت ازشئون سیاست غافل و باحکام وقوانین جاهل بودند .

اگر نیك بدانها نظر میداشتی ؛ میدیدی که جمعی از آنان پیوسته درمقابل مشایخ صوفیان ومتصوفان درحال تعظیم ورکوع بودند، برای سخنان مبهم وکلمات نامفهوم آنان به سجده افتاده بودند ، از برای مزخرفات وخزعبلات آنها خضوع وخشوع میکردند ، بجز خدای را عبادت میکردند واز راهی که نمیدانستند دراین گمراهی افتاده بودند، «خدا میداند که آنها دروغ میگفتند و راه حق را نمی‌جستند » خدا آنها راآنطور که استحقاق دارند مکافات کند.
دستگاه وزارت از بعضی فارسها که چنگالشان بهر ترکی بند میشد خونش را حلال میشمردند و بعضی از ترکها که اموال واعراض فارسهارا بر خودشان مباح میدانستند، ترکیب یافته بود .
علاوه بر این آنها دودسته بودند گروهی مزدور دولت انگلیس و گروهی اجیر دولت روس بودند ، بهمین واسطه آبروی شریعت محمدی را برده وارکان تخت سلطنت اسلام را متزلزل ساخته بودند.

پنجم ضربت محکمی بود که درآن‌وقت بر پیکر اسلام و جامعه مسلمین وارد شده ، ارکان مملکت ایران‌را بلرزه انداخته بود چنانکه ایران مصیباتی را که در اواخر دولت صفویه دیده بود فراموش کرد وآن تشبه نادانان غافل به علماء عامل، تقلید در آوردن آنان از مثال بزرگان فقهاء ومجتهدین بود اگر درآن زمان بودید میدیدید مردی از آنهارا که جز چند کلمه از نحو و صرف وعلوم عربی رافرانگرفته وجز بعضی ازرؤس مطالب فقه واصول را، که بقدر پشیزی برای دین مفید نبود حفظ نکرده ، ولی عمامهٔ بزرگی برسر گذارده جبه وسیعی برتن پوشیده ریش درازی گذاشته ، شاربرا از بیخ چیده ، چشم ها را بزیر انداخته ، صدایش را نازك نموده عصای بلندی در دست گرفته و همواره لبها را حرکت میدهد ، پیشانیش پینه کرده جای دگمهٔ پیراهنش پاره شده آه بلند و نفس های سوزناك و حزن انگیز از دل وسینه میکشد چنان شیوه‌ای بخود گرفته که عقول خردمندان را میفریبدوعلمای بزرگ‌را در مقابل خود بزانو در میآورد ، تاچه رسد به مردمان متوسط و افراد عوامی که هر بادی آنهارا بهرطرف میبرد .
هیچ شهر وقصبه و قریه‌ای نبود مگر آنکه مانند ملخ در آنها انتشار یافته بودند و درهر نقطه‌ای از نقاط مسند امامت را انداخته و بساط فقاهت را گسترانیده بودند ، حل وعقد مینمودند ، حکومت وقضاوت میکردند ، جریمه میکردند ، خون رعیت را مانند زالو میمکیدند دسته‌ای خودشان را بعلماء اصول

نسبت میدادند ، درحالیکه علماء اصول از آنها بیزار بودند وگروهی خودرا به اخباریین و محدثین منسوب میداشتند درحالیکه علماء اخبار آنهارا دشمن داشتند، پاره‌ای به طایفه شیخیه (منسوب به شیخ احمد زین‌الدین بحرینی) تمایل پیدا کرده بودند .

خدا پاداش دهد بدین شاعر که چنین گفته **فتفرقوا شیعاً فکل جزیرة فیها امیر المؤمنین و منبر .**

(یعنی پس بدسته های زیادی متفرق شدند ودرهر جزیره امیرالمؤمنین و منبری است مترجم)

ششم کناره گیری علمای عاملین راسخین وخانه نشینی ومحجوب شدن **محققین** حکماء.

اگر بدانها نظر میداشتید میدیدید که با وجود بزرگی شأن و مقام و بلندی منزلت و مکان مطرود ومقهور حکومتند، منکوب ومخذول رعیتند ، از مردم دوری میکنند ، از مجالست آنان ابا و امتناع دارند ، از حقوقشان محروم میباشند و آنها هستند که مصداق این گفتار میباشند.

لله تحت قباب الارض طائفة ـ اخفاهم عن عیون الناس اجلالا

(یعنی از برای خداوند در زیر قبه‌های زمین طائفه‌ای میباشد که خدا آنها را برای تجلیل مقامشان از نظر مردم پنهان داشته است م)

و اما طبقات دیگر ملت و اصناف دیگر رعیت پس برآنها این گفتهٔ شاعر تطبیق دارد که گفته است.

کریشة فی مهب الریح طائرة ــ لایستقر لها حال من القلق

یعنی مانند پر مرغی میباشند که در مجرای وزیدن بـاد در حرکت میباشد و از جهت اضطراب بریك حال قرار ندارد .

اما وضع شهر های ایران در آن زمان پس مانند کشتی بود که کشتیبانش راه راگم کرده باشد و امواج متلاطم دریا آنرا ازاین کوه بآن کوه میزند ، اگر باد معتدلی نوزد شکسته و عاقبت درنقطه‌ای ازته‌دریا بگل فرو میرود .

برای این اضطرابات علل و اسبابی وجود داشت که بیان آن گذشت و نتایج و ثمرات تلخی هم در بلاد ایران ببار آورد که آمال وآرزوی مردم ایران را ازاصلاح اوضاع مملکت قطع کرد .

پس باد طغیان و سرکشی وزید، مردم به مخالفت بادولت وحکومت برخواستند، نخستین انقلابی که واقع شد، طغیان و عصیان استاندار خراسان حسن خان سالار بود و این واقعه بعد از خاموش شدن آتش جنگی بود که

سالهای متمادی میان ایران و افغان زبانه میکشید و نظام امور این استان را ازهم گسسته و تقریباً این استان ازدست حکومت خارج شده بود.

میان حسن خان وقشون دولت پی‌درپی جنگهای سختی جریان داشت و خلق بسیاری در این جنگها کشته شدند تا اخیراً سالار مذکور کشته شد و حکومت توفیق حاصل نمود که دو مرتبه این استان را بایران بر گرداند.

دوم قیام امراء لشگر ووزراء کشور برعلیه صدراعظم درموقع وفات شاه بود که عاقبت صدر اعظم به مقبره حضرت عبد العظیم که در اطراف تهران است پناهنده شد ومدتی درآنجا توقف نموده تا بعدازجلوس شاه‌شهید بر تخت سلطنت، مشارالیه بعراق عرب مهاجرت کرد.

سوم ـ میل سیف‌الملوك میرزا استان دار قزوین به انقلاب واختلال امور آن سامان دریك‌مدت.

چهارم ـ انقلاب بروجرد و فرار کردن استانـدار آن جمشید خان ماکوئی بطهران.

پنجم ـ طغیان و عصیان مردم کردستان و فرار استاندار آن خسرو خان و علی خان سرتیپ قره گوزلو بزنجان و پیوستن آنها به اردو گاه ولی عهد.

ششم ـ سرکشی اهل کرمانشاه وقیام آنها بر علیه والی آنجا محمد علی خان ماکوئی و فرار وی به اردوگاه ولیعهد در آذربایجان.

هفتم ـ انقلاب کرمان و حدوث زدو خورد ها وجنگهای خونین میان فضل علیخان وعبدالله خان صارم‌الدوله در یك مدت.

هشتم ـ شورش مردم یزد برضد حاکم آنجا دوست علیخان و خون ریزی هائیکه دراین انقلاب واقع شد.

نهم ـ قیام عموم مردم فارس برعلیه والی آنجا نظام الدوله حسین خان سابق‌الذکر، محاصره شدن او چند ماه در شیراز، قطع طرق‌عابرین و مسافرین در مدتی متمادی وزائل شدن امنیت از آن سامان.

اکنون چون اوضاع و احوال عباد وبلاد در آن زمان بطور اجمال برشما معلوم شد و چون بطور وضوح وبداهت میدانید که رجال هیچ مملکتی مانند رجال آن دولت نمیشود و اوضاع و احوال هیچ ملتی این گونه پریشان نمیگردد؛ مگرآنکه آن ملت لاجرم بفکر چاره‌جوئی خواهند افتاد وبانهایت شدت درراه فحص و بحث ازعلاج قدم خواهند گذاشت تا شخصی را پیدا کنند که آنها را از تاریکیهای ظلم وجور بسوی روشنی عدل و داد هدایت کند و آنان را ازشدت ومضیقه به فرج نزدیکی، منتقل سازد.

میدانید که از مقررات طبیعی است که باید از برای تغییر و تبدیل اوضاع و احوال یکی ازدو سبب بزرگ سیاسی یادینی ومذهبی وجودداشته باشد؛ اسباب و وسائط قسم اول در بلاد ایران موجود نبود زیرا شرائط آن درمردم بلاد کاملا حاصل نبود ، ولی زمینه سبب دینی و مذهبی کاملا در بلاد ایران به‌حدوفور موجود بود، باین جهت دعوت باب فی‌الجمله شیوع پیدانمود وهنگامیکه ملت ایران در انتظار فرج بودند، ناگهان دعوت کننده‌ای در صور دمید ، ناقور نواخته شد، فریاد کسی ازصحرای‌جنوب‌واز ساحل‌راست خلیج فارس بگوش مردم رسید که باصدای بلند فریاد میکند : آگاه باشید من آمدم که شمارا نجات دهم، من آمدم که شمارا خلاص کنم ، من آمدم که شمارا هدایت کنم. آگاه باشید من همان هدایت کننده‌ای هستم که هزارسال است شمادر انتظار او میباشید، منم آنکس، منم آنکس ، منم آنکس‌و پیوسته چنین فریادهائی را بگوش ملت میرسانید.

وچون شخص غریق بهرحشیشی دست میاندازد وآدم تشنه هر سرابی را آب می‌پندارد پس شما چه تصور میکنید در باره مردم مسلمانیکه اسم مهدی خود را بشنوند و بشاراتی از مبلغین باب بآنها داده شود که ناجی آنها ظهور نموده و چنین و چنان آیاتی‌آورده و کلمات «شاید» و «امید است» و«کاش» رااز اعمال و اقوال آنها برداشته است ؟

مردم به‌خیال‌آنکه شاید آن حقیقتی که آنهارا ازاین‌فقرو بیچارگی نجات دهد در نزد اوست و اسرار نهانی خود را میتوانند با وی در میان گذارند ؛ مانند خاکی که از کنار گودال بداخل آن میریزد و چون سیلی که از بالای کوهها بسوی دریاچه سرازیر میشود از اطراف واکناف بسوی‌وی هجوم آوردند پس آنچه واقع شد واقع شد چنانکه ما آنرا بادلیل وبرهان بیان خواهیم کرد والله‌المستعان.

تبصره - مؤلف محترم برعکس شیوه ارباب تحقیق و برخلاف رویه وروش خود درغیر این مورد، در این باب بخصوص قدری روش شاعرانه به خودگرفته ویك موضوع کاملا عادی وطبیعی را مانند نویسندگان شاعرمنش بیش از اندازه واقع وحقیقت؛ بزرگ نموده .

صحیح است که وضع ملت ایران و اوضاع مملکت وبلاد اسلام‌درآن زمان کاملا پریشان بوده وصحیح‌است که مردم مسلمان درانتظار مهدی‌موعود وظهور مصلحی بودند که بدین اوضاع پریشان و باین دستگاه جور وعدوان خاتمه بدهد وبساط عالی عدل وداد وحکمت ومعرفت رابگسترانند ؛ولی علائم ومشخصات آن مرد بزرگواری‌راکه‌مسلمین درانتظار وی بودند برسید علی

محمدباب تطبیق نداشت زیرا مسلمین درانتظار کسی بودند که ازمکه‌معظمه ظهور کند و او ازبوشهر وشیراز ظهور کرده بود .

مسلمین منتظر بودند که علائم حتمیهٔ ظهور مهدی موعود قبلا محقق شود و آنگاه او ظاهرشود و زمین را پراز عدل ودادسازد و هنوز هیچیک از آنها واقع نشده بود، آنها قبل از ظهور خود مهدی، درانتظار خروج سفیانی، صیحه آسمانی ، قتل‌نفس زکیه ، خسف دربیدا ، کسوف خورشیددر نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن‌ماه بودند ولی تاکنون چیزی از آنها واقع نشده بودکه ناگاه باب بدون تشریفات قبلی ظهور نمود !

بااین‌حال آیا مسلمین چگونه میتوانستند باور کنندکه باب، همان مهدی موعود آنها میباشد؟

مسلمین در انتظار فرزند امام حسن عسگری و صاحب غیبت طولانی بودند وباب فرزند میرزا رضای بزاز شیرازی متولد در سال ۱۲۳۵ هجری بود؛ بااین‌وصف قضیه باب موضوعا طوری نبود که مسلمین از نظر معتقدات دینی بسوی او بشتابند .

بنظر من معتقدات دینی مسلمین وحالت انتظار آنان‌را بدان‌وصفی که شنیدید باید از موانع پیشرفت دعوت باب محسوب داشت ، زیرا مسلمین از لحاظ تضاد دعوت باب بامعتقدات دینی آنها ازدعوت او استقبالی نکردند و بلکه قیام اورا قیام جنون آمیزی تلقی نمودند وحقاً هم همین‌طور بود؛زیرا اگر باب عاقل بود لااقل موضوع دعوت خویش را باید طوری طرح کرده باشد که با معتقدات دینی مسلمین مباینت نداشته‌باشد تا اقلا ازنظر عوام‌قابل قبول باشد .

بنابراین تمایل بعضی ازمردم بدانها وپیشرفت اجمالی دعوت باب هیچ ارتباطی بعقائد مذهبی نداشت وباید علل‌آنرا درجهات شهوانی‌وسیاسی وشیطنت مبلغین این حزب جستجو کرد .

برقرار شدن امر باب در اصفهان وسپس تبعید وزندانی شدن وی بآذربایجان

سابقاً بیان کردیم که استاندار اصفهان مقام وزارت را فریب داد و فرمانی ازوی دریافت کرد که باب‌را دراصفهان زندانی کند وسخت جلوگیری کند که کسی باوی ملاقات نکند .

ولی این‌خائن دروغگو برخلاف دستور وزارتی باب رامحرمانه بقصر مخصوص‌خود درحرمسرا برد واورا درتحریر وتقریر کتب آزاد گذاشت تاوی دراین قصر کتابی بنام نبوت خاصه تألیف کرد ، آنگاه مبلغین ودعات خودرا باطراف مملکت فرستاد .

ولی استاندار مذکور چنین اشاعه داد و چنین علما و اعیان را قانع ساخت ؛ که شاه دستور داده است کـه باب را به تهران اعزام داریم وبرای همیشه درآنجا مقید ومحبوس باشد .

پس باب مدت یکسال باکمال خوشی‌وراحتی درقصر مخصوص والی ودرپناه حمایت او اقامت نمود تاوالی مذکور سکته کردو نذر خویش را به ملك‌الموت اداکرد . (چنین نسبت داده میشود که یکی‌ازاطرافیـان والی که در دین حنیف اسلام دارای تعصب بود اورا بآنجائی که سزاوار بودفرستاد) .

بعد ازمردن والی مذکور برادرش گرگین‌خان به‌جای‌وی‌منصوب شد وهنگامیکه مقام ووظیفه خویش را تحویل گرفت وازجریان اموروراه و دخالت درکارها اطلاع حاصل کرد باباب تغییرسلوك داد ؛ زیرا وی ازطرفی حریص برمال وجاه بود وازطرف دیگر بصیر بامور بود وبفکرروشن خویش دریافته بودکه باب دردعوت خود موفقیت پیدا نخواهد کرد باینجهت رعایت مصالح شخصی خودرا بررعایت مصالح باب ترجیح داد .

بوزارتخانه‌مربوطه درتهران گزارش‌داد که دعوت‌باب‌علنی وآشکار شده است واو درمقام تهیه وتدارك میباشد کـه از گودال خمول و خاموشی برخیزد وقدم بمیدان ظهور بگذارد ودرگزارش خود، نفس خویش‌را تبرئـه کرد ومسئولیت امر باب را درصورتیکه حال بدین منوال باشد از گـردن خویش برداشت .

حکومت مرکزی هم، چون برحقایق مستور امر باب اطلاع حاصل کرد ، تصویب کرد که باب را بآذربایجان بفرستند و در قلعهٔ چهریق واقع

درشهرستان ماکو نزدیك به بایزید ودرسرحد مملکت عثمانی زندانی کنند ، زیرا آنجا حصن‌حصین وپناهگاه محکمی بود که کسی نمیتوانست بدانجادست یابد وچون لشکری که درآنجا متمرکز بود و سرکردگان آن واهـل قلعه عمومـاً ازقوم وقبیله صدر اعظم بودند باین جهت بیم از خیانت مستحفظین وگریختن باب نمیرفت .

لاجرم باب را درآن قلعه زندانی کردند وهمچنان درزندان باقی بود تامحمد شاه درساعت دووسی وپنج دقیقه ازشب سه‌شنبهٔ پنجم ماه شوال ۱۲۶٤ هجری‌از این جهان فانی درگذشت وفرزند بزرگش ناصرالدین شاه‌درساعت چهار شب چهاردهم شوال ۱۲٦٤ براریکه سلطنت برقرارگردید. این‌واقعه درشهرتبریز، مقر ولی‌عهد دولت علیه ایران که برطبق مقررات سلطنتی آن زمان آنجا بود ، انجـام گردید وسپس در ساعت هفت و بیست دقیقه از شب شنبه بیست ودوم‌ذی قعده ۱۲٥٤ درتهران رسماً برتخت سلطنت جلوس کرد!

خوانندگان استبعاد نکنند کـه وقت جلوس دراین‌ساعت واین دقیقه تعیین شده بود ؛ زیرا ایرانیان همیشه احکام زیج ها ، آثار کواکب، قرانات آنها ، معرفت‌طالعها ، رابع، وسط ، وتد ، عاشروبالاخره سعد ونحس اوقات را درانجام امور مراعات ومراقبت میکردند .

پیروان باب شروع بایجاد انقلاب و نشر مرام اشتراکی که هدف نهائی آنها بودکردند

زرین تاج ملقبهٔ بقرةالعین کشف حجاب کرد

سابقاً بیان کردیم که باب دراثناء توقف در اصفهان مبلغین ودعات خویش را به‌شهرهـا فرستاد ولی بآنها دستور داده بودکـه برطریق شدت رفتار نکنند اما ازهنگامی که درماکو زندانی شد ، تغییر روبه داد ، دستور دادکه دعـات ومبلغین وی باکمـال شدت درامر دعوت‌قیام واقدام کنند.

چندنفر از پیروان باب بریاست مردی بنام «سیدحسین» علی‌رغم‌مراقبت کامل جاسوسان وکارآگاهانیکه برآنها گماشته‌شده بود وعلی‌رغم‌سختگیری آنان ، بالاخره توانستند دونفر ازپاسبانان مستحفظ باب رابوسیله لیره های زرد دورو فریب بدهند وآنهارا باخودشان همراه کنند .

آن دو نفر پاسبان فریب خورده اجازه میدادند تاآنهامحرمانه بنزد باب بروند ، اورا ازجریان امور مملکت وچگونگی فعالیت خودشان آگـاه سازند ، دستورات لازمه را دریافت نموده ، به‌مبلغین و دعاتیکـه دراطراف بودند برسانند .

باب دراثناء وقوع آن حوادث وانقلابات پی‌درپی ، عصیان اکـثر ولایات ، مشغول بودن خاطر حکومت به خاموش کردن آتشهای برافروخته، مردن پادشاه سابق وجلوس پادشاه لاحق؛ که وضع مملکت بحال اختلال بود فرصت‌را غنیمت شمرده ، امری برای‌پیروانش‌صادر کردکه صریحاً وعلناً امر ودعوت اورا منتشرسازند .

نخستین کسیکه امر وفرمان ویرا اجابت و اطاعت کرد شیر مقدمه سپاه وی هنگام اقدام واقتحام ، ملاحسین بشروئی خراسانی سابق‌الذکر، در خراسان بود .

دوم ملا محمدعلی بار فروشی درمازندران وطبرستان وگیلان بود.

سوم زن جوان خوشگلی ازخانواده مشهور ومنسوب به فقاهت بود که اسم اصلی وی زرین تاج بود ولی باییان اورا دربدو امر بدرالـدجی و شمس‌الضحی لقب داده بودند و بعداً خود بـاب اورا قرةالعین نامیدواخیراً بهـا وبهـائیان لقب اورا صدیقهٔ طاهره گذاشتند . معنای زرین تـاج بزبان

عربی (مذهبة التاج یاذات التاج الذهبی میباشد) .

اسم پدرش حاج ملاصالح قزوینی است که وی از بزرگان فقهاء عصر خود بوده وعمویش ملامحمد تقی مجتهدمشهور بهشهید سوم است که ازاعلم علمای زمان خویش بوده او درعلم اصول و الهیات انگشت نما بوده ، مردم قزوین او را دارای مقام ولایت و صاحب کرامت میدانستند . شوهرش ملا محمد نجل جلیل ملا محمد تقی سابق الذکر یعنی عمو زاده خوداین زن بوده و او از فضلا و ادباء محسوب بوده . خود قرة العین حافظ قرآن ، عالم به تفسیر وتأویل آن وعارف باسرار تنزیل بوده واین علوم ومعارف را نزد پدر وعمو وشوهرش فراگرفته بود با این حال هنگامی که دعوت باب را شنید و گفتههای اوراخواند بتمام اعضاوجوارح ازوی استقبال کرد.

استقبال قرة العین از باب به آن جهت نبود که در وجود باب علم وحکمت یاادب وحقیقتی یافته باشد؛ زیرا باب دیوانهای بیش نبود وکلمات مهمل ومغلوطی بیش نبافته بود بدین جهت اشخاصی که مختصر فضل وتشخیصی داشتند نه تنها ازاواستقبال نمیکردند بلکه ازاو نفرت و انزجار پیدا میکردند ، ولی قرة العین مست شهوت بود ومیل زیادی بهمردان داشت؛ بدین جهت نمیتوانست بهیك شوهرروحانی اکتفا کند وازطرفی دیگر خاندان او خاندان زهد و قناعت وعصمت وعفت بود ودرچنین خاندانی از برای اووسائل عیش وعشرت وآزادی وشهوت رانی وجود نداشت باینجهت صلاح ومصلحت خود را درآن دید که یکباره خودرا ازقید وبند دین ومذهب آزاد سازد و باحزبی که بهیچ نظم وقاعده وحد و ادبی مقید نباشند همراه وهمقدم گردد وچون بابیان تنها حزبی بودند که دارای مرام اشتراکی وبیرو هرج ومرج بودند باین جهت با آنها پیوند کرد .

قرة العین باب را خواستگاری کرد واوهم ازقرة العین خواستگاری کرد تاآنکه ازناحیه باب بوی تکلیف شد که مردم را علناً بامر اودعوت کند و اوهمفرمان باب را اطاعت کرده ، شروع بدعوت بامر باب کرد .

وی دستورداد تا زنها کشف حجاب کنند و نقاب از چهره بردارند . اظهار عقیده کرد که هرزنی میتواند بهنهمرد شوهر کند واین ازخوش رفاقتی محسوب است ووسیلهٔ زیادتی مهرومحبت است .

قرة العین، هممردم را بامرباب دعوت میکرد وهمعملاسعی وکوشش میکرد که امرباب انتشار پیدا کند.

پس جمعیت زیادی بدوروی جمع شدندو تعدادزیادی ازمردمان پست وهیئت حاکمه بدواقبال کردند .

وی هنگامیکه دید: مردم‌ازاواستقبال کردند، ودورش ازدحام‌نمودند وسخنان اورا پذیرفتند ؛ شروع کرد اندك اندك رشته مهرخودراازشوهرش بریدن ، ازاو درخواست طلاق کرد واخیراً بدون فسخ عقد یاطلاق از تحت عصمت وزوجیت وی خارج شده بنا به‌تشکیل اجتماعات وانجمن‌ها گذاشت. در آن اجتماعات چادر ازسرونقاب ازچهره برمیداشت حجاب را پاره و برای مردم درخلوت وجلوت سخنرانی میکرد .

قرةالعین صبح کرد درحالیکه قلوب‌مردان وزنان رابواسطه‌زیبائی چهره ، قدرت برمعارضه ومناظره ، نازکی‌صدا ونرمی شیوه بیان بسوی‌خود مجذوب ومتمایل ساخته بود . گردنها بسوی او کشیده میشد ، صاحبان نفوذ وقدرت برای اجابت دعوت او برروی ساق وقدم می ایستادند واوهم گاهی با اشعاری مانند مروارید منظوم وگاهی بانثری مانند درمنثور برای آنان سخنرانی میکرد . عقول عاقلان را بجادوی بیان خود فریب میداد ، نفوس خردمندان را به‌نقش ونگارهای بیان خویش بسوی خود متمایل میساخت و دلهای فرزانگان را به‌نیکو بافتن کلام و زبان بازی اسیرخودمیکرد بدین جهت کار برخویشانش مشکل شد، دلهای آنان‌مانند قطعات آتش برافروخته گردید ، درامر این زن متحیر شدند واز حجاب برداشتن وی عقول خودشان را مانند مستان از دست دادند . آنها مست نبودند اما مصیبت بزرگ بود !.

ازاین مصیبت بزرگ هموم وغموم آنهارا بسختی فراگرفت ، شوهر بیچاره‌اش بدور پدر وعمومیگشت وازآنها چاره جوئی میکرد چندمرتبه‌پدر وعمویش اورا احضار نمودند وهراندازه وی‌را نصیحت کردندجز فرارونفرت وسرکشی واستکبار سودی ندیدند ، شبانه‌روز برای مردم سخنرانی میکرد و زمینه پیشرفت دعوت ارباب خویش‌را مهیا میساخت .

قرةالعین میدانست که وجود عمویش (مجتهد سابق‌الذکر) سنگ لغزاننده‌ای برسر راه آزادی او ودرطریق انتشار دعوت وی میباشد ، باین جهت کشتن عمو وپدر وشوهرش را بربابیان واجب کرد . ونیز بوجوب قتل جمیع علما وفقها و هرکسی سخنان اورا رد کند واعمالش را تقبیح نماید حکم داد .

لاجرم مریدان وی برای اطاعت امر او قیام کردند وهنگام طلوع صبح به‌مسجد جامع وارد شدند وجمعی بنام «فدائیان» درحالیکه عمویش در محراب مشغول بنماز بود ناگهان بهوحمله کردند واورا شهیدنمودند وسپس بدن اورا به‌بدترین وجهی قطعه‌قطعه ومثله کردند .

آنگاه مردم شهر هیجان کردند ؛ مسلمانان بموج درآمدند ، قیامت مسلمین برپاشد وعموم مردم برای کارزار وجهاد درراه خدا مهیا شدند .

فریاد میکشیدند : (**الغوث الغوث الجهاد الجهاد**) وچون پیمانهٔجمعیت پرشد وسیل آن نمام بلندیهارا فراگرفت واونتوانست شوهرو پدرش‌را بکشتن بدهد ، چاره‌ای جزفرار ندید لاجرم از پرده عصمت برون آمد ، چادر ازسر برداشت، قوم وخویش وخانه وشهرخویش‌را ترك کرد وازراه متروك وجادهٔ نامعروفی که ازگرفتاری بدست مسلمین درامان باشد روبفرارگذاشت .

قرةالعین ازقزوین بمقصد خراسان حرکت کرد تادرآنجا باملاحسین بشروئی مجتمع وبادیگرمرتدان وشکنندگان ایمان ویقین متحد شوند .

ولــی چون دریك فرسخی شهر بسطام بقریهٔ « بدشت » رسید ؛ اطلاع پیدا کرد کــه حاج محمد علی بارفروشی باجمعی ازبــابیان ازخراسان مراجعت میکنند .

قرةالعین از این خبرخوش ، خرم وخوشنود شد وبوجد وطرب در آمد ؛ زیرا درملاقات بااوکام دل وتقاضای نفسش برآورده میشد .

حاجی وارد شد وقرةالعین‌را بورود بشروئی بشارت داد ، باو گفت : بشروئی بهمین زودی ازخراسان میآید وشما باید چند هفته در اینجــا توقف کـنید .

پس هردو درآنجا متوقف شدند وحاجی نامبرده چندمرتبه در مدت توقف درآنجا باقرةالعین خلوت کرده ، درباره تهیه مقدمات ورود بشروئی باهم مشورت کردند وبالاخره برآنچه‌ذکرمیشود اتفاق گردید : دونفر منادی باطراف فرستادند تادرهر ناحیه وهرمجلسی ندا دهند : مردم بشنابید ، عجله کنید ، کسی ازطرف آن امامیکه شما درانتظار اوهستید ظاهرشده است که بیم وامید میدهد .

آنگاه مسلمانان وبابیان سراسیمه بمجمعیکه‌درآن‌قریه بدینمنظور تشکیل داده بودند شتافتند . ناگاه مشاهده کردند : قرةالعین بدون چــادر و چارقد وحجاب ونقاب برفراز منبریکه دربالای مجلس گذاشته بودند بالارفت قدری بربالای منبر نشست وسپس برخواسته شروع بسخنرانی کرد . سخنانی گفت که ترجمه متن منقول آن ازکتاب ناسخ‌التواریخ وغیر آن چنین‌است :

ای احباب گوش کنید ، ای اغیار بدانید : (این دوکلمه در اصطلاح بابیان به مؤمنین و کافرین بــامر باب گفته میشود) **احکام** شریعت محمدی اکنون بواسطهٔ ظهور بــاب منسوخ گشته ، احکام شریعت جــدید باب هنوز بما نرسیده و اکنون اشتغال شما بنماز و روزه و زکوة و سایرآنچه را که محمدآورده‌است همه اعمالی لغو وافعالی باطل است وبدانها کسی جزغافلان ونادانان عمل نمیکنند .

بزودی مولای ما، باب، بلاد را فتح میکند ، عباد را مسخر میسازد ،
بزودی اقالیم هفتگانهٔ مسکون روی زمین درمقابل وی تسلیم میشوند واو تمام
ادیان موجود روی زمین را یکی میسازد تادینی جز یك دین برروی زمین باقی
نماند وآن دین حق جدید باب وشریعت تازه اوست که هنوز جزاندکی ازآن
بدست مانرسیده است ، پس اکنون من بشما میگویم و گفته من حق است :
امروز امر وتکلیف ونهی وتضییقی وجود ندارد واکنون مادرزمان فترت
واقعیم ، پس ازحالت تنهائی بحال اجتماع بیرون بیائید واین حجابی راکه میان
شما وزنان مانع ازاستفاده واستمتاع است پاره کنید ، آنان را درکارهای
خودتان شریك سازید وکارهارا درمیان خودتان وزنان بعدازآنکه کام دل از
آنها برداشتید تقسیم کنید ، باآنها آمیزش داشته باشید ، آنها را ازخانه ها
بانجمن ها ببرید ، زنان گلهای زندگی دنیا میباشند ، گل را باید از شاخ به-
چینید وببوئید ، زیرا گل برای چیدن و بوئیدن آفریده شده وشایسته نیست که
آنرا آماده بدارید وبدان نیك نظر ندارید ، آنها را با لذت تمام ببوئید ،
گل وشکوفه را باید چید وبرای دوستان بارمغان فرستاد .

اماتمرکزسرمایه نزد بعضی ومحروم بودن برخی دیگر از استفاده
از آن ، اصل و اساس هرفتنه و فسادی است ، زیرا مال برای یك فرد
خلق نشده است تا تنها اوازآن مال لذت ببرد و دیگران از استفاده ازآن
محروم باشند بلکه اموال حق مشاع تمام مردم است ، و کسی آن را قسمت
نکرده مال برای آن است که تمام مردم درآن اشتراك داشته باشند و میان
آنها درگردش باشد ، نباید کسی آنرا احتکار کند ، نباید کسی آنرا بخود
اختصاص دهد ، باید بعضی ازمردم با بعضی دیگر دراموال شرکت کنند تافقر
وپریشانی ازآنها برطرف شود وتنگی وسختی معاش وزندگی ازآنها زائل
شود ، میان فقرا و اغنیا مساوات کنید ، زنان خود را از دوستانتان دریغ
مدارید ؛ زیرا اکنون رادع و مانع وحد وتکلیفی وجود ندارد و کسی نمی-
تواند جلو کسی را بگیرد ، پس حظ و نصیب خود را ازاین حیات وزندگی
بردارید ؛ زیرا بعد ازمردن خبری نیست . سخنان قرةالعین تمام شد .

قطعت «جهیزة» قول کل خطیب

مترجم گوید :

جهیزه نام زنیست ، این شاعر میگوید : جهیزه بگفتهٔ خود گفتار
تمام خطبائی را که درآن محکمه عدل وداد سخنرانی میکردند قطع کرد ،
مقصودش اینستکه قرة العین هم باچنین جمالی زیبا ودل آرا ، سخنانی شیوا

وجان افزا واحکامی مطابق شهوت وهوا ، در مقابل چنین جوانانـی عزب ، نظامیانی دور ازاهل وعیال ومردمی . . . ، گفتارتمام خطبا وادبا و براهین تمام‌فلاسفه وحکمارا باطل وبلااثرقرارداد . انتهای کلام مترجم .

پس ناله وفریادمسلمین بلندشد وشروع به‌پراکنده‌شدن ازدور وی کردند ولی عاشقانش بدامنش چسبیده ، جای قدمهایش را بوسه دادند .

اما هرج ومرجی که بعد ازاین سخنرانی میان بابیان واقع شد ، شما خودتان ازآن خبر بدهید وحرجی برشمانیست؛ زیرا مردعاقل را اشاره کافی است ، باین جهت ما ازتشریح آن خودداری می کنیم مبادا سخن طولانی‌شود.

آنگاه قرةالعین باحاج محمد علی سابق‌الذکر درهودجـی نشسته ، بطرف مازندران رهسپار شدند ، مریدان آنهاهم بدنبالشان براه افتادند ، مهارشتر بدست ساربانی بودکه آنرا میکشید وشعری بزبان فارسی‌وبالحن «حدی» میخواند که معنای آن چنین بود :

چه‌قدر این زمان شیرین وچه اندازه باسعادت است؛زیرا زمان‌اجتماع دوخورشید وهنگام قران دوماه است .

آنهاهمچنان‌طی‌مسافت‌نمودندتابه‌خاك مازندران رسیده ، بقریه ایکه نزدیك قصبهٔ هزارجریب بود واردشدند ، درآنجابارهارا فرودآورده وچند روز درآن محل اقامت کردند .

آنگاه قرةالعین باحاجی نامبرده به‌حمام رفتند تا از زحمت سفر،خستگی بگیرند وتن بشویند .

این خبر بگوش مردم آبادی رسید ؛ آنها هم تك‌تك ودسته دسته مجتمع‌شدند ، سلاح دربر نموده ، وبآنها حمله‌کردند ، جمعیت آنهارا متفرق ساختند ، اموال واحمال آنان راگرفتند ، چند نفر ازآنها کشته شدند وعده ای مجروح شدند .

آنگاه آنهارا باتن وپای برهنه آزاد ساختند تابهرراهی میخواهند بروند . پس قرةالعین‌ازهم‌کجاوه‌اش جداشد وحاجی هم‌کجاوه‌اش، بایاران خود بطرف بارفروش رفتند چنانکه جریان امروی معلوم خواهد شد .

قرةالعین هم ازآنجا حرکت کرده ، مسافتهای بیابانها ودشت هـای آن دیاررا می‌پیمود ، وازاین ده‌بآن‌ده میرفت ، مردم رابظهور مهدی‌بشارت میداد وفتنه برپا میکرد تا جنگهای حاج محمدعلی بااهل بارفروش بپـایان رسید وسپس بعد ازمقاومتهای سختی حکومت اورا دستگیر نموده ، فرمـان داد تااطراف سرش‌را تراشیدند، وبقیهٔ موهای فرق سرش را بدم استر ببستند وبدین خواری وی‌را بمحکمه بردند .

درآنجا حکم صادرشد که همچنان زنده زنده بدنش را بآتش بسوزانند ولی حکومت فرمان داد که سوزانیدن بدن وی را تابعد از مردنش بتـأخیر بیاندازند آنگاه ابتدا اورا خفه کردند وسپس جسدش رادرمیان آتش انداختند تاخاکستر شد .

(**این بود** عاقبت ومکافات یکزن ناقص العقل شهوت رانی که ازخاندان جلیل علم وفضیلت برخواسته مردم را بمرام اشتراکی وهرج ومرج دعوت نمود، شرف وآبروی خاندان جلیل خود را ریخت ، عموی محترمش را در محراب عبادت بچنین وضع دلخراشی بکشتن داد ، پرده عصمت وعفت خود را درید ودرآغوش این وآن درآمد، آری این است عاقبت سرکشان وچنین است مکافات ستمگران . مترجم) و اعتباری نیست بدانچه مورخین نوشته اند که اورا بدم اسب بستند واسب را سردادند تا بدن وی برروی زمین قطعه قطعه شد . ونیز صحت ندارد که گفته اند اورا برشاخهٔ درخت بستند وبدنش را بردونیم ساختند .

این واقعه درماه شوال سال ۱۲٦٤ واقع شد .

قرة العین برادری بنام شیخ رضاداشت که بعد از قضیه خواهرش از ننگ وعار این قضیه ازقزوین فرار کرده بکربلا رفت ودرآنجا بتحصیل علم اشتغال پیدا کرد وهمچنان درآنجا باقی بود تادرسه سال پیش فوت کرد پسری ازوی باقی است که هم اکنون درکربلا طلبهٔ علم میباشد .

مختصر کلام اینستکه این زن جوان ، آیت جمال و کمال و یگانه زنان موصوف به حسن واعتدال بود، داری زبان گویا، بیان فصیح، منطق شیرین سخنان دلنشین ، درسخنرانی پرجرأت ودرکردار پراقدام بود .

اشعارش بفارسی وعربی چنان دلربا بود که مرد ادیب را وادار به طرب میکرد وعقول خردمندان را فریب میداد ولی از بخت بد و طالع شوم (اگرتمام آنچه را دربارهٔ وی گفته اند صحیح باشد) از راه حق و صواب و وطریق هدایت وثواب منحرف شد وکارهائی کرد که مردان عاقل ازاو تنفرو انزجار پیدا کردند ، تاعاقبت کاررا بجائی رسانید کـه نور جمال تابانش را خاموش کرد وماه چهارده شبهٔ کمال نورانی وفروزنده اش را درمحاق واقع ساخت ولله الامر فی الاول والاخر .

احضار باب اززندان چهریق

ومناظره علما وفقها باوی درمحضر شاه شهید

درتبریز وارجاع وی دومرتبه بزندان

سابقاً بیان کردیم که باب را ازاصفهان بزندان‌چهریق‌واقع درماکو بردند ورابطه اورا بامردم قطع کردند ولی اصحـابش میتوانستند بواسطه رشوه محرمانه باوی ملاقات کنند ، تعلیمات لازمه را ازاو دریـافت دارند و مردم را علناً بامروی دعوت کنند .

چند نفر بامر دعوت بسوی اوقیام کردند . **اول** ـ ملاحسین بشروئی درخراسان . **دوم** ـ قرةالعین درقزوین . **سوم** ـ حاج محمد علی بار فروشی ملقب به‌حضرت اعلی در مازندران . **چهارم** ـ سید یحیی دارابی درفارس . آتش فتنه زبانه میزد وخوف آن میرفت که عاقبت بدی پیدا کند ، طبقه عوام در امرباب متحیر و مضطرب بودند وطبقه خواص میترسیدندکـه اگر درامر بـاب اهمال کنند ؛ کار بجای بـدی برسد پس محمد شاه بـه ولیعهد خود ناصرالدین میرزا (یعنی پادشاه سعید ناصرالدین‌شاه شهید) که درآنوفت‌در تبریز مرکزایالت آذربایجان ومقر ولیعهد ایران بود ، فرمان داد تا هیئتی ازعلما وفقها وفضلا وامراء وشخصیتهای بزرگ ازاعیان وسران شهر بریاست خودش تشکیل دهد وباب را اززندان بآن محضر بزرگ احضار نمایدآنگاه باوآزادی بدهند تادعوای خویش را تقریر وتحریر کنند پس اول ازاعضای آن هیئت رأی بگیرد وسپس از علما وفقها استفتاء کندکه درباره باب چـه باید رفتار کرد؟ آنگاه دراجرای حکم علما تعجیل نکنند تاجریان امررا بـه اولیـاء دولت گزارش دهد تادستور اجراء حکم از دربار شاهنشاهی صادر شود .

هیئت مذکور تشکیل یافت ،مدعوین همگی به‌محل‌معین‌حاضرشدند . ازطبقه علماء وفقها مقدم برهمه ملا محمد مامقانی ملقب به‌حجةالاسلام ورئیس علمای شیخیه، حاج ملامحمود ملقب به نظام العلماء ، میرزا علی اصغر شیخ ـ الاسلام ، میرزا محسن قاضی ، حاج میرزا عبدالکریم ، میرزا حسن زنوزی که هردو ملاباشی لقب داشتند ، پدر من وجدم طیب‌الله ثرا هم بودند .

از رجال حکومت محمد خان زنگنه امیر نظام ، میرزا فضل الله علی آبادی ملقب به نصیرالملك وزیر داخله، میرزا جعفرخان ملقب به معیرالدوله کفیل وزارت خارجه ، میرزا موسی تفرشی کفیل‌وزارت مالیه ، ومیرزامهدی خان ملقب به‌بیان‌الملك رازدار وزیر کشور وغیراینها ازصاحبان شأن و مقام بودند چنانکه درمتون تواریخ وغیرآن نوشته شده است .

آنگاه باب بامیز بانش و بمعنی دیگر بامستحفظ خویش کاظم خان فراشباشی رئیس پرده داری ولیعهد وارد مجلس شدند واورا در صدر مجلس جادادند .

آنگاه مناظره شروع شد ونخستین کسی که به‌مناظره مبادرت ورزید نظام العلماء بود (ازاینجا به‌بعد برای خوف ازاطاله از این شخص به نظام تعبیر میشود.) وی ازباب پرسید : ای‌سید باین کتب واوراقیکه اکنون نزدتو میگذارم نظر کن ، درعبارات آنها که باسلوب قرآن وکتب‌آسمانی نوشته شده ودربلاد ایران منتشر گشته ودردست مردم است تأمل کن و نیك ورق بزن آنگاه مارا خبرده آیاحقیقتاً اینها ازگفتار خودشما میباشد ؟ یا کسانی از دشمنان شما آنهارا بشما افترا بسته وبدروغ بشما نسبت داده‌اند این جمله‌را گفت وبعد کتب واوراقی‌راکه نزد وی بودبباب داد .

وقتی باب بآنها نظر کرد ؛ گفت : آری این کتب‌ازطرف خدامیباشد.

نظام گفت : ای سید ازشما تقاضا میکنم دست ازلغز گوئی و معما سازی برداری وباعبارت صریح پاسخ دهی؛ زیرا بواسطه این کتب ، ولایات خراسان ومازندران در هیجان وانقلاب واقع شده ومردم آنها عصای اطاعت و انقیاد زمامداران را شکافته اند (یعنی در اطاعت اولیاء امور اختلاف کرده‌اند) پس باب ازاین خطاب درغضب شد وگفت :

آری این کتب واوراق ازمقالات من‌است .

نظام گفت : آیاتو دراین کتب خودت را شجرهٔ طوبی نامیده ای ؟ مفهوم این تعبیر اینستکه هرچه برزبان توجاری گشته یامیشود کلام‌خدامیباشد وبعبارت دیگر گویا شمامعتقدید که سخنان شما سخنان‌خدا وگفتار شماگفتار خدا میباشد .

باب گفت : خدا تورا رحمت کند ؛ آری، قسم بخدا چنین است کـه میگوئی .

نظام گفت : آیا اینکه شمارا باب میخوانند ازطرف خود شما می‌باشد یامردم ازپیش خود شمارا باب خطاب میکنند ؟

باب گفت : نه ازطرف خودم میباشد ، مردم ازپیش خود نمیگویند بلکه این اسم ازطرف خدا است ومن‌هم باب علم‌هستم .

پس ولیعهد ازجا بلند شدو گفت : ای سیددانسته باش که من باخدا عهد کرده‌ام که اگر شما بتوانید درنزد ما ثابت کنید که شما حقیقتاً باب علمید دراین صورت این منصب ومسندی را که من‌دارا هستم بشماواگذار کنم‌وخودم مطیع ومنقاد شما باشم .

سپس نظام گفت: ای سید احسنت باین ادعائیکه کردی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام باین اسم خوانده میشد وکسیکـه او را بدین اسم خواند پیغمبر صلی‌الله علیه وآله‌بود که فرمود «**انا مدینة‌العلم وعلی بابها**» من‌شهرستان علم میباشم وعلی درآن شهر است علی علیه السلام بعد از آن میفرمود : «**سلونی قبل ان تفقدونی لان بین جنبی علماً جماً**» پیش ازآنکه مرا نیابید ازمن بپرسید ؛ زیرا میان دوپهلوی من علوم بسیاری است .

اکنون پاره‌ای ازمسائل مشکله درنزد من است که حل‌آنهارا ازشما میخواهم‌وازجمله‌آنها چیزی مربوط بعلم‌طب است .

باب گفت : من درس طب نخوانده‌ام .

نظام گفت : ازعلوم دینی میپرسم ولی ازجملهٔ شروط معرفت این‌علم فهم معانی‌آیات واحادیث است وفهم‌آن هم‌متوقف برمعرفت علوم نحو،صرف، معانی،بیان،بدیع، منطق وعلوم‌دیگری میباشد پس من ازهمان علوم مقدماتی میپرسم وابتدا شروع بعلم صرف میکنم .

باب گفت : من علم صرف را هنگام کودکی خوانده‌ام .

(**مترجم گوید :** دراینجا باب اقرار میکند که‌امی نبوده‌است‌چنانکه خودش در جای دیگر ادعا کرده) و اکنون چیزی از آن بخاطر ندارم .

نظام گفت : این آیهٔ شریفه را **هوالذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً** برای ماتفسیر کن ، ترکیب نحوی آنرا بیان نما ، بگو : شأن نزول سوره کوثرچیست ؟ وچه علت داردکه خداپیغمبرش‌را بدین سوره‌تسلیت‌داده؟

باب قدری فکر کرد وسپس برای تهیه جواب مهلت خواست .

نظام گفت : معنای فرمایش امام علی بن موسی‌الرضا چیست کـه در مجلس مأمون درجواب سؤال او که پرسید چه دلیل برخلافت جدت علی بن - ابیطالبؑ داری حضرت فرمود : نص آیهٔ انفسنا . مأمون گفت : اگـر نبود نسائنا حضرت فرمود : اگر نبود ابنائنا .

باب گفت : این حدیث نیست.

نظام گفت : هرچه باشد آیا ازمقالات عـرب هـم نیست تفسیرش را بیان کن . باب بازهم مهلت خواست .

پس نظام ازمعنای این حدیث « **لمن الـــه العين ظلمت العين - الواحده** » پرسید . باب قدری زیاد فکر کرده، گفت : اکنون چیزی نمیدانم
پس نظام ازمعنای قول علامه پرسید که گفته است : **اذا دخل - الرجل علي الخنثي والخنثي علي الانثي وجب الغسل علي الخنثي دون الرجل و الانثي .**
باب سکوت کردوجوابی نداد .
نظام گفت : توتألیفات خودرا بعقیده خودت بر اساس فصاحت و بلاغت ساخته ای پس اکنون بگو ببینم چه نسبتی از نسب اربع میان فصاحت وبلاغت وجود دارد وچرا شکل اول بدیهی الانتاج است . پس باب بکلی از جواب عاجز شد.
آنگاه نظام باکمال سکون و وقار گفت : ای‌سید من‌سؤال‌دیگری ازتو میکنم ودیگر سؤالی ندارم .
وآن سؤال اینست : اگرما گمان کنیم وتسلیم شویم که این‌علومیکه اکنون درنزد بشر موجود است تمامش قال وقیل است و بقدر پشیزی بحال بشرمفید نیست ؛ پس‌ما ازتمام‌آن علوم صرفنظر کرده ، عادتی راکه اززمان قدیم مورد پیروی خردمندان جهان بوده است پیروی میکنیم و آن اینستکه هریك از انبیا که ادعای نبوت کرده‌اند وهرکدام ازاولیا که بدعوای ولایت اشتهار یافته‌اند ؛ معجزه وخارق عادتی داشته‌اند که دیگران ازآوردن مانند آن عاجز بوده اند پس انبیا ورسل بآوردن معجزه اختصاص داشته‌اند واولیا وصالحین بکرامت مخصوص بوده‌اند هنگامیکه مردم از طبقهٔ انبیا معجزه‌ای به بینند و از آنها اعراض کنند وگفتار آنان را قبول نکنند ؛ کافر و فاجر میشوند واستحقاق غضب خداوند واحد قهارراپیدامیکنند واگر ازطبقه‌اولیاء که مردم را به‌تبعیت از انبیاء میخوانند کرامتی به‌بینند وازاطاعت آنهاخارج شوند ؛ آنها نیزازفساق واشرار محسوب میشوند .
وچون این مقدمه معلوم شد پس اکنون من از شمامیپرسم : چنانکه ازکتابها واقوال شما معلوم میشود ، شما گاهی‌ادعای رسالت میکنید ، زمانی مدعی مهدویت میباشید وگاهی دیگر ادعای ولایت دارید ، ما اینجا حاضر شدیم که ازشما بپرسیم: آیاشمامعجزات وکراماتی دارید که حجت شما برمردم باشد ؟
باب باکمال آرامش ووقار گفت : هرچه میخواهی بخواه .
نظام گفت : ای سید برتو پوشیده نیست که پادشاه ایران به‌بیماری نقرس مبتلا میباشد وآن بیماری سختی است که اطبا از معالجهٔ آن عاجزند و

اکنون من از شما میخواهم که اورا ازچنین دردی که دوای آن نایاب است شفا دهی .

باب گفت : اینکار غیر ممکن است .

پس ولیعهد ازجای خود برخواسته ، باب را بگفتار خود مخاطب قرار داد و چنین گفت : ای سید این آقائیکه اکنون باشما مناظره میکنند معلم من است او کسیستکه مرا نیکو ادب کرده ولی اکنون پیر شده، طراوت جوانی را ازدست داده ونمیتواند درسفر وحضر باما ملازم باشد آیامیتوانی اورا بدوره جوانی بر گردانی؟

باب گفت : این نیزمحال است .

دراین وقت نظام ازوی اعراض کرده ، رو بمردم کرد وباصدای بلند فریاد نمود و گفت : ای مردم بدانید که این مرد (بادست اشاره به باب کرد) پیمانه‌اش خالی وانبانش ازهر معقول ومنقولی تهی استاومغرور بباطل وسفیه وجاهل است ، هیچ معجزه و کرامتی ندارد وشایستۀهیچگونه محبت واحترامی نیست .

پس باب ازاینگونه تقبیح وتوبیخ عصبانی شد و گفت : ای نظام این چه سخنی است که میگوئی ؟ منم آن مردیکه هزار سال است در انتظار او میباشید .

نظام گفت : آیا تومهدی منتظر وامام قائم میباشی ؟

باب گفت : آری من همان اوهستم .

نظام گفت : مهدی نوعی هستی یامهدی شخصی ؟

باب پاسخ داد من عین همان مهدی شخصی هستم .

نظام از اسم وی ، اسم پدر ومادر ومحل ولادتش پرسید .

باب گفت : اسمم علیمحمد ، اسم پدرم میرزا رضای بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است وعمرم نزدیك به‌سی وپنجسال است .

نظام گفت : اسم مهدی منتظرما مهدی ، اسم پدرش حسن ، اسم مادرش نرجس ومحل ولادتش سرمن رأی میباشد. پس چگونه این مشخصات برتو تطبیق دارد ؟

باب گفت : من اکنون کرامتی بشما نشان میدهم تامعلوم گردد که من دردعوی خود صادق هستم .

مردم گفتند حباّو کرامة کرامت خویش را ظاهر کن .

باب گفت: مندریکروزهزار بیت مینویسم (بیت دراصطلاح خطاطان فارس پنجاه حرف است) .

مردم گفتند : برفرض که راست بگوئی این کرامتی نیست ؛ زیرا بسیاری از نویسندگان دراین هنر باتو شریکند .

پس ملامحمد مامقانی ازوی پرسید : مادرکتاب تو که آنرا بمثابهٔ قرآن قرار داده‌ای خوانده‌ایم که میگوئی نخستین کسی که بمن ایمان آورده است نور محمد وعلی میباشد ومفهوم این گفته ات اینستکه تو ازمحمد وعلی بالا تری .

باب از این سئوال کاملا مضطرب شد و هیچ نگفت

پس میرزا عبدالکریم ملقب بـه ملاباشی از او پرسید : ای سید! خدای تعالی در کتاب عزیز خود میفرماید « **واعلموا ان ما غنمتم من شیء فان لله خمسه** » ترجمه : بدانید که هر قدر شما استفاده ببریـد پس پنج یك آن به خدای اختصاص دارد! و تو در کتاب خود میگوئی (ثلثه) (سه یك) پس از کجا و چرا این آیه نسخ شده‌است ؟ باب بوحشت افتاده بی‌تامل گفت ثلث هم نصف خمس است (شلیك خنده مردم بلند شد)

ملامحمد مامقانی گفت : بر فرض که ثلث هم نصف خمس باشد ولی سئوال این بود که چرا از خمس صرف نظر کردی و به ثلث یـا نصف خمس حکم کردی پس باب ، مانند کسی که چشمش یارای دیدن نداشته باشد نظری بوی افکنده هیچ پاسخ نداد .

پس جدم از وی سئوال کـرد : ای سید تو ومـا ، همه میدانیـم که هیچ شریعتی آسمانی یا زمینی منسوخ نمیشود جز آنکه باید شارع دوم شریعتی کامل تر و محکمتر از شریعت سابق منسوخ بیاورد ؛ چنانکه عیسی هنگامیکه انجیل را آورد همین سخن را گفت وفرمود : من آمده‌ام تاناموس یعنی تورات راکامل کنم ولی اودورکن بزرك بلکه دوپایهٔ اساسی ناموس‌را که عیدالسبت و طلاق باشد شکست و تو نیز بااین احکامیکه در کتابهایت موجود است ارکان شریعت محمدی را شکسته و ویران ساختی،نهایت تو این شکست را در زیر عنوان اکمال و اتمام پنهان کرده‌ای با اینکه میان‌احکام تو و احکام قرآن فـاصله بسیاری وجود دارد .

علاوه بر این خدای تعالی دین اسلام را برای ما کامل فرموده ، بـه صریح قرآن نعمت خویش را برما تمام داشته‌است . بااین وصف اگرتو پیرو قرآن میباشی ؛ خداوند دین اسلام را بی‌نیاز از اکمال کـرده است و اگر از قرآن ارتداد پیدا کردی ، آنرا قبول نداری و از پیش خود یااز نزدخدا دین تازه‌ای آورده‌ای تا نواقص شریعت اسلام و قرآن را تکمیل کند پس‌من از شما تمنا دارم کـه بزرگواری کنید ، آن نـواقص را توضیح دهید و نقاط ضعف و خلل آنرا بما نشان دهید .

و نیز جهات کمال احکام خود وچگونگی تکمیل احکام شما و نواقص و خلل احکام اسلام را روشن سازید تا آنگاه ما از روی بصیرت و بینش درباره آن قضاوت کنیم .

باب با تبسم نظری باو افکنده و گفت : جواب این سئوالات مقدمات زیادی لازم دارد که باید درغیراینجاودرغیراین روز برای شما تشریح کنم .

جدم دو مرتبه از او پرسید : ای سید بما اماده و افاضه فرما راجع بکیفیت بالا رفتن عیسی بآسمان آیا چنانکه مسلمین میگویند : پیش ازمردن بآسمان بالا رفته یا چنانکه نصاری معتقدند بعد از مردن ودفن شدن ازمیان قبر برخواسته و بآسمان صعود کرده و آیا صعود وی بآسمان بهمین بدن عنصری بود یا بکیفیت دیگری انجام گردید؟

باب گفت : جواب این سئوال نیز بمجال واسع تری از این مقام نیازمند است بعد گفت : شما خود خوب به حال ادیان مذاهب مطلعید .

پس رو به مردم کرده گفت : آیا شما نمیدانید که من بدون فکر و تأمل خطبه‌های فصیح وطولانی انشاء میکنم؟ وشروع بخواندن خطبه‌ای بزبان عربی کرد و گفت : الحمدلله الذی رفع السموات والارض و تاء سماوات را بازبر وضاد ارض را با زیر خواند .

دراین وقت ولی‌عهد که جوان فاضل ادیبی بود ودرعلم عربیت کامل بود ازجا برخواسته ، روبباب کرد و گفت (صه‌صه) ساکت شوساکت باش و برای اینکه باب را به غلطیکه گفته بود متوجه کند ، چندمرتبه این شعرسیوطی را خواند :

و ما بتا و الف قد جمعا یکسرفی الجروفی النصب معا

(یعنی جمع بالف و تا را باید دردوحال جر و نصب بکسره خواند) پس چرا تو تاء سموات راکه جمع الف و تاء میباشد به فتح خواندی؟ پس بوی گفت این چه گمراهی است؟ چرا مردم را گمراه میکنی؟ این چه مزخرفاتی است که میگوئی ؟ آیا در حالات ائمه علیهم السلام تامل نکردی که چون خداوند به حکمت بالغهٔ خویش خواست که آنها را در دنیا به مصائبی مبتلا سازد وآن مصائب برآنان وارد شد؛ آنها برآن مصائب صبر کردند وخدارا شکر نمودند پس جمعی بدست ستمکاران بنی‌امیه و بنی‌عباس کشته گشتند و گروهی بزهرجفا شهید شدند ؛ بابن جهت خداوند تعالی مقدرفرمود که مهدی منتظر ما درپس پرده غیبت قرار بگیرد و بزودی هنگامیکه‌خدا بخواهد ظاهر میشود معجزات انبیا و کرامات اولیا را با خود میآورد، تمام روی زمین را تصرف میکنند ، ادیان بی شمار روی زمین را بیکی تبدیل میکنند و باصل اول آنها

برمیگرداند : مهدی منتظر مانند تو نیست که والی شیراز اورا گاهی بزند و گاهی حبس کند. سوابق احوال تو بر کسی پوشیده نیست ، ریاضتهای بوشهر تو برهمه واضح ومعلوم است ، ما میدانیم تو هوا وهوس تسخیر خورشید در دل و برسر داشتی وهمواره بر بالای پشت‌بام رفته سرخود را برهنه‌میساختی واز هنگام صبح تا غروب آفتاب زیر برق خورشید می‌ایستادی تا عاقبت مغز خویش را فاسد نمودی واکنون درچنین مجلس محترمی به چنین خرافات و مزخرفاتی دهن آلوده میسازی .

جالب توجه

خوانندگان محترم توجه میفرمائید که پادشاهان وشاهزادگان سابق ایران چه مردمان فاضل‌کاملی بودند وچگونه تعلیم و تربیت دینی و مذهبی داشتند از ایراد ولی‌عهد به باب چنین معلوم میشود که وی در ادبیات عربی مقامی عالی داشته زیرا وقتی باب عبارت خطبه را غلط خواند ولیعهد فوری ازجا برخواسته ، با استناد بشعر سیوطی غلط باب را ثابت و مدلل نمود از همین‌جا معلوم میشود که او نیز مانند سایر فضلا وامراء آن عصر حافظ اشعار سیوطی بوده ونیز عبارت ذیل کلامش که به باب خطاب وعتاب میکند ومی‌گوید :آیا درحالات ائمه الخ...نشان میدهد که وی‌باوضاع واحوال ائمه(ع) وجریان مشیت خداوند با آنها ومشخصات مهدی موعودکاملا محیط بوده واز درخواست وی ازباب که نظام را ازپیری بجوانی بـرگرداند چنین استنباط میشود که اودر فن مناظره هم استاد بوده است.

آری ناصرالدین شاه پیش‌ازآنکه پادشاه مقتدری باشد ، مرد فاضل، ادیب متدین عاقلی بوده واز دین ومذهب رسمی کشور حمایت مینموده بیجهت نیست که هم اکنون در دل ملت ایران جای دارد و هر هفته صدها فاتحه از صمیم قلب برمزار او خوانده میشود وهزاران طلب مغفرت‌ورحمت از برایش میشود اینست دلیل عقل ناصرالدین شاه واواست دارای‌اسم بامسمی.

ناصرالدین شاه دانسته بودکـه بـابیان دشمن تخت وتاج ایرانند ، فهمیده بود که مذهب موهوم باب پایه سیاسی‌دارد واز نوع مذاهب بی‌پایه‌ای نیست که به حکم(الباطل یموت بترك ذكره) ازبین برود ، اسناد ومدارکی دردست اوبود که بابیان آلت دست بیگانگان وعامل تفرقه درمملکت تشیعند؛ باین جهت این مرد عاقل ومتدین برهبری مرحوم امیر کبیردرقلع وقمع آنها کوشید و نگذاشت در دربار سلطنت و دستگاه حکومت نفوذ پیدا کنند .

مترجم

آنگاه ولیعهد رو بعلما وفقها کرد واز آنها در امر باب استفتا نمود . پس فقها فتوی بکفر او و وجوب قتلش دادند . و دیگران حکم بسفاهت وجنونش کرده، گفتند: باید ابتدا او را نکوهش وسرزنش وتعزیر کرد آنگاه او را زنجیر نموده ، بزندان فرستاد .

ولیعهد رأی اخیر را تصویب کرد و رو بباب نموده ، وی را مخاطب قرار دارد و چنین گفت :

ای سید اگر جنون و پریشانی مغز تو برمن ثابت نگشته بود و اگر انتساب به خاندان نبوت ورسالت نداشتی هر آینه فرمان میدادم تا در حال حاضر ترا بکشند تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که مهدی منتظر هرگز درامر خود مغلوب نمیشود و هرگز چیزی نمی آورد که مخالف دین کامل جدش پیغمبر باشد ؛ که خدای عزوجل بکمال دین وی تصریح فرموده است چنانکه می فرماید «**الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا**» ترجمه امروز (یعنی روز غدیرخم) دین شما را برایتان کامل ساختم ، نعمتم را برشما تمام نمودم و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد وهمچنین در آیه دیگر میفرماید « **و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه** » ترجمه کسیکه غیر از اسلام دینی طلب کند هرگز از وی قبول نخواهد شد .

پس دربانان را فرمان داد تا باب را بر زمین افکندند ، پاهایش را محکم با طناب بستند ، با چوب و عصا شروع بزدن نمودند ، او فریاد میکرد و کسی بفریادش نمیرسید ، توبه و استغفار مینمود ، صیحه میکشید و کسی جوابش را نمیداد ، جز یکنفر از اصحاب نظام که بالای سرش ایستاده بود و کلمات زشتی بوی تلقین میکرد که قلم از نوشتن آن شرم دارد ، آن شخص از وی تعهد میگرفت که دیگر چنین ادعائی نکند ، باب آن کلمات زشت را تکرار میکرد و متعهد میشد که دیگر این چنین ادعائی نکند ، در این موقع ولیعهد دستور داد تا دست از زدن او برداشتند ، او را به زندان قلعهٔ چهریق بردند و مراقبینی براو گماشتند تا نگذارند کسی با او ارتباط پیدا کند. این در تاریخ ۱۲٦۳ واقع شد .

« قابل ملاحظه »

روزی جدم، در ایوانیکه مشرف به باغ خانه بود، نشسته بود ومن با او در موضوع کتاب خلاصة الحساب شیخ بهاء الدین عاملی که جلو ایشان بود مذاکره میکردم . در آن موقع سن من از دوازده سال بیشتر نبود . ناگاه مرحوم شاهزاده اسکندرمیرزا ، عموی پدر شاه کنونی، بزیارت جدم آمد ، تا بتواند رشته صداقت را میان خودشان محکم بسازد .

پس جدم به من امر فرمود تا باحترام شاهزاده از مجلس خارج شوم

مرحوم شاهزاده ممانعت فرمود و امر نمود که من در آنجا بجای خدمتگذاران بوظایف خدمتگذاری مشغول باشم، زیرا میخواست با جدم مذاکرات مهمی انجام دهد ـ شاهزاده با جدم شروع بسخن فرمود ولی بسر طریق نجوی و با صدای نزدیك بآهسته . جدم سخن اورا قطع کرده فرمود تمنا دارم بلند تر بفرمائید ؛ زیرا این فرزند من امین و حافظ اسرار است از ناحیه وی خاطر جمع باشید وگرنه اورا مرخص بفرمائید تا مذاکرات ما تمام شود .

شاهزاده بامن اظهار ملاطفت فرمود و گفت : شما بروید چای بیاورید ولی تا ما شمارا نخواهیم وارد مجلس نشوید. من از مجلس خارج شدم ولی گویا شعور خود را از دست داده بودم ، متفکر بودم که آنها چه مذاکراتی دارند ، کم کم خاطرات نفس و وساوس شیطانی برمن غالب شد و نفس اماره بسوء مرا وادار کرد که برخلاف مبادی آداب ومحاسن اخلاق استراق سمع کنم.

من شروع کردم از روزنه در بآنها نگاه کردن و مانند کسی که جاسوس باشد سخنان آنها را استراق میکردم ، شنیدم که جدم بزائر خود میفرمود :

اگر موقعیت بزرگ شما درنزد من نبود و اگر شدت وثوق من بشما نبود هرآینه این اسراری را که از من میخواهی بشما اظهار نمیداشتم تا در میان لحد سر به خاك قبر بگذارم ـ جناب شمااز من کیفیت انعقاد مجلس محاکمه باب را هنگامی که من در آن مجلس حاضر بودم میپرسید و از حسن جریان محاکمه یاعدم حسن آن سؤال میکنید .

من هم رأی خصوصی خودم را به جنابعالی اظهار میدارم. خدادانا تر است که من راه صواب یاخطا می پیمایم جریان آن چنین بود :

این آقایان با آن سؤالات دامنه داری که از باب کردند در محاکمه ومناظره باباب نیکو رفتار نکردند چنانکه باب هم با این جوابهای بی سر و ته که دلیل و حجت بر مدعای وی نبود نیکو رفتار نکرد؛ زیـرا این مرد ادعای نبوت ورسالت و قانون گذاری میکرد و آنها او را بصرف ، نحو ، معانی بیان و بدیع امتحان میکردند ، کاش من میدانستم چگونه آنها در چنین روزی از ایرادات لازمه براساس احکام او غفلت کرده بودند ، از قیام بجرح و انتقاد برقواعد شریعت وی و اینکه شریعت اودر هیچ حالی باناموس طبیعی الهی که برزندگانی بشرحکومت میکندموافقت ومطابقت نداردمنحرف شده بودند .

من میگویم این مرد صریحاً بدون کنایه و اشاره اظهار داشته بود که اول کسیکه به من ایمان آورده نور محمد وعلی بوده و با این گفته اش

خودش را بالاتر از محمد و علی قرار داده ؛ پس بـا این حال چگونه او اقوال و احکام اول کسی را که باو ایمان آورده است اطاعت میکند ؟ از طرفی دیگر این مرد ادعا میکند که او باب است اگر مقصودش از کلمه باب نیابت از مهدی منتظر است پس چرا سخنان او مخالف با شئون نیابت او میباشد .

واگر مقصودش اینست که او باب شهرستان علم است ، دراینجالازم است که لااقل بتمام علوم معقول و منقول احاطه داشته باشد، پس‌ظاهر شدن وی با این عجزذلت آمیز درچنین محضر آشکارا منافات دارد که او باب شهر دانش یا دروازه‌بان آن باشد .

واز عجائب وغرائب امر باب اینست که او مردی ایرانی بوده است که بگمان خود خداوند اورا مبعوث داشته تاقوم‌خود یاجمیع بشررااز‌ضلالت وگمراهی نجات دهد؛ پس اگر دعوت وی اختصاص به بلاد اسلام داشته چرا دعوتش را درعراق و حجاز وسایر بلاد اسلام اظهار نکرده است واگر بعثت ورسالتش‌عمومی‌وشامل تمام بشر بوده پس‌چرا درسایر بلادنصاری وبت‌پرستان بدعوت قیام نکرده آیا کشور ایران بیشتر از سایر کشورها استحقاق عنایت اورا داشته یا سایر بلاد قابل هدایت و لایق نجات از ضلالت نبودند و اگر بگوئیم بعثت و رسالت وی اختصاص به بلاد ایران داشته پس آیا سزاوار تر نبود که کتاب او هم بزبان فارسی باشد تا مردم مبانی احکام او را بفهمند ومقاصد سخنان اورا ادراك كنند ، آخر ملت ایران از کجا میتوانند عموما زبان عربی را فرا بگیرند تا احکام و اوامر شریعت اورا از کتاب عربی یاد بگیرند !

من نمیدانم چگونه باب ولو اندکی در کیفیت احکام شریعت خـود دقت‌نکرده وچطور از وظائف اساسی تشریع و قانون گذاری غفلت نموده است .

این ابراهیم زردشت پیغمبر فرس قدیم است که زند واوستارا بلغت قوم خود آورده ، این موسی کلیم‌است که توراة را بلغت عبرانی نازل‌نموده، این عیسی‌بن مریم است که انجیل را بلغت قوم خود یهودآورده واین پیغمبر ما محمدبن عبدالله علیه‌الصلوة والسلام است که قرآن مجید را بلغت قوم‌خود عرب‌نازل نموده‌است.این وظیفه هر پیغمبری است که خداوند اورا برای‌نجات بندگان خود مبعوث فرموده چنانکه همین حقیقت را خداوند در محکم تنزیل بیان‌فرموده است که میفرماید **(وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم)** (ترجمه وماهیچ‌پیغمبری‌را نفرستادیم مگر بزبان قوم خود تا برای‌آنها بیان کند تاآخر).

این سنة جاریه بواسطه آسانی تفهیم وتفاهم است ولی مشروط براینکه لغت کتاب درنهایت روانی واختصار باشد تا معنای امرونهی خداوند برمردم مشتبه نشود.

ولی باب دراین شیوه پسندیده باآنهائیکه بگمان اوهمقطارش بودند مخالفت ورزیده ، کتابی برای قوم خود آورده که قسمت عربی آن پریشان وقسمت فارسیش پیچیده و مغلق است، احکامش گاهی به‌حروف ابجد و گاهی به‌حروف جمل وضع شده وارقامش بعددی مانند اعداد جفر ضبط شده است .

اکنون اگرباب تعمدی داشته است که برخلاف جمیع پیغمبران سربسته و مبهم سخن بگوید ؛ پس مناسب آن بود که کتابی بلغت پهلوی (فارسی باستانی) بنویسد تالااقل ازطعن علماء برعبارات عربی مغلوط کتابش و بر عبارات فارسی پیچیده‌اش محفوظ بماند.

اینست ای شاهزاده آنچه درامر باب برمن ظاهر گشته شما این را ازمن بگیرید و دررد وقبول آن صاحب اختیارید.

آنگاه شاهزاده ازجا برخواست وباجدم معانقه کرد و اورا بوسید وچنین گفت : خدا دست شمارا بگیرد اکنون قلب من اطمینان پیدا کرد وشك و تردیدی راکه در امر باب داشتم ازمن برطرف شد وازروی تحقیق فهمیدم که اومردی جاهل ودروغگو بوده است.

پس جدم مرا صدا کرد و امر به آوردن چای فرمود. پس شاهزاده اجازه گرفت وساعت مخصوص خودرا بمنظور تشویق بحفظ دروس و بعنوان یادگار به‌من مرحمت فرمود وازآنجا رفت.

اما من این خبررا همواره مکتوم داشتم وبرای احدی نقل نکردم تا بعد ازگذشتن تقریباً دوسال ازاین تاریخ درموقع مناسبی برای خود جدم نقل کردم . پس جدم در غضب شد و مرا توبیخ کرد که چرا استراق سمع نمودی وچرا شیوه منفور جاسوسی را پیروی کردی. پس امر فرمود تا یکماه وظیفه ماهیانهٔ مرا قطع کردند و در خلال این یکماه هرگز با من سخن نگفت تا عمویم را واسطه ووسیله قرار دادم ومرا عفوفرمود .

رفع توهم

بسا هست از عبارت جدم که در بارهٔ گفته عیسی علیه السلام که میگوید :

وی آمده است تا ناموس را تمام سازد وجدم بیان نموده که او دو پایه از پایه های اساسی ناموس را نقض کرده چنین توهم شود که این عقیدهٔ مسلمین است و آنها انتقاد میکنند که چرا عیسی آن دو پایه را نقض کرده است؟ و حال آنکه صحیح آنست که تتمیم شریعت سابق بوسیله پیغمبر جدید گاهی به نسخ بعضی احکام شریعت سابق است وعبارت جدم قابل است که ردبر نصاری باشد.

من نمیدانم مورخین عین عبارت جدم را بالفاظ آن نقل کرده اند یا آنرا نقل بمعنی نموده اند تا چنین ابهامی پیدا کرده است؛ زیرا ما مسلمین معتقدیم که مسیح توراة را قبول داشته است و بعضی احکام آنرا نسخ کرده و این مطابق است با فرموده خدای تعالی از قول مسیح که (**ومصدقا لما بین یدی من التوریة ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم**) ولی مهدی در مورد وی اخباری وارد شده است که او آثار پیغمبر را پیروی میکند و از آن تخطی نمیکند چنانکه اخبار آن پیش ازین نقل شد پس معنی ندارد که او بعضی احکام پیغمبر را بخیال اینکه شریعت او را کامل کند نسخ نماید، چنانکه باب اینطور گمان کرده وحتماً مراد جدم نیز همین بوده است.)

در فتنه افتادن ملاحسین بشروئی

بواسطهٔ باب و جنگهای او در خراسان و مازندران و کشته شدن وی

اگر نظری بطرف شرقی طوس معروف و مشهور که اکنون مشهد رضوی نامیده میشود ، مرکز ایالت خراسان است ودرآن مدفن امام هشتم از خاندان پیغمبر علی بن موسی الرضا ومدفن خلیفهٔ پنجم بنی‌عباس هارون‌الرشید واقع است بیندازی ؛ قریهٔ کوچکی بنام بشرویه می بینی که چند فرسخ تامشهد فاصله دارد ودرآن عائلهٔ نامشهوری را می یابی که کل برهمسایگان خودهستند ودرگم نامی کامل بسرمیبرند .

دیر زمانی این قریه درفراموشی مطلق بود، کسی آنرا و کسی که بآن نسبت داده میشود نمیشناخت ولی از شصت سال باین طرف ناگهان شهرتی بسزا پیدا کرده از وادی فراموشی بیرون آمد ، مردم کسی را که بآن نسبت داده میشود شناختند، اسمش برسر زبانها افتاد و در ستون تواریخ مرقوم گردید .

علت اشتهار آن ده آن شد که یکنفر مرد مکارحیال از آن بیرون آمد که بحد نهائی شهرت و معروفیت پیدا نمود ، او ملاحسین بشروئی بود وی درمیان همقطارانش در زور بازو، دربرش عزیمت ، در تسلیم نشدن در مقابل دشمن یگانه وبی‌نظیر بود .

این مرد سیاه فکر وسرکش وبلند قامت درزمان کودکی مانند سایر کودکان ده دریکی ازمکتب خانه های همان ده به مکتب میرفت و چون بسن جوانی رسید بشهر طوس انتقال پیدا کرد ، در آنجا به تحصیل علوم فارسی و عربی متعارفی اشتغال پیدا کرد تا برای تعلم اصول وفقه صلاحیت پیدا کرد .

ولی چون علم و دانش نمیتوانست این مرد را بآن مقدار ازشهرت برساند که هوای آنرا برسر داشت ؛ باین جهت به مقدار حاجت هم تحصیل علم و دانش نکرد وهمواره درفکر بود تا راهی جز علم ودانش برای‌رسیدن به شهرت پیدا کند ، تا بدین واسطه بآمال و آرزو های خویش دست پیدا کند ولی محلی که او وقوم وخویشانش در آنجا بودند مانند سنگی بر سر راه وی بود که قدمهای اورا میلغزانید .

بشروئی شروع بمبارزه کرد ، باروزگار کشتی میگرفت و روزگار هم باوی در کشتی بود .

او بازمان ومکان نبرد میداد زمان و مکان هم با وی درنبرد بودند ، تاعاقبت قدری مأیوس گردید و نتوانست حاجت خویش را ازروزگار بگیرد واخیراً از شدت فشار غم وغصه بکلی ناامید شد وازرسیدن به نیکیهاوخوشیها مأیوس شد.

لاجرم تصمیم گرفت که از منزل ومأوی وشهر ودیـار خود دست بردارد؛ پس ناگهان صدای دعوت باب بگوشش رسید وباتمام قوا و جوارح بسوی وی روی آورد، فهمید که ستاره اقبالش طلوع نموده وهنگام رسیدن به آمال وآرزوهای قلبیش فرا رسیده؛ باین جهت مانند محرمی که بمکهٔ معظمه میرود با تعجیل بطرف شیراز رهسپار گردید .

هنگامیکه باب را دید ؛ چهره اش باز شد ویقین کرد که بآسانی به آرزوهای خویش خواهد رسید پس دست بسوی باب درازکرده با وی بیعت کرد و تمام قدرت خویش را باطاعت وامتثال اوامر باب تقسیم کرد.

باب هم وقتی او را دید؛ در تمام گوشه هـای دلش او را جا داد ، محبتش در اعماق قلبش جا گزیـد ، او را باب الابواب لقب داد در تبلیغ و دعوت اورا نائب مناب خویش قرار داد و محرم خاص خلوت وجلوت باب شد

آنگاه اورا برسالت خود اختصاص داده باصفهان وکاشان وتهران و خراسان فرستاد ودعائی را که نوشته بود تاهنگام زیارت بارگاه امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده شود توشهٔ راه وی قرار داد ونیز تفسیر مطولی را که مناقض باقوال مفسرین برسورهٔ یوسف نوشته بود بوی داد ودو نامهٔ دیگر نیز باو داد که یکی را برای شاه و دیگری را برای وزیر نوشته بود و در آن نامه‌ها بشروئی را مبشر ووزیر خود معرفی کرده بود.

خوانندگان گرامی ازاین تعبیر تعجب نکنید و سخن بهاء را درمورد این امر ملاحظه بفرمائید زیرا چنین شاهد وبرهانی کافی خواهد بود.

وی درصفحه ۱۸۸ کتاب ایقان خود درآن‌جائیکه اسامی اصحاب باب را ذکر میکند میگوید ونص عبارت فارسی آن چنین است (ازآن جمله ملا حسین است که محل اشراق شدند) و در دنباله آن میگوید و نص عبارت عربی‌اش چنین‌است (لولاه مااستوی علی عرش رحمانیته وما استقر علی کرسی صمدانیته) ترجمه اگر ملاحسین نبود خداوند برعرش رحمانیت خویش برقرار نمیشد و اگر او نبود خداوند برسریر صمدانیتش استقرار پیدا نمیکرد.

ازاین عبارت معلوم میشود که این مرد چه اندازه درنزد بابیان‌دارای

جلال و مقام میباشد .

پس این مرد باصفهان رفت و آنجا بمنزل ملامحمدتقی هرانی وارد شد ، توجه وی‌را بسوی باب جلب نمود ، اورا الزام کرد تا در مسجد جامع بزرگ برفراز منبر برود وظهور باب را اعلام کند اوهم چنین کرد . آنگاه با استاندارملاقات کرد وچنانچه درباب مخصوص بخودش گذشت نظر او را نیز بطرف باب معطوف داشت . سپس بکاشان رفت و با حاج میرزا جانی که یکی از اعیان شهر بود ملاقات کرده و نظر او را هم بسوی باب جلب کرد این همان کسیست که تاریخ باب را چنانچه قبلا ذکر شد نوشته است.

قابل ملاحظه

چنانچه همه میدانیم طبقهٔ اعیان و اشراف وهیئت حاکمه بشر هیچگاه بهیچ مبدأ و منتهائی ایمان وعقیدهٔ درستی نداشته و ندارند واگر احیاناً بدین و مذهبی‌هم تظاهرمیکنند ، تحت نفوذ افکارعمومی واقع میشوند . حاج‌میرزا جانی کاشانی ازقماش همان ثروتمندانی بوده که به هیچ مبدائی معتقد نبوده .

ولی کسی که کتاب نقطه‌الطاف اورا بخواند سخت متعجب ومبهوت میگردد که چگونه یکنفر مردی که به خدا هم عقیده درستی نداشته اینگونه سنگ باب را برسینه میکوبد و مانند یك زن‌داغ‌دیده برای باب‌وپیروانش ماتم سرائی میکند .

حقیقت اینست که نه حاج میرزاجانی ونه معتمدالدوله ونه هیچ یك از افرادی که ازاین قماش اند عقیده به‌باب نداشتند ولی چون در آن تاریخ روحانیون مذهب نفوذ زیادی داشتند که نمونهٔ آن را در لغو امتیاز تنباکو ملاحظه میفرمائید وچون‌نفوذ آنها جلو تعدیات اعیان واشراف متعدی‌ومتنفذ راگرفته بودو باوجود چنین نفوذی نمیتوانستند هرگونه تجاوزی که‌میخواهند بحقوق طبقات ضعیف بکنند، بدین جهت برای درهم شکستن قدرت‌روحانیت از تشبث بهروسیله دریغ نداشتند، گاهی در لباس صوفی گری میرفتند و با ترویج صوفی گری توجه ملت‌را از روحانیون منصرف میداشتند، گاهی‌شیخی میشدند و ازراه شیخی گری مردم را از روحانیون منحرف میکردند واخیراً عده‌ای به حزب بابیان گرویدند ومسلك باب وبهارا وسیلهٔ تضعیف روحانیین ومسلمین قرار دادند وگرنه واضح است که امثال معتمدالدوله و حاج میرزا جانی بهیچ مقام مقدسی نمیتوانستند معتقد باشند تا حد رسد به باب و بها که دیوانگانی بیش نبودند . م)

این دو نفر کوشش کردند تا شاید توجه حاج ملا محمد مجتهد فرزند حاج ملااحمد نراقی معروف را بسوی باب جلب کنند . بدین نظر باوی‌ملاقات

کرده ، دعا و تفسیر باب را باو دادند واو شروع کرد عبارات غلط وکلمات ملحون اورا برای آنان برشمردن و آنها ازآن اغلاط بگفته باب اعتذازمی جستند که میگوید : صرف و نحو دونفر از بندگان خدا بودند که گناه کرده بودند بدین جهت خداوند آنان را بزنجیر اعراب کشید ، در کند قواعد نحوو صرف قرارداد و هنگامیکه من ظاهر گشتم بشفاعت من ورحمت خودش آنها را ازکند و زنجیر اعراب وقواعد آزادکرد و اکنون باکی بر کسی نیست که‌مرفوع‌را منصوب ومنصوب را مجرور بخوانند؛ مجتهد نامبرده‌ازاین‌اعتذاز مهمل و مزخرف در غضب شد و امر فرمود تا آنها را از آن دیـار بیرون کردند .

پس ملاحسین بشروئی بدون ترس و هراس به تهران رفت و در آنجا شروع کردگروهی از مردم را اغراء بجهل نمودن وبعد از آن به حاج میرزا عباس ملقب بکهف‌الادانی والاقاصی حاجی میرزا آقاسی‌توجه کرد. این مرد درآن وقت برمسند صدارت ووزارت برقرار بود.

بشروئی بدون ترس ووحشت نامهٔ آقای خودرا بوی داد. درآن‌وقت پادشاه مریض بود بدین جهت وزیر نامبرده هم محزون ومغموم بود.

وقتی نامه باب را خواند ، فهمید که‌صاحب نامه وحامل آن هردو بی عقل میباشند بدین جهت امر کرد تا فوراً از تهران بیرون رود وگرنـه عاقبت امرش به جای بدی منتهی خواهد. شد پس اوهم باحال تحیر ازتهران بیرون رفته ، بطرف خراسان رهسپار گردید و نامه‌ای به حاج محمد علی بار فروشی وقرةالعین نوشت که از مازندران وقزوین به خراسان بروند وفوری به‌جلب توجه ملاعبدالخالق رزی دهاتی که در توحید خانه مشهدرضوی‌خطیب بود شروع کرد .

خطیب مذکور بر فراز منبر رفته ، بدون ترس و هراس مـردم را بسوی باب دعوت کرد . این خبر بگوش ملاعلی اصغر نیشابوری رسید و او نیزفوری باب را تصدیق کرده ، برخواست و علناً مردم را بسوی باب دعوت کرد وشب وروز بذکر فضائل باب مشغول شد.

(خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمائید که افراد نامبرده چگونه بدون مطالبه دلیل‌وبرهان ومعجزه و کرامتی بصرف گفتهٔ بشروئی دعوت‌اورا قبول کردند؛ حتی بعضی‌مانندملاعلی‌اصغر بصرف‌شنیدن ایمان‌آوردند،درصورتی که درمذهب شیعه بدون دیدن معجزه و کرامت دعوای نبوت و ولایت و مهدویت هرگز مسموع نخواهد بود .

چنین معلوم میشود که داخل شدن اینها در حزب باب اسرار دیگری

داشته است که هر کس آن اسرار را ببیند بدون عقیده داخل آن حزب خواهد شد. مترجم)

دراثر حدوث این وقایع احساسات مردم خراسان به هیجان درآمد و شروع بانقلاب کردند.

آقایان علماء نیز از وقوع این امر نامطلوب خطرناک بوحشت افتادند و باتفاق نزد امیر رفتند.

امیر خراسان در آن زمان مردی صاحب هیبت و سطوت و در عین حال بیدار وهشیار بود و اوشاهزاده حمزه میرزا ملقب بهحشمت الدوله برادر شاه بود.

امیر در همان حال فرمان داد تا ملاحسین را به مرتع (رادکان) که اردوگاه بود احضار کردند ونیز بسراغ ملاعلی اصغر فرستاد ولی او پیش از بشروئی باردوگاه رسید.

ملاعلی اصغرمورد اعتماد بابیان بود ولی همینکه اورا دستگیر کردند وحشت کرد و ترسید که او را مورد نکال و عقوبت قرار دهند باین جهت در مقابل هرجمعی که میرسید و بهر آبادی و جمعیتی که برخورد میکرد شروع بفحش و ناسزا به بابیان میکرد و ازشخص باب تبری میجست.

اما ملاعبدالخالق خطیب بروزگارسختی دچار شد؛ زیرا وی ازدین تازهٔ خود دست برنداشت و اورا بکیفرعملش درغل وزنجیر آهنین کشیدند.

پس میان پیروان باب ومردم‌شهر محاکماتی واقع شد که اخیراًمنجر به خذلان بابیان شد و آنها را درنهایت شدت و سختی دستگیر کردند و در اعماق زندانها انداختند. ملا حسین را گرفتند و در غل و زنجیر کرده ودرمحبس قشون زندانی کردند و او در همان جا محبوس بود تا در شورش معروف که مردم شهر بدسیسهٔ حسن خان سالار بر علیه استاندار شوریدند و آن وقایع خطرناک پیش آمد که شاهزاده استاندار مجبور شد که از مرکز ولایت و حکومت خود خارج شود، در این موقع بشروئی فرصت را غنیمت شمرده، از زندان خود بطوس فرار کرد ودرقریه «باباقدرت» که مجاور آن شهر بود وارد شد ولی مردم آنجا با وی مقاومت کردند تا از آنجا بـه نیشابور رفت.

درآنجا جمع بسیاری باو گرویدند پس از آنجا به اطراف سبزوار رفت ودرآنجا هم گروهی ازمردم از او متابعت کردند که از جمله آنان میرزا تقی جوینی منشی شهیر بود که اورا بعداز این مأمور دارائی ومحاسبات پیروان خود قرار داد. پس ازآنجا به سبزوار رفت و در آنجا جـز معدودی از او متابعت نکردند و او ازآنجا بـه « یارجمند » رفت و درآنجا به منزل سید

محمد امام جمعه وارد شد مشارالیه ابتدا ازمرام وی مطلع نبود بعد ازصرف غذا که قهوه و غلیان حاضر کردند، بشروئی ازآشامیدن قهوه و کشیدن‌غلیان امتناع ورزید و اظهار داشت که اینها حرام میباشند امام جمعه باوی بمناقشه پرداخت ؛ بشروئی حکم باب را که صریحاً تنباکو و قهوه را حرام کرده بود بامام جمعه نشان داد وبدین‌طریق دعوت خویش را اظهار کرد، امام جمعه ازاین دعوت نادرست متعجب شد و آنهارا بزور ازخانه بیرون کرد وفرمان داد تاآنهارا از آن بلاد هم بیرون کردند پس ازآنجا به‌قصبه «خان‌خودی» که در دوفرسخی آن‌شهر واقع است‌رفتند و دونفر ازمردم آنجا بنام‌ملاحسن وملاعلی بآنها ملحق‌ومتمایل‌شدند. آنگاه‌ازآنجا به «میامی» رفتندوسی‌وشش نفر ازمردم آنجابآنها پیوستند . درآنجا علناً مردم را بدین باب‌دعوت کردند. مردم بر آنها غضب کردند و کار به جنگ و قتال کشید وچند نفر از اتباع بشروئی‌درآن کارزار کشته شدند . ازآنجا بشاهرود رفتند ودرمنزل‌ملامحمد کاظم مجتهد وارد شدند. ملامحمدکاظم ابتدا آنهارا اکرام واحترام کرد ولی چون‌از مرام آنها مطلع شد ، باآنها بشدت رفتار کرد وباعصای خود برفرق بشروئی زد وفرمان داد تا آنهارا ازشهر بیرون کردند.

دراین اثنا خبر فوت مرحوم محمد شاه بگوش آنها رسید و بدین جهت امر بشروئی قوت گرفت و از آنجا به شهر بسطام رفت . مردم بسطام قبلا خبر وی‌را شنیده بودند ونگذاشتند آنها وارد بسطام شوند ، لاجرم او هم بقریه حسین‌آباد که در دو فرسخی بسطام است رفت. درآنجا ملا حسین حسین‌آبادی که ملای آن‌ده بود ازوی تبعیت‌نمود وچون در آنجا مجالی برای ترویج مرام خود پیدا نکرد لاجرم بطرف مازندران رهسپار گردید و چون بآنجا رسید درمیدانی که مجاور باشهر بارفروش بود منزل کرد و درآنجا با حاج محمدعلی سابق‌الذکر درواقعهٔ قرةالعین ملاقات کرد . پس باتفاق حاجی مذکور علناً شروع بدعوت کردند و بیش از یك‌هفته ازدعوت آنها نگذشت که سیصد نفر از مردم آنجا از آنها متابعت کردند . از پیش آمد این امر بزرگ هوش ازسر تمام مردم رفت.

علماء آنجا به ریاست مشهور ترین آنها که ملقب به‌سعیدالعلما بود اجتماع کردند و در این قضیه با هم مشورت کرده و شخصی را از طرف خودشان نزد حکومت فرستادند تا او را از این پیش آمد مستحضر دارد و خودشان به سنگربندی شهر قیام کردند .

اما حکومت در امر آنها اهمال ورزید، زیاده از اندازه سهل انگاری کرد و هیچ اعتنائی بآنها نکرد ، لاجرم نیروی بشروئی تقویت

پیدا کرد .

بشروئی از شهر بیرون رفت ، درقصبهٔ «سوار کوه» مسکن گرفت دراین اثنا شاهزاده خان میرزا بـرادر شاه متوفی و استاندار آنجا بواسطهٔ وفات برادر خود وجلوس فرزند او برتخت سلطنت بطهران مسافرت کرد و این استان را درحالیکه آتش فتنه درآن زبانه‌میزد به‌حال خود واگذار کرد (چنین است شأن هرغافل مهملی)

وچون بشروئی شنید که والی آن ولایت غیبت کرده دو مرتبه با نیروی خود به بارفروش مراجعت کرد.

علماء دو مرتبه انجمن کـردند تا درموضوع مراجعت بشروئی فکری کنند. پس به عباسقلی خان سردار لاریجانی پناه بردند و او سیصد نفر از لشگری که در اختیار داشت به مدد آنها فرستاد . آتش جنگ میان مسلمین و بابیان برافروخته شد و در نتیجه چند نفر از لشگر مسلمین زخمی ودوازده نفر از بابیان کشته شدند ، نـاچار بشروئی عقب نشینی کرده ، به محلـی در خارج شهر که (سرای سبزعیدان) نام داشت رفت و در آنجا متحصن شد .

دراین موقع سردار با قوای تازه نفسی وارد شد وبیدرنگ بدان قلعه که بشروئی در آن متحصن شده بود حمله برده ، کار را بر آنها سخت گرفت وچون بشروئی دانست که باقی ماندن آنها درقلعه خطر دارد؛ زیرا با این حال نه قدرت برحمله و نه استطاعت بر دفاع دارند باین جهت در مقام خدعه وفریب سردار برآمد تا عاقبت توانست سردار را باین‌طور فریب دهد کـه از وی اجازه خواست تا از این ولایت بیرون رود سردار هم بـه او اجازه داد .

بشروئی اصحاب خویش را جمع کرد ، ازقلعه خارج شدند و به‌حدود آنجا که درنزدیکی قلعه بود کوچ کردند ناگاه خسروبك «قاری کلائی» با گروهی اسب سوار برای لخت کردن آنان بآنها حمله کردند.

بشروئی ابتداء بطور خوشی با آنها مجادله کرد ولی خسرو بك مرتدع نگردید و پیش‌آمد تا اسب بشروئی را ازاو بگیرد . ناگاه بشروئی بوی حمله کرد وفرمان داد تا اصحابش هم حمله کردند پس نزدیك به خسرو شد وچون مرد شجاع نامداری بود، چنان شمشیری برخسروزد که اورا دونیم کرد وبا سرعت دیگران‌راهم بقتل رسانیدند .

بشروئی وقتی این قدرت را درخود مشاهده کرد، ازبیرون آمدن از قلعه پشیمان شد و دومرتبه بقلعه سرای مراجعت کرد.

ولی در آنجاهم نماند وبطرف بقعه‌ای که در آن نواحی مشهور به آب وآبادانی ودرختهای میوه‌دار بود ومدفن علامه شهیر شیخ‌طبرسی‌هم‌در آنجا میباشدرهسپار شد.

(مدفن‌علامه شهیرشیخ‌طبرسی‌معروف صاحب تفسیر مجمع‌البیان در مشهد مقدس درجوار بارگاه حضرت ثامن الائمه علی‌بن موسی الرضا علیه آلاف‌التحیةوالثناءمی‌باشد. شاید شیخ طبرسی‌دیگری درآنجا مدفون‌باشد . مترجم)

بشروئی وقتی بآنجاآمد ؛ وضعیت آن محل را چنین مناسب دید که آنجارا مرکز جنگ هولناك خود قراردهد .

پس شروع بساختن پناهگاه‌ها وکمینگاهها وبلند ساختن برج ها و دیوارها کرد.

ابتدا شروع بساختن قلعه هشت‌گوشی نمود که دارای هشت برج‌بلند بود ، بالای هر برجی پناهگاه محکمی ازشاخه‌های درختهای بزرگ بنا کرد ودر دیوار آن پناهگاه‌ها سوراخهائی قرارداد که سرتفنگ‌را درآن‌سوراخ ها بگذارند وتیراندازی کنند ونیز ازآن روزنه ها مهاجمین را به‌بینند .

آنگاه دورقلعه خندقی بعمق ده زراع وعرض ده زراع کندند وخاك های آنرا میان دیوار قلعه وخندق روی‌هم انباشتند چنانکه یك تل مستطیلی را تشکیل داده بودکه بالای آن تل بابالای برجها وکنگرهٔ پناهگاهها مساوی بود . پس درپائین آن تل مستدیر سه درجه مانند کمربند قرار داده بودند تا کمین‌گاه لشگرآنان باشد وچند راه از نواحی مختلفه برخندق باز کرده بودند ونیز یك تل مستدیر پشت دیوار قلعه ازطرف داخلی‌آن مانند همین تل خارجی درست کرده بودند ودوهزار نفر از بابیان را براین برجها و استحکامات و مراکز وخطوط آتشی گماشته بودند ونیز چاههای عمیق متعددی پهلوی همدیگر میان آن تل و دیوار قلعه کنده بودند و درکنار این چاهها وصحنه‌های میان آنها سلاحهای تیز و نیزه ومیخ‌های تیز نصب نموده بودند تامهاجمین ازخارج میان آنها واقع‌شوند .

بشروئی چون ازساختن قلعه واستحکامات فارغ شد شروع به جمع اسلحه ، تکمیل مهمات ، تمرین بابیان بطرز استعمال اسلحه آتشی وشمشیر زدن وتهیه مهمات وذخائر جنگی کرد.

پس پیروانش را به‌چند دسته تقسیم‌نمود وآنهارابدهات وشهرهای اطراف فرستاد تابقدر کفایت بکماه یازیادتر گوسفند و خواربار وعلوفه حیوانات خریداری کنند . بآنها دستورداد که اگرممکن شد باپول‌خریداری

کنند و گرنه باغارت وچپاول تهیه سازند . آنها تمام این عملیات را درزمان کمی انجام دادند .

آنگاه نواب ودعات خویش‌را باطراف فرستاد تامردم را بسوی باب دعوت کنند وآنهائی‌راکه امر باب را تصدیق میکنند الزام کنند تاتك تك و دسته دسته بسوی وی بیایند .

سپس بروی معلوم شد که دوشمشیر دریك غلاف نمیگنجد باین‌جهت شروع بتعظیم وتکریم ازحاج محمد علی نموده واورا (حضرت اعلی) لقب‌داد وبعد ازآن بابیان بهائی اورا قدوس نامیدند ولقب حضرت اعلـی‌را به باب اختصاص دادند .

بشروئی سراپرده‌ای برای حاجی برپا کرده اورا درآنجا بنام‌تجلیل واحترام ازنظرمردم محجوب ومستور داشت و زائد برحد اورا مقدس شمرد چنانکه روزی حاجی برای استحمام ازسرا پرده بیرون آمد همینکـه چشم بابیان به‌حاجی افتاد فوراً همگی بسجده افتادند و درحالیکه‌زمین‌ازباران تر شده بود ، گونه های خودشان را بر زمین گذاشته بودند وتا حاجی بدانها اجازه نداد صورت اززمین برنداشتند . (حسینعلی بهانیز نظیر این حیله را بکار برادرش صبح ازل برده بود زیرا اورا بنام اینکه چشم‌ها قابلیت‌دیدار اورا ندارند ازنظرهامستور داشته بود وخودش برجماعت بابیان ریاست‌می-کرد تاعاقبت صبح ازل فهمید که برادر کوچکش برسراو کلاه بزرگی گذاشته وبا او بمنازعه برخواست . مترجم)

آنگاه بشروئی نخبه‌های اصحاب خودرا جمع کرده هر کدام‌آنهارا باسم یکی ازپیغمبران ملقب ساخت وآنهائی‌راکه درجهٔ ومقامشان از اینها فروتر بود باسامی اولیاء ملقب ساخت .

بآنها وعده ونوید میداد که اگرجان بسلامت بردند و دنیابکام آنها شد ؛ بهر کدام ازآنها حکومت وامارت ولایت وایالتی داده میشود و اگر کشته شدند ، به‌بهشت خواهند رفت .

متن گفتهٔ بشروئی بآنها چنین است : ای دوستان بدانید که بـاب ناچار بلاد عالم‌را فتح میکنند وتمام ادیان را یکی میسازد واین قضیه بعد از فتح مازندران وحملهٔ بری وتهران و سر بریدن دوازده هزارتن از ترك ها واقع میشود .

بشروئی سپس‌شروع بخواندن نامه‌ای که باب دراین خصوص به وی نوشته بود کرد متن عربی آن نامه چنین است :

(وینحدرون‌من‌جزیرة الخضراء الی سفح جبل‌الزوراء و یقتلون نحو

اثنا عشر الفاً من الاتراك)(ترجمه ـ وسر از یر میشوند ازجزیرهٔ خضراء بدامنهٔ کوه زوراء ونزدیك بدوازده هزار نفر ازترکهارا میکشند . م)

بشروئی بآنها میگفت : مقصود باب از جزیره خضراء سرزمین مازندران واز جبل زوراء کوهی است نزدیك مقبره امیرعبدالعظیم برادر امام علی بن موسی الرضا که نزدیك تهران است .

قابل توجه

شکی نیست که جناب بشروئی‌هم مانند اربابش بی‌سواد بوده و نمی‌دانسته‌است که حضرت عبدالعظیم فرزند عبداله‌بن‌علی بن زید‌بن‌حسن‌بن‌علی بن ابی‌طالب میباشد وباین‌جهت‌اورا عبدالعظیم‌حسنی‌میگویند ولابد درمیان‌اتباع وی‌هم کسی‌وجودنداشته‌است که ازچنین‌امرمشهور ومعروفی اطلاع داشته‌باشد وحال آنکه اغلب اشخاصیکه بزیارت حضرت عبدالعظیم مشرف گشته‌اند ، لااقل شنیده‌اند که مردم اورا حضرت عبدالعظیم حسنی میگویند . حسنی یعنی از اولاد حضرت امام حسن علیه‌السلام است . درهرحال آینده نشان دادکه ادعای بشروئی واربابش دروغ محض ومحض دروغ بود و با این‌حال باید پیروان باب وبشروئی ازپیروی آنها دست برداشته باشند درصورتی که‌دست برنداشتند پس چنین معلوم میشود که آنها ازروی عقیده از مرام باب پیروی نمیکردند وپیروی آنهاازمرام باب ملاك دیگری داشته‌است . مترجم)

ازسخنان بشروئی دلهای بزرگان اصحابش فوت میگرفت‌وباقلبی مانند آهن مهیای جنك وکارزار میشدند .

این واقعه دردوماه ذی‌قعده وذی‌حجه سال ۱۲٦٤ هجری یعنی‌موقعی که حکومت‌واعیان آن نواحی برای عرض تسلیت وتهنیت به ناصرالدین شاه که پدرش از دنیا رفته وخودش برتخت سلطنت جلوس کرده بود به تهران رفته بودند ولاجرم دستگاه حکومت اختلاف یافته بود واقع شد .

چون شاه شهید سعید بر اریکه سلطنت استقرار پیدا کرد و اخبـار عملیات بشروئی درمازندران بگوشش‌رسید ؛ فرمانی برای روسای‌آن‌ولایت صادر کرد تافتنه وفساد بابیها را ریشه کن سازند . پس جمع کثیری از آنان اجتماع کردند که مقدم برهمه‌آنهـا آقاعبدالـه وعباسقلی خان لاریجانی و محمد سلطان یاور وعلی خان سوادکوهی و میرزا آقا مستوفی وسعیدالعلما بودند .

آنها بابابیان روبرو شدند وباآنان نبرد دادند وپس ازجنك‌سختی ازبابیان شکست خوردند وچند نفر ازسران آنها کشته‌شدند که ازجمله آنها آقا عبداله بود که اورا بشروئی بیك ضربت که او را بر دونیم ساخت کشت.

آنگاه لشکر مسلمین شکست خورد و شکست خوردگان بقریه (فراد) فرار کردند.

بشروئی آنهارا تعقیب کرد وچون بآنها رسید شمشیر درمیان آنها کشید وتمام آنهارا فانی ونابود کرد آنگاه رو باهل آبادی کرده تمام آنها را اززنان ومردان وکودکان وپیران همه‌را سر بریده ، اموال آنان را غارت کرده آبادی را خراب وویران ساخت؛ سپس آنرا آتش‌زد وباسلامت وغنیمت بقلعه بر گشت.

بشروئی خودش باجمیع آلات و ادوات جنگی مباشرت میکرد.

چون این‌خبر بمازندران رسید؛ دلهای‌مردم‌طپید ، بندهای‌آنان بلرزه درآمد،شروع بتهیه‌وسائل‌دفاع‌وقتال‌برآمدندوفوراً کسی فرسنادندتاحکومت‌را از این امر بزرگ مطلع سازد. دراین موقع بشارتی بآنهارسید که شاهزاده مهدیقلی میرزا بسمت استانداری آن ولایت منصوب گشته و باتدارکات لازمه وارد شده است.

آنگاه آن مردم پریشان حال مدتی آسوده خاطر شدند واکنون به بیان حال توجه کنید.

محاصره کردن والی قلعه شیخ طبرسی را

کشته شدن ملاحسین وحاج محمدعلی وعاقبت کار بابیان درمازندران

وقتی پادشاه شنید که بابیان غالب گشتند وآقاعبداله کشته شد و قضیه آبادی «فراد» بروی معلوم شد بسیارمغموم ومحزون شد. پس بازماند-گان مقتولین ووارثان آنان را احضار نموده ، آنهارا مورد انعام واحسان خود قرارداد ، رضایت خاطر آنهارا بدست آورد واراضی وسیع ودوآبادی موسوم به « پشت کوه و هزار جریب » را به مصطفی‌قلی خان برادرآقا عبداله بخشید .

آنگاه عمویش مهدی قلی‌میرزارا خواست‌واورا دراهمال امربابیان در ابتدای کار توبیخ وسرزنش فرمود، این عمل را بروی انکارکرد وفرمان داد تامهمات لازمه و لشکرکافی برداشته ، بسوی آنان رهسپار شود تاریشه آنان را قطع کند .

شاهزاده روز بیست ونهم‌ماه محرم سال ۱۲٦۵ هجری با تجهیزات کافی ازتهران حرکت کرد وچون بقلعه سابق الذکر رسید ؛ آتش جنگ‌میان آنان برافروخته شد وتاچندماه همچنان ادامه پیدا کرد . گاهی این دسته و گاهی آن دسته غالب میشدند . درخلال این مدت بابیان جرأت‌وجسارت محیر العقولی ازخود نشان دادند ، بالخصوص‌ملاحسین بشروئی که درعملیات‌جنگی واداره نظامات لشکری طوری مهارت بخرج دادکه دلهای سپاهیان منظم را بوحشت انداخت ، قوت قلب وشجاعت فوق‌العاده‌ای از خود ابراز کرد ، چگونه چنین نبود ؛ وحال آنکه مکرر دردریای لشکر فرومیرفت وگرد و غبار جمعیت را شکافته ، درحالیکه‌دستمالی بردهن بسته بودصفوف لشکریان را از هم میدرید وهمچنان شمشیر دردست او میدرخشید . وای بحال کسی که دراین حال با اوروبرو میشد ، زیرا این‌مرد هرگز ضربتش خطا نمی‌کرد ، عضلات واعصاب واوتار واستخوانهارا می‌برید ، دشمن را ازطول یاعرض بر دونیم میساخت .

چند مرتبه باچند صدتن به‌لشکرگاه شبیخون زد، لشکریان روبفرار گذاشتند وشاهزاده هم بالباس خواب پابفرار گذاشت . آنگاه لشکرگاه را آتش زد وباسلامت مراجعت کرد . مدتی‌زیاد،حال بهمین منوال بود تادریکی

از شبیخون ها میرزا کریم خان اشرفی تیری به سینه او زد و آقا محمد حسن لاریجانی تیر دیگری برشکمش زد ولی بشروئی قضیه را پنهان داشته ، فرمان داد تالشکر بقلعه مراجعت کردند و اوهمچنان برروی اسب خودداری میکرد تا داخل قلعه شد و نزد حاج محمدعلی ازروی اسب برزمین افتاد. بابیان بوحشت افتادند ولی بشروئی شروع به تسلیت و تشجیع آنها کرد با بیان را وصیت میکرد که ازحاج محمد علی ملقب بقدوس اطاعت کنند ، بآنها نوید میداد که بعد ازچنین و چنان آنها بمقصودخواهند رسید . (ولی آینده نشان داد که تمام مواعید اودروغ و بی حقیقت است . م)

آنگاه به اصحاب خود امر کرد تاجسدش را بالباس وشمشیر درزیر دیوار قلعه دفن کنند وآثارقبراورا محو نمایند ، مبادا مسلمین ازمحل دفن او مطلع شوند وجسدش را بیرون بیاورند . آنگاه از این جهان درگذشت و اصحاب اوهم بوصیتش عمل کردند .

(مترجم گوید : گرچه بطور تحقیق ویقین نمیتوان فهمید که آیا این مرد حقیقتاً معتقد به باب بوده ؛ زیرا باب مرندچرندگوئی بیش نبود وحقیقتی دراووجود نداشت تاکسی بدو ایمان بیاورد وبرعکس خرافاتی دراوبود که اگر کسی هم ندیده بوی معتقد میشد وقتی او را ملاقات میکرد عقیده اش از او برمیگشت وبا این حال چگونه ممکن است کسی باو عقیدهٔ حقیقی پیدا کند !

ولی باتوجه باینکه بشروئی مرد عوامی بوده و علم کلام وتفسیر و حدیث نیاموخته واز نشانه‌های پیغمبروامام وعلائم ظهور مهدی موعوداطلاعی نداشته است چنین معلوم میشود که او بمواعید کاذبهٔ باب فریفته شده و چنین گمان میکرده است که باب بعد از فتح مازندران وحملهٔ بری وتهران و سر بریدن دوهزار تن ازترکان ؛ تمام عالمرا میگیرد وتمام ادیان را یکی میکند ، آنگاه تمام خواص واصحاب او بریاست ووزارت وامارت وحکومت میرسند باین جهت ازسعی و کوشش وفداکاری وجانبازی فروگذار نکرده تا آنجائیکه باید برود رهسپار گشته . عقیده من درمورد بشروئی چنین است ، والعلم عندالله مترجم .)

بعد ازبشروئی سرکردگی بابیان را حاج محمد علی عهده‌دار شد واو نیز مانند شجاعان جنگید و دفعات متعددی شاهزاده را شکست داد تا ناچار شد که ازوزارت جنگ مدد بخواهد .

ناصرالدین شاه از این اهمال کاری عمویش مغموم و محزون شد ، فرمان داد تاوی را به‌تهران جلب کنند واورا باسایر سرکردگان درداد گاه

نظامی محاکمه کنند تا دادگاه مجازات آنها را تعیین کند ولی هیئت وزراء از آنها شفاعت کردند ومتعهد شدند که عائله باب را بزودی برطرف سازند . ولی شاه باین تعهدات قانع نشد و سرکردهٔ نامدار سلیمان خان افشار را فرستاد تا سرکرده کل سپاه را توبیخ کند وازاعمال اومراقبت نماید.

سرکردهٔ مذکور چون به لشگرگاه رسید و سرکردگان لشگر از ورود او باخبر شدند همگی شرمسار گشتند ، عروق نخوت آنان تحریك شد ومتعهد شدند که کاررا یکسره کنند آنگاه خودشان بمیدان جنگ رفتند، ازهرطرف راه را برمحصورین بستندودهانه تفنگها وخمپاره‌اندازها و سایر اسلحه های آتشین‌را بسوی قلعه کشیدند .

پس بابیان ازجهت تمام شدن ذخیره وسختی محاصره مانندکسیکه به ضیق خناق دوچار باشد ، درمضیقه افتادند وازجهت دیگر چون وعده های باب وباب‌الابواب وقدوس تخلف کرده بود ، باین دلیل عقیده و ایمان آنها متزلزل گشت ، اعتمادشان باقوال آنان سلب گردید ، سی نفر از آنها باسرکرده خودشان آقارسول امان خواستند و بلشگرگاه پناهنده شدند و باقی آنها بقلعه فرار کردند اما آنهاهم چون ازدین جدید خودشان ارتداد پیدا کرده بودند؛ بدست بابیان قلعه کشته شدند . پس ازآن رضا خان پسر محمد خان میرآخور شاه متوفی با سه نفر امان خواستند بدنبال آنها بیست نفر دیگر برگشته ، سرکرده سپاه را خبردادند که ذخیره بابیان درقلعه تمام شده، هیچ نوع خوراکی حتی‌حشیش وبرگ وپوست درخت هم درقلعه برای خوراك آنها باقی نمانده است ، شیرازه جمعیت آنها از هم گسیخته و قوای آنان درهم شکسته است. پس‌ازآن کسی‌را باردوگاه فرستادند تا از رئیس سپاه برای آنها امان بگیرد ؛ شاهزاده هم امان نامه‌ای برای آنها نوشت آنگاه حاج محمد علی‌قدوس درحالیکه سجاف کلاهش روی شانه‌هایش افتاده بود ؛ وباآنکه سیادت نداشت ، عمامهٔ سبزی برسرگذاشته‌بود ، براسب خود سوار شده ، درحالیکه پیروانش هم باپای پیاده و شمشیر کشیده در التزام رکابش بودند ، باردوگاه‌آمدند ودرکناری منزل گرفتند.

سرکردگان سپاه نیز در خیمهٔ مخصوص بخودشان جمع بودند . شب را بدین منوال بروزآوردند . فردا ظهرجلسه نظامی تشکیل‌یافته ، سرکردگان بابیان را به‌جلسه احضارنمودند ودرباره‌دین اسلام ازآنها استنطاق کردند پس بعضی ازآنها اظهار داشتند که ما از دین باب عدول کردیم و دیگران همچنان به‌دین باب ثابت بودند

پس‌از تبادل انظار وافکار در همین جلسه چنین مقرر شد که جمیع

آنهارا اعدام کنند پس بعضی را گردن زدند ، برخی را تیرباران کردند و پاره‌ای را شکم‌دریدند عجب دراین‌بود که ازمعده وروده آنهاحشیش و برگ درخت بیرون میآمد .

تعداد جمعی که امان خواسته بودند دویست و چهارده نفر میشد که تمام آنها کشته شدند وجز چند تن ازرؤساء آنها باقی نماند که سردار کل سپاه ، آنها را بارئیس بزرگشان حاج محمد علی به‌شهر بارفروش فرستادو ازطرف علماء شهر آنهارا محاکمه کردند پس محکوم باعدام شدند ویکنفر طلبه تمام آنهارا باشمشیر وخنجر بقتل رسانید **کذالك جزاء الکافرین** .

آنگاه شاهزاده بقلعه آمد تا استحکامات آنهارا بازدید کند وچون مراکز آنها را بازدید کرد ؛ درعجب شد که چگونه مردی که درس هندسه نخوانده وفنون جنگی تحصیل نکرده است چنین استحکامات هندسی‌رادراین قلعه بوجود آورده !

سپس اموالی راکه درقلعه باقی بود جمع آوری کرده ، بر نظامیان ومردم آنجا تقسیم کرد وکسی‌را فرستاد تامژده فتح وفیروزی وخاتمه یافتن فتنه را بعرض شاهنشاه برساند .

دراین واقعه دوهزار وپانصد تن ازبابیان وپانصد نفر ازاهل آن ولایت ونظامیان کشته شد وآنچه‌راکه مورخین درتعداد کشتگان طرفین جز این نوشته‌اند خالی از اعتبار است . اینك تاریخ این فتنه بطورمختصرخاتمه پیدا کرد وهرکس تاریخ مفصل آنرا بخواهد باید بکتاب باب الابواب ما مراجعه کند .

قیام ملا محمد علی زنجانی برای دعوت

بسوی باب درشهر زنجان

سابقاً در این کتاب نوشتم که بیشتر اعتماد من در اخبار باب برچیز - هائی است که جد و پدرم درباره او نوشته‌اند و نیز اعتمادم برچیزهائی است که خودم از آنها شنیده ودیده‌ام یادر کتابها خوانده‌ام اما بعد ازسنجیدن گفتارها وانتخاب سخنان صحیح. ولی جد وپدرم جز مختصرو مجملی چیزی در فتنهٔ زنجان ننوشته‌اند واز این اختصار واجمال بدین وجه اعتذار جسته‌اند که آنها در واقعه زنجان حضور نداشتند و گفتارهای مختلفی مربوط بآن واقعه شنیده‌اند که اطمینان بصحت آنها پیدانکرده‌اند؛ باین جهت ازابتداء تا انتها به اجمال بر گذار کرده‌اند.

ولی من باوجود مشوش بودن اقوال و اضطراب اخبار درفتنه زنجان چاره‌ای جز این ندیدم که بکتاب ناسخ التواریخ وغیرآن رجوع کنم ؛ زیرا آن کتاب تاریخ رسمی دولت علیهٔ ایران‌است ومن ازمطالب آن کتاب برسبیل اجمال آنچه راکه مارا بمقصود برساند بهره برداری میکنم وتمام اخبار واقعه زنجان را ازطریق مسلمین وبابیان بطور مفصل درکتاب باب الابواب نوشته ام **واله حسبی و کفی** .

اکنون چنین میگویم : شهر زنجان از شهرهای درجهٔ دوم ایران است ، درآنجا ففیه مشهوری بنام ملا محمد علی زنجانی وجود داشت که از شاگردان شریف العلما مجتهد مازندرانی بود ودرمیان افران خود به‌جودت ذهن ووحدة فکرممتاز بود.

وی ازطرف استاد خود موفق بدریافت اجازه فقاهت وتصدی امامت جماعت شده بود وسپس به‌شهر خود مراجعت کرده ، درمیان فقهاء آن شهر مقامی عالی تحصیل کرده بود ولی درغالب با احکام و فتاوای علما مخالفت می کرد .

(چنین استنباط میشد که مردی کج سلیقه ومنحرف باشد ؛ زیرا بر - خلاف اصول ومبانی مسلمه فقه فتوی میداد مثل اینکه بنا برنقل مرحوم نوقانی طاب ثراه باستناد روایت ضعیفی که مورداعتراض‌اصحاب میباشد فتوی میداد که ماه رمضان همه ساله سی روز تمام است و همچنین برخلاف تحقیق فتوی

میداد که سجده بر بلور جائز است وهمین فتاوای برخلاف اصول ومبانی دلیل برانحراف واعوجاج سلیقه او بود. م)

آنگاه فقهاء از احکام عجیبهٔ وی بفریاد افتادند و شکایت اورا به مرحوم محمدشاه بردند.

محمدشاه اورا به‌تهران احضار کرد، درخانهٔ محمد خان کلانتر او را منزل داد وازمراجعت بزنجان ممنوع ساخت.

سیدعلی محمد باب از قضیه او باخبرشد (و چون سیاست او و پیروانش مانند حزب کمونیست اینست که ازوجود اشخاص کج‌سلیقه‌و ناراضی ازاوضاع استفاده میکنند وآنهارا بدام میکشند لاجرم .م) نامهٔ بوی نوشت واورا بخود جلب کرد.

ملامحمد علی پیروی باب را اختیار کرده، براکثر اقوال واحکام او اطلاع پیدا نموده، آنهارا نیکو گمان کرد وبدانها عمل مینمود وهمچنان درتهران باقی بود تامحمد شاه مرحوم شد، آنگـاه فرصت را غنیمت شمرده، درلباس نظامیان ازتهران بطرف زنجان رهسپار گردید.

وچون خبرآمدن او بزنجان رسید جمعی ازمردم زنجان تادومنزلی شهر باستقبال وی رفتند واورا باعزت واحترام بشهروارد کردند.

همینکه به‌شهر زنجان وارد شد؛ شروع بدعوت مردم بسوی باب کرد ومانند قرةالعین مرام اشتراك دراموال ونفوس را پیش گرفت (شکی نیست که دعوت بمرام اشتراکی درمراکزی مانند ایران که اختلاف طبقاتی وجود داشته باشد، بسرعت برق پیش میرود؛ زیراطبقات فقیرومحروم چنین گمان میکنند که باپیروی ازاین مرام، اموال واملاك اغنیاء درمیان آنان تقسیم میشود وآنها بعیش ونوشی خواهند رسید. مترجم)لاجرم درمدت کمی یازده هزار تن ازطبقات فقیر ومحروم بدور اوجمع شدند واورا ملقب بحجت ساختند.

چون این خبر بگوش ناصرالدین شاه رسید؛ بانخست وزیر خویش مرحوم اتابك، میرزا تقی‌خان امیر کبیرمشورت کرد (مرحوم امیر کبیرچنان وزیر باتدبیری بود که بعداز مرحوم خواجه نظام‌الملك وزیرسلطان‌ملکشاه سلجوقی هنوز چنین وزیری دردولت ایران بوجود نیامده بود.)

مشارالیه چنین رأی داد که شاه عزیز خان سردار مکری کردستانی را بحکومت زنجان منصوب دارد تا او شر این مرد وپیروانش را ازسر این ملت بگرداند.

ولی‌شاه ترجیح داد که مجدالدوله امیر اصلان خان دائی خودرا به

حکومت آن ولایت منصوب بدارد وفرمان داد تا ملا محمد علی را دستگیر نموده به‌تهران بفرستند .

ولی این‌مرد چون ضعیف الرأی بود ، نتوانست ملارا دستگیر کند بسیاری ازاوقات چنین بود که ملا برسرش بلند صدا میکرد ، فریاد میکشید وهنگامیکه ملا نزد او میآمد هزار تن تفنگچی برای حفظوحراستش درالتزام رکاب داشت تاگاهیکه والی یکی ازاهل آنشهررا زندانی کرد وملا نزدوی ازآن مرد زندانی شفاعت کرد که اورا آزاد سازد ووالی شفاعت ملا را قبول نکرده ، فرستادهٔ اورا بر گردانید آنگاه ملامحمدعلی از غیظ وغضب آتش گرفت وفرمان داد تاپیروانش اجتماع کرده ، درب زندان را شکستند وآن مرد زندانی را بیرون آوردند.

پس شهر زنجان درهیجان آمد ومردم بموج درآمدند ودوثلث‌مردم شهر که از پیروان ملا محمدعلی بودند مسلح شده، به‌ثلث دیگر حمله کردند وآسیای جنگ بگردش درآمد والی مذکور تعداد مختصری لشکر فرستاد تاآتش جنگ را خاموش کنند ولی آتش خاموش نشد ، باپیان بر مسلمین هجوم کردند،آنهارا کشتند،اموالشان‌را غارت کردند وشهرراتصرف‌نمودند .

سپس ملا محمد علی شروع به‌تکمیل وسائل جنگ نمودوآنها را بر طبق مقصود خود تمام کرد .

وی دائماً از نداشتن توپ شکایت میکرد پس‌حاج محمد کاظم قلتوقی آهنگر متعهد شد که برای او توپ بسازد .دوقبضه توپ ازنوع توپ‌محاصره و چند قبضه از نوع توپ کوهستانی برای او ساخت . پس او شروع به تنظیم‌پیروان وتشکیل‌سپاه‌خود کرده ، مشهدی‌سلیمان رئیس نانوا هارا وزیر خود قرار داد ، آقا عبدالله رارئیس پلیس‌شب کرده اورا میر شیاده لقب داد، حاج عبدالله را سر کرده سپاه کرد ، حاج احمد زنجانی را مدیر امور ثبت و ضبط نمود ، حاج عبد اله رامستشار خویش قرار داد .

آنگاه وظائف کشوری ولشکری را میان پیروان لائق خود تقسیم کرده وبعد ازآن به‌قلعهٔ محکمی که موسوم بقلعهٔ‌علی‌مردان خان بودحمله کرد وآن‌قلعه را بزور گرفت . بدین‌جهت پشت وی وسر کردگان‌سپاهش‌محکم‌شد.

آنگاه شروع باستحکامات شهر کرد وچهل و هشت خط آتش بطرز هندسی بی سابقه‌ای در اطراف شهر احداث کرد و بعد از آن گاهی به حمله برمسلمین و گاهی بدفاع از خودشان مشغول شد .

راویان اخبار درتعداد جنگجویان آنهااختلاف کرده‌اند بعضی‌تعداد آنها را سی هزار نقل کرده‌اند وبرخی گفته‌اند بیش از بیست هزار نبوده‌اند

ولی صحیح اینست که تعدادمردان آنها غیراززنان قریب بههیجده هزار بودند.
مهمات آنها از این قرار بود : هفت قبضه توپ سبك وسنگین چهار هزار تفنگ ، تعداد زیادی شمشیر وسایر آلات زدن وسوراخ کردن داشتند ، سر کرده کل سپاه آنها خود ملا محمد علی بود که با بیان او را حجت لقب داده بودند . وی کارهای بزرگی انجام داد که سر کردگان بزرگ را مات ومبهوت ساخت :

اما قشون دولتی ازنه فوج نظامی وپانصد تن سواران داخل نظام وقریب نهصد تن سواران داو طلب تشکیل یافته بود .

هیجده توپ سبك وسنگین و چهار خمپاره انداز بزرك داشتند از سر کرده گان بزرك آنها صدر الدوله ، سید علی خان سرهنك ، شهبازخان مراغه‌ای، محمد خان شاهسون‌افشار، محمود خان خوئی، میرزا ابراهیم خان، محمد تقی خان ، حسینعلی‌خان کارمی، مصطفی خان قاجار، محمد آقا سرهنك، قاسم خان قره باغی ، اصلان خان یاور خرقانی ، میرزا حسن خان وزیر نظام برادر صدراعظم ، ابوطالب خان ، فرخ خان تبریزی جنرال، علی‌خان کردی مکری فرزند عزیزخان سرداروحسن خان‌جنرال گروسی بودند .سر کرده کل قشون مرحوم محمد خان امیر تومان پدرمحمد باقر خان سردار کل و نماینده کنونی آذربایجان بود ، ناظر کل قشون مرحوم عزیز خان سردار کردستانی مکری بودواستانداروﻻیت‌امیراصلان خان‌دائی ناصرالدین‌شاه پدرمظفرالدین شاه پادشاه کنونی ایران بود .

ابتدای انقلاب در ماه جمادی الثانیه سال ۱۲٦۵هجری بود. ابتدای شروع به جنگ روزجمعه ماه رجب وآخرآن روزآخرذی حجه‌همان‌سال‌بود.
تعداد کشتگان بابیان بنا براصح نزدیك بدو هـزار وششصد تن در میدان جنگ وصد وهفتاد نفر بعد ازاسارت آنان بود وتمام این کشتگان از مردان بودند .

تعداد کشتگان از زنان که در شهر وقلعه ها بـا گلولهٔ توپ وتفنگ کشته شدند سی وشش تن بودند .

تعداد کشتگان قشون‌دولتی سیصدونودتن‌ازسپاه‌پیاده، پنجاه وچهار تن از سواره نظام ، چهـار صد تن از قشون داوطلب و قدری از اهل محل بود . از امور غریبه کمك زنـان بابیان بآنهـا هنگام زبانه کشیدن آتش جنگ بود که از خطی بخطی و از قلعه ای بقلعه ای میرفتند وآب وخوراك وتیر وباروت به جنگجویان میرسانیدند و از میان آنان زن جوان زیبـای خوش اندامی امتیاز داشت که قریب چهار ده سال از عمرش میگذشت و چنان شجاعتی از خود بخرج داد که عقلها مات و مبهوت گردید گویا او از

خطی بخطی پروازمیکرد وتفنگها را تعمیرساخته ، بدست تیراندازان میداد .

از کارهای زشت و قبیحی که از ملا محمد علی سابق الذکر سر زد آن بود که وی جنرال فرخ خان را گول زد واو را بداخل قلعه دعوت کرد تا در باره صلح با هم سخن بگویند. جنرال مذکور هم دعوت او را اجابت کرده ، با صد نفر سوار بسوی او رفتند وهمینکه وارد قلعه شدند ناگاه ملا فرمان داد تا بابیان نا جوان مردانه بر سر آنها ریخته ، آنها را کشتند ، اجسادشانرا بآتش سوختند وبدن جنرال را با آهنی تافته درصد وچهل جایش داغ نهادند . آنگاه گوشت بدنش را در حالیکه زنده بود ونفس میکشید با دم قیچی قطعه قطعه کردند چنین عملی هرگز از اهل ادیان بالخصوص در بد و امر دیده نشده است .

و از جمله اموری که بر قشون حکومت انتقاد میشود کشتن اسیران و امان خواستگان از بابیان است واین امری است که صدور آن از اهل سیاست هم مورد انتقاد واقع میشود اگر چه در جنگهای غیرقانونی باشد . (خداهمه نوع مخلوقاتی دارد) ولی برای حکومت عذر صحیحی وجود داشته که برای بابیان چنین عذری موجود نبوده وآن اینستکه بابیان برحکومت وقت خروج کرده ، عهد حکومت را نقص کرده بودند وازدین خدا بیرون رفته ، رعیت را فریب داده بودند وچنین مردمی (چنانچه علما هم بآن فتوی میدهند) درهرحال واجب القتل میباشند چنانکه خداوند هم در باره امثال آنها و ناقضان عهد میفرماید :

وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون .

ترجمه (واگر بعد از پیمان بستن ، عهد و یمین خودشان را شکستند ودر دین شما طعن زدند پس با آن پیشوایان کفر مقاتله کنید ؛ زیرا برای آنها پیمانی وجود ندارد شاید آنها از پیمان شکنی دست باز دارند) .

ملا محمد علی سابق الذکر کتابی هم بنام «صاعقهٔ بارقه» نوشته است که من آن کتاب را ندیدم واز مندرجات اطلاع ندارم .

این جنگ به تیری که بر زراع ملامحمد علی خورد واورا کشت خاتمه پیدا کرد . وجسد اورا برطبق وصیت خودش بالباس وشمشیردفن کردند .

ولی وقتی قشون دولت قلعه را گرفتند جسد اورا از قبر بیرون آورده ، بدم استری بستند ودر خیابانها و بازارشهر گردانیدند وعاقبت استخوانهای اورا پیش وحوش وطیوردرنده انداختند.

(چنین است عاقبت امر ستمکاران وسرکشان. مترجم)

(احضار باب از زندان به تبریز در مرتبهٔ دوم)

(و کشتن او بوسیله تیر بفتوای فقها)

پیش از این بیان کردیم که حکومت بعد از مناظرات علما وفقها با باب ، او را بقلعهٔ چهریق فرستاده با یکی از مریدانش که سید حسین یزدی بود زندانی کرد .

وچون بعد از واقعهٔ انقلاب مازندران ؛ فتنه زنجان پیش آمد واخبار آن وفدا کاری پیروان باب در راه خوشنودی او واخبار نشر دعونش بمردم رسید از طرفی مردم در شك وشبهه افتادند واز طرفی از باقی گذاشتن باب در زندان واز حدوث این انقلابات پی در پی و وقوع جنگهای خونین روز بروز تزلزل واضطراب مردم افزوده میشد ؛ زیرا باب راحت نمی نشست و دائماً پیروان خود را بانقلاب وشورش ترغیب وتحریص مینمود تا کار بجائی رسید که هزاران بچه یتیم شد ، هزاران زن بیوه گردید، هزاران خانه‌ازطرفین خراب شد ، بسیاری از شهرها ودهات ویران شد و صدها هزاران نفوس در وهم وخیال افتادند ومتزلزل و پریشان گشتندواگرحال بدین منوال باقی‌میماند هر روز انقلابی بعد از انقلاب وفتنه ای بعد از فتنه‌ای واقع میشد ، لاجرم به نظر میرزا تقی خان امیر اتابك (امیر کبیر)فراهانی رسید که چاره ای برای نجات عباد بلاد از این فتنه ها جز اعدام باب وجود ندارد پس رأی وعقیدهٔ خود را بعرض ناصرالدین شاه رسانید وآثار شوم امر پیروان باب وتزلزل افکار عمومی را از باقی گذاشتن بـاب در زندان برای شـاه توضیح داد . ناصرالدین شاه هم رأی وعقیده وزیرخبیرو بصیرخود را پسندید وچنین گفت: دانسته باش ای وزیر که اگر درعلم خدا گذشته بودوحاج میرزا عباس ملقب به آقاسی وزیرپدرم درکارباب بصیرت داشت اورا بقلعهٔ چهریق نمیفرستاد .

زندانی کردن باب در چهریق لغو وعبث و محجوب و مستور داشتن او از انظار بیهوده وغلط است ؛ زیرا این‌کارسبب میشود که مردم شیفتهٔ او گردند و عوام مردم گمان کنند که او از خواص مردم است .

سزاوارتر آن بود که او را بمرکز حاضر کنند ومردم را اجازه دهند تا با او معاشرت ومناظره کنند .

در این صورت مردم به متاع از چشم افتادهٔ او و به سخافت عقل و

چرندگوئی وی استهزاء کرده ، از دور او پراکنده میشدند ومشهود میشد که او مردی، سفیه و ابله است آنگاه مانند گدایان در کوچه و خیابان سر گردان میشد ولی این ممنوع داشتن وی از ارتباط با مردم ، سبب آن گشته که عوام مردم بد و توجه کنند واو در وهم وخیال آنها بزرگ شود و بدین جهت خون بسیاری از رعیت ما ریخته شود .

صدر اعظم پاسخ داد که آنچه آقای من بیان فرمودند عین حکمت وصواب است ولی اکنون تیر قدرکار خود را انجام داده ، قضای الهی بر -- گشت نمیکندوامروز چاره‌ای برای خاموش‌ساختن این آتش های برافروخته جز اعدام این مرد وجود ندارد ؛ زیرامادامیکه باب زنده باشد ؛ همچنان‌این انقلابات پی در پی در بلاد ایران جاری وساری خواهد بود .

پس پادشاه رأی او را تصویب کرده ، سلیمان خان افشار یکی‌از سرداران مورد اطمینان خود را فرمان داد تا به تبریز رهسپار گردد . و نیز فرمانی صادر کرد تا عمویش شاهزاده حشمة الدوله حمزه میرزا استاندار آذربایجان با او همکاری کند تا بعد از آنکه حکم اعدام باب را از فقها دریافت کردند ، شربت مرگ را باو بچشانند .

پس باب را از راه شهرستان ارومیه که فرماندار آن در آن وقت شاهزاده ملك قاسم‌میرزا فرزند مرحوم‌فتح‌علیشاه بود به تبریزاحضار کردند .

مشارالیه بابعضی ازوجوه ارومیه مقدم باب را درآنجا گرامی‌داشتند وسپس باب را از آنجا به تبریز آوردند واو را به میرزا حسن‌خان برادر صدراعظم تحویل دادند ورفیق‌اوسید حسین یزدی هم با اوبود .

باب مرید معروفی جز ملا محمد علی پسرزن عالم زاهد شهیرسید علی مجتهد زنوزی در آذربایجان نداشت (زنوز آبادی بزرگی است در اطراف شهر کوچك مرند از شهرهای‌آذربایجان) . **ملا محمد علی** برادری بنام عبداله داشت که مشغول بتجارت و مردی صاحب ورع وشدید التمسك بدین اسلام بود .

او بسیاری ازاوقات برادرش را نصیحت میکردواو بنصیحت‌برادرش اعتنا نمیکرد ، وهمچنین آن سید عالم او را پند میداد ودر او اثر نمیکرد . تا باب را بتبریزآوردند واین مرد را هم گرفتند وبا باب ودو نفر دیگر که اسم آنها فراموش شده بزندان‌انداختند .

آنگاه والی علما را برای مناظره باباب ومشورت درامر اودعوت کرد ولی آنها دعوت والی‌را اجابت نکردند وگفتند : این مرد امروزهمان مرد دیروز است که ما با او مناقشات و مناظرات طولانی داشتیم و از نظر

فساد معتقداتش درنزد ما محکوم باعدام شد، پس اگر هنوز بر معتقدات فاسد خود باقی باشد؛ باید او را اعدام کرد و اگر اکنون از ضلالت و گمراهی خود برگشته و بر گفتار خود پشیمان است؛ پس نوشته ای مبنی بر عدول خود بنویسد تا ما به پیروی از شرع شریف رأی خودمان را در موضوع اظهار بداریم .

وقتی والی دید علما استنکاف ازحضور کردند؛ مجلس عوامانه‌ای از اعیان مستخدمین دولت ومأمورین حکومت تشکیل داد که درمقدمهٔ آنها میرزا حسن وزیر نظام سابق‌الذکر ، حاج میرزا علی‌فرزند حاج میرزامسعود کفیل وزارت خارجه نوه مرحوم فتح علیشاه ، سلیمان خان افشار سابق‌الذکر وغیر اینها بودند .

وچون حاج میرزا مسعود با مسائل دینی کاملا مربوط بود باین‌جهت اودر بعضی‌ازاحادیث نبویه با باب مناظره کرد پس باب نتوانست جواب بگوید .

بعد از وی عموی شاه یعنی استاندار او را مخاطب قرار داد و چنین گفت : شنیده‌ایم شما مدعی هستید که وحی برشما نازل میشود و کتابی‌مانند قرآن آورده‌ای پس اگر راست میگوئی ؛ اکنون خدای عز وجل را بخوان تا آیه‌ای درموضوع این چراغ بلور که نزدما میباشد نازل فرماید باب بدون ترس ووحشت این‌درخواست را قبول کرد، شروع بتلاوت بعضی آیات سورهٔ «نور» کرد که با بعضی آیات سوره «ملك» مخلوط شده بود .

والی پرسید این آیات بطریق وحی برشما نازل شده است ؟ **باب جواب داد** : آری **والی پرسید** آیا چنین نیست که وحی از خواطر شخص مورد وحی هرگز محو نمیشود ؟ **باب گفت چرا پس والی** دستور داد تا همین‌آیات را نوشت آنگاه موضوع سخن را تغییر داد و بعد از مدتی ناگهان باین موضوع برگشت و از وی درخواست کرد که آیات سابق را بخواند **پس باب** مضطرب شد ودرگل افتاد جمله ها وکلمات را پس وپیش ومخلوط ومغلوط میخواند پس دست ازاو برداشتند ، دیدند چاره‌ای جز کشتن او نیست باید اینکارعلنی‌انجام شود مبادا مردم عوام درفتنه واقع گردند . مقررداشتند که باب وسید حسین یزدی وملا محمد علی‌را باردوگاه برند، چهل نفر نظامی برآنها گماشتند و آن دو نفر را بزندان مؤبد فرستادند .

صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲٦٥ هجری(بنا بردفاتر رسمی‌دولتی) وصبح ۲۸ شعبان ۱۲٦٦(بگمان بابیان) آن سه نفر را با عده نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی بخانهٔ مرحوم حاج میرزا باقرمجتهد رئیس‌علمای اصولی بردند . در آنجا باب معتقدات خویش را مکتوم داشت .

صاحب ناسخ التواریخ میگوید مشارالیه فتوی بقتل باب داد ولی این موضوع نزد من ثابت نیست؛ زیرا من بطورتواتر شنیده‌ام که مجتهد مذکور بهیچ وجه با اومواجه نشد؛ زیرا اومریض یا متمارض بود. آنگاه اورا بخانهٔ مرحوم ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند ودرآن مجلس جد وپدرم، حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملا باشی بودند وتعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند.

هنگامیکه باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم اورا گرامی داشت اورا درصدرمجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت بسخن فرموده به باب چنین گفت: آیا این کتاب ونوشته ها از تو میباشد؟ **باب گفت** آری اینها کتب من است ومن آنهارا **بدست خودم نوشته ام صاحب خانه** پرسید بصحت آنچه در این نوشته ها میباشد اقرار و اعتراف داری؟

باب گفت: آری من بصحت آنها اعتراف دارم **صاحب خانه** پرسید آیا تو برعقیده خود باقی میباشی؟ خودت که میگفتی من مهدی منتظرقائم از اهل بیت محمد ص هستم **باب گفت** آری، **حجة الاسلام گفت**: اکنون کشتن تو واجب گردید وخونت بهدر رفت. چنین گفت و از جا بر خواست (اگر مرحوم حجةالاسلام حکم بوجوب قتل باب داده باشد بدین جهت نبوده که وی میگفته است من مهدی منتظر قائم از آل محمد میباشم؛ زیرا این ادعا ملاك کفر نمیشود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف بصحت مندرجات کتب ونوشته های خود کرده ودرآنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود. (مترجم)

دراینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است **صاحب ناسخ التواریخ** گفته است که باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت، برای نجات خودمتوسل به حجةالاسلام شد، نزداو گریه وزاری کرد، بدامن ردای او چسبید ولی حجةالاسلام اوراطرد کرده وگفت:

(الان وقد عصیت من قبل) واز مجلس بیرون رفت.

ولی من از پدرم مکرر شنیده‌ام که میگفت: باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد وهنگامیکه حجة الاسلام برخواست تا از مجلس بیرون برود بدامن ردایش چسبید(ومن اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید ونا دیده گرفت ویا اصلا نفهمید) پس اورا مخاطب داشت وگفت: «حجت شماهم بقتل من فتوی میدهد؟!»

آنگاه صاحب خانه او را طرد کرد و فرمود: ای کافر تو خودت بواسطهٔ نوشته‌ها و گفته‌های کفر آمیزت بقتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت.

آنگاه آنهارا برداشتند و به‌خانه سیدعلی زنوزی سابق‌الذکر بردند .
مشارالیه هم با باب سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند که عقیده به وجوب قتل او حاصل کردند و بکشتن او فتوی دادند .

(من میگویم : جد و پدرم و دو نفر رفقای آنها در این مجلس حاضر نبودند و آنچه‌را که ذکر شد وذکر میشود بطور تواتر شنیده بودند)

وچون فتاوای سه‌گانه درمحضر سیدعلی مجتهد زنوزی‌خاتمه‌یافت، درمورد ملامحمد علی پسر زن سید علی زنوزی چاره از دست رفت، پس بامید آنکه شاید مؤثر شود تدبیری بکار بردند و آنچنین بود که همسر ویرا با دختر کوچکش که تقریباً شش ساله بود بآن محضر آوردند ، آن زن وقتی شوهرش را دید، شروع بگریه کرد و خواست که با سخنان رقت انگیزش که سنگ سخت را نرم میکرد عواطف اورا بسوی خودشان جلب کند پس چنین گفت :

شوهر عزیزم آیا به ذلت و بیچارگی من ترحم نمیکنی ؟ آیا رحم نداری که من بعد از تو بیوه میشوم و دختر عزیزت یتیم میشود ؟ عزیزم من بخودت متوسل میشوم که بسوی خداوند متعال توبه کنی تا بقیهٔ زندگی ما ناقص ومکدر نشود وما سبب ننگ و عار فامیل نشده باشیم اگر برمن‌ترحم نمیکنی براین دختر کوچك معصومه ترحم کن این سخن‌را گفت ودست‌دخترش را گرفته ، در دامن پدرش انداخت . این دختر بچه هم بدامن پدر چسبیده ، به ترکی چنین میگفت «گل‌بابا اویمزه گیداق» یعنی «بابا بیا به خانه مان برویم» در این وقت منظرهٔ مجلس وحشتناك و حزن آور و باهیبت بود

آنگاه آن مرد رو به‌همسرش کرده ، باوی چنین گفت : ای‌زن تورا چه بکار مردان؟ این دختر مرا بردار و برو و اورا خوب تربیت کن این‌شعر را هم بزبان حال میخواند :

کتب‌الحرب والقتال علینا و علی الغانیات جرالذیول

یعنی برما مردان جنگ کردن و کارزار نمودن نوشته شده‌است و بر زنان آوازه خوان رقصیدن و دامن برزمین کشیدن

آنگاه خم شد وچند بوسه از دختر خود برداشت و گفت:
دختر عزیزم تو به خانه برو من هم اکنون میآیم. مردم از این ثبات وعزم شدید او در تعجب شدند.

تمام این تسهیلات باحترام‌سیدمجتهد سابق‌الذکر بود: زیرارجال حکومت و خواص وعوام مردم عموماً بزهد وصلاحیت وعلم وی‌ارادت‌داشتند. ولی این تمهیدات بقدر مثقالی دروجود آن مرد مؤثر نشد بلکه اصرارداشت که اورا پیش از باب بکشند.

برعکس سیدحسین یزدی که ازقدما واصحاب باب بود ترس‌وهراس بروی مستولی شده بود چنانکه رنگ ازصورتش پریده بود و چون در آن مجلس ازاو قبول نمیشد که تنها از باب بیزاری بجوید، بدین جهت شروع به ناسزا گفتن ولعن وفحش به باب نمود تاحدی که برخواست و آب‌دهن بروی باب انداخت پس اورا آزاد کردند ولی بعد از مدتی دومرتبه به‌حزب بابیان پیوست و درحادثه سلیمان خان بسر یحیی‌خان کشته شد چنانکه بطور تفصیل توضیح خواهیم داد.

وچون والی خاتمه‌کار فتاوی علمارا به مستحفظین باب اعلام‌نمود؛ فرمانی صادر کرد تا باب را درجاده های بزرگ شهر و بازار بگردانندپس اورا درحالی که کلاهی از نوع «شب کلاه» برسر داشت باپای برهنه‌بدون کفش و گیوه فقط باجوراب گردانیدند وملامحمدعلی‌مذکوررا بزنجیرآهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنهارا سیر دادند تا به‌میدان موسوم به «سرباز خانه کوچك» رسیدند.

این سربازخانه دارای سه‌در ورودی بود:

یك درکه از طرف بازار عمومی وارد محوطه ای میشد که آنجا را «جبه‌خانه» میگفتند: یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا روی آب انباری میآمد وسپس چند پله پائین آمده ووارد آن میدان میشد.

دوم دری بودکه از دالان درازی که روبروی مسجد جامع معروف به «مسجد شاهزاده» بود وارد آن میدان میگردید.

سوم درکوچکی بودکه از طرف میدان محل توپ‌ها که آنرامیدان توپخانه «واوتاغ نظام» (دیوان جنگ) مینامیدند وارد آن میدان میشد و واین در دردیوار غربی میدان سربازخانه واقع بود

دیوارهای این‌میدان باطاقها وحجراتی‌تقسیم میشد که محل‌سکونت سرباز ها بود. دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام باب اختصاص داده بودند. دوعدد میخ آهنی‌آورده بودند وبرهمین دیوار میان دوحجره‌از حجرات واقع دراین قسمت کوبیده بودند.

آنگاه باب را ازدر اول وارد میدان کردند وچون بروی آب‌انبار رسیدند؛ قدری در آنجا توقف کردند؛ زیرا تعداد زیادی از اعیان و وجوه شهر درآنجا حضور داشتند. پدرم هم باجمعی ازدوستان بالای پله‌ای که‌مردم را به میدان میرسانید قرار داشتند و همانجا هــم محل توقف باب بود. پس، پدرم بارفقایش جلو باب آمدند واز وی خواهش کردند که از دعاوی خود دست بردارد و در شهری که اشتهار دارد که مردم آن بیش از مردم سایر بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام میکنند خون خود را نریزد ولی

او بگفته پدرم توجه نکرد وهمچنان ساکت و آرام بود وعلائم و نشانه های ترس و هراس وحواس پرتی دراو دیده میشد.

دراین هنگام سه‌فوج سرباز درمیدان حاضر بودند :

اول فوج چهارم تبریز

دوم فوج اختصاصی تبریز

سوم فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به‌بهادران : (زیرا دولت ایران چند فوج لشکر ازنصارای آشوری داشت)

فوج چهارم درسربازخانه وفوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند ، اسم سرکرده بزرگ فوج اختصاصی آقاجان بیك زنجانی بود و نام سرکرده فوج بهادران سام‌خان مسیحی بود .

رئیس دربانان‌والی نزد سرکردهٔ فوج اختصاصی آمده ، حکم‌قاضی را باعدام باب ورفیقش باو نشان‌داد. ولی سرکردهٔ مذکور از اطاعت حکم قاضی امتناع ورزید. عذروی این بودکه اومردی سرباز است وسرباز تابع احکام وزارت جنك است وتنهـا ازوزارت متبوعهٔ خود باید اطاعت کند . و نمیتواند حکم غیروزارت متبوعهٔ خودرا اطاعت کند.

آنگاه رئیس دربانان ، جلوسرکرده فوج مسیحی آمدوحکم‌قاضی‌را بوی‌نشان‌داد. اواطاعت کرد ویکدسته ازفوج‌را که‌باصطلاح عثمانیها « بلوك » نامیده میشد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد.

سردسته آنها (غوج‌علی سلطان) مسلمان طسوجی خوئی بود

پس سردسته مذکور دستهٔ خودرا به‌سه‌صف تقسیم کرد و سپس باب ورفیقش را ازمستحفظین تحویل گرفته، آنهارا درقسمت چهارم میدان‌جلوآن دومیخ آهنی‌سابق‌الذکر آورد. باریسمان محکمی دوشانه آنهارامحکم‌بستند وسپس آنهارا بقدر سه‌ذرع ازروی زمین بالا کشیدند

روی‌آنهابطرف‌دیواربود ولی ملامحمدعلی به‌سردسته‌مذکورالتماس میکردکه روی اورا بطرف تیراندازان برگردانند ، تاتیرهائی راکه بسوی او میآید به‌بیند اوهم‌خواهشش را قبول کرد.

باز خواهش کردکه صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد.

آنگاه فرمانده کل‌فوج یعنی سام‌خان فرمان پیش‌فنگ‌دادوسربازان تفنگها را بشکل سلام بلندکردند . مردم‌همه سکوت کردند ، چنانکه گویا نفس‌ها قطع شده بود. دلها بطپش افتاد، بندها بلرزه درآمد ، صدائی مانند صدای مگس شنیده میشد. ودرپیش فنك دوم چنان سکوت بر مردم حکومت

پیدا کرد که گویا مرغ برسر آنها نشسته بود ، دلها ونبضها چنان بزدن افتاد که نزدیك بود ضربانات آنها شنیده شود. دراین هنگام سام خان برئیس دربانان والی که حکم اعدام را دردست داشت نگاه کرد واو اشاره به تنفیذ حکم کرد ، پس سام خان فرمانده فوج بصدای نظامی به سرکردهٔ صدنفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی ازصف اول داد

آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها برطرف شد ، معلوم شد که ملا محمدعلی تیر خورده است. وی در این حال باب را صدا میزد وچنین میگفت: آقای من آیاازمن راضی شدی

اما باب پس تیر بطناب وی خورده ، طناب بریده شده و او بزمین افتاده بود، وفوری بدرون یکی ازحجرهای سربازخانه، که نزدیك محل سقوط وی بود، فرار کرده ودر آنجا پنهان شده بود .

تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب وفرارش را به بینند . وچون مردم باب را ندیدند، فریادشان بلند شد، ودروهم وخیال افتادند. پیش خود چنین فکرمیکردند: آیا باب بهوا پرواز کرده؟ آیا بآسمان بالارفته ؟ آیا ازنظر ها غائب شده ؟

سرکرده فوج وسرجوخه های لشگر ازهیجان مردم وهجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند ، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت آنگاه سرکردگان فوج را درفشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند .

سرکرده صد نفری « غوج علی سلطان » ویرا در یکی ازحجرات پیدا کرده ، با زور اورا ازحجره بیرون کشید ، بامشت بر پشت گردن او میزد واورا بمردم معرفی میکرد .

آنگاه دومرتبه مانند اول باطناب بستند و تیر بارانش کردند . در این مرتبه بیست وچند تیر بر بدنش اصابت کرد وتمام بدنش جزصورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد . پس جثه اش ازحرکت افتادومردم آسوده خاطر واز وسواس وهم وخیال بیرون آمدند . وبر آنها معلوم شد که باب بهوا پرواز نکرده ، بآسمان بالا نرفته وازانظار غائب نگشته و فقط چند لحظه ای میان حجره میدان پنهان گشته است .

آنگاه جسدآنان را پایین آوردند ، پاهای آنهارا باطناب بستند و در کوچه وبازار کشیدند تابدر وازه خیابان واز آنجا به میدان سرباز خانه رسیدند . پس آنهارا مقابل برج وسط ، میان خندق انداخته ، خوراك سباع وطیور شدند .

اینست آنچه صاحب ناسخ التواریخ وغیر اودراین‌مورد ثبت وضبط کرده‌اند واین جریان ازهر جهت باگفتهٔ پدرم موافق است مگردردومسئلهٔ :

اول اینکه پدرم آن سرکردهٔ صد نفری راکه بر پشت گردن باب میزده است ندیده بود .

دوم پدرم تصدیق نمیکردکه جنهٔ باب را درکوچه و بازار تاکنار خندق کشیدند . اینك متن کلام مرحوم پدرم :

« آنها دونردبان آوردند وجثه را میان آن نردبانها گذاشتند ، از میدان بیرون بردند ودرمیان خندق مذکورانداختند. قول اول هم بعدی‌ندارد زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن ازمیدان جثه آنها را از نردبان پائین آورده باشند وچنانچه ذکرشد باطناب آنهارا درمیان کوچه و بازارکشیده باشند ولی من این‌قسمت را ندیده باشم » کلام مرحوم والد تمام شد .

این واقعه درروز ۲۷ شعبان ۱۲٦٥ واقع‌شد وبنا بگفتهٔ بابیان در ۲۸ شعبان ۱۲٦٦واقع گردید .

جالب‌توجه

کمی (بقدر چندماه) قبل ازمسافرت اخیر من ازایران مرحوم پدرم آنچه را ازحوادث امرباب وبابیان دیده وشنیده بود برای من حکایت‌میکرد.

آنگاه مرا برداشته ، به‌محل اعدام باب برد، وهمان طاق ورواقی که باب ورفیقش را درآنجا انداخته بودند وهمان محلی را که پدرم آنوقت در آنجا ایستاده بود بمن نشان داد . آنگاه مرا به‌خندق‌برد وهمان جائی‌راکه جثهٔ باب ورفیقش را درآنجا انداخته بودند به‌من ارائه داد آنگاه بمن گفت: روز دوم اعدام باب هنگام عصر من وچند نفر دیگرکه اسامی آنها بخاطرم نیست باینجا آمدیم وجثه ملا محمد علی‌را دیدیم که احشاء اش پاره پاره شده وچیزی ازآن باقی نمانده بود ولی جثه میرزا علی محمد پاره پاره نبودمگر ازطرف خاصره راست و ظهار و رانها (معلوم میشود رانهای چاقی داشته باین جهت درندگان بدانجاتوجه کردند. مترجم) پیراهن وقبای اوهم بر بدنش بود ، برپهلوی چپ روی زمین افتاده بود وهیچ نگهبان وپاسبانی آنجانبود مگر جمعی از تماشاچیان (**این چنین‌است عاقبت سرکشان وستمکاران.** مترجم)

گمان بابیان در چگونگی کشته شدن باب

بابیان گمان میکنند که باب وقتی در زندان چهریق بود ، عاقبت امر خویش را میدانست ؛ باین جهت نامه‌ها واوراقی در آنجا نوشت ، آنهارا در پاکت نهاده ومهر کرد و با مهر وقلمدانش درجعبهٔ گذاشته آنرا ممهور کرد و بیك تن ازقدماء اصحابش بنام ملامحمد باقر تبریزی سپرد . بوی وصیت کرد که آنرا بکسی که ذکر او بعدازاین خواهد آمد بدهد .

و نیز گمان میکنند که آن فوجیکه مأمور تیرباران باب و رفیقش شدند ازمسلمانان بودند نه ازنصاری (چنانکـه مسلمانها ، میگویند) ؛ زیرا فوج نصاری که تعدادشان هزار نفر بود هزار تیر بسوی آنهـا انداختند اما هیچکدام از آن تیرها بدانها اصابت نکرد وهنگامیکه دود وغبارفرونشست ناگاه مردم دیدند کـه مـلا محمد علی همچنان بدون صدمه بر روی قـدمهای خویش ایستاده است . وباب باکاتب خود سید حسین یزدی در یکی از حجره های سرباز خانه نشسته و صفحه کـاغذی در دست او میباشد که برروی آن کتابت میکنند. پس سرکرده براو واردشد واورا ازحجره بیرون کشید چنانکه واقعه آن گذشت .

و نیز بابیان گمان میکنند که وقتی باب را ازحجره بیرون کشیدند ملا محمد باقر سابق‌الذکر فرا رسید ونوشته ها واوراق را باوداد .

ولی پوشیده نیست که سید حسین یزدی که بگمان بابیان درآخرین دقایق عمر وی باوی همنشین بوده همان کسی است که ساعتی قبل ازاین در محضر سیدعلی زنوزی مجتهد ازباب تبری جست واورا فحش وناسزا گفت و لعنت کرد با اینحال چگونه دومرتبه در اینجا همنشین وی گشته است .

و بازهم بابیان گمان کرده‌اند که فوج نصاری آشوری که هزار سرباز بودند وسه‌ردیف تشکیل داده بودند ، تمام آنها به باب و رفیقش تیر انداختند ولی هیچکدام ازآن تیرها برآنها اصابت نکرد وچون نصاری امر را بدین منوال دیدند ؛ گفته مسیح درنظر آنها مجسم شد وچنین خیال کردند که این شخص همان مسیح است که درلباس باب ظهور کرده پس به پیروی از خیال خودشان فرمان حکومت را معصیت کردند . آنگـاه فوج مسلمین کـه اسم آنها واسم سرکردگانشان ذکرشد جلوآمدند وآنهارا تیرباران کردند. پس ازآن دیدند که باب درحجره نشسته ورفیقش‌هم درآنجا برروی پاایستاده

است چنانکه گذشت، لاجرم هزار نفر دیگر را گماشتند تاهزار تیر دیگر بانها زدند ودراین مرتبه همه این تیرها برآنها اصابت کرد .

اما چگونه ممکن است این گفته ها صحیح باشد !

پدرم وسایر آنهائیکه این حادثه را مشاهده کردند وچیزی در این باره نوشته‌اند ، همه اجماع واتفاق دارند که این دوفوج در آنجا بودند ،زیرا چند فوج همیشه در آن سربازخانه متمرکز بودند واختلافی ندارند در اینکه آن فوجیکه متصدی تنفیذ حکم اعدام شد ، همان فوج مسیحی آشوری بودند نه فوج اسلامی پس یك دسته از این فوج که آنها را بفارسی دسته و به‌ترکی « بلوك »مینامند متصدی امراعدام شدند .

و اما گفته بابیان که فوج سه ردیف شدند پس بطور تحقیق سه‌ردیف یکدسته از فوج «طابور» میباشد نه آنکه یك فوج باشد ؛ زیرا نقطه‌ای‌را که هدف قرار داده بودند درطرف غربی میدان بود وعرض تمام میدان از یك فوج کاملی که آنرا بسه ردیف تقسیم کرده باشند کمترمیباشد پس چگونه‌یك طرف میدان گنجایش این ردیف را داشته است ؟ وچگونه ممکن است ازسه ردیف که پشت سرهم واقع شده باشند یکمرتبه بیك نقطه تیراندازی کرد ؟! چه آنکه بنا براین هرردیفی پشت سرردیف دیگرقرار داشته وهمه‌آنها بیك نقطه متوجه‌بودند.

و اما گفته آنها که فوج اسلامی متصدی تنفیذ حکم اعدام بوده‌است، این نیز نادرست است بلکه فوج متصدی تنفیذ حکم‌همان فوجی بوده که‌نزد فارسها موسوم بفوج «بهادران» بوده است وسر کرده کل‌فوج‌سام خان‌مسیحی آشوری بوده‌است واسم سر کرده دسته صدنفری «غوچ‌علی‌سلطان» بوده‌است واو مسلمانی از اهل طسوج واقع‌در اطراف‌شهرخوی ازشهرهای‌آذربایجان بوده وسربازان مأمور تیر اندازی هم صد نفربودند نه بیشتر .

و اما گفته آنها که باب آنچه‌را که بعدازتیرباران‌اول درحجره‌نوشت به ملا محمد باقرداد که نوشته اولش را نیز در زندان‌چهریق باو داده بود؛ پس من نمیدانم چگونه چنین چیزی امکان دارد ! وحال آنکه باب‌درآنوقت که‌بطناب آویزان بود، میان دودیوارر کن‌چهارم میدان محصور بودوسربازان مسلح اوراحاطه کرده‌بودند. بااین‌حال چگونه ممکن‌است کسی برای‌دریافت اماناتی‌صفوف‌را شکافته ، ازخطوط جنگی گذشته باشد ودرمیان‌آتش گلوله ها خود را بباب رسانیده و آنگاه بی آنکه کسی از آن هزاران سرباز و تماشاچی او را دیده باشد از همان راهی که آمده برگشته باشد ! ولی ما را بامر تحقیق چکار و حال آنکه ما اکنون در صدد نقل اخبار و وقایع میباشیم ، ما ستون‌اخباررا ذکرمیکنیم‌وخواننده خودش باید صحیح‌وسقیم‌آنرا

ازهم جدا سازند .

و نیز بابیان میگویند : بعد از کشتن بـاب (روز دوم) کنسول روس بایکنفر عکاس به‌خندق آمدند وعکس جثهٔ باب و رفیقش را برداشتند این‌خبر ازحقیقت وصواب دورنیست ؛ زیرا فرنگیان درهرکاری بیدارند وهر امر ناچیزی را تعقیب میکنند تاچه رسد بواقعهٔ بزرگی مانند این‌حادثه (که تحقیقاً بآنها ارتباط داشته است . مترجم)

بازهم بابیان‌میگویند: شب‌سه‌شنبه یعنی‌شب‌روزدوم کشتن‌باب یکتن از بزرگان‌اداره تشریفات دربارسلطنتی بنام‌سلیمان خان پسریحیی‌خان‌تبریزی نزد محمودخان رئیس کلانتری که مردی صوفی ومتنفذبودآمد وباوی نجوی کرد تاآن دوجثه را محرمانه وگرنه بزور ببرد ولـی محمود خان اورا از اینکاربازداشت ومردی را بنام «حاجی الله‌یار» که رئیس‌اداره‌ای درتبریز بود احضار نمود واورا مکلف ساخت تاشبانه جثه آن دونفررا حاضرکند واو نیز چنین‌کرد آنگاه آن دوجثه‌را درصندوقی گذاشتند ودرخانه حاج احمدمیلانی حرائری که اکنون اولادش در «تفلیس» پای تخت قفقاز مشغول به تجارتند واسم بزرگـ آنان حاج محمدعلی میلانی یا غیر آن میباشد پنهان کـردند و آن صندوق مدتی طولانی درآنجا بود وسپس بامرکسی که بعد از این معلوم می‌شود آن صندوق را به تهران بردند ودر خارج شهر در محلی بنام چشمه علی دفن کردند .

پس از آن فرمانی ازفرماندهی صادرشد تاصندوق را بشهربیاورند ولی بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم‌مأمورین عوارض‌وگمرك، آنراگرفتند وضبط کردند دراین وقت برق ورعدی که چشمها وگوشهارا کور وکر می‌ساخت ظاهرشد ، باد تندی وزید ، گرد وغبار فضا را تاریك کـرد ، چهره آسمان سیاه شد ، مردم بروی زمین افتادند پس مـأمورین متصدی صندوق بواسطه ظهور این علامات (که ازاشراط ساعت بود)فرصت‌را غنیمت‌شمردند ودرحال امن وامان بشهرآمدند وصندوق‌را درخانه محمدکریم قنادکـه در بازار چهارسو کوچك دکان قنادی داشت امانت گـذاشتند ولی صاحب خانه نمیدانست چه‌چیز درصندوق میباشد .

مدتی طولانی صندوق نزد او بود تاعباس افنـدی ملقب به غصن‌الله‌ـ الاعظم پسر بهاآنرا خواست وبه سرحد حیفا یکی ازسرحدات فلسطین‌انتقال دادند وچند سال پیش‌آنرا از راه بغداد بدینجاکه اکـنون عمارت بزرگی ساخته شده تامزار ومدفن باب باشد آوردند . پس از آن یکـی ازمتمولین بابیان شهررنگون ، (یکی‌ازشهرهای برمه‌هند وچین‌انگلیس) یك‌قطعه‌سنگـ «یشب» گرانبها هدیه‌کرد تاآنرا روی قبرباب نصب کـنند ولی این قضیه

عملی نشد ؛ زیرا میرزا محمدعلی پسر دوم بهاء بدربار عثمانی گزارش داد و فرمانی ازدربار عثمانی صادرشد تاآن عمارت‌را خراب کنند وبزرگان اصلی بابیان ازعکا خارج نشوند . چنانچه شرح آن مفصلا خواهدآمد .

مااین گفته‌را بربابیان انکار نمیکنیم ولی قبول هم‌نداریم که جثهٔ باب را گرفته باشند ، وچندجا آنرا دفن نموده ، وعاقبت آنرا به‌حیفا برده باشند ، زیرا ماامیدانیم درشهر تبریز چه بلائی برآن جثه‌ها وارد شد وبر-فرض محال که برسبیل جدل نقل آن دوجثه‌را قبول کنیم ، ولی درظهور آن علامات واشراط مخصوص بساعت هنگام ورود بدروازه شهرتهران تاآخرآن خبر تردید داریم چنانکه گذشت .

وباز بابیان چنانکه دانستی میگویند : ملا محمد باقر تبریزی‌سابق الذکر آن امانات را ازباب درچهریق وتبریز گرفت تابه ملا عبدالکریم قزوینی که از امناء باب بود تسلیم کنند پس ملامحمد باقر حامل امانات در شهرقم باملاعبدالکریم سابق‌الذکر ملاقات کرد و درمحضر جمعی از بابیان آن امانات را بوی تسلیم نمود وبابیان ازملاعبدالکریم درخواست نمودندتا جعبه ونامه‌هارا بازکند ولی ملاعبدالکریم ابا وامتناع ورزید وچنین اظهار داشت که من دستور دارم که این امانات را به‌بهاءالله یعنی‌میرزاحسینعلی‌تسلیم نمایم . بابیان اصرار والحاح نمودند واوهم باصرار آنها درب جعبه را باز کرد پس درمیان جعبه لوح لطیف کبود آسمانی‌را مشاهده کردند که صورتی بشکل انسان برروی آن رسم شده بود ، کلماتی بخط ریز (شکسته) برآن نوشته بود وچون آنرا خواندند ؛ دیدند سی و شش کلمه بود که ازلفظ بهاء اشتقاق کرده بود وبعدازآن ملاعبدالکریم آن امانات را بمحلش یعنی میرزا حسینعلی رسانید . مابزودی هنگام ذکر تاریخ بهاء این خبررا بطور تفصیل مورد بحث قرار میدهیم.

صفات وتألیفات وشریعت واحکام باب

صفات باب : باب چهارشانه و گندم‌گون وعصبی مزاج و صفراوی طبیعت بود چهراش باز وابروها پیوسته نه‌زیادچاق ونه‌زیاد لاغر بود .

تألیفات باب : اول کتابی راکه باب تألیف کردشرح یاتفسیرسورهٔ یوسف بود وآنرا صدوبیست سوره قرارداده بودوآنرا درابتدای امرخویش بوسیله حاج محمدعلی مازندرانی ملقب بقدوس و مـلا صادق خراسانی برای فرمانداران وعلما فرستاد . در آن کـتاب ذکر کرده بود که او نائب خاص مهدی منتظر میباشد پس درآخرش مدعی‌شده بود که وی خود مهدی منتظر است وابنکه او از محمدبن عبدالله (ص) افضل است ، زیرا مقام ومنزلت وی مقام نقطه ، ومقام پیغمبر مقام الف است تاآخرآنچه ادعا کرده بود .

دوم ـ رساله‌ای بود که آنرا بسبك صحیفه سجادیه که منسوب بامام علی بن‌الحسین بن‌علی بن‌ابیطالب میباشد نوشته بود.

سوم ـ شرح یاتفسیر سوره عصر بود که آنرا دراصفهان بدرخواست میرزاسیدمحمد سلطان العلماء نوشت .

چهارم ـ کتاب « نبوت خاصه » بود کـه آنرا بدرخواست والـی اصفهان منوچهرخان گرجی نوشت . والی مذکور درباطن مسیحی ودرظاهر مسلمان شده بود و باب را محرمانه درقصر خود نگهداری میکـرد چنانچه قصه‌اش گذشت .

پنجم ـ کتاب « قدوس‌الاسماء» کـه ازمشکلات ومبهمات کتابهای اوست ودر آن سبك غریبی پیموده است ؛ زیرا گاهی به‌ترتیب حروف جمل وقواعد علم سرحروف مانند « زایرجات » (جمع زایرجه و آن کلمه معرب زائیچه است یعنی موالید وتوالد) وجفر و اوفاق و گاهی بقواعدی که بطرز مخصوص ازپیش خود جعل‌نموده بود که خواهش‌های نفس‌خود و بدعتهایش‌را درآن گنجانیده‌است رفتار کرده است.

ششم ـ کتاب «بیان» که درآن احکام شریعت خودرا ذکر کرده‌است ومن اکنون قسمت‌های مختصری ازآنرا دراین کـتاب نقل میکنم و اگر شما طالبید که مفصل‌ترآنرا به‌بینید بکتاب باب الابواب رجوع کنید .

وباید بدانید که بابیان کتب دیگری نیز به‌باب نسبت میدهند که من اطلاعی ازآن ندارم وغالب این کتب چه فارسی وچه عربی خارج ازفصاحت وبلاغت است ونیزسلیس وروان نمیباشد ،کلماتی‌است کـه باسجع وقافیه نا‌مربوطی بهم بافته‌است ، جملات اندکی‌هم درآن پیدا میشود که دارای سبك نیکو وانشاء مطبوع ومقبول میباشد .

پاره‌هائی از شریعت باب

باب با این گفتهٔ خود نسخ قرآن واحکام آنرا واجب قرارداده، متن معرب گفته باب چنین‌است (ترجمه‌آن معرب. م)

« هر کس برشریعت قرآن بوده تاشب قیامت ناجی میباشد» یعنی‌از روز ساعت وآن ساعت دوویازده دقیقه ازغروب خورشید روز چهارم واول شب پنجم ماه جمادی الاول‌سال ۱۲۶۰ هجری است ؛ زیرادرآن وقت‌ابتدای اظهار امرباب واعلان دعوت وی بوده‌است ومقصود از بعث وحشر ونشر قیام وی بدعوت خود میباشد بنابراین هر کس ازاین تاریخ ازاطاعت اوامر اوسر پیچی کند و گفته‌های اورا نپذیرد محکوم بفسق‌وعصیان‌خواهدبود و کسی که با اومخالفت کند کافر جاحد وخونش‌هدراست ، نهایت ملاقات‌خداوند،ملاقات باب است وآن برزخ مذکور درقرآن است ؛ زیرا آن بین موسی وعیسی و محمداست نه‌آنچه مسلمین میگویند (معلوم نیست چگونه باب میان موسی و وعیسی ومحمد بوده خوانندگان گرامی باید به‌بخشید ازاینگونه عبارات نا- مفهوم دربیانات باب بسیار خواهید دید مترجم) مرگ کنایه ازفناء در لقاء باب میباشد ، تمام موجودات به‌تکلم باب آفریده شدند ، گفته هیچ ممکنی مانند گفتهٔ باب نیست ؛ زیراتمام اشیاء بگفته شجره حقیقت (یعنی باب)آفریده شده ومیشود چنانکه در« بیان» مذکوراست ، باب مبدأ ظهور همهٔ اشیااست نار ونور همیشه دور کلام اومیگردند . میگوید : چنانچه محمد افضل‌ازعیسی میباشد پس بیان اونیزافضل ازقرآن است ومیگوید : اف! پس‌اف برمسلمین ومؤمنین که درانتظار قائم منتظر ازآل محمدند وهنگامی که اورا درخواب به‌بینند افتخار میکنند ولی اورا بدست خودشان درکوه (یعنی قلعهٔ چهریق درماکو) زندانی میکنند و این یك معنی ازمعانی گفتهٔ محمداست که دربارهٔ من میگوید : (فیه سنة من یوسف یباع ویشتری) ترجمه دراوسنتی ازیوسف میباشد که خرید وفروش میشود (معلوم نیست باب این‌حدیث را ازکجا نقل کرده وچگونه باب مانند یوسف خرید وفروش‌شده‌است. مترجم)

باب تعلیم وتعلم وتدریس تمام علوم و کتب را غیراز کتابهای‌خودش حرام کرده است چنانکه بدین مطلب گواهی میدهد آنچه میرزاحسینعلی بهاء در کتاب اقدس خود درصفحه۲،۲ ذکرنموده است . متن‌عبارت وی چنین‌است:

« خداوند شمارا ازآنچه دربیان نازل شده که باید همه کتابهـا را فانی ونابود سازید معاف فرمود وما اکنون بشما اجازه میدهیم که آن‌علومی

را که بحال شمامفید باشد بخوانید نه‌چیزی که منتهی به‌مجادله در کلام‌شود و این از برای شما بهتراست اگر معرفت داشته باشید .»

باین جهت بود که مؤمنین بباب در زمان او و بعد ازاو قرآن وجمیع کتب علمی را ازفقه و غیر آن می‌سوزانیدند و به خواندن کتب باب اکتفا می‌کردند تا بهاء قیام کرد وحکم باب را نسخ نمود چنانکه سابقاً گذشت .

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود وفقط‌آنرا مشروط‌برضاء زوجین قرارداد ورضایت ولی یاوکیل‌وشهود درمورد اولیاءرا معتبر ندانست ولی بهاء این‌حکم‌را نیز نسخ کرد .

متن عبارت اقدس اینست : ازدواج در کتاب بیان برضایت‌طرفین محدودگشته وچون مامیخواهیم دوستی واتحاد عباد برقرار باشد ؛ آنرا بعد ازرضای طرفین مشروط باذن پدر ومادر قرار دادیم تاکینه و عداوتی میان مردم حاصل نشود ، مامقاصد دیگری هم دراین حکم داریم واین‌کار مطابق قضاواقع شد .

پس ازآن خراب‌کردن جمیع بقاع ومزارهای گذشتگان از انبیاء و مرسلین واوصیاء آنها وهمچنین خانه کعبه وقبر پیغمبر و قبور سایر ائمه و مشاهیر اسلام را واجب کرد وحکم‌داد که آنها باید طوری خراب شود که سنگی برروی سنگی وخشتی برروی خشتی باقی‌نماند و برباببان واجب‌کرد که نوزده بقعهٔ‌دیگر بکیفیت‌مخصوصی که‌آنرادر کتابهای‌خودتوصیف کرده‌است بسازند،وآنهارا زیارت کنند، اسم اورا درآنها یاد کنند وهر کسی‌داخل‌آنها میشود درامان باشد .

من دربعضی کتابهای وی که درموضوع این بقاع نوشته است‌چیزهائی دیده‌ام که بدانها استدلال یا ازآنها استنباط میشود که قصد او ازنوزده بقعه اینستکه آنها بنام نوزده نفرباشد که هیجده تن از آنها همانهائی بودند که درحیات خودش آنهارا بخود اختصاص داده‌بود وآنهارا عدد حی می‌نامید و یکنفرهم خودش باشد که عدد نوزده تکمیل‌شود وبعد ازخودش کسیکه واجد صفات ومشخصاتی باشد که آنهارا باعباراتی مانند لغز ومعما و کنایه ذکر نموده‌است .

بعد از آن حج بیت‌اله را باطل وبطورکلی نسخ کرد و وصیت نمود که هر گاه مرد مقتدری درامت او پیداشد ؛ خانهٔ خدارا که درمکه می‌باشد خراب کند چنانچه سابقاً گذشت وهر کس استطاعت داشته باشد ؛ خانهٔ محل ولادت اورا درشیراز حج کند . وتأکید کرده‌بود که هر کس استطاعت‌داشته باشدآستانه دربآن خانه را بلند کند ودیواروساختمانش‌رابالا برده ورنگ

آمیزی و نقاشی کنند و نباید کسی او را ممانعت کند .

واگر برای توسعهٔ آن عمارت احتیاج بزمین های اطراف آن پیدا شد کسی حق ندارد بگوید من مالك آنها میباشم وقیمتش را بمن بدهید .

و نیز حرام نموده که اشخاصیکه مستطیع نیستند درحج آن خانه از اشخاصی که مستطیع میباشند نیابت کنند بلکه برمستطیع ها واجب قرارداده که خودشان شخصاً بحج آن خانه بروند زنان را ازحج آن خانه معاف داشته است مگر زنهای متولد درشیراز را وآنهارا هم دستورداده که درشب طواف بجا آورند .

ودراواخر امر خود برمردان واجب کرد که از عوض حج چهار مثقال نقد ازسکهٔ بابیان بدهند که هرمثقال نوزده گندم (قریب بچهار درهم) میباشد واین را درمدت عمر یکدفعه قرارداد . ومقرر داشت که مبلغ فوق الذکر را بنوزده تن ازخدام خانه اش بدهند وآن قطعه زمینی را که وی درآن متولد شده است مسجدالحرام قرار داد .

واجب ساخته بود که هیجده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند و هرقدر میتوانند ولو بحد اسراف آنهارا روشن نگاهدارند ؛ زیرا روشنی اسراف وتبذیر ندارد .

سپس سال را به نوزده ماه وماه را بنوزده روز تقسیم کرده بود .
پس مجموع آن ۳٦۱ روز میشود پس پنج روز دیگرهم بنام (پنج دزدیده) و درعربی (خمسه مسترقه) وبعبارت دیگر کبیسه بدان اضافه کرد ونام این پنج روزرا ایام (هاء) گذاشت .

روزه را نوزده روز از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرار داده است وموقع آنرا نوزده روزقبل از تحویل خورشید به برج حمل مقرر داشته است یعنی عیدنوروزجمشیدی ایرانی را که باروز بیست ویکم هرسال خورشیدی میلادی موافق میشودعید فطرقرارداده است وپنج روز کبیسه را قبل ازدخول ماه روزه، مخصوص به لهو ولعب وعیش وطرب ساخت تا امتش بهره خود را از عیاشی بردارند وآنگاه مشغول روزه داری شوند.

(این قضیه مرا بیادکارناوال مسیحیان انداخت : آنهاهم قبل از فرا۔ رسیدن موسم روزه ؛ عید رفع قلم ومسخره بازی دارند)

تاآنکه میگوید : هنگامیکه باب ظاهر گردد ؛ مادامیکه مردم بوی ایمان نیاورند ، اموال ونفوسشان برخودشان حرام خواهدبود وهرشهری که درعصر وی یا بعد ازآن مفتوح گردد ؛ جمیع اموالی که درآن موجود میباشد اگر از راه ستم جمع شده باشد ؛ پس اگر باب زنده باشد ؛ تمام آنها مال او

خواهد بود واگر زنده نباشد ، بکسی بدهند که بعد ازوی امین او باشد و اگر اموال ازراه عدالت اکتساب شده باشد ، پس اگر باب زنده باشد؛خمس آنهارا باو میدهند وگرنه بدست نوزده نفر ازامناء « بیت‌العدل » (بیت - المال) میدهندتا برطریق مساوات میان بابیان تقسیم کنند . وبقیهٔ آنرا سردار فاتح برای خودش برمیدارد . یااگرمصلحت دید بریاران و مددکارانش بر- حسب درجه وکار آنها درقشون ، قسمت میکند .

واگر اموال مذکوره ازمقدارحاجت قشون وسرکردگان قشون زیاد آمد ، نیز بطورمساوی بربابیان تقسیم میکنند حتی بچه شیرخوار بکه شش ماه بیشتر ازعمرش نگذشته باشد بادیگران مساوی داده می‌شود ؛ زیرا اینطور اقرب بصواب میباشد ولی تعمیر بقاع سابق الذکر بر این تقسیم مقدم خواهد بود . واگر چیزی از تعمیرات اضافه آمد ؛ باید بنحو مذکور تقسیم شود .

وهرگاه کافری چیزی به‌یکنفر بابی‌هدیه کند ؛ همینکه آن چیزاز دست آن‌کافر خارج شد پاك میشود .

وبرامت بابیه واجب است که ازبقاع دنیا پاکیزه‌تر ونیکوتروزیباتر آنرا اختیار کنند .

وبرهر بابی واجب است که هرروز نوزده‌آیه ازآیات « بیان» را بخواند واگر بروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکر را بخواند «**الله‌الله ربی ولااشرك بالله ربی‌احداً**»

وبرهرمرد بابی واجب‌است که تصویری بشکل« بها »(بنظرمیرسد که مقصود « باب» است .م) رسم کند وبرهرزنی‌ازآنها که شکل دائره‌ای درست کند وآیاتی از « بیان » را که برگزیده باشد در آن بنویسد و آن هیکل ودائره را درسفر وحضر باخود داشته باشد .

باب برپدر هرطفلی نمازی واجب قرار داده که درموقع ولادت آن طفل بایدبخواند .

برای این نماز پنج تکبیر قرارداده : بعد از تکبیر اول نوزده مرتبه «**انابکل آمنون**» بعدازتکبیردوم«**انابکل موقنون**» بعدازتکبیرسوم «**اناکل بالله محیون**» بعدازتکبیرچهارم «**اناکل بالله ممیتون**» بعد ازتکبیر پنجم «**اناکل بالله راضون .**»

پس نمازمیت‌راواجب کرده ودرآن‌شش‌تکبیرقرارداده بعدازتکبیراول نوزده مرتبه«**اناکل بالله عابدون**» بعدازدوم «**اناکل‌لله ساجدون**» بعداز سوم«**اناکل‌لله قانتون**» بعدازچهارم«**اناکل‌لله ذاکرون**» بعدازپنجم«**اناکل لله شاکرون**» بعدازششم«**اناکل‌لله صابرون**» .

وی واجب قرار داده است که اموات را درلحدهائی از بلور دفن کنند واگر بلور ممکن نباشد ازسنگ صیقلی .

ونیزواجب کرده که در یکی ازانگشتان میت انگشتری کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد .

وبرهرفردی از بابیان واجب نموده که وصیت نامه‌ای برای خود بنویسد آنگاه اگر باب زنده باشد آن وصیت نامه را برای او وگرنه برای امنأ او بفرستد تا آنها، آنرا تصدیق کنند وگرنه اعتباری ندارد .

باب مطهرات را پنج چیز بعدد (ها) قرارداده : آتش ، هوا ، آب ، خاك وکتاب خدا (یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است : که هر قدر میسر باشد اسم نقطه (یعنی باب) را با ٦٦ مرتبه آیهٔ تطهیر بقصد تطهیر بر آن چیز نجس بخوانند پس آن نجس پاك میشود .

آیه تطهیر اینست : (**الله اطهر**) ونیز با هر کدام از عناصر اربعه که خواستی چیز نجسی را تطهیر کنی باید آیهٔ تطهیر بخوانی .

بدن هر مرد با بی وزن بابیهٔ را طاهر و مطهرقرارداده است.

خونی که از دهن میآید پاك قرارداده است ، مدفوعات حیوانات چرنده وغیر چرنده را پاك قرارداده ، بر هر فحاش وناسزاگوئی واجب کرده که بباب یا امناءوی دیه بدهد، پرداختن این دیه واجب قطعی میباشد ؛ ولی فحش دهنده خودش دیه را باید بدهد وکسی نمیتواند از او مطالبه کند مقدار دیه ، برای هرفحشی ، نودوپنج مثقال طلا میباشد .

برهیچ مرد بابی وزن بابیه‌ای جائز نیست که دراموال منقول و املاك غیرمنقول خود تصرف کند و بهره برداری نماید اگر چه بمقدار تسع تسع وعشرعشر باشد ؛ مگر آنکه باب یا امناء وی آنها را پاك کرده باشند کیفیت پاك کردن بسته بنظر باب وامناءوی میباشد ، کسی حق ندارد بآنها ایراد کند که چرا این گونه رفتار میکنند وچرا این چنین پاك میکنند ، بلکه آنها هستند که میتوانند بهمه کس ایراد کنند .

هر کسی دعوت باب را بشنود وبوی ایمان نیاورد تمام اموالش بر باب وامناء وی حلال ومصادره میشود .

سپس بر هر فردبابی واجب قرارداده که هرروزی از ماه نود وپنج مرتبه ذکری از اسماء خداوند را بخوانند وبرای روز اول ماه **الله اعظم** وبرای روز دوم **الله اقدم** را اختصاص داده است و همچنین تا روز نوزدهم سپس برمیگردد بمانند اول .

تراضی در معاملات را در قیمت جنس ومدت وکم وزیاد آن ، اساس

داد وستدقرارداده است .

واحد وزن طلا را مثقال و هر مثقالی را نوزده نخود قرار داده واین مثقالی که نوزده نخود میباشد بده هزار جزء تقسیم کرده است که هر جزئیرا یك دینار ، نام گذاشته واین‌مبلغ اکنون باقریب بده‌فرانك‌مساوی میباشد .

قیمت واحد کاری را که بانقره سنجیده میشود یك مثقال نقره‌خالص قرارداده که بهزار دینار تقسیم میشود بر هر کسی که یك سال مالك نصاب باشد دادن زکوة را واجب نموده حد نصاب ۵٤۱ مثقال طلا یا معادل قیمت این مقدار طلا از نقره میباشد .

بر مالك این‌مقدارواجب‌است که ازهر مثقال‌طلاپانصددینارواز‌هر‌مثقال نقره پنجاه دینار ، به خود باب درحیاتش وبأمناء او بعداز مردنش ، به پردازد .

بر پیروان خود واجب نموده که بعدازاو تعداد کتابهایش از نوزده مجلد زیادتر نسازند .

خودش آنها را بدین طریق تقسیم نموده : برای آیا نش سه مجلد ، برای مناجاتش سه مجلد ، برای تفسیرش شش مجلد ، برای علوم و فنون مختلفه‌ای که تدوین کرده است شش مجلد .

برای نویسندگان واستنساخ‌کنندگان در تعداد حروفی که مینویسند حدودی مقرر داشته وآن‌چنین است : هرسی حرف‌را یك بیت وهرده اعراب را یك بیت بنامند ، حتم وواجب نموده که کتب ویرا بامرکب سرخ نه سیاه بنویسند .

برای سلام وتحیت قواعدی بدین قرار معین کرده است : که اگر یکنفر بابی بریکنفریابرجماعتی‌وارد شود ؛ باید مبادرت بگفتن «الله‌اکبر» کند وآن فرد یا جماعت درجوابش «الله‌اعظم» بگویند .

واگر یکزن بابیه بر یکنفر یاجماعتی وارد شود ؛«الله‌ابهی» بگوید وآن نفریا جماعت درجوابش «الله‌اجمل» بگویند .

اساس ازدواج را چنانچه گذشت بررضایت طرفین قرارداد وصیغهٔ عقدرا بدین وجه مقرر داشته است : «انالله رب‌السموات ورب‌الارض‌رب کل شی رب‌مایری ورب مالایری رب‌العالمین» پس مهررا ذکر کنند وزن هم‌این جمله را بعینها بگوید .

وبعد ازآن قبالهٔ‌نکاح را بنویسند وزوجین آنرا مهر کنند تامیان آنها وثیقه باشد .

پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود که فقط شهودی حاضر باشند .

حداقل مهر را برای شهریان نوزده مثقال و حد اکثر را نود و پنج مثقال طلا و برای دهاتیان همین مقدار نقره معین کرده است .

اگر کسی بخواهد مهر را از حد اقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا بحداکثر برسد ، واگر ازاین قرار حتی یك قیراط اضافه شود عقد باطل خواهد بود .

طلاق را بدست مرد قرار داد و بیان وی دراین موضوع چنین‌است : اگر زوج‌ازز وجه‌اش‌انصراف پیدا کردوعزم برطلاق‌حاصل کرد؛ پس‌بروی‌واجب خواهد بود که نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره گیری کند ، پس اگر درخلال این مدت پشیمان گردید ، وازعزم خود منصرف شد ؛ بهمان حال باقی خواهند ماند ، و گرنه بعد ازانقضاء نوزده‌ماه طلاق میدهد وهنگامی که طلاق واقع‌شد دیگر رجوع بزوجهٔ مطلقه جائز نیست مگر بعد از گذشتن نوزده روز. هرزنی را میشود نوزده مرتبه طلاق داد و سپس حرام ابدی می شود .

چنانکه گذشت خواندن کتب آسمانی قبل‌ازظهور خودرا، حرام کرد وسوزانیدن آنها وجمیع کتب علمی‌را واجب قرارداد .

هر استدلالی‌را بغیر کتب خودش لغو وباطل دانسته ، ونقل هرمعجزه و کرامتی‌را غیر ازآیات کتاب خود ممنوع کرده .

مکرر تصریح نموده که دین وی تاسالهائی‌بعدد حروف‌المستغاث (دوهزار وسی و یکسال) باقی خواهد بود ، و هر کسی درخلال این مدت ظاهر گردد و کتاب وآیات یا احکامی بیاورد هر کس باشد هرگزازاو نباید قبول کرد .

واگربعد ازاین مدت « من‌یظهره‌الله » یعنی کسیکه خدا او را ظاهر خواهدکرد، ظاهر شودوآیاتی بیاورد وامر جدیدی را مدعی گردد ؛ پس معارضه وممانعت با او روا نخواهد بود: زیرا معارضه ومخالفت باوی باب‌را محزون میکند .

قابل توجه

خوانندگان محترم ملاحظه میفرمائید که باب دراین جا تصریح نموده که «من یظهره‌الله» بعد از انقضاء سالهائی بعدد حروف « المستغاث» ظاهر میشود واگر کسی قبل از آن چنین ادعائی بکند هرکس که باشد ادعایش هرگز قبول نمیشود بنابر این میرزا یحیای صبح ازل و حسینعلی بهاء که

هردو قبل از انقضاء آن مدت مدعی شدند که آنها من یظهره الله هستند و احکامی مخالف احکام باب آوردند بنص گفتهٔ باب مردودند و هرگز نباید ادعای آنهارا قبول کرد . مترجم

باب پوشیدن لباس حریر واستعمال طلا و نقره را از برای مردان و زنان جائز دانسته وبرهرفردی از پیروانش واجب دانسته که انگشتری از نقره ونگین عقیق سرخ که برآن « قل‌الله‌حق ومادون‌الله‌حق وکل له‌عابدون» منقوش باشد دردست کنند .

زدن شاگردانی راکه سنشان ازپنج سال کمتر باشد برمعلم و مؤدب حرام کرده و زدن آنها راکه عمرشان از پنج سال بالاتر باشد باعصا جائز دانسته اما بشرط آنکه بیش ازپنج ضربت نزنند و ضربت برگوشت بدنشان اصابت نکند ، بلکه براطراف‌لباسشان بخورد واگربیش ازپنج ضربت بزنند ویا برگوشت بدنشان بزنند، پس اگر زننده متأهل باشد ، براو نوزده روز مجامعت باعیالش حرام میشود ، و اگر عزب باشد ، باید نوزده مثقال طلا به‌باب ، وبعد ازاو بأمنائش بدهد .

باب دستور داده که شاگردان برروی کرسی بنشینند ، و بآنها اجازه داده شود تادرایام عید بازی کنند .

و نیز امر ومقرر داشته که‌درمکان‌خانه محل ولادتش درشیرازعمارتی بسازند که نود وپنج درداشته باشد ، برای هریك از خانه های امناء وی پنج درو برای خانه‌های سایرمردم یك‌درباشد .

روز اول فروردین ماه فارسی راکه موافق بابیست ویکم مارس فرنگی غربی‌میشود وروز اعتدال بهاری وعید نوروزایرانیان است، عیدفطر ومخصوص بخود قرارداد وعید رضوان نامیده است .

برپیروان خود واجب نموده که هر قدر ممکن باشد از نعمت ها فراهم سازند ودر این عید از آنها استفاده کنند بشرط اینکه از پنج نوع بیشتر نباشد .

مدت این عید نوزده روز ، وچنانچه ذکر شد ، روز اول مخصوص بخود باب وروزهای دیگر برای هیجده نفر امنای وی که بعدد حروف حی و ملقب باصحاب حی‌یاشهدای حی میباشند اختصاص دارد .

درشب عید خواندن این ذکر «شهدالله‌انه لااله الاهوالمهیمن‌القیوم» را ۳٦٦ مرتبه واجب ساخته . روزهٔ روز اول نوروز را حرام مؤکد نموده روزهٔ نوزده روزقبل ازاعتدال بهاری یعنی‌انتقال خورشید ازبرج حوت‌ببرج حمل را ازطلوع خورشید تاغروب آن واجب نموده است .

پیروان باب هرسال چه درحیات او وچه بعد ازمماتش روز اول محرم را تعظیم میکنند : زیرا این روز روز ولادت باب میباشد . سابقاً بابیان در دراین روز بلهو ولعب وفحشاء ومنکرات قیام میکردند ، ولی اکنون بعوض آنها بزیارات وتحیات وحلوادادن وامثال آن میپردازند .

اگر یکی از بابیان به بیند که زیدی بعمرو یا بی‌ظلم وستم یا تعدی وتجاوز میکند باید بجلوگیری مبادرت کند وجلو ظلم آن ظالم وتعدی آن متعدی را بگیرد واگر تجاهل وتغافل کند یا درجلوگیری ازآن سستی کند ؛ نوزده روز زنش براو حرام میشود ، وسپس واجب میگردد که خودرا بدادن نوزده مثقال طلا ازاین گناه پاك کند ، و اگر قدرت نداشته باشد بهمین اندازه نقره بدهد ، کفارهٔ مذکوره بشهدای بیان داده میشود تا آنها برفقراء با اذان گوبان قسمت کنند ، وچنانچه هیچگونه قدرت مالی نداشته باشد پس باید نوزده‌مرتبه استغفار کند تازنش براو حلال گردد .

هرکارگری هنگام شروع بکار باید چنین بگوید : « **لاعملن هذا لله‌رب السموات والاض ورب مایری ورب مالایری رب العالمین** » جائز است این جمله‌را فقط بقلبش خطوردهد . برهرفردی از پیروانش واجب کرده که شبی ازسال، خودرا خالص کند . این شب را **لیل واحد** نامیده . ابتدای این شب ازغروب خورشید تاغروب خورشید روزبعد است. برای ذکر این مدت واجب است : فقط یکی ازاسماء خدا را انتخاب کند، ویی در پی آن را بخواند . این مدت نباید کم و زیاد شود .

برهر فردی از پیروانش واجب کرده که درهرماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه باشد ، پس آن خانه ها را از این ذکر « الله اعظم ـ الله اظهر » و امثال آن پر کنند واین طلسم‌را تاآخرماه باخود همراه بدارد . ماه دیگر نیز بهمین قسم تاآخر سال .

برهر پادشاهیکه متولی امرباشد واجب نموده که قصر مجللی بنام بـاب برای خودش بسازد ، قصر مـذکور باید نود و پنج در خروجی و نود در ورودی داشته باشد ، و پادشاه فقط دراین قصرنه در قصور دیگر استقرار پیدا کند .

برخواستن سیدیحیی دارابی بسرکشی در نیریز

بعدازکشتن باب انقلاب خونین‌دیگری درایران‌جزانقلاب سیدیحیی دارابی واقع نشد واکنون آن قضیه بطور اجمال بیان میشود . سید یحیای، مذکور پسر بزرگ سید جعفردارابی‌ملقب بکشاف یاکشفی‌است که‌یکی‌ازفقهاء عامل وعلماء مرتاض بود .

پدرش‌درتفسیرآیات قرآن واحادیث نبوی ، رأی خاصی‌مخالف آراء فقهاء اصولی در استنباط احکام ، مغایر باطریقة شیخ احمد احسائی در فقه و حکمت ائمه اهل‌البیت ومنافی باافکار ملاصدرای شیرازی در حکمت الهی و فلسفه اسلامی داشت .

مشهور ترین تألیفاتش کتاب «**سنابرق**» و کتاب « **تحفة‌الملوك** » است .

وی غیر ازاین پسر ، پسران دیگری هم داشته که من ازحالات آنها غیر از پسر کوچکش که اکنون در تهران اقامت دارد اطلاع ندارم .

او عالم علامه، دانشمند بسیار فهیم ومجتهد شهیر سید ریحان‌اله متع‌اله مسلمین بطول بقائه میباشد .

حظ ونصیب بامن مساعد شد که در خلال دو سال توقفم درتهران مکرر درمحضر وی حاضرگشتم وبا وجود زیادتی کار و پریشانی خیال هر وقت فرصتی حاصل میشد فوراً بزیارتش مبادرت می‌ورزیدم ، او را در علم فقه واصول دریای بی‌پایانی یافتم ومرد جامع معقول ومنقولی شناختم .

سید یحیی درعلم ودانش بمراتب از پدرش کمتر و همیشه با او اختلاف نظر تناقضی داشت تاعاقبت مجبور شد که ازپدرش مفارقت ومدتی در تهران اقامت نماید .

دراین موقع خبر خروج باب بگوشش رسید ، پس بسوی او حرکت نموده باب را ملاقات ، دعوتش را اجابت ومأموریت یافت که بتهران‌مراجعت کند ومردم را بامرباب دعوت کند .

مشارالیه بتهران برگشت و مشغول بدعوت گردید ، ولی سعی و کوشش او بی فائده بود .

بابیان میگویند : دارابی بامر شاه نزد باب رفت ، تااورا آزمایش نماید ولی وقتی باب را ملاقات کرد مفتون وی شده از مأموریتش دست کشید و نامه‌ای بصدر اعظم نوشت که درآن نامه باب را در دعوای خویش تأیید کرد .

دارابی بعد ازتهران به یزد رفت ، درآنجا به محمد عبداله (یاغی معروف) پیوست ودرسرکشی وی علیه حکومت شرکت کرد . و چون یاغی مذکور شکست خورد ، دارابی از آنجا به بروجرد رفت و درآنجا مشغول بدعوت شد ولی درآنجا کسی بحرفش گوش نداد . پس از آنجا بشیراز واز شیراز بشهر کوچك «فسا» که ازشهرهای فارس میباشد رفت .

درآنجا دوهزار نفر از اومتابعت کردند واوهم آنهارا مسلح، وفنون جنگ را بدانها تعلیم کرد .

این قضیه بگوش امیر فیروز میرزا (ملقب به نصرت الدوله عموی شاه کنونی) که درآنوقت بولایت فارس منصوب بود، رسید . واومیرزا فضل‌الله (ملقب بنصیرالملك) را برای قلع وقمع آنهامعین کرد ، ونیز سه تن ازامراء را بنام «ولی خان سیلاخوری» «مهرعلی خان» و«مصطفی خان» بمددوی فرستاد. آنها جدیت نمودند تاآتش فتنه‌را خاموش سازند وبعد ازجنگ‌های متعدد در « فسا » و « ریز » آن‌آتش بکشته شدن سیدیحیی وسیصد وپنجاه و چهار تن ازپیروانش درمیدان جنگ خاموش گردید .

سی نفر ازبزرگان بابیها ودوتن پسران سیدیحیی هم اسیر گشتند که آن سی نفر را نیز در شیراز کشتند و دو نفر پسران سید یحیی را باحترام انتسابشان بخاندان نبوت معاف کردند .

این قضیه درسال (۱۲۶۷) هجری واقع شد .

حملهٔ بابیان بناصر الدین شاه بر وجه تزویر

و مجروح شدن او

قبل از این بیان کردیم : که آتش فتنهٔ بابیان مدتی درظاهرخاموش بود ولی درباطن درد مفسدی بود .

وضع آنها نیز بعد از کشته شدن باب و روسای معروف و مشهور آنان پراکنده شد : زیرا دیگر رئیسی نداشتند که زیر پرچم اومجتمع شوند.

چنین شده بود : که هر کس باباب سابقه‌ای داشت ؛ در بلاد ایران مدعی خلافت و نیابت او می‌شد و مردم را در پنهـانی بسوی خویش دعوت مـی نمود .

پس حزبی سری بریاست سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی یکی از اعضاء اداره تشریفات شاهی 'درتهران، ازآنها تشکیل یافت . سلیمان خان همان کسیستکه باعتقاد بابیها جنه باب را چنانچه قصه اش گذشت گرفته بود.

(این بنا بگفتهٔ جمهور قدماء بابیه است اما حکومت معتقداست کـه تشکیل این جمعیت باشاره میرزا حسینعلی بها وافع شد، ولی خود بهادر کتبش ازاین نسبت تبری کرده.)

حزب مذکور قرار حتمی کشتن شاه را صادر کرد حتی زمان ومکان وکیفیت کشتن را هم تعیین نمود واجراء قرارداد را بنابر اصابهٔ قرعه بعهدهٔ دونفر بنام محمد صادق ودیگری که اسمش محل خلاف است قرار داد .

در این اوقات شاه طبق رسم وعادت خود در دامنهٔ کوه شمیران به مشق وورزش مشغول بود وچون علاقهٔ زیادی بصید وشکارداشت ؛ لاجرم بقصر مخصوص خود درنیاوران که تاتهران دوازده میل فاصله دارد زیاد آمـد و رفت میکرد .

پس این دو نفر مأمور ترور درآن نواحی منتظر فرصت بودند ودر ضمن بمکـر وحیله ازمستخدمین قصر ، وقت رفت‌وآمد شاه را بشکار معلوم کرده بودند وراه دخول وخروج بیشه ها و نیزارها را فهمیده بودند .

تا روز ۲۸ ماه شوال ۱۲۶۸ هجری ناگهان صدای توپ‌حرکت‌شاه بلند شد و دونفر مامور ترور خودشان را مهیا ساختند .

چنانکه عادت شاه بود یکه وتنها طی مسافت کرد وهمینکه در میان کشت‌زار و بیشه‌بمحل اختفاء آنها نزدیك شد ، ناگاه آن دونفر از کمینگاه خارج‌شدند و بشکل‌شاکیان ودادخواهان دروسط راه صدای‌دادوفریادرا بلند

کرده چنین گفتند : پادشاها بداد ما برس ، بفریاد ما برس ، کارمندان دولت وفرمانداران حکومت بما ظلم میکنند ، شکایت ما طولانی است ، شرح‌حال خودمان را دراین ورقه نوشته وتمنا داریم ؛ عریضهٔ ما را ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی وتجاوز آنهارا از سرما کوتاه کردید ، پس بمقتضای عدالت خودرفتار نمودیدو گرنه ما درهرحال ازفضل ومرحمت‌شماسپاسگذار میباشیم .

شاه اسب خود را نگاه داشت وشکایت نامهٔ آنهارا طلب کرد پس یکنفر آنها دست درجیب بردوبا سرعتی مانند برق طپانچه‌ای ازجیبش بیرون آورد وبی درنگ بسوی شاه آتش کرد . رفیقش نیز باخنجر بطرف شاه حمله کرد .

شاه فوراً بازویش را گرفت و شروع بدفاع از خود کرد

آنگاه گرد وغبار مستحفظین شاه بلند شد : زیرا صدای طپانچه را را شنیده واسب هارا نهیب دادند تا بمحل حادثه رسیدند ومشاهده کردند که شاه بدفاع ازحملات غافل‌گیران‌مشغول‌است ونزدیک‌است که آنهاشاه‌را بکشند **اول کسیکه** خودرا بشاه رسانید وازکشته شدن شاه جلوگیری بعمل آورد محمد مهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود .

وی همینکه فرارسید با شمشیر کوتاه دودمی بنام (قمه) ضربتی بر بازوی نفر اول وارد نمود که دونیم شد وضربت دیگری بر شکمش زدکه شکمش را درید و بعد ازآن برفیقش پرداخت واو را هم بر زمین کوبید .

آنگاه نظامیان وپاسبانان فرا رسیدند و فرد دوم مجروح راگرفتند .وچون هنوز رمقی از حیات در او بود ؛ او را استنطاق نموده و رؤسای جمعیت ترور را از او کشف کردند . وپس ازآن کار اورا نیز خاتمه داده وشاه رابه قصر آوردند .

ولی آنها هنوز نمیدانستند که شاه زخم برداشته تا شاه لباس‌عوضی خواست .

وآنگاه‌معلوم شد که شاه‌از زیربغل‌وشانه وطرف دنده‌ها تیر برداشته ولی خطرناک نیست .

سپس خبر بمرکز رسید که شاه کشته شده است . ناگاه مردم تهران بموج وهیجان درآمدند وگوئیا قیامت آنها برپاگشته است . آن روز روز اجتماع عمومی شد ، مردم بازار ها و مغازه ها را بستند ، و مسلح شدند .

صدراعظم چنین رأی داد : که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد ودر خیابانها ومعابر عمومی شهر گردش کند ، تامردم بدانند که‌پادشاه قرین صحت وسلامت میباشد .

پس شاه بنابر صوابدید صدراعظم ازقصر نیاوران بشهر مراجعت‌و هنگام ورود درحالیکه براسب قهوه‌ای رنگ خویش سوار بود از مشهور ترین خیابانهای شهر عبور کرده آنگاه وحشت مردم بواسطه رؤیت شاه‌فرو نشست . پس بقصر خود رفته ، بمعالجه ومداوا پرداخت .

آنگاه مجلس عمومی که جمیع طبقات مردم درآن شرکت داشتند بر قرار شد ومقرر گردید که تمام بابیهارا نابود کنند . برای شناختن آنها از دفتریکه درخانه سلیمان خان سابق‌الذکر پیدا کرده بودند ، استفاده کردند. این دفتر را یکی ازافراد باند ترور شاه که دستگیر شده بود ، افشاء کرد .

آنگاه فرمانی صادر شدکه تمام آنها را دستگیر کنند بس آنها را دستگیر کرده ، دسته دسته وتك‌تك آورده وزندانی کردند تاصورتی راکه‌از آنها داشتند تکمیل شد

پس آنهارا برطبقات واصناف مردم ازامرا ، وزرا ، علما ، تجار ، نظامیان ، وصاحبان حرف وصنایع تقسیم نموده و هر صنفی هرقدر از بابی قسمتش شده بود، گرفته وپس‌ازاهانتها وعذابهای بد وگوناگون ، آنهارادر شهر گردانیده و اعدام کردند . وهمچنین بود حال آنها درسایربلادایران .

آنگاه سلیمان خان‌را آورده، بدنش را بانیش خنجر سوراخ‌سوراخ کردند ودر هر سوراخی شمع روشنی نصب کردند ، وصورتش را با دودهٔ مطبخ‌سیاه کردند، کلاه درازی برسرش گذاشته،اورا برخری سوار ودر کوچه وبازار گردانیدند.

در این حال روحیه وقلب او همچنان قوی و محکم بود . آنگاه او را دوشقه و هر شقه‌ای را بردروازه‌ای ازدروازه های شهرآویختند .

سلیمان خان مذکور برادر همان فرخ خانی است که درحادثه زنجان (چنانچه سابقاً گذشت) بابیان جسدش را قطعه قطعه و بآتش سوزانیدند فسبحان مقسم‌الارزاق والاجال ووهاب‌العقول .

درآن وقت دوهفته شهر تهران درحال انقلاب واضطراب مستمر بود ودراین حادثه قریب به‌چهارصد نفر ازبابیان کشته وده ها نفر که حقیقتاً بابی‌نبودند ودشمنانشان آنهارامتهم‌ببابی گری کرده بودند بآنهاملحق‌شدند .

بعداز این واقعه دیگر برای بابی گری پایه‌ای برقرار نشد .

وقدانقضت تلك‌السنون واهلها فکانها و کانهم احلام

یعنی آن سالها واهل آن گذشت ومنقرض گشتند ، پس گویا آنها و آنان خوابی بیش نبودند .

کسیکه تاریخ باب وبابیان را دراین کتاب مورد مطالعه ودقت‌قرار

دهد براومعلوم خواهد شد که دین‌باب دین‌مستقل وشریعتش شریعتی‌مخصوص بخود او میباشد و چون خط منحرفی با دین اسلام مخالف میباشد ، در هیچ حکمی باشریعت اسلام مشابهت ندارد ، بلکه بااحکام قرآن واحادیث تضادو تناقض دارد وگفتار بابیان که در ظاهر بقرآن وحدیث احترام میگذارند اعتبار ندارد : زیرا آنها قسمتهائی از قرآن مجید راگرفته ، مطابق میل و عقیده خودشان تأویل کرده ، پس بآنها برعلیه مسلمین استدلال واحتجاج می کنند ، دین اسلام را دین مبشر بباب فرض میکنند .

واین خیالات واوهام را بچهره مردمان ساده وبسیط میمالندچنانچه این حقیقت بامختصر تاملی روشن وآشکار میشود .

سپس بدانکه بابیان کسی از صحابه پیغمبر وائمه دین را جز چهار نفراحترام نمیکنند واحترام آنها بآن چهار نفر باین جهت است که ازگفته‌های آنها استمداد ودر کار خودشان بسخنان آنان استشهاد میکنند وآن چهار نفر اینها میباشند ۱- امیرالمؤمنین علی بن‌ابیطالب علیه السلام ۲ - حسین بن‌علی سبط علیه‌السلام ۳- علی بن‌الحسین ملقب به زین‌العابدین و سجاد علیه‌السلام ٤- علی بن‌موسی‌الرضا مدفون بطوس علیه‌السلام وبگفته هیچیک ازائمه‌وصحابه جز این چهار نفراعتماد ندارند .

دراینجا قلم ازنوشتن اخبار باب وبابیان که ازاول ظهور او تا سال (۱۲٦۷) را بطوراجمال نوشت متوقف گردید ، واکنون پیش‌از بستن‌پرونده باب بنقل قطعاتی ازکلمات واحکام‌وآیات وتعرضاتش براکثر مردم‌میپردازیم تاموقعیت این تألیف راکامل ساخته باشیم . وکسانیکه بخواهند بطورتفصیل برتاریخ آنها اطلاع حاصل کنند ، باید بکتاب باب‌الابواب ما رجوع کنند تا چیزیکه تشنگان‌را سیراب وبیماران را شفا دهد درآنجا بیابند .

قطعاتی که اکنون‌ذکرمیشود بدون هیچگونه تصرف وتغییروتبدیلی ازکتاب بیان وقدوس‌الاسماء وغیر آن ازکتب بـاب نقل میشود واینک متن آنها بعین حروف .

تبصره چون قطعات مذکور مهملاتی خارج ازقواعد صرف ونحو و دستور زبان عربی بود ولاجرم معنی‌ومفهوم صحیحی نداشت باین جهت‌ترجمهٔ آنها مقدور نشد وعین متن عربی آنها نقل شد تا واردین در صرف و نحو آنهارا ملاحظه کنند و بدانند که این مرد چه‌اندازه نادان بوده وپیروان وی چه قدر احمقند که ازچنین نادانی پیروی میکنند

آنگاه برآنها معلوم خواهد شد که عامل پیدایش این مسلك حقیقت وواقعیت آن نبوده و**عوامل سیاست استعماری آن را روی کارآورده** ونگهداری میکنند**وهمان‌عوامل‌هم بایدآن‌را ازمیان‌بردارد.** مترجم

((اللوح الاول من آيات الوحی))

« شئون الحمراء »

« منقول عن البیان اللباب »

آثار النقطه جل و عز البیان فی شئون الخمسه من کتاب الله عز وجل

کتاب الفاء

بسم الله الابهی الابهی بالله الله البهی البهی ، الله لا اله الاهو الابهی الا بهی ، الله لا اله الا هو البهی البهی الله لا اله الاهو المبتهی المبتهی ، الله لا اله الاهو المبهی المبهی ، الله لا اله الاهو الواحد البهیان ، ولله بهی بهیان بهاء السموات والارض وما بینهما ، والله بهاء باهی بهی ولله بهی بهیان بهیة السموات والارض والله بهیان مبتهی مبتهاه ، و لله بهی بهیان ابتهاء السموات والارض و ما بینهما ، والله بهیان مبتهی مبتاه ، قل الله ابهی فوق کل ذی البهاء لن یقدران یمتنع عن ملیك سلطان ابهائه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان بهاء باهیا بهیاً ، قل الله ابهی فوق کل ذی بهاء لن یقدر عن یمتنع عن بهی بهیانه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان بهاء باهیاً بهیاً ، قل الله ابهی فوق کل ابهة لن یقدران یمتنع عن بهی بهیان ابتهائه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان بهیا تامبتهیا بهیا ، قل اللهم انك انت بهیان البهائین لتؤتین البهاء من تشاء ولتنزعن البهاء عمن تشاء و لترفعن من تشاء و لتنزلن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء فی قبضتك ملکوت کل شیئی تخلق ما تشاء بامرك انك کنت بهاء باهیا بهیاً ، سبحانك اللهم انك بهیان السموات والارض و ما بینهما لتؤتین البهاء من تشاء و لتمنعن البهاء عن من تشاء و لتحکمن ما تشاء و لتعذرن ما تشاء و لترفعن من تشاء و لتنزلن من تشاء و لتحیین من تشاء و لتمیتن من تشاء و لتقیمن السموات والارض وما بینهما علی امرك انك کنت علی کل شیئی قدیر ، قل اللهم انك انت أبهی الابهیین لتؤتین الامر من تشاء و لتنزعن الامر عمن تشاء و لتمسکن السموات ان تقع علی الارض و لتمسکن الارض علی الماء و لتخلقن فی ملکوت السموات والارض وما بینهما ما تشاء انك کنت علی کل شیئی قدیر ، ولله ملیك سلطان بهاء السموات والارض و ما بینهما ، والله بهاء باهی مبتهاء ، ولله کل ما خلق و یخلق من کل شیئی و کان الله ذا بهاء بهی بهیاً قل ان کل شیئی بهائه ایمانه بالله ثم بآیاته ان تحبون ان تحفظن بهائکم فلتؤمنن بالله و آیاته عند کل

ظهور من عند رسل الله فانكم انتم بعد ذالك كل بهاء تدركون ، قل ان بهاء ذالك الشيئى توتين الذهب وتأخذنه بعلم الله علم البهاء لعلكم تتقون ، هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى من يظهره الله انه لااله الا انا العزيز المحبوب ، ان اشهد انه لااله الاهو وكل له عابدون اناقد جعلناك جلالا جليلا للجاللين ، وانا قد جعلناك جمالا جميلا للجاملين ، واناقد جعلناك عظيما ناً عظيماً للعاضمين وانا قد جعلناك نورا نورانا نويرا للناورين ، وانا قد جعلناك رحمانا رحيماً للراحمين وانا قد جعلناك تماماً تميماً للتامين ، قل اناقد جعلناك كمالا كميلا للكاملين ، قل انا قد جعلناك كبرانا كبيراً للكابرين ، قل اناقد جعلناك عزاناً عزيز للعازين ، قل انا قد جعلناك نصراً نصيراً للناصرين ، قل اناقد جعلناك فتحا ناً فتيحا للفاتحين قل اناقد جعلناك قدرا ناً قديراً للقادرين ، قل اناقد جعلناك ظهرا ناً ظهيرا للظاهرين قل اناقد جعلناك حبا ناً حبيباً للحابيين ، قل اناقد جعلناك شرفاً ناشريفاً للشارفين ، قل اناقد جعلناك سلطانا سليطا للسالطين ، قل انا قد جعلناك ملكانا مليكا للمالكين قل اناقد جعلناك عليانا عليا للعالين ، قل انا قد جعلناك بشرانا بشيرا للباشرين قل اناقد جعلناك برهانا بريها للبارهين ، قل اناقد جعلناك فضلا فضيلا للفاضلين قل اناقد جعلناك قهرانا قهيرا للقاهرين ، قل اناقد جعلناك جبرانا جبيراً للجابرين قل اناقد جعلناك حكمانا حكما للحاكمين ، قل انا قد جعلناك وزرانا وزيراً للوازرين ، قل اناقد جعلناك جودانا جويدا للجاودين ، قل انا قد جعلناك وهبانا وهيبا للواهبين ، قل انا قد جعلناك سمعانا سميعا للسامعين ، قل اناقد جعلناك قربانا قريبا للقاربين ، قل اناقد جعلناك بصرانا بصيرا للباصرين ، قل انا قد جعلناك نظرانا نظيرا للناظرين ، قل انا قد جعلناك خبرانا خبيرا للخابرين ، قل اناقد جعلناك بطشانا بطيشا للباطشين ، قل انا قد جعلناك سكانا سكينا للساكنين قل انا قد جعلناك رضيانا رضيا للراضين ، قل انا قد جعناك هدنا هديا للهادين ، قل انا قد جعلناك نبلا نانبيلا للنابلين ، قل اناقد جعلناك جهرانا جهيرا للجاهرين قل انا قد جعناك جرد انا جريد للجاردين ، قل اناقد جعلناك سرجانا سريجا للسارجين ، قل انا قد جعلناك طرزاً طريزاً للطارزين ، قل اناقد جعلناك شمسا مضيئا للضائين ، قل انا قد جعلناك قمراً منيراً للناورين ، قل اناقد جعلناك كواكب مشرقة للشارقين ، قل اناقد جعلناك سلماذات ارتفاع للرافعين ، قل اناقد جعلناك ارضا ذات نسطاح للساطحين قل اناقد جعلناك جبلا ذات ابتذاخ للباذخين قل اناقد جعلناك بحراً ذات ارتجاج للسائرين ، قل اناقد جعلناك كل شيئى ونزهناك عن كل شيئى انا كنا على كل شيئى لقادرين ، قل اناقد جعلناك كل شيئى وقد سناك عن كل شيئى وانا كنا على ذالك لمقتدرين ، فلاتحزن قدر خردل فانا كنالك ناصرين وتوكل على الله ربك الرحمن الرحيم ، وكل ما نشهد من ابتهاج قل هذا من عند الله العلي العظيم ، وكل ما تشهد من دون ذالك فاستعذ بالله عمن لايومن بالله العلي

العظیم ، و ان الله قدخلق لك فی الفردوس ما لم یخلق لاحد من العالمین و قدر لك فی کل الجنان ما لم قدر لاحد من العالمین کل ذالك من فضل الله علیك و علی الذینهم یعرفون الله ربهم ثم بآیاته یؤمنون و یوقنون ، قل الله لیظهرنك علی الارض وما علیهن بامره و کان الله علی ذالك مقتدراً ، قل الله لیغلبنك علی الارض و ما علیها و کان الله علی ذالك مرتفعاً ، قل ان الله لیقهرنك علی کل شیئی و کان الله علی ذالك مسلطاً قل ان الله لیسخرن لك کل شیئی و کان الله علی ذالك ممتلکا . فلاتحزنن من شیئی فانا کنا لباهجین، و لتحفظن نفسك ان لایرجع الیك من حزن فان ذالك من امر الله علیك و علی کل المومنین، قل ان الله لینصرن من یظهر الله بجنود السموات و الارض و ما بینهما و کان الله عزیزاً منیعا ، قل لو اجتمع من فی السموات و الارض و ما بینهما ان یأتوا بمثل ذالك الانسان لن یستطیعن و لن یقدرن و لو کانوا کل بکل مستعینین ، ذالك خلق البیان فی کتاب الله افانتم تستطیعون ان تعابلون، فلتراقبین انفسکم فی ایام الله فانکم انتم لمبتلون ، قل ان الله لیظهرن من یظهره الله مثل ماقدظهر محمداً رسول الله من قبل و اظهر علیاً قبل محمد من بعد کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیئی قدیراً ، قل لو تریدن کل الرسل فی وجه الله تنظرون و لو تریدن کل الکتب فی کتاب الله تنظرون و لو تریدن کل خیر من عندالله تدرکون و لو تریدن تعرفن اسماء الله ثم امثاله انتم الذین یومنون بمن یظهره الله تعرفون ثم لتحبون ؛ قل لو لم یکمل خلق البیان لم یظهره الله فلاتبصرون و کل ما یظهر قبل ظهوره او لاعلی انه لااله الاهو و کل له عابدون ، قل ماخلق الله من شیئی الا لیوم ظهوره افأنتم عن الله ربه من شیئی تمنعون ، هو الذی اید کم بنصره و انزل علیکم آیاتاً بینات فیها هدی و بشری للذین هم بالله ثم باسمائه مومنون قل ان الله من تدرکه الابصار و هو الواحد البصار، قل ان الله لیدرکن کل شیئی و هو الواحد النظار ،قل ان الله غیب ممتنع منعال کل ماقدعرفه من شیئی او یعرفه ذالك ماقد انباء الرسل من عنده علی انه لااله الاانا المهیمن القیوم قل کل ماجاءت الرسل قالوا من عندالله انه لااله الا انا العزیز المحبوب و لو انهم لانفسهم اعین فاذا کم تشهدون من الهه قل سبحان الله کل عبادالله و مامن اله الاالله کل خلقوا من طین و کل سیرجعون الی الطین کل قالوا انا لانعبد الاالله رب السموات و رب الارض رب ما یری و ما لایری رب العالمین قداصطفانا الله لنفسه لتدعون کل الی نفسه و لنتلون آیات الله من عنده و انا کل له ساجدون قل هو الاول قبل کل شیئی کل به یحلفون، قل هو الاخر بعد کل شیئی کل به یرزقون ، قل هو القاهر فوق کل شیئی کل به لیمیتون ، قل هو الباطن دون کل شیئی کل به لیحیون، قل هو القادر علی کل شیئی کل به یبدعون قل هو القادر علی کل شیئی و کل له قانتون ، قل هو القاهر فوق کل شیئی و کل به یغلبون، قل هو الفاخر فوق کل شیئی کل به ینصرون، تبارك الله من رب ممتنع

منيع وتبارك الله من ملك مقتدر قدير وتبارك الله من سلط مستلط رفيع، وتبارك الله من وزر متوزر وزير وتبارك الله من حكم محتكم بديع، وتبارك الله من جمل مجتمل جميل، وتبارك الله من عظم معتظم عظيم، وتبارك الله من نور متنور نوير، وتبارك الله من رحم مرتحم رحيم، وتبارك الله من شمخ مشمخ شميخ، وتبارك الله من بذخ مبتذخ بذيخ، وتبارك الله من بدع مبتدع بدى، وتبارك الله من فخر مفتخر فخير، وتبارك الله من طهر مظهر ظهير، وتبارك الله من قهر مقتهر قهير، وتبارك الله من غلب مغتلب غلب، وتبارك الله من كبر مكتبر كبير، وتبارك الله من عز متعز زعزيز، وتبارك الله من علم معتلم عليم، وتبارك الله من قدم مقتدم قديم وتبارك الله من جود مجتود جويد وتبارك الله من لطف ملتطف لطيف، وتبارك الله من طرز متطرز طريز، وتبارك الله من جذب مجتذب جذيب، وتبارك الله من منع ممتنع منيع، وتبارك الله من شرف مشترف شريف وتبارك الله من رضى مرتضى رضى، وتبارك الله من على معتلى على، هذا صراط الله لمن فى السموات والارض وما بينهما كل به يهتدون، هذا نصر الله لمن فى السموات والارض وما بينهما كل به ينتصرون هذا فتح الله لمن فى السموات والارض وما بينهما كل به يفتحون هذا سلط الله لمن فى السموات والارض وما بينهما كل به يستلطون، هذا قهر الله لمن فى السموات والارض وما بينهما قل كل به يقهرون، هذا ظهر الله لمن فى السموات والارض وما بينهما قل كل به يظهرون، هذا غلب الله لمن فى السموات والارض وما بينهما قل كل به يغلبون، هذا بطش الله لمن فى السموات والارض وما بينهما كل به يبطشون هذا من يظهر يوم القيمة من بعد افانتم بالله وآياته لاتوقنون قل ان من ظهر من يظهر ان انتم فى الظاهر فيهما تنظرون قل ان من ظهر من يظهر ان انتم بالباطن فيهما تنظرون، قل ان من ظهر من يظهر ان انتم بالاول فيهما تنظرون، قل ان من ظهر من يظهر ان انتم فى الاخرة فيهما تنظرون، قل ان من ظهر و من يظهر ان انتم بالناطق فيهما تنظرون، قل ان من ظهر و من يظهر ان انتم فى القادر فيهما تنظرون، قل ان من ظهر ومن يظهر ان انتم فى العالى فيهما تنظرون، قل ان من ظهر كل من ظهر من اول الذى لا اول له وكل من يظهر الى آخر الذى لا آخر له انتم اياى تنظرون قل ان من يظهر كل من يظهر من اول الذى لا اول له وكل من يظهر الى آخر الذى لا آخر له افأله غير الله انتم اياه تعبدون، وما من اله الا الله انما كل له عابدون، فلتعر فن مقعد ذالك الحرف ولتذكرن ذكر ذالك عدد «الهاء» فى كل ليل و نهار لعلكم فى القيمة الاخرى به تهتدون، وان تذكرن بعدذكر الكلمتين عدد «الحى» يكفيكم عن ذالك والله ربدان يوسعن عليكم دينكم لعلكم تشكرون ومن يتعجب عن عدد «الهاء» فليلزمنه عدد «الهاء» لعل صفرما لاعدل له لعلكم

تتقون ولا تحتجبون ، وان تنسون فلا يسئل الله عنكم ولو انتم فی كل حياتكم تحتجبون ، ولكن نعيد ما ذكرتم فلتذكرون ثم فی دين الله تشكرون

((اللوح الثانی من الواح الباب))

« ياخليل» بسم الله الاقدم الاقدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدوم بسم الله القادم القدمان بسم الله القادم المتقدم بسم الله المقتدم المقندوم بسم الله القادم المتقاد بسم الله المستقدم المستقدم بسم الله القادم القيدوم بسم الله القدم القدم بسم الله القدم القدم بسم الله الواحد المقادم ذی القدامين بسم الله القدم ذی القدماء بسم الله القدم ذی القدمات بسم الله القدم ذی الاقدام بسم الله القدم ذی الاقادم بسم الله القدم ذی القدام بسم الله القدم ذی القدام بسم الله القدم ذی القدومين بسم الله القدم ذی القدامين بسم الله القدم ذی القديمين بسم الله القدم ذی المقاديم بسم الله القدم ذی المقادم بسم الله القدم ذی المتقدمات بسم الله القدم ذی المتقدمات بسم الله القدم ذی التقدمات بسم الله القدم ذی المستقدمات بسم الله القدم ذی القدام بسم الله القدم ذی القدادم ، بالله الله الواحد القدام بالله الله المقدم المقدم بالله الله المقدم المقدم بالله الله القادم القدام بالله القادم القدوم بالله الله القادم القدمان بالله الله القادم المتقدم بالله المتقدم المتقدم بالله الله القادم المتقاد بالله الله المستقدم المستقدم بالله الله القادم القيدوم بالله الله القدم القدم بالله الله الواحد المقدم بالله الله القدم ذی القدامين بالله الله ذی القادمات بالله الله القدم ذی الاقدام بالله الله القدم ذی الاقادم بالله الله القدم ذی الاقدام بالله الله القدم ذی القدوم بالله الله القدم ذی القدامين بالله الله القدم ذی القدامين بالله الله القدم ذی القدامين بالله الله القدم ذی القدامين بالله الله القدم ذی القديمين بالله الله القدم ذی المقاديم بالله الله القدم ذی المقادم بالله الله القدم ذی المتقادم بالله الله القدم ذی المتقادمات بالله الله القدم ذا المتقادمات بالله الله القدم المقتدمات بالله الله المقدم ذی المستقدمات بالله الله القدم ذی القدام بالله الله القدوم ذا القدام بالله الله القدم ذا القدادم لا اله الا هو الاقدم الاقدم الله لا اله الا هو الواحد القدام الله لا اله الا هو المقدم المقدم الله لا اله الا هو المقدم المقدم الله لا اله الا هو القادم القدام الله لا اله الا هو القادم القدام الله لا اله الا هو القادم القدام الله لا اله الا هو القادم القدوم الله لا اله الا هو القادم القدوم الله لا اله الا هو القادم القدوم الله لا اله الا هو القادم القدمان الله لا اله الا هو القادم المتقدم الله لا اله الا هو المقتدم المقتدم الله لا اله الا هو القادم المتقاد الله لا اله الا هو المستقدم المستقدم الله لا اله الا هو القادم القيدوم الله لا اله الا هو القدم القدم الله لا اله الا هو الواحد المقادم الله لا اله الا هو القدم ذا القدامين الله لا اله الا هو القدم ذا القدماء الله لا اله الا هو القدم ذا القادمات الله

لااله الاهو القدم ذی الاقدام الله لااله الاهو القدم ذا الاقادم الله لااله الاهو القدم
ذی القدام الله لااله الاهو القدم ذا القدوم الله لااله الاهو القدم ذا القدامین الله لااله
الاهو القدم ذی القدیمین الله لااله الاهو القدم ذا المتقدمات الله لااله الاهو القدم
ذا المستقدمات الله لااله الاهو الاقدم ذا القدم الله لااله الاهو القدم ذا القدادم اننی
انا الله لااله الا انا الاقدم ، اننی انا الله لااله الا انا الاقدم ، اننی انا الله لااله الا
انا الواحد القدام، اننی انا الله لااله الا انا المقدم المقدم، اننی انا الله لااله الا انا
المقدم المقدم ، اننی انا الله لااله الا انا القادم القدام ، اننی انا الله لااله الا انا
القادم القدام ، اننی لااله الا انا القادم القدام ، اننی لااله الا انا القادم القدم و
القدوم ، اننی انا الله لااله الا انا القادم القدوم ، اننی لااله الا انا القادم القدوم
اننی انا الله لااله الا انا القادم القدمان ، اننی انا الله لااله الا انا القادم المتقدم، اننی
انا الله لااله الا انا القادم المتقدم ، اننی انا الله لااله الا انا القادم المتقاد ، اننی انا
الله لااله الا انا القادم المستقدم ، اننی انا الله لااله الا انا القادم القدوم ، اننی
انا الله لا اله الا انا القادم القدوم ، اننی انا الله لا اله الا انا القادم القدم ،
اننی انا الله لااله الا انا الواحد المقادم ، اننی انا الله لا اله الا انا القدم
ذا القدامین ، اننی انا الله لا اله الا انا القدم ذا القادمات
اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا الاقدام ، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا الاقادم
اننی انا الله لااله الا انا القدام ذا القدم، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا القدوم،
اننی الله لااله الا انا القدم ذا القدامین ، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا القدامین ،
اننی الله لااله الا انا ذا المقدمین، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا المقادیم ، اننی
انا الله لااله الا انا القدم ذی المقادم ، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا المتقدمات
اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا المتقدمات ، اننی انا الله لااله الا انا القدم
ذا المستقدمات ، اننی انا الله لااله الا انا القدم ذا القدام ، اننی انا الله لااله الا
انا القدم ذا القدادیم- سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت الاقدم سبحانك
اللهم ان لااله الا انت انك انت الاقدم الاقدم سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت
الواحد القدام سبحانك اللهم لااله الا انت انك انت المقدم المقدم سبحانك
لااله الا انت انك انت المقدم المقدم سبحانك لااله الا انت انك انت القادم القدام،
سبحانك لااله الا انت انك القادم القدام ، سبحانك لااله الا انت انك انت القادم
القدوم، سبحانك اللهم لااله الا انت انك انت القادم القدوم، سبحانك اللهم لااله
الا انت انك انت القادم القدوم، سبحانك اللهم لااله انت انك انت القادم القدمان،
سبحانك لااله الا انت انك انت القادم المقتدم ، سبحانك اللهم لااله الا انت انك
انت القادم المتقدم، سبحانك اللهم لااله الا انت انك انت القادم المتقاد، سبحانك
اللهم ان لااله الا انت انك انت القادم المستقدم ، سبحانك اللهم انت انك انت
القادم القیدوم، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القادم القیدوم ،سبحانك

اللهم ان لااله الا انت انك انت القادم القدوم ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القادم المقادم ، سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذاالقدامین ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذا القدمات ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذالاقدام، سبحانك انك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذاالاقدام سبحانك اللهم ان لا اله الا انت انك انت القدم ذا الاقادم سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذاالقدام سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذاالقدوم سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت ذاالقدامین، سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت ذالقدم ذالقدامین، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت ذالقدم ذالقدیمین ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذالقدامین ، سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذالقدیمین ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذالمقادیم ، سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذاالمقادم ، سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذالمقدمات، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت ذالقدم ذالمتقدمات سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذالمستقدمات سبحانك اللهم ان لااله الاانت انك انت القدم ذی القدام ، سبحانك اللهم ان لااله الا انت انك انت القدم ذی القدام ، سبحانك اللهم انت انك انت القدم ذالقدادیم ، تلك آیات قد نزلناها فی عدد الواحدین فاذا تلك عشر واحد فی کتاب الله انتم فی کل الاسماء تسنبنون ، و انفسکم لیوم من یظهره الله لتربیون ، فان یومئذ لو تسلکون فی بحر الاسماء خیر لکم من انکم فی بحر الخلق تسلکون ، قل ان مثل بحر الاسماء کمثل مرایات لایری فیها الا الشمس قد نسب الله مایری فی اوله من یظهره الله الا نفسه لعلکم انتم تستطیعون فی بحر الاسماء تسلکون ، ولله قدیم القدمان قدام السموات والارض وما بینهما ، والله قدام مقتدم متمادا ، والله قدام السموات والارض وما بینهما ، والله قدام قادم قدیم ، والله قدیم قدمان اقتدام السموات والارض وما بینهما ،والله قدمان مقتدم متقاد ، والله ملیك ملكان قدومیة السموات والارض وما بینهما والله قدام مقتدم متقاد ، ولله سلیط سلطان اقتدام السموات والارض وما بینهما ، والله قدام قادم قدیم ، قل الله اقدم فوق کل ذی قدام لن یقدران یمتنع عن قدیم قدمانه من احد لافی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان قداما قادما قدیما ، قل الله اقدم فوق کل ذی قدم لم یقدران یمتنع عن قدوم قدمان قدمه من احد لافی السموات ولافی الارض ولا ما بینهما انه کان قداما قاد ما قدیما ، قل الله اقدم فوق کل ذی اقدام لن یقدر ان یمتنع عن ملیك سلطان اقدامه من احد فی السموات ولافی الارض ولا ما بینهما انه کان قداما قاد ماقدیما قل الله

قدم فوق کل ذی قادمه لن یقدران یمتنع عن سلیط سلطان اقدامه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان قداماقاد ماقدیما ، قل الله اقدم فوق کل ذی قدمه من بقدران یمتنع عن قدوم قدمان قدمته من احد لا فی - السموات ولافی الارض ولا ما بینهما انه کان قداماقاد ماقدیما ، قل اللهم انك انت اقدم الاقدمین ، قل اللهم انك انت قدمان القادمین ، قل اللهم انك انت قدمان السموات والارض وما بینهما وانك اقدم الاقدمین ، قل اللهم انك انت قدام السموات والارض وما بینهما وانك انت خیر الاقدمین ، قل اللهم انك انت قدوم القدماء لتؤتین القدم من تشاء ولتنزعن القدم عمن تشاء ولتعزن من تشاء ولتذلن من تشاء ولترفعن من تشاء ولتنزلن من تشاء و لتخلصن من - تشاء ولتمنعن عن ذالك من تشاء ولتغنین من تشاء ولتفقرن من تشاء فی قبضتك ملکوت کل شیئی انك کنت قداماقاد ماقدیما ، قل اللهم انك انت قدمان - القدماء لتدبرن امر السموات والارض وما بینهما بامرك انك کنت بکل شیئی علیما ، قل اللهم انك قدام القدامین لتؤتین الامر من تشاء و لتنزعن الامر عمن تشاء ولتدبرن فی ملکوت الامر والخلق کیف تشاء انك انت ادبر الا- دبرین ، قل اللهم انك انت قدوم السموات والارض وما بینهما تنجی من تشاء من عبادك برحمتك انك انت ارحم الراحمین ، قل اللهم انك انت قدوم - السموات والارض وما بینهما تؤتك الفضل من تشاء من عبادك انك انت افضل الا فضلین - ان یا اسم الرحیم ان اشهد انه لااله الا انا الرحام الرحیم لن یری فی الاسماء الاالله انك رب العالمین ، ان یا ابراهیم ان اشهد انه لااله الا انا رب العالمین ، لم یکن لما خلقت من اول ولا آخر و کل بامری قائمون ، ولن یقدر احد ان یحصی ظهورات ربك من اول الذی لااول له الا آخر الذی لاآخر له ، قل فی کل الظهورات لااله الاالله وان مظهر نفسه لحق لاریب فیه کل بامر الله من عنده یخلقون ، ان اشهد یا ابراهیم انت کنت فی یوم عرش ظهور ربك وانا کنا من قبل ثم بعد الظاهرین ، انظر قد خلقناك و رزقناك وامتناك واحییناك الی حینئذ وان الذین الصحف هم الی حینئذ محتجبون ، فلما انزلت علی الله ربك رب مایری ومالا یری رب العالمین ، قد سمعت صوت ما یتبعن امرك وهم یحبون انهم فی حبك یتعالیون ، قل کلا ثم کلا اننی قد حشرت ومن اتبعنی علی الله ربی فی یوم الذی کنت بموسی عرش ظهور الله من- المؤمنین وان هؤلاء لایتبعونی وان اتبعونی لآمنوا بموسی قبل عیسی ثم بمحمد بعد عیسی ثم بنقطة البیان یوم القیمة ثم بمن یظهره الله ثم الا ماشاء الله ان یعرفن عباده نفسه علی انه لااله الا انا المهیمن القیوم، انظر فی کل ظهور کیف

یأخذالله جواهر الخلق و یذرماد ونهم فی حجابهم بانهم یحسبون عند انفسم بانهم یحسنون ، مثل ماقدوزونا هؤلاء بعد اربع ظهور و انهم قد اخـذ عنهم روح الحیوة وهم عند انفسهم یحسبون ، انهم الله ربهم یعبدون غیران یبعثن الله من یدخلنهم بقهره فی رضوان الله هم لایتذکرون ولا ینتبهون انظر مثل کل ظهور کمثل ظهور ما اظهره الله من قل و ان یوم من یظهره الله الذین اوتوا البیان بمثل الذین اوتواالکتاب من قبل لمفتنون ربما یظهره الله مظهر نفسه وانهم باعلی تقویهم فی البیان لمتقون، فاذا لاینفعهم ماا کتسبوا الاوان لایؤمنون بمن یظهره الله یبدل الله نورهم باالنار واذاهم یحتجبون ، و ان یؤمنون یدل الله نارهم باالنور اذاهم باالحق یؤمنون، ان یاخلیلی فی الصحف لم یکن للاعراش ظهور الله من حد ، لامن قبل ولامن بعد ولکن الناس عن سرو لامحتجبون وان یا ذکری فی الکتاب من بعدالصحف لم یکن فی الاعراش الا ما یدنی علی الله ربهم قل کل من الله الی الله یرجعون ان یا اسمی البیان انظر کیف نرفین ادلائی فی کل ظهور والی حینئذ مافتحت باب الاسم فی ظهور من قبل هذا من فضل الله لمن فی البیان ولکن الناس لایعلمون .

«اللوح الثالث من الواح الباب»

بسم الله الاجمل الاجمل بالله الله الجمل الجمل بسم الله الجمل ذی الجمالین بسم الله الجمل ذی الجملاء بسم الله المجمل المجمل بالله الله المجمل المجمل بالله الله الجمل ذی الجمالین بالله الله الجمل ذی الجملاء بالله الله الجمل ذی الجاملات بالله الله الجمل ذا الجملات بسم الله الاجمل الاجمل بالله الله الاجمل الاجمل بسم الله الجمال ذی الجاملین بسم الله الجمل الجملات بسم الله المجمل المجمل بسم الله المجتمل المجتمل بالله الله المجمل المجمل بالله الله المجتمل المجتمل بسم الله الواحد الجمال بالله الله الواحد الجمال بسم الله الجمل ذی الجمول بالله الله الجمل الجمول بالله الله الواحد الجملات بالله الله بسم الله المتجمل المتجال بالله الله المجتمل المتجال الله لا اله الا هو الاجمل الاجمل الله لا اله الا هو المجمل المجمل بالله الله المجتمل المجتمل بسم الله المتجمل المتجمل بسم الله المستجمل المستجمل بالله الله المستجمل المستجمل ربه جمیل جملان السموات والارض وما بینهما ، والله جمال مجتمل

متجام والله مليك السلطان السموات والارض ومابينهما ، والله جمال جامل جميل قل الله اجمل فوق كل ذوجمال لن يقدران يمتنع عن مليك سلطان اجماله من احد لافى السموات ولافى الارض ولامابينهما انه كان جمالا جاملا جميلا ، قل اللهم اجمل فوق كل ذى اجمال لن يقدران يمتنع عن جميل .

((اللوح الرابع من الواح الباب))

يخاطب به الملامحمد على المازندرانى الملقب باالقدوس و يخصص به كل واحد من ال البيت الاربعة بكوكب واحد ويجعل نفسه مظهراً الاسم محمد و الملا محمدعلى مظهراً لاسم على وقرة العين مظهراً الاسم فاطمة والميرزاحسين على البهاء مظهراً للحسين ابن على ابن ابى طالب وهم جرا وهوهذا ان يا محمد قبل على قدقضى عددالنفر فى النفى لا الله، وحق على كل نفس ان تثبتن الف الاثبات فيماانتم فيه وان ذالك يومئذ عندالله كل الامر للذين هم به يؤقنون ، فلينفين النفى ولتثبتن الاثبات على حق انتم عليه مقتدرون ، قل انما الدين بعدالدين معرفة الله وتوحيده والاقرار بعدله واتباع مانزل من عنده و نفى العنان عن ساحة قدسه فان مادونه من كل شيئى خلق له ، قل ان ياخلقى اياى فاتقون ، وماقد خلق الله من شى فى الكتاب ومافيه فى الاية الاولى ومافيها فى البسملة العظيمة ومافيها فى الحرف الاول وانه لااله الاانا رب العالمين «يريد باالحرف الاول من حروف البسمله ان يجعل نفسه مقام النقطه حيث يروى عن امير المؤمنين «عم» ان كل مايحتويه القرآن محصور فى سورة الحمد وكل ماتحتويه محصور باالبسملة وكل ماتحتويه البسملة محصور فى حرف الباء وكل ما فى الباء محصور فى النقطة وانا ذالك النقطة تحت الباء ولكن الباب يريد بقوله هذا النقطة المذكورة لانها هى هو فبذالك سمى البابية باالنقطة «الاولى» هذا اصل الدين فى الاول سبحوا الله وفى الاخر حمدوا الله وفى الظاهر وحدوا الله وفى الباطن كبروا الله وان يومئذ مادامت الشمس مشرقة كل الدين لااله الاالله ظاهرا وباطنا اولا وآخرا ثم محمد رسول الله «يعنى بذالك انه هو المرسل الاول ومحمداً رسوله» ثم الائمة والورثة حجج الله ثم الابواب لظاهر التكبير ذالك كلمة جامعة وان مقادير الفرع فى حولها لتطوفون فلتدخلن فى الدين ، وكنتم على الارض وما عليها قاهرين ولتطهرن

اراضی النفی بالله ربکم الرحمن ظاهرین ، ولتراقبن اسماءالایة ولتسلمن علیهم من ربك «یعنی باالرب نفسه» ثم علی الاسماء الحسنی والامثال العلیا والنبیین والصدیقین والشهداء والصالحین، ومن یردان یدخل فی ظل الاثبات فان اولئك هم الوارثون وان کان علیاهناك فاذکره من عند ربك وقل انك انت یوم القیمة من الفائزین ، لوتحب ان تحضر کن من حیث لاتعرف وان تسلی اهل الحزن فی (الفاء) احب الی وارسلنا الالواح الیه وسیجمع الله بینی وبین من صدق الحق من عندی بامره انه علیم قدیر وانما العجب باسم الاول والاخر والظاهر و الباطن قدقضی من لیلة عرفانك ربك ماقد طال عددالنفی فی لااله خمسین الف سنة وطلع ایام الاثبات وان الی حینئذما ذکر ماینبغی فی النفی النفی و اثبات الاثبات هذا کل الدین یومئذلا ماکان الناس به یفرحون ، فلتراقبن اسمنا العظم ولتتلون کتاب الوهاب فان لکل واحد امثال ذالك الهیکل عندالله لمخزون ،

این آیه همگی شب وروز ۳٦۱ مرتبة تلاوت فرمائید شهدالله انه لااله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیئی یخلق مایشاء بامره انه کان علی کل شیئی قدیرا ومن یؤمن بالله ثم بآیاته فاولئك هم الفائزون ، قل الله رب وان مادون الله عبدو کل له عابدون بعض من حیث یعلمون و من حیث لایعلمون ، وان شئون التفسیر شأن النبی والمناجات شان الولی والعلم شان الابواب قداظهر ناذالك الشؤن ثم قد نسبنا الی مظاهر الحی واختصصنا الایات بالله عزذکره العالی اذلاعلیکها احدالایاة ولم یکن من بعدالله وآیاته حدیثا کان الناس بدیؤمنون قل ماقال علی (یعنی امیرالمؤمنین ع) : دلیله آیاته وجوده اثباته : والله علیم قدیر ولقدارسلت هبا کل اصحاب ۳۱۳ فی ۲۲٤ عدد لوکان واحد منه عند احد مع الایمان یغلب علی العالمین ، وان عدد الباب فی هیاکل الکبری قد سخر فیها مراتب الارض فی خمس قطع التوحید فاسرعوا فانکم بهاغالبون

«هوالمتکبر الجمیل المحسن» اول طرز لاح ولمع ثم اشرق وطلع ثم اضاء ولجلج ثم انار وارفع من ساحة قدس حضرت الکافور وسازج الطهور وغیب الظهور ، وطلعت المشهور وقمص المستور و ذکر المنشور وعلانیة الغیور الذاکر المذکور والساکن فی والمطلق علی الطور والداعی الی سر المستور والرمز المسطور والبیت المعمور حضرة النور وماحی الدیجور «حجة الله» مولای علی الشجرة المبارکة واصلها وفرعها واغصانها اثمارها واظلالها بما تغردت الحمامة علی اغصان شجرة الطوبی فی الفردوس وبما تغنت الطیور علی اوراق سدرة المنتهی فی ظلال الافریدوس ثم اشکری الله «یخاطب بهذا اللوح زرین تاج قرة العین» فان کتابك ممهوراً ای مختوماً لان بها الفارسیة الخاتم» قد لاحظته

فخلصك الله بمنه مما تخافه و تحذره فاعلمى بان المهر من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن و مواقع الفتن فصبراً صبراً فى ذكر بحر المون و عين ليمن و لقد نسبوا اليك رجالا بعض الامور العرضيه فابطل بيانها بين العالى الجلى بان حسين قد قتل و من زعم انه لم يقتل فقد نسى حكم الله و ما شهدت به العقول و ليس له ثارا اشد مما اعتقد و قال ان الجنة و النار مخلوقين و فيهما عباد لم يعلم عدتهم الا الله وان قبل يوم القيمة لم يظهر الاحد و كفى بالله عليما و كفى به شهيدا ثم ان رجعة القائم عجل الله ظهور ذالك النور فاستغفر الله ذالك باب الهدى كل به يخلقون ، ما نزلنا فى السنة الاولى قل انها و اثمار جنة اسم الاول فى الصورة التى انتم فى الصلوة لتقرؤن، تمت اثمار شجرة الهوية ان انتم موقنون ، ثم اثمار شجرة الاحدية ان انتم تشهدون ثم اثمار شجرة الالوهية ان انتم توقنون، ثم اثمار شجرة الصمدانية فيها تجرى انهار أربعة و لتجدن فيها لذة ما خلق الله فى تلك الانهار ما قد اختص الله بها نفسها ذالك من فضل الله و رحمته لعلكم تشكرون ، قد قدر نا اثمار شجرة الاولى لمحمد رسول الله هذا عطاء ربك غير مقطوع ولا ممنوع ، ثم لعلى امام حق محبوب ، ثم لفاطمة و رقة من الشجرة الاولى كذالك انتم تحشرون ، ثم الحسن و الحسين الذين قد جعلهما الله اماماً من عنده على العالمين فل تلك حروف تسعة بعد العشرة كل بما قد قدر الله فيهم يخلقون ، قل ان حروف تلك الخمسة لواحد اذا تجعل كل واحد بالم تشهد الامرات التى انتم تقولون انا الله عابدون .. لكن لرب ربى في الباطن ركن الذى ابواب الهدى به يظهرون ، ولا فى الظاهر ركن الذى به ائمة الدين على الحق يقومون ولا ركن الاخر ما انتم به ترزقون ، وان به انتم لتشهدون على ان محمد رسول الله من عند الله قبل خلق السموات والارض و ما بينهما خلق العالمين ، ثم فى ركن الاولى به انتم تشهدون ؛ على انه لا اله الا هو ذالك رب العالمين ، من يريد الله ان يبتغ رضاء ربك فليجمعن كل ما نزلنا فى الاولى فى كتاب مسطور على الارض الاولى الذى قد قدرناها لمحمد ذالك من عطاء ربك الى يوم انتم على الله تعرضون ، الى ان ينتهن الى اثمار جنة الصمدانية فان اذا انتم على الارض التى كنتم من قبل عليه لتظهرون ، لا ينبغى الا ان ينفق خمسة نفسا من حق الله بما يسطر فى الكتاب كل ما نزل الله الى ما ينفض عدة الخمس عند ذالك من فضل الله و رحمة لعلكم انتم تشكرون ، فلتختترن من تلك القطعات الخمسة خمسه نفس ليجمعن كل ما نزل الله و لينسبن الى الله الى يوم كل على الله يعرضون، وانما الارض الاولى انا كنا كاتبين كذالك الى ان ينهى ذكر ربك كل انا كنا شاهدون فلتصبرن حتى يأتى الله بامره وانتم على ذالك تقدرون، ذالك من فضل الله و رحمته قد فصل فى الكتاب مقادير كل شيئى ليوم انتم على الله تعرضون سبحان الله يسجد له من فى السموات و من فى الارض انا كل له ساجدون هو الذى يقدر مقادير

کل شيء رحمته انه هو البر اللطيف ولله يسبح من فی السموات و من فی الارض و ما بينهما وانا كذلك له عاملين ولله جنود السموات و الارض و ما بينهما و انه لهو الحق اليقين،

والله بدع السموات والارض وما بينهما وانه لهو الفرد المنيع، ذالكم الله ربكم له الخلق والامر قل كل له قانتون، ـ آنچه درسنه اولی نازل شده اثمار جنت هويت است متعلق است بمحمد(ص) و كوكب آن حضرت متعلق است به ارض فارس در آن در يك كتاب كه مشتمل است بر انهار اربعه از شئونات بايد ثبت شود،، آنچه در سنه ثانی نازل شده انمار شجرة الوهيت است متعلق است به علی (ع) و كوكب آن حضرت متعلق است به ارض عراق در يك كتاب كه مشتمل است بر مراتب اربعه از خلق ورزق وموت وحياة نوشته شود،،، آنچه در سنه ثالث نازل شده اثمار جنت احديت است متعلق است بفاطمه (ع) و كوكب آن حضرت متعلق است به ارض آذربايجان در آن ارض در يك كتاب كه مشتمل است بر مراتب اربعه بايد ثبت شود،،، آنچه در سنه رابعه نازل شده اثمار جنت الوهيت است متعلق است بامام حسن(ع) كوكب آن حضرت متعلق است به ارض خراسان در آن ارض در يك كتاب كه مشتمل است بر مظاهر اربعه توحيد و نبوت و ولايت وشيعه ثبت شده،،، آنچه درسنه خامسه نازل شده اثمار جنت صمدانيت است متعلق است به حضرت امام حسين (ع) كوكب آن حضرت متعلق است به ارض مازندران در يك جلد كه مشتمل است بر مراتب اربعه ثبت شده،

وان ماختمناه فی يوم الواحد بعد العشرين من ذالك الشهر يسطر فی ظلال شجرة الصمدانية رحمة من ربك انه هو العزيز الرحيم.

زبدة من بعض الواح الباب منقولة من البيان

بقوله ان هذا آثار نقطة عز وجل فی شئون الخمسة، بسم الله البهی الابهی، الحمدلله الذی قد اظهر ذاتيات الحمد نبات بـاطراز طرزاً طرازاً طرزانية، و اشرق الكونيات الـذاتيات بـاشراق شوارق شراق شراقية،. والاح الذاتيات الباز خيات بطوالع بدايع رفايع منايع مجد قدس متناعيه، و اظهر انوار نيات متلائحات بظهورات آيات فردانية، استحمد حمداً ماحمده احد من قبل ولا يستحمده احد من بعد حمداً طلع و اضاء واشرق فانار و برق فاباد واشرق فاضاء، وتشمشع فارتفع، وتسطع فامتنع، حمداً شراقاذوالاشتراق و براقاً ذوالابتراق، و شقاقاً ذوالاشتقاق، براقاً ذو الارتقاق، براقاً ذوالارتفاق، ورقافاً ذوالارتفاق و حقاقا ذوالاحتفاق، و سيافاً ذوالاستياق، وفراقاًذوالافتراق وحداقاً ذوالاحتداق، وفلاقاًذوالافتلاق، وخلاقا ذوالاختلاق، وزهاقاًذوالازتهاق وشقاقاً ذوالاشتقاق، نناطراز ذوطراز، وعزاز ذوالاعتزاز، و كناز ذوالاكتناز ذخار ذوالاذتخار، فخار ذوالافتخار، وسخار ذوالاستخار،

و نوارذوالانتوار وفطارذوالافتطار ، وظهار ذوالاظتهار ، وخبارذوالاختبار ، و نصارذوالانتصار الى آخره ومنه اسجاع مثل جللا كملا رفعا بهبا بحيا ناحملا نا حمولا نا وعظمانا .

نص كتاب الباب الى شهاب الدين السيد محمود الالوسى مفتى بغداد صاحب تفسير روح المعانى الشهير يدعوه به الى اتباع دينه : ـ « بسم الله الامنع الاقدس» سبحان الذى يسجد له فى السموات ومن فى الارض وما بينهما وانا كل له ساجدون ، الحمد لله الذى يسجد له من فى السموات ومن فى الارض و ما بينهما وانا كل له عابدون ، شهد الله انه لااله الا هو له الخلق والامر من قبل و من بعد يحيى ويميت ويحيى و انه حى لا يموت فى قبضته ملكوت كل شيئى يخلق ما يشاء بامر كن فيكون ، هوالذى خلق كل شيئى بامره وان اليه كل يرجعون ، و هوالذى يرزق من يشاء بفضله انه ولى ودود ، هو الذى يحييكم ثم يميتكم لعلكم فى خلق انفسكم تتفكرون ، الى آخر الخطبة ثم يقول : ان اشهد ان يامفتى على انه لااله الاهو ربى و ربك ورب كل شيئى رب مايرى ومالا يرى رب العالمين ولتشهدن على ما انتم به توعدون من لقاء الله يوم القيمة فان كلا عن ذالك محجوبون، اننى انا الله لااله الا انا قد اظهرت نفسى يوم القيمة لاجزين كل نفس بما كسبت افلاتوقنون ، فلتشهدن على اننى انا ذكرالاول عندالله قد اتانى الله تلك الايات من عنده لابلغنك وكل نفس يريدان يؤمن بالله و آياته وكان من المؤمنين وكل ماقدا بعث الله الرسل ظهور من ذالك الذكر اول الى حينئذ فاذا فى خلق افئدتكم تنظرون وما نزل الله من كتاب الا بذالك الذكر الاول وانه من قبل محمد رسول حق محبوب ، وقدجاء باالهدى و بلغ ماانزل عليه من كتاب ربه حيث انتم يؤمئذ به مؤمنون ، واننى انا ماتذكرونه من قول محمد رسول الله افلا تحبون ان تدخلون فى دين الله و كنتم بآيات الله لموقنون ، واننى انا المهدى حق كل من آمن باالقرآن بى يوعدون ، ولقد بعثنى الله بمثل ماقد بعث محمد رسول الله من قبل ونزل عليه آياته افغير الله يقدر ان ينزل من آيانه افلاتبصرون ، ولو ان اجتمع من على الارض كلهن على ان يأتوا مثل ذالك الكتاب من عندالله لن يستطيعوا ولن يقدروا والله يشهد على ذالك والذينهم اولوالعلم اولئك هم فى دين الله يشاهدون ، و ان يوم الذى نزل الفرقان على محمد الى يوم ينزل الله البيان على قدقضى الف ومأتين و ستين سنة و كل ماقد شهد من قبل بعد ما نزل الله الفـرقان للذين اوتو الكتاب فلمثل كن عندالله من المستدلين ، ولما قدفسرت على القرآن بمااستطعت قداحببنا ان ننجيك وكل من يكون مثلك فى دينك لعلكم فى ايام الله لتشكرون و ان بعد ما قبض محمد رسول الله قد اشتد الامر عليكم فى دينكم فاذا انتم الى الله ربكم ترجعون ، الايكفر الله سيئاتكم ويصلح بالكم وليذوبن علمكم وليكتبن اسماؤكم فى الكتاب

الي يوم كل الى الله ربكم يبعثون ، ولعمري من يظهرنه الله مثل ماقد اطهرني لافصلن من عنده يوم القيمة بين الناس ما اردنالكم الى الرضوان ان انتم على انفسكم ترحمون ، والالم تضرن بذالك الا انفسكم هل يضر الله ومحمداً الذينهم مادخلوا من قبل في الاسلام لاو كتاب ربك لايضرون بذالك الا انفسهم و هم يومئذ في نارهم خالدون ، يظنون انهم في رضاء الله ولو علموا انهم في النار ليخرجون ، وانني اناحينئذ لاوصينك ثم من كان مثلك في دينك من اولى الاعلى عندكم اولى الادني ان لايقبل الله عنكم من اعمالكم من شئي الاوان تدخلن في البيان و كنتم بآيات الله موقنين ، وان ماقد خطر هنالك من قبل كان رسولا من عندي به قدتمت الحجة ربكم ولكن كنتم عن آيات الله محتجبون ، كلهن يقولون في ذالك الامر فلترجعن القول عند طهور محمد ثم في الحين توقنون ، الا انه لااله الاهو وانني اناعبد قد بعثني الله باالهدى من عنده افلاتحبون ان تكونن من المتقين ومايهبط اعمالكم الا بمااحتجبتم عن رسول وماعنده فاذا انتم حينئذ على انفسكم ترحمون ، ان تحبون ان تدخلون في دين الله فتحضرن عند الرسول في ارضكم ولنستغفرن الله عنده فان من يستغفرن له الرسول من عند الله فاولئك يقبل اعمالهم وهم في درجات الرضوان ، وما بعث الله من رسول الا وقدكان باذن من عنده اناكنا عليهم شاهدين ، فلنتظرن الشمس فانها ان تطلع مالا عدله لم يكن الا شمساً واحداً ، كذالك الذكر الاول يفصل الله الايات الذينهم يريدون في دين الله يدخلون و ان تغرب مالا عدله انها هي شمس واحدة و ان بمثل ذالك كل مابعث الله الرسول او يبعث لم يكن يراني من ذكر الاول في كتاب الله كل من هنالك يبدون ، و كل الله ربهم يرجعون ، و انك و من هو في الدين مثلك قد اجتهدتم من اول عمركم الى حين انتم تقبضون ، لتدركن رضاء الله ولم يظهر ذالك الا برضاء النبي والذينهم شهداء من عنده و انني انا يومئذ لوتقيدين ، على الارض لن يرضى الله عنكم ولايظهر هذا الا بما نزل هذا على فلاتسارعن في دين الله ثم تؤمنون ، ولا تعجب من ذالك ولا تذكرن على ماقد مضى على محمد من قبل كيف لم قضى سبع سنين عليه ولم يؤمن به الاقليل من الصادقين ، ومن لم يؤمن بي يبقى اسمه يوم القيمة بمثل قدبقى ذكر ماقد نزل الله اسمه من قبل سورة التوحيد من عنده فلترحمن انفسكم ثم بماانتم عليه في دينكم لاتحتجبون ، ومن يؤمن بي يبقى اسمه في الكتاب الي يوم القيمة بمثل ماقد شهدت على الذين هم قد اجابوا الله ربهم وهم كانوا في دين الله صادقين ، و اني ماانزلت ذالك الكتاب عليك الارحمة من لدنا على كل من آمن باالفرقان من قبل واراد ان يكون من المهتدين ان لايقل احد يوم القيمه لوعلمني الله هذا لكنت من المهتدين وانما حجة عليكم هو حينئذ من لدنا فيكم ان تحبون ان تهتدون ، ولاتقضي حيوة

الا ولی عنکم لتدخلن فیما انتم عنه تحتذرون ، فلاتغرنکم اسماءکم ولااموالکم ولاشیئامما آتاکم الله به ربکم ولتخلصن انفسکم عن النار لبعد موتکم ولتبشرنها باالرضوان ان انتم فی دین الله مؤمنون ، فان فیها مااشتهت انفسکم اوما انتم من فضل الله تسئلون، هذا قدنجیناك ومن هو مثلك لتعبدون الله ربکم الله الرحمن وانتم تعلمون انکم مهتدون ، وان من بعد ماقبض محمد رسول الله لم یکن حجة عندکم الاالفرقان فننظرون فیه هل احتج باالله بدون آیاته ثم فی الحین تؤمنون، وکل ماتقولون حینئذ لاقولن فی الکتاب هذا هدی الله ان انتم من قبل باالقرآن موقنون لامفر لکم الاوان تؤمنن بما نزل الله علی من الایات وان تستطیعن او یؤتون فکیف قداکتسبت ایدیکم فی الرسول ماا کتسبت هل هذا یرفع العجز من علی الارض ویثبت اتیانکم مثل ذالك الکتاب قل سبحان الله واننی اول المؤمنین ، و ان آمنت نفسك فلتجهدن فی ذکر الرسول ولتکتبن مثل ذالك الکتاب الا کل نفس فان ذالك اقرب عندالله عما تصلی باللیل و النهار ویسجد اربعا و ثلاثین مرة علی ماقد فرض من عندالله لان هذا لن یقبل الا بهذا فلتدبرن قلیلا ما انتم فی دین الله لتجهدون ، فان یومئذ لاینفعکم دینکم ولا اعمالکم بمثل لاینفع الذین اوتوا الکتاب دینهم بعد محمد رسول الله فلتفکرن قلیلا ما انتم علی جنة لا تدخلون ، ولتصبرن اقل ما یرجع الیك علمك فان حینئذ لتشهدن الله علیك باالنار وانی قد بلغتك ماتنجی به وکل من امن باالقرآن دان علی سواء انتم فی دین الله تدخلون او لاتدخلون، ان تومنن فلانفسکم انتم من بعد موتکم فی الرضوان تدخلون ، وان لم تدخلن فلاتضرن بذالك لاانفسکم وقدتمت حجة ربکم علیکم بمثل ماانتم یومئذ فی القرآن تستدلون فاذا انتم حینئذ تستدلون، وانکم کلکم اجمعون منتظرون لیوم لقاءالله فی یوم القیمة فاذاً قدقضی خمسین الف سنة وصعق من فی السموات والارض وهلك کل شیئی بما تحتجب عن لقاء ربه الامن شاء الله الذین انتم یومئذ تقولون ، لتقولون فیهم انهم لبابیون، ولو کشف الغطاء عن بصائرکم لتکونن مثلهم فی دین الله فلترحمن انفسکم ولاتحتجبن یثبت صدقه بقول نبی فانه یثبت بالقول بآیات الله ذالك قول الله فلترحمن انفسکم ثم ترحمون فانکم تتوجهون الی فی کل ماانتم الی ربکم تتوجهون ، واننی انا احزنن بما احتجب انفسکم عن لقاء ربکم وانتم فی دینی من قبل تسلمون، ذالك یوم الجزاء فلاتبطلن اعمالکم عند ربکم ولتدخلن کلکم فی دین الله لعلکم تنصرون، ولقد ارفعنا کل ماانتم به تعملون، «یرید رفع التکالیف الشرعیه الاسلامیة» ولنزلنا البیان وفصلناه فی عدد کل شیئی لتؤمنن کل شیئی باالله ربه یوم القیمة وان انتم تؤمنون ، فاذا مایملك ایدیکم یدخل فی رضاءالله والا قد ظلمتم علی انفسکم وعلی ماقد ملکتم الا ان تخلصن ذالك ولتدخلنه فی ملك من یؤمن باالله وآیاته

فان ذالك من فضل الله عليكم لعلكم تشكرون ،
وان مثلكم فى دينكم لمثل المؤمنين بالائمة الهدى والابواب الاولى من بعد
محمد رسول الله هم وایاکم سوأ فى البيان انهم ليدخلون و يؤمنون و ان انتم
تدخلون لتؤمنون ، فلا تضرن الى الدلائل فان كل ذالك يثبت بما نزل الله فى-
الكتاب ومايثبت الكتاب الاوان فيه لتعجبن ماعلى الارض كلهن بما لايقدرن ان
يؤتين بمثله فاذا قد بلغ الامر الى الله فلا تنظرن الى ادلائكم فان كل ذالك
يثبت بماقد نزل من عندالله ومايبزل مثل مانزل ان انتم فيه تتفكرون ، ماقد
نزل الله فى ثلاثة وعشرين سنة حينئذ ينزل فى اربعة يوم فاذا فتحضرن بين يدى
لتكونن من الشاهدين فلتؤتون ذالك الكتاب فان ذالك من ذالك البحر
لما قد فسرت على القرآن احببت ان ننجيك و من فى دينك رحمة من لدنا
وفضلا للمؤمنين ، وقد اكتسب الناس فى حقى بمثل ماقد اكتسبتم فى حق الرسول
و اننى انا حينئذ على جبل يذكر باسمه (ماكو) لن نصرنى ذالك المقعد
ولا مقعد ما عندكم نصره بل مايفصل الى يوم القيمة تلك الايات بينكم
فلتقطعن الى الله ربكم الرحمن فانا كل به مؤمنون ، ولا تظنو بعد ماقد قرات
ذالك انك فى رضاءالله فان ماشهدالله عليك ويشهد مانزل فى ذالك الكتاب و
ينزل مايظهر الله من عنده فلتوكلن على الله ربكم ثم بحبل الله تعتصمون ،
ولترجعن الى فاذا انتم الى الله ترجعون ، ولاتتبعن الا مانزل فى البيان فان
ذالك ماينفعكم وانى مافرضت من نصحى فى الكتاب من شيئى فاذا انتم تتفكرون
ثم تؤمنون ، وان آمنت نفسك حين ماتتلو الكتاب كتاب ربك فكن من الشاهدين
ولتبلغن مثله الامن هو فى حولك ثم الى من نجداليه سبيلا، والا فاصمت ولاتضرن
نفساً بمقعدك واستحى عن الله ربك فان لم يحسن احداً ان لا ينبغى له ان يضره
هذا ماوصيناك ثم كل العالمين ، وقل الحمدلله الذى هدانى بالحق ونزل على
الكتاب من عنده لوانفقت ماعلى الارض كلهن لم اجد الى ذالك من سبيل ،
ذالك من فضل الله، على وعلى كل من آمن بالله من قبل انه هو خير الفاضلين ،
ومن لم يدخل فى دين الله، مثله كمثل الذين لم يدخلوا فى الاسلام كذالك يفصل الله
بين الناس بالحق والله غنى عنكم وعماعندكم يكفيكم عن الهدى وان انتم كل
ارضى تملكون ، وما عندالله ليكفينكم فلتميلن بالله ولتصلين على الحروف الا-
ولى من كتاب الله بماينزل الله فى البيان ليعلمون ، ولتستغفرن الله ربكم الرحمن
ثم فى كل حين الى الله ربكم لتتوبون ، : -

نبذة من كتاب احسن القصص للباب فی تفسير

سورة يوسف

« اذ قال يوسف لابيه يا ابت انی رأيت احد عشر كوكباً و الشمس والقمر رأيتهم لی ساجدين » وقد قصد الرحمن من ذكر يوسف نفس الرسول وثمرة البتول حسين ابن علی ابن ابی طالب مشهودا، قد اراد الله فوق العرش مشعر الفؤاد ان الشمس والقمر والنجوم قد كانت لنفسه ساجدة لله الحق مشهودا ، اذ قال حسين لابيه يوما انی رأيت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم بالاحاطة لی علی الحق الله القديم سجادا . . . الحمد لله الذی قد عبر رؤيا الحسين بالحق علی ارض الفؤاد حول الحق مشهودا ، وان الله قد قدر شهادة التوحيد بنفسه عن نفسه عن الحق بالحق مقبولا ،لان الله قد اشهده بنفسه بشهادة التوحيد من نفسه علی الحق بالحق مشهودا ، ولقد اخبر الحكم عن سر رؤيته فيما انزل فی القرآن علی حبيبه مستورا ، ان قرآن الفجر كان مشهودا ولقد سجد وانجوم العرش فی كتاب الله لقتل الحسين بالحق علی الحق وكان عدتهم فی ام الكتاب احدی وعشر هو الله الذی قد جعل التوحيد فی حقايق الاشباء من اشعته . . . الی ان يقول :

وان الله قد اراد بالشمس فاطمة وبالقمر محمد وبالنجوم ائمة الحق فی ام الكتاب معروفا ، فهم الذين يبكون علی يوسف باذن الله سجداً و قياماً وان الناس يبكون بمثل ظل الفيئی علی الحسين سجدا سواء . . . الی ان يقول « قال يا بنی لا تقصص رؤياك علی اخوتك فيكيدوا لك كيداً ان الشيطان للانسان عدو مبين » اذ قال علی يا بنی لا تخبر مما أريك الله من امرك لاخوتك ترحما علی الفهم وصبراً لله العلی وهو الله كان عزيزا حميداً ، اذ كنت تخبر من امرك فی بعض مما قضی الله فيك فيكيد والك كيدا بان يقتلوا انفسهم فی محبة الله من دون نفسك الحق شهيدا ، وان الله لوجهك بدمك محمراً علی الارض بالحق علی الحق صبيغا ، وان الله قد شاء كما شاء ان يراك مخضبا شعرك من دمك و نفسك علی الارض علی غير الحق لدی الحق قتيلا ، وجسمك علی الارض عريا ، وان الله شاء كما شاء بان يری بناتك و حريمك فی ايدی الكافرين اسيرا ، و ان الله قد شاء كما شاء بان يری وجوه شيعتك بين يديك محمرة بصبغ انفسهم وابدانهم علی الارض مجرحة علی غير الحق مطروحا ، فلا تظهر بشيئی بما قد شاء الله فی كينونيتك من السر المستسر علی السر شيئا علی الحق قليلا ، هنالك

يفدون انفسهم بحب الله عن نفسك شوقا الى الله و كان الله بعباده على الحق بالحق عطوفا ، . . . الى ان يقول ، ولقد علموا اخوة يوسف سر امره خوفا على السر المقنع بالسر المجلل مستسرا . . . الى ان يقول فى تفسير قوله تعالى «و كذالك يجتبيك ربك و يعلمك من تأويل الاحاديث و يتم نعمته عليك و على آل يعقوب كما اتمها على ابويك من قبل ابراهيم و اسحق ان ربك عليم حكيم » :
طسن ؛ الله انزل الفرقان على ذكرنا ليكون للعالمين بشيرا على خط الاستواء و نذيرا . . . الى ان يقول و كذالك قد اجتبيناك بالحق و علمناك من تأويل الكتاب مالا ينبغى لاحد من دونك انك قد كنت فى الاجابة الله العلى سابقا على الابواب بالحق على الحق مذكورا ، و ان الله قد اجتبى الحسين من عباده وقد جعله على الحق بالحق اماما و شهيدا ، و انه لما سبق آخرته من العلم الرحمن حرفا مقنعا على بما كان فى مستسر السطر من السر السر مستورا ، و ان الله قد اتم نعمته على الحسين و اوصيائه بان جعل الله فضلهم كفضل نفسه بالحق على العالمين جميعا ، وهو الذى قد تقبل من زائريه بزيارة الحق لنفسه وقد دعى لمصرعه على الحق بعرشه فلا اله الا هو من غير تشبيه على الحق و ما قدر الله لسره على حرف من الحروف تأويلا ، وهو الذى قد وعد لزائريه لقاء نفسه وقد كان و عد الله بالحق مفعولا وهو الذى قد قدر التربيع فى التربيع من سبيل زيارته فى الزائريه عـلى الحق بالحق وقد كان الامر فى ام الكتاب حول النار مقضيا ، وهو الـذى قد اختـار ليوسف حرفا من السر ولايته من قبل حرفا من السطر حول السر مسطورا . . . الى ان يقول ايحسب الناس انا كنا عن الخلق بعيدا . كلا يوم نكشف الساق عن ساقهم ينظرون الناس الى الرحمن وذكره فى الارض المحشر قريبا ، فيقولون ياليتنا اتخذنا مع (الباب) سبيلا ، ياليتنا لم اتخذ دون (الباب) من الرجال على الحق غير الحق مآبا . . . الى ان يقول فى تفسير قوله تعالى « اذا قالوا ليوسف و اخوه احب الى ابينا منا و نحن عصبة ان ابانا لفى ضلال مبين » المـر ؛ الله قد انزل الكتاب فيه تبيان كل شيء و رحمة و بشرى لعبادنا فمن كان يذكـر الله العلى بالحق على علم الكتاب بصيرا ، اذ قالوا احروف لا اله الا الله و ان يوسف احب الى ابينا منا بما قد سبق من علم الله حرفا مستسرا بالسر مقنعا عـلى السر محتجبا فى سطر غايبا فى سر المستسر مرتفعا ، عما فى الدنيا و ايدى العالمين جميعا ، و انا نحن عصبة فيما اراد الله فى شأن يوسف النبى محمد العربى حول السطر مسطورا ، و ان الله قد فضل ابانا بفضل نفسه وقدر الله سر المستسر من سر امره بما فى ايدى العالمين بالكشف المبين على اهل النار من سر (الباء) ضلالا ، الرحمن على العرش استوى وهو الله قد كان عـلى كـل شيئى قديرا ، و ان الله قد خلق الاشياء بقدرته على الحق بالحق انشاء و هو الذى قـد اخترع ـ

السموات والارض وما بينهما بامره علي الحق بالحق من حول النار ابداعا ليعلم الناس ان امر الله قدكان في ام الكتاب علي الحق بالحق من حول النار موجودا ، وهو الله قدكان قد اراد من مستسر السر علي سطر السر علي نقطة (الباب) تأويلا . وهو الذى قد جعل الاحباء من « الباب » لاعراف علي الحق بالحق مشهودا ، ياعبادالرحمن هذوا الى جذع النخلة هذا باذن ربكم الحق الذى قد جعل له الله في ام الكتاب علي الحق بالحق من الحق عليا ، وهو الذى يساقط من عنده الى انفسكم رطبا علي الحق بالحق جنيا، فاذا قد اشرنا ذكره لدى الرحمن في يوم كان في ام الكتاب قديما ، وانكم في ذالك اليوم ما كنتم نسيا في الكتاب ولاحول النار منسيا ، ولا يقولوا كيف يكلم عن الله من كان في السن خمسة و عشر ونا اسمعوا فورب السماء و الارض انى عبدالله آتانى البينات من عند بقية الله المنتظر امامكم هذا كتابى قدكان عندالله في ام الكتاب بالحق علي الحق مسطورا، وقد جعلني الله مباركا اينما كنت واوصانى بالصلوة والصبر مادمت فيكم علي الارض حيا .

وان الذين يدعون الله من بعض الاحاديث من شأن (الباب) عن غير الحق قليلا ، فتقدرون ان يأتو بمثل هذا الكتاب من عندالله الحق بالحق علي الحق مشهودا، فالحق بالحق يقول ، لااله الاالله وحده لاشريك له ليس كمثله كفواً ولامثل وهو الله قدكان بالحق علي الحق قديما ، لواجتمعت الانس والجن علي عن يأتوا بمثل هذه الكتاب بالحق علي ان يستطيعوا ولوكان اهل الارض ومثلهم معهم علي-الحق ظهيرا ، فوربك الحق لن يقدروا بمثل بعض من حرفه ولاعلي تأويلاته من بعض السر قطميرا ، وان الله قد انزل له بقدرته من عنده والناس لايقدرون بحرفه علي المثل دون المثل تشبيرا ، وذالك من انباء الغيب نوحيه اليك لقد كنت بالله الحميد حول النار ولسوف يؤتيك ربك يوم القيمة حكم الحق علي الكل من عنده علي الحق بالحق مرفوعا، ادخل من شئت في رحمة الله واعرض عن الظالمين حول جهنم وذرهم في النار علي الحق جثيا ، افتومنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعضه هذا أ الله اذن لكم ام تفترون علي الله كذبا من حيث انكم قد كنتم يعلم الشيطان من غير الحق علي غير الحق بالحق معروفا ، وان نحن قدانزلنا الذكر وكان الله وملائكته عليك بالحق حفيظا ، اتقوا عبادالله وكونوا في دين الله مخلصا علي الحق شهيدا ، وان الذين يخشون ربهم بالغيب وقد كانوا عند الرحمن اولياء علي الحق حول (الباب) اصفياء فسوف يعلم لله احكامهم مما يحتاجون لانفسهم علانية من الحق الى الحق قريبا ، وان الله قد اوحى الى ان كنتم تحبون الله فاتبعونى في هذه الملة بالحق علي الحق من الحق الى الخلق شهيدا ، وان ربكم الله قال بالحق انى علي عبادى المؤمنين من اهل (الباب) قد

کنت علی الحق بالحق رحیما ، وتعالی الله عما یقول الظالمون فی آیات (الباب) علوا کبیرا ، قل اتی امر الله فلا تستعجلون بان امر الله قدکان علی الحق بالحق قریبا ، وان وعدالله قدکان بالحق مفعولا .

مقاله فی الکیمیا وعلم الاکسیر

نقلا عن البیــان

قل ولتملکن مایقولن الاعجمیون فی اسمه عدد الدیان فان هذا مما انتم بــه الذهب تشهدون ، قل لهورق قدر ذالك الخاتم بل أصغر علیه حیوان صغیر ممر وان ذالك الحیوان اکسیر لما یخلق من ذالك الورق فی الجبال انتم تشهدون ، قل شجرة خفیف خفیف وان ورقه تبرق وتضیئی وانتم لا تأکلون ، وانا قد شهدنا فی جبال ارض (الفاء) ـ (علی قول انهاولایة مازندران) اکثر مما شهدنا فی تلك الجبال انتم سبعین یوما بعد کل یوم تورون ، کمال ذالك فی الورق تشهدون اذا الم یختلف الشتاء والصیف و الا انتم بما یختلفان تشهدون ، وان میزانا آخرحین ما یأخذن الشمیر عن الارض ذالك حین ما یکمل ذالــك الورق فی الجنات مثل الجبال انتم تشهدون ، ولکن ما یکن فــی الجبل ما لم یرب بالماء یخرج بقوة قد خلق الله فیها انتم الاثر اقرب عما یخرج فی الجنات تشهدون ، قل لا یــاکله الحیوان ولکن یطوفن فی حولــه عباد مکرمون ، قل ان المیزان اذا یمسه من یعدل اسمه عدد « الملیك » یبدل لونه بلون خفیف ، و ان یکن فی شمسی تری الـلون صفراء و ان یکــن قمری تری اللون بیضاء قل کل من عندالله وکل بامر الله قائمون ، وان کینونته تبدل بالذهب لو تتضعن فیه بان یثمنینه و تجملنه یقوقوته فی ابدانکم ویضاعف ماتتلذون به فی اجسادکم انتم فی ذالك الجوهر تصنعون وملك الله لتعمرون ، و لتؤتون ادلاء الله « یرید اضعاف المنی وقوة الباء » فان هذا من فضل الله علی الذین هم اوتوا ذالك العلم وهم بامر الله یکتمون ولا یعلمون الا الذین یحفظون ذالك وهم بامر الله یسلکون ، ولتتراقین فی هذا ان لا تزبدون فوق ماقدر فی حده لتخرجون قبضة انفسکم عن ایدیکم وانتم لاتستطیعون ان تستملکون فان فی هذا صنع عجیب فلا تعلمن من لا یحیط به علما و لا تؤتون الا الذین هم بالحق تعدلون ، و ان رهبتم أحد فلتمددن له مقدار ذالك ومایطولن من اول مدة الی آخر مدة لعلکم انتم فی دین الله احدا لا تحزنون ، ان یااؤلی الجواهر فلتصنعن ان تصنعون فان کل ذالك من شؤن علم الاکسیر ان اؤتیتم هذا لتحیطون به علما ثم تشکرون وان اؤتیتم فلا تموتن الا وانتم لتعلمون من یورث عندکم لعل شیئا من اعمالکم

به جمع ان من یظهره الله ثم به یوم القیمة عندالله ربکم تذکرون ، قل ان بالماء یمحو خطوطکم افلا تحسبون ان تستعلمون فلتورثن العلم الی مظاهر حیوان ولیستحفظن فی الکتب فان هؤلاء بها یتربیون، قل خلق الله هذا ن معا افلا تحبون ان تتهیئون ، و کم من کتب قد کتبت ولکن لما لم یورثوا عبادا وهؤلاء ما عملوا عبادا وماتوا وانتم من علمهم ماتملکون من شیئی ولا علیه یشهدون ، قد خلق الله العلم و الحکمة فاقترنهما بالواح المثبته و نفوس متقنة لن یفارق الاول الاخر ولا الاخر الاول انتم علی منهاج الله تسلکون، افلا تنظرون فی کتاب الله حین ما نزل البیان قد حفظ فی الواح المثبته والذین هم شهداء علیه هم بما فیها یؤمنون و یوقنون ویتبعون ما نزل الله فیها وهم الی یوم یظهره الله لمتبعون، فلتستعلمن کل علم من علم البیان فان فیه تفصیل کل شیئی ان انتم فیه تتفکرون ان « یاذالک الاسم » فقد عرض علی الله ربک من قد اخذه عند « عدد المتین » لیعلمن ذالک العلم واستبقی عنده « اجزاء ذریة الحسین» مالکها بان فیها اجزاء ذهبیة فاستظهر هذا من عنده فانا قد جعلناک علیه حفیظا ، ولکن علی من احتجب قد صنع فیه دلیل ان لایتق فیه اجزاء من الاجزاء الذهب فلتسکنن مالکه بماقد اتیناک علما ان تکن فی الاجزاء الذی قد بقیت عند مالکها فی الاجزاء من الاجزاء الذهب ستخرجنه حین ماتجعلن فوق النار وانه لن یمت ابدا وان لم تکن فی الاجزاء اجزاء الذهب یظهر حین ماتقع علی النار ، هذا ما نزل فی الکتاب من عندالله المهیمن المتعال ، ولکنک فلتستعلمن فیها ما توصلن الی مالکها ماقد اتی من (عددالتین) من الذهب لئلا یقرن بما قد اتی قدر قطمیر فان الله لایحبن ان یصرن احد فی ذالک العلم وان لم ینتفعن به فلا ثمرة له فی کتاب الله ان انتم الا قلیلا ماتتفکرون ، مثلا فانظر فی الطین آخر خلق الشیئی فی حد الجمد اذا نقضی علیه الایام یبدله الله و یجعله حجرا بمثل ما انتم تنظرون ، وان ذالک الحجر اذا یاخذه من اولوا العلم خلق البلور و یخرج عنه جوهره بمثل ما انتم ذالک البلور من ذالک الحجر تشهدون ثم یأخذ الجوهر عن الجوهر حتی یبلغ البلور لم یکن فوق ذالک فاذا ذالک حظ وجوده انتم به تتلذذون ، علی هذا قد امرالله فی البیان ان یظهرن کل فی کل شیئی ما یمکن ان یظهر من اللطف لعلکم انتم ماتقضی ظهورات فی جنات التی قد خلقت اسبابها من کل شیئی مالم یکن له من عدل فی حیاتکم تدخلون وتشکرون وان الذین أوتوا دهن ماتعدل اسمه « المقت » اذا یمسون علی ذالک البلور یجعلونه دهنا و ذالک من خلق عجیب اذ انه علی شأن قد خلق الله فیه من الاثر اذا یقع علی هذا یجعله ماء وذالک من صنع الله المهیمن القیوم ، و بعد ذالک لو لم یلحق بذالک الماء عدل ثمان (هاء) وهنا یعدل اسمه « اسم الکثیف » و یربیه نجی الشمس بایام معدوده یؤثر فی نقش ذالک البلور و دون ذالک بمایبدلن

من یعدل اسمه «عدد الملیك» علی ما انتم بلسان الاعجمیین تذکرون بالذهب الذی لم یخرج عنه عن «القال» قدر شیئی هذا من صنع الله اللطیف المحبوب ، هذا طرز الاکمل من ذالك العلم ولکن شئون الاولی کل اوتوا نصیبا و کل اوتوا یفرحون ، هذا فی علم الذین یریدون علم الشمس فی خلق الذهب قل سبحان الله و تعالی کل بامره قائمون، وان ماذکرت فی علم القمر بلی اذ ایتنزل علی الفرار دهنا من الکبریت «وفی الاصل الفراد وهنا من الکبریت » الصفر ینعقد اقرب من لمح البصر اذا تمسه فرار «وفی الاصل فراد» النار التی لاتفر ذالك من صنع الله المقدر المحبوب ، ولکن و انواع القمریات لم یظهر ما یظهر من قبل ولکن اخذ الدهن صعب ثم مستصعب اذا الکبریت یحترق حین ما تمسه النار و ان ماقد علمك من قد اجاب صعب بعد صعب ولکن الذین أوتوا ذالك العلم کل قد ذکروا کلما ودبروا امراً و کلما اوتوا کمال ذالك فیما خلق الله و کل بما أوتوا کمال ذالك فیما خلق الله و کل بما أوتو فرحون، و انما یکن عندك من علم ذالك ما لم توقن به اقرب عما قد ایقنت عند نفسك به و سیظهرن الله اذا شاء انه علام قدیر ، وان ما یعدلن اسمه «اسم المتکارم» بما ینقض عدد «الالف والیاء » اذا تعدلن بالکبریت یمنع النار من ان تحرفه ویؤیدنه بان یؤخذ عنه الدهن اذا لم تزدناره ذالك من امر الله المقدر السبوح ، ولو نرید ان نبین مفاتیح ذالك العلم فی الذهب والفضه لاتحصی وقد خلق الله باعداد کل شیئی علم ذالك فی کل شیئی وکان الله علی ذالك مقتدرا وقدیرا ، ولکن قد اشرنا الی الذهب بذکر والی الفضه بذکر ولیکفینن الشمسیون والقمریون کلها اذاهم یدرکون و سیدرکون ما یدرکون ما یدرکون وسترون ما یدرکون و سیطیتون « کذا فی الاصل » ما یشهدون .
هذا قد متعنا علیك و کل من یستدرك الی یوم القیمة هذا من عطاء الله علیك انه لااله الاهو الفضال المهیمن المحبوب لولم سئلت الله کیف ینزل الله علیك تلك الایات قل کل بما نزل الله لیفرحون ، و کم من عباده یصرفون اموالهم فی هذا و هم یستدرکون و کم من عباد یصرفون ثم یستدرکون ، قل کل من عندالله هئولاء و هئولاء بما انزل الله یتربیون، ولکن اشهدان یا « اسمی » ان الله لا یحبن ان یامرن الخلق الا بما کل یستطیعون ان یدرکون فانظر من اول الذی لااول له الاحینئذ هل جاء ظهور عن شیئی یربی الناس بذالك هم عن الذین یریدون ذالك لیسترون وینهون لان ما یظهر به ظهور الله ما یستظللن فی کل ظهور فی ظل الله و کل بما قد شاء الله لیرفعون انظر کم خلق الله فوق الارض من الذهب والفضه و کل لله و کل فی ظهور لا ینبغی ان یملکه الا الله وان یثبت فی ظهور ظهور الله فاذا کل ما لکون مثل ماقد اظهر الله فی ایام سلیمان و کان مائة فراسخ مفروشا بالذهب علیه جنود الله قائمون، وان لم یظهر قد سمعت مثل محمد رسول الله قد وضع الحجر علی بطنه لیسکنن الذین لم یکن عندهم من شیئی وهم یصبرون ، والا تعالی الله عن کل ماخلق و یخلق

و کل ما امرالله من عنده قائمون ، فانظر فی سیرالاعراش و سنن الاکراس و لتسعین بما قدارادالله للذین أوتوالکتاب فان هذا اقرب فی کتاب الله للمتقین، وان یغشی ذالك العلم علی شأن کل بماملکوا من شیئی یبدله بالذهب والفضة اضعافاً ذالك فی الارض انتم فی کل ظهور فی اثبات الاثبات لتسعون ، فان کل خیر فی ظل هذا کل من عندالله لیغنون، وان الله قد عزز الشمس والقمر وجعلهما اسباباً بما انتم فی الملك ترتفعون ، ، والا عند خلق الله الذهب مثل مالم یکن ذهبا و ان جعل الله مالم یکن ذهبا ذهبا بماانتم فی الملك تصرفون ، فانظر لو جعل الله کل الحجر یاقوتا بما انتم تتعززون بعد ما خلق الله جبالا من الیاقوت فی البحر حین ماتدخل البحر نری الماء حجرا من الوان تلك الجبال وما قدرالله ان یستملکها الامن یشاء انه کان عداما حکیما فان یملکهـا کل شیئی مثل مایملکون دونها کیف انتم به بکم تتعزرون، ویقرب الله بها الانسان کینونیا فلتنظر الی ما یقومن به الملك فان کل شیئی فی حده بذاته مثل کل شیئی افلاتشکرون انظر فی مکان المداد لو تجعلن یاقوت الحمر هل یکفینك قل کل شیئی فی حد وجوده ینفع کل شیئی بمثل ماینفع کل شیئی ولکن اکثر الناس لا یتفکرون ، انظر الی ثمرة ذالك العلم غیر ان تستملکن ذهبا و فضة وتستکفی بها نفسك ثم انفس المؤمنین وقبل ان تستملکن ذالك العلم قداستکفی الله امرك وامرمن یشاء انه لطاف لطیف ، فما یثمر بعد مـا تملکت او قبل ان تملك دون ان تتعب کینونیتك بعدان لا یحب الله ان تشهد قدر شیئی من الحزن فاستبصر حتی یجمع الله لك الاسباب وان تریدن ان تشهدن ذالك یعلمن الذین هم یریدون ذالك العلم مایثمر من اعمالهم بماهم یریدون فی سبیل الله یصرفون ، قل ان الله لیحبن ان یکونن فی عزوغنی و روح و ابتهاج کل ذکروانثی مماخلق ویخلق والله فضال لطیف ، وهل انتم تحبون ذالك العلم غیر ان تملکون ثم تصرفون فی سبیل الله لیرضی الله ربکم عن انفسکم وقدرضی الله عنکم قبل ان تملکون وتتعبون افانتم من بعد کیف تحبون ان تملکون ، قل بلی و ربی لیحبین فؤادی ان یملکنه و ان ینزل الله فی کل الصحف ان یفرحوا فؤادی عن ذالك و کل مایرضی الله ربی ان لا احب هذا تشغف فؤادی بان یحبن هذا و کل ما ینزل الله الرضی علی لیجدن الشغف ولا ینتهی ذالك اذ مایرضی الله لا ینتهی وانا کل فی البحر نهایات فائزون، اننی انا الله لا اله الا انا یاعبادی مایثمر لـ ٰم العلم لا اله الا انا ان یاعبادی مایثمر لکم من ذالك العلم اناقدقبلنا عنکم بانکم انتم لاتتبعون ، ولاقسمن بذاتی علی الذین أو تواذالك العلم قبل العمل ان لا تاخذون من عبادی بان تؤتیهم شیئا ثم من بعد ما تاخذون لا تملکون من شیئی و انتم عنه لاتخلون فلتنصفن بالله ان انتم عند انفسکم ماتملکون کیف تضرن دونکم و ان لاتملکون کیف تظهرون ، اتملکوا

ثم اخوانکم تغبنون، ومن یأخذ عن احد قدر شیئی بان یعلمنه ذالك العلم أو یؤتینه العمل او یرینه فلیلزمنه خمسمائة متقالا من الذهب لماقد اخذ عمن آمن بالله احداً منکم حدا فی کتاب الله الی یوم القیمة لعلکم تتقون، ان (یا اسمی) لاخبرناك بما نقصص علیك من قصص «مهدی» الذی کان من عبادنا المخلصین قدنزل علیه احدا واراد ان یعلمه ذالك العلم واخذ عنه خمسمائة مثقال من الذهب ثم بعدماقد اخذ لن یستملك ما قداتی من شیئی و استحجب عمن اخذ هذا دأب هؤلاء لایستحیون ولایتقون ، وان هذا قصص قد عرض علی فی یوم القیمه والا قبل ذالك قدشهدنا وعلمنا فوق ذالك و فوق وفوق ذالك حیث کل مبتلون ولا یملکون بعد ماقد أتوا البشئی وهم یدعوننا باللیل والنهار ثم یتفرعون قد حرمنا ذالك علی هؤلاء و کتبنا علیهم ان لایقربون ماقد حللنا علیهم نسعة عشر شهرا فی کتاب الله و بعد ما یریدون یلزمنهم مثل ماقد حددنا من قبل هذا فی کتاب الله لعلهم یتقون، قل ان یا اولی العلم ان انتم تملکون هذا فکیف انتم من غیرهم تأخذون وان لاتملکون فکیف تظهرون حتی یجذب احدیکم و انتم من بعد لاتنصفون ولاتتلطفون .

وان الذین یسرقونهم یعلمون و یسرقون ولکنکم تسرقون و تحسبون انکم ایاهم شیئاً لتؤتون أو توقنون بان ما عندکم من شیئی ولا أیاهم شیئاً لتؤتون ، ولتقن الله انتم من ابواب التی قدخلق الله لکم تتکسبون وتستفینون ولا ترضیون بان تخذلن احداً فی دین الله بعد ماانتم الله ربکم تعبدون، ان یاعبادی کیف انتم لاتتفکرون، اما اؤتیتم من العقل والفکر لعلکم تتفکرون وتتعقلون، ان الذین یأتون عندکم بان یأخذون عنکم ماانتم تحبون سواء ماکان من علم اکسیرا وعلوما غیر ذالك مثل ماانتم بها تفتنون، ولم یکن فیهما من اصل وان یکن عند احد من اصل لایخبرنکم وان یخبرنکم لایریدان یأخذ عنکم من من شیئی وان یظهر یریدان یریکم ماقداتاه الله تتحدثون بنعمة الله ثم تشکرون، فمالکم لاتتفکرون ولا تتذکرون ، تؤتون اموالکم مالکم مایکونون عندالله صادقون ، تقولون لهم ان عندکم هذا فکیف انتم عنا شیئا تریدون، وان لم یکن عندکم کیف تفتنوننا ولاتستحیون، وان یقولون لکم علی قدر اسباب ذالك لم یکن عندنا ان انتم تستطیعون، قدر هذا تهدون الیهم ولاتقصدون بان نأخذون ، ان یکن صادقا یهدا الیکم مثل ماقداهتدیتم الیهم ان ثم عمله و ان لم یکونوا صادقین ، یؤتیکم الله حتی عنده وانتم لاتفتنون ، فلتدقون، ان یاعبادی انظارکم فان هؤلاء طرارون ولتدقون باعبادی انظارکم فان هؤلاء عجابون و بما یریکم من شیئی و هم یبدلون و یأخذون عنکم بماانتم تفتنون ولاتملکون بعدمااؤتیتم قدر شیئی ومن بعد تحزنون ان یاایها الذین ماأوتوا ذالك العلم والعمل کیف لاتستحیون ولاتستنفون وکیف لاتخافون من بعد موتکم یدخلکم الله فی النار جزاء ماانتم بغیر حق تکسبون ،

ان تریدون ان تستغنیون فلتستغنین من سبل اخری ثم فی ارض الله تمشون یا ایها الذین أوتوا ذالك العلم قبل ان توقنون بعلمكم لا تظهرون لتفتنن به نفسی و انتم من بعد تحزنون یا ایها الذین أوتوا ذالك العلم فتشكرون الله ربكم الرحمن بما قد آتینا كم من لدنا علما عجیبا ، فلتصر فن عن ملك الله ما قد احل الله لكم وانتم الذین هم فقراء فی ملك الله لتفتنون ولا تظهرون لغیركم لیجذبون بكم وانتم ایاهم لا تؤتون وهم یحزنون بل انتم عند انفسكم لتصنعون ثم فی ملك الله تصرفون ان اردتم ان تتحدثون بما قد اتاكم الله فاذا انتم بین یدی عبادی لتظهرون، و لتنسبونهم قبل ان تظهرون لهم بانا لا نعلمنكم ذالك ولكنا قد اردنا ان نحدثكم بما قد اتانا الله ربنا لعلكم تشكرون، فاذا انتم فانظرون فلتجعلن لوحاً من كینونیته تجعلونها ذهبا ناراً ثم انتم قطرة مما قد علمنا كم فی علم الشمس تصنعون فاذا لتشهدن دهنا لا عدل له ثم تقولون هذا من عند الله انا كل له شاكرون، ثم تقولون عن الشمائل یحضرون فی كاس فرار فریر ثم تمسوه بنار خفیف، فاذا مس الفرار الحر فلتصنعون علیه قطرة من الدهن الذی قد علمنا كم فاذاً لتشهدون ثم لتشكرون، كیف قد اثبته الله وجعله فضة خالصة ثم تحمدون ثم من هذا ومن هذا فی الذین هم لا یملكونها تصرفون وان تحبون ان یرجع عملكم الی الله فاذا انتم من هذا اسبابا لمن یظهر الله تصنعون ومن هذا اسبابا لمن یظهره الله تصنعون ، وان كان من كلیهما علی قدر خاتمین لان ترجع اعمالكم الی الله الذی قد خلقكم ورزقكم واماتكم واحیاكم وعلمكم ذالك العلم من عنده كیف یشاء فان ذالك من فضل الله ورحمته علیكم یحب الله ان ینظر الی ما قد أتاكم من عنده انه كان لطافاً جمیلا ، ان یا شهداء سر الله فتعلون من جود الله ما انتم به تستخفون ولا تموتون ، ویمت بموتكم علمكم فی صدوركم وتجعلن له أو بمنه منیعة تذكركم بعلكم وانتم بعد بالحق تذكرون فان ذالك العلم لم یكن اعز من علم الحق كیف انتم من عند الله ترثون ، وانا علم الحق لا كبر من هذا افلا تبصرون ، لو تكن بین یدی الله ألف نفس مما استكمل فی ذالك العلم والعمل لو لم تؤمن بالله بآیاته لیأمرن الله ان ینقینهم بعلمهم وعملهم هذا من علم الحق وهذا شأن علم الاكسیر افلا تتقون ، بلی ان هذا العلم لو یكن ممن آمن بالله وآیاته طرف اله فی البیان افأنتم بطرز الله لا تتطرزون ، قل بلی انا كل بطرز الله مطرزون ومثل ذالك ان یكن فوق الف ومثل ذالك ان یكن دون الف فلتتطرزون بعلم الحق فی كل ظهور فان هذا اكسیر الله كل اكسیر فی ظله مستظلون ومن یؤت الی ذی علم او عمل من شئی بان یعلمنه ذالك العلم او یؤتیه ذالك العمل فلیلزمنه من كتاب الله تسعة عشر مثقال من الذهب ولیحرمن علیه ما احل الله له تسعة عشر یوما حداً فی كتاب الله لعلكم لا تفتنون ذالك لشأن واحدوا ان بعد الشأن

یتعدد الحکم علیکم الی ما انتم لتحصون لعلم فی رضوان البیان لاتحزنون ، ان
یا عبادی ان عندکم ذالك العلم انتم لتعلمون وان یکن عندکم من ذالك العمل انتم
لتؤتون وان لم یکن عندکم لاتفتنون به احد وانتم فی ذالك العلم جود الله تظهرون
وانتم فی ذالك العمل فضل الله تظهرون ، وانتم فی ذالك العلم لطف الله تظهرون
وانتم فی ذالك الصنع حول الله تظهرون وانتم فی ذالك العلم عطاء الله تظهرون،
وانتم فی ذالك الاکسیر هبة الله تظهرون ، ومن یؤتی ذالك العلم ولم یورث من
احد حین ما یمت یدخل النار ولا یخفف عنه ما قدر له ذالك من فضل الله علیکم لعلکم
انفسکم من بعد موتکم بعملکم لتحیون ، وفی حیاتکم عطاء الله لتظهرون ، وان
بعد ما قد شهدتـم من عند انفسکم لتظهرون ولا تخافون فان الله لیحفظنکم عن بین
ایدیکم وعن ایمانکم وعن شمائلکم ومن فوق رؤسکم ومن تحت ارجلکم ومن کل
شطر ینتهی الیکم انه علی کل شیئی حفیظا ، وان من بعد استظهرتم ان شهدتم من
حزن یضاعف الله حسناتکم وانتم فی الرضوان الارفع تدخلون ، وانکم انتم مالا
تحبون ان تتعلمون، ولتکونن متفرداً فی ذالك العلم بما قد خلقتم من آیات الربوبیة
تحبون ان تتفردون بها فیما قد اتاکم الله ربکم وکل بذ الیکم ترجعون ، بلی هذا
فضل من الله علیکم ولکنکم جود الله من خلقه لاتمنعون ، ان تکن الف نفس ذاعلم
حق أو تکن واحدا اهل ینقص من علم الله مثل ذالك ایاکم لو انتم قلیلا ما تتفکرون
وسیئات ذالك الخلق قیامة اهلها به لیحیطون وان الله لیحبن علم الحروف ثم
ذالك العلم انتم اکبر هما ان تستطیعون تملکون ولا تحتجون بهما بمن یظهره الله
فانما عند الله اعلی واجل کل بامر الله من عنده یخلقون . لو أتو کل مـا علی الارض
علم الحروف ثم علم الاکسیر اکملها ولم یؤمنوا من یظهره الله ما یستحقون عند الله
الاوهم انفسهم لیفتون قبل ان یفینونهم دونهم فلتتقن الله ان (یا کل شئی) ثم من
یظهره الله ثم بآیاته تؤمنون وتوقنون، کل ما عندکم من عنده بما خلق فی ظهورات
قبل ظهوره افانتم شیئا من عند غیر الله تشهدون ، وان الله قد خلق لما یخرج من
الارض بما یظهر فیه ما تظهرون الذهب والفضه ان اطلعتم بهما ایاهما تسترون و
ان وجدتم ادلاء لهما ایاهم لتعلمون .

انتهی

شذیرة اخری من اقوال الباب نقلاً عن البیان

وانّنی انا القائم الذی کل ینتظرون یومه و کل به یوعدون قد خلقنی الله بأمره وجعلنی قائماً علی کل نفس بما قد أتانی الله من الایات والبینات انه هو المهیمن القیوم ، و لعمری «اول من سجد لی محمد ثم علی» ثم الذین هم شهداء من بعده ثم ابواب الهدی اولئك الذین سبقوا الی امر ربهم واولئك هم الفائزون وان اول ذالك الامر اول یوم القیمة کل علی الله یعرضون ، ان الذین عرضوا علی وهم کانوا بالله وآیاته مؤمنین فاولئك هم اصحاب الرضوان قد جزیناهم فی الکتاب باحسن مما اکتسبت ایدیهم و کذالك نجزی المخلصین ، وان الذین هم عرضوا علی وهم بی وآیاتی لا یوقنون وحسبهم ما اکتسبت ایدیهم وماهم یشهدون علی ذالك ماقد شهد الله علیهم و جعلنا هم واعمالهم هباً ذالك ماقد نزلنا من قبل فی القرآن لعلکم توقنون کل شئی هالك الاوجهه کذالك یظهر الله صدق ما نزل لعلکم تتذکرون ، وان قد نزلنا من قبل فی القرآن کلمة فیها کل امر لعلکم بها تتقون ، فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون وانا قد نزلنا من قبل انه لا اله الا انا ایای فاتقون ، لتوقنن ان لم یکن اولاً قبلی ولا آخراً بعدی ولا ظاهراً غیری ولا باطناً دونی ولا آیة الا من عندی کذالك یمحص الله الناس کلهم اجمعون ، ولعمری ان امر الله فی حقی اعجب من امر محمد رسول الله من قبل لو انتم فیه تتفکرون ، قل انه ربی فی العرب ثم من بعد اربعین سنة قد نزل الله علیه الایات وجعله رسوله الی العالمین ، قل انی ربیت فی الاعجمین وقد نزل الله علی من بعد ما قد قضی من عمری خمسة بعد عشرین سنة آیات التی کل عنها یعجزون وقد قضی یوم الدین و انا بما قد وعدنا من قبل فی القرآن انا کنا نستنسخ ما کنتم به تعملون ، نرید ان نوفی به فلتقرئن آیة الاولی ۳۶۰ باللیل والنهار فانها خیر عن کل الاعمال انتم بها توقنون الخ.

این بود آنچه ما که از اخبار باب و بابیان بطور اختصار برگزیدیم .
خوانندگان گرامی ملاحظه کردید که ما راه مورخی بی تعصب را پیموده‌ایم وحتی بترجیح بعضی روایات ببعضی دیگر چه‌رسد بترجیح پاره‌ای از عقائد و آراء واحکام ومسائل ازخود تمایلی نشان ندادیم .

پس این تاریخ آینه ایستکه حوادث و وقـایع و آراء و مسائـل را بخوبی نشان میدهد و بر خوانندگان است که در آنها قضاوت کنند .

ونیزخوانندگان محترم مشاهده کردند که ما درمقدمه این تاریخ نیز برهمین شیوه پسندیده رفتار کردیم؛ زیرا ما مجملی ازعقاید بزرك جهان را بدون اینکه موردبحث قرار بدهیم واز بعضی تنقید باتایید کنیم و بعبارت دیگر بدون اینکه دین‌ومذهب خودمان را ترجیح دهیم بیان کردیم .

ما عقایدی مخصوص بخودداریم کـه درمقدمات ومقاصد این کتاب آنهارا اظهار نداشتیم‌و برفسادغیر آن‌عقایداستدلال نکردیم‌والبته‌هرخواننده‌ای هم بعدازفهمیدن حقیقت اختیاردارد که هرچه را میخواهد بدان معتقد شود .

واکنون بنقل حوادثیکه بعدازکشتن‌باب وروی کارآمدن‌میرزاحسینعلی بها وبرادرش میرزا یحیی صبح‌ازل درایران روی داد وبیان آنکه آنهاابتدا دردین‌باب دو مذهب وسپس دو دینی که بکلی باهم متباین بود بوجودآوردند و همچنین بشرح تبعید آنها بعراق‌عرب تاآخر شروع میکنیم وبالله المستعان ومنه‌التوفیق وعلیه‌التکلان .

سرکشی بابیان وتبعید آنان از ایران

وقتی باب کشته شد ؛ سرانجام کار بابیان ودعات آنان بجای بد و انقلاب کشید ؛ زیرا او امری که نزد آنها بود ازاول تاآخر اختلاف داشت و هریك ازدعات ومبلغین خودش‌را برای خلافت باب قابل ولایق میدیدودعوای خویش را بوجهی تأیید مینمود .

جریان این موضوع شکافی درمیان آن حزب ایجاد کرد . وبعد ازآن اتحاد و اتفاق ، میکرب نفاق درمیان آنها به‌جنبش آمد .

این موضوع از یك جهت ، و از جهتی دیگر چون احکام باب نیز نرسیده‌و ناپخته‌ودرقلوب پیروانش ریشه نکرده بود، لاجرم پیروانش بچنددسته تقسیم شدند : گروهی در دست احکام منسوخه وجمعی دردست احکام ناسخه باب گرفتار بودند . بآن‌جهت‌وبدین جهات روزبروز نزاع واختلاف درمیان آنها زیاد و عداوت ودشمنی بین آنها محکم‌تر میشد .

در آنوقت آنها مانند کشتی بودند که ناخدای آن غیبت نموده ، سکان‌وشراعش شکسته باشد ، گاهی بادهای هوی وهوس آن‌رابوسط دریاو گاهی موجهای اغراض بعرصه اقیانوس افکند .

مسافرین آن باحوال بدی مبتلا ودوچار سرگیجه وبیهوشی شده باشند زیر آنها دست ازدین محکم‌قدیم خودشان برداشته ودر این دین جدیدباحکام مورد اعتمادی نرسیده ، مبلغین ودعات مهدویت آنهارا مغرور ودراین حزب وارد کرده بودند .

ابتدا آنهارا قانع نمودند که اکنون آنها درزمان فترت‌اند وهرکاری بکنند مسئولیتی برای آنها نیست . آنهاهم دراین‌ایام فترت کارهای‌خطرناك مهلکی انجام دادند که دلها ازآنها منزجر ونفوس مردم ازآنان متنفرشد . منکراتی بجاآوردند که قلوب مردم ازقباحت آنها متأثرشد و شایسته نیست که در کتب‌نوشته شود؛ چنانچه معاصرین آنهاوآنها که‌احوالشان‌مطلعند، بدان قبایح گواهی داده وحتی‌خودشان نیزانکار ندارند، بلکه بدانهااقرارواعتراف دارند . شما بکتاب ایقان‌میرزاحسینعلی بهاء مراجعه کنید تاشکایات و اظهار تألمات وی‌را ازآنها بهمین جهات بتفصیلی که شمارا ازاین اجمال بی‌نیاز کند به‌بینید .

بابیان دراین زمان فترت نصیب وافی خودشان را از لذات جسمانی برگرفته و حظ وافرشان را ازشهوات حیوانی برداشتند.

آنگاه جمعیتی بدون رهبر شدند ولاجرم کار آنها بهرج ومرج کشیده بواسطه ارتکاب اینفجایع ومنکرات صدای فریادوغوغای مسلمین بلند گردید.

با این حال آنها بیك نقطه‌ای متوجه بوده ، هیچگاه ازآن‌اعراض نداشتند وروبرنمیگردانیدند . چنین مینمود که هرجا باشند روبدان نقطه دارند ، ازترس ارتداد وسقوط ازآن منحرف نگشته ، باتوجه بآن‌خوابیده و بیدار میشدند ، شام را صبح و صبح را شام کرده ، میدویدند و بدین کلمه **انتقام انتقام** فریادکرده صیحه میزدند .

این دانه دردلهای آنان‌کاشته شده‌بود ، بآبهای غرورآبیاری میشد ، سپس هفت خوشه ازآن روئیده که درهر خوشه‌ای صددانه وجود داشت . آن خوشه ها را بداسهای حقد و کینه درو کرده وازهردانه‌ای بقعه‌ای مبساختند ، پس بردرب هربقعه‌ای باقلم غیظ وغضب این دوکلمه بطور روشن نوشته‌میشد

انتقام انتقام ـ خون خون

برای گرفتن‌خون میان خود رموزواشاراتی‌داشتند: **اول** سرگوشی که آنرا بعربی همس گویند **دوم** نوش که درعربی آنرا هنیئاً تعبیر میکنند سوم‌تنه که‌آنرا بعربی‌طعن‌خوانند : این درجات سه‌گانه کنایه از کشتن ، زهر دادن ونیزه زدن بود .

پس آنها بدینسان برطبق دستور جمعیت ترور ازمسلمین انتقام می‌ـ کشیدند وما اکنون نمونه‌ای‌ازاینگونه اعمال‌آنان‌را برای خوانندگان ذکر میکنیم . وآن چیزی‌است که برای عموی والد ماجد خودم میرزا عبدالکریم واقع شد :

مشارالیه علناً بابابیان دشمنی میکرد وبدیهای آنهارا برمیشمرد . ناگاه‌شبی که‌درخانه‌اش‌خوابیده بود،صدای کوبیدن در بلندشد وصدائی‌از‌پشت درشنیده میشد . یکی‌از مستخدمین پیش‌آمده گفت :

فلانی،یکی‌ازدوستان‌شما درب خانه ایستاده ، میخواهد برای‌کارمهمی که پیش‌آمدکرده شمارا ملاقات کند .

مرحوم عموی والد فوراً از جا برخواسته ، عبایش را پوشید و بطرف دربخانه رفت . هنوز درب خانه‌را درست باز نکرده بود که اشباح چند نفر درنظرش پدیدار ودونفر آنها باآلات ضرب وطعنی که در دست داشتند و از جمله چیزی بود که آنرا بفارسی دشنه میگویند (و آن خنجری است که دارای دودم ونوك تیزی میباشد) بعموی والد حمله کردند .

عموی والد که مردی قوی پنجه ودارای عضلات محکم بود بامشت راست به غضروف حنجره یکی از آنهازده اورا برزمین کوبید وخنجر را از دستش گرفت تا باآن کارش را بسازد . ناگاه رفیقش باعجله ضربتی برشانه چپ عموی والدزد . ولی عموی والد اورا مهلت نداد تاآنکه هردورادرخون غلطانید و بقیه فرار کردند.

آنگاه خدمتکاران را صدا زد تـا آمدنـد وآن نعش ها را از زمین برداشتند .

بدین وجه خداوند تعالی عموی والدرا ازحیله ومکر این دو نفر مرد شریر باکوچکترین ضرری نجات داد .

چنین بود شیوه آنها باکسیکه ترس وهراس خودشان را ازاوپنهان میکردند ویاکمتر شك‌وشبهه‌ای ازاودردل داشتند .

مسلمین نیز ازهر کیلی دو کیل واز هرصاعی دوصاع بـآنها عوض میدادند ودر مقابل هرضـربتی دوضربت بآنها میزدند . تاآنکه هرج ومرج در تمام بلاد ایـران رایج شد (و سیاستهای استعماری بمقصود خـود نائل شدند . م)

مردم ازمکروحیله‌آنان بوحشت‌ودلهاازغافل گیری‌آنها به‌لرزه‌افتاد. چیزیکه‌رطوبتی باین گل افزود، حملهٔ مغرورانهٔ بابیان بپادشاه سعیدناصرالدین شاه شهید بود ، چنانچه شرح آن درصفحه ۱۷۹ گذشت . پس نالهٔ مردم بلندو فریاد ملت بالا گرفت ولاجرم حکومت هم تصمیم گرفت که‌آن‌مصیبت ظلمانی را محدود سازد وبعداز تفتیش دقیقی زعماء آن جماعت راکشف نموده،آنها را دستگیره وچند ماه زندانی کرد .

زندانیان مذکور ازاین قرار بودند : میرزا یحیی صبح ازل ، برادر و نائبش میرزاحسینعلی که اخیراً ملقب به‌بها شد وسایر برادران وخاندانشان که عددآنها به ۲۲ تن میرسید .

آنگاه حکومت مقرر داشت که آنهارا بعراق عرب تبعید کنند .

قرارداد مذکور بسعی و کوشش زیاد میرزا آقاخان نوری‌مازندرانی صدر اعظم دولت ایران انجام گردید ؛ زیرا مشارالیه وزعمای این جمعیت‌از اهل یك قصبه بودند بدین‌جهت چنین‌تدبیری بکار برد تاآنهارا از کشتن‌نجات داد و کشتن‌آنان را تبدیل به‌تبعید کرد .

پس‌آنهارا تحت‌الحفظ به‌بغداد فرستادند و روز پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۹ هجری به‌بغداد رسیدند .

تذکر

گفته بابیان اعتبار ندارد که میگویند : وقتی میرزا حسینعلی بهاء شنید که بابیان درشمیران بشاه حمله کردند ؛ خودش باردوگـاه آمده و در آنجا اوراگرفتند ، و نیز اعتمادی بقول آنها نمیباشد کـه میگویند : تبعید زعمای بابیان و نجات آنهـا از کشته شدن نتیجه وساطت سفیردولت روس و سفیر دولت انگلیس بوده واینکه حفظ وحراست آنها دراثناء راه بغـداد از طرف مأمورین آن سفارت بوده‌است تاآخرآنچه میگویند؛ زیرا مقصودآنها ازاین انتشارات مغرورساختن مردم عوام بعزت وعظمت مقام ومنزلت‌خودشان می باشد .

(مترجم گوید : شکی نیست که انگلیسها درتمام بلاداسلام در هند مراکش ، سودان وایران دستگاه مهدی گری را رهبری وزعماء آنراتقویت وحمایت ، رجال آنهارا دردستگاه حکومت های اسلام و دربار سلاطین آن جا میدادند وبودجهٔ آن را تأمین میکردند سنوسی درمراکش ، قادیـانی و محلاتی درهند ، متمهدی سودانی درسودان وباب وبها در ایران همه اسبـاب دست انگلیسها برعلیه فرانسوی‌ها ، مصری هاوروسها بودند چنانچه قضایای آنها ذکر شد . با اینحال چه‌استبعادی دارد که سفراء روس وانگـلیس زعماء حزب بهائی یاعمـال خودشان را حفظ وحراست نموده وازکشته شدن نجـات داده باشند؛ مسلم قضیه همین طور بوده وخوش بختانه خود بهائی‌هاهم چنانچه نقل شد باین حقیقت اقرار واعتراف کردند . انتهاء کلام مترجم .)

شرح حال میرزا حسینعلی ملقب ببهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس مدعو به میرزا بزرگ مازندرانی نوری است. نوری منصوب بقصبه نور میباشد که از اطراف و نواحی مازندران است.

وی درروز سه‌شنبه دوم محرم سال ۱۲۳۳ متولد و یکی ازشعرای بابیه تاریخ ولادت اورا بشعر درآورده ، چنین میگوید :

مستعد باشید یاران مستعد   جاء یوم غیب لم یولد ولد

(خوانندگان محترم این شعررا تجزیه وترکیب ومعنی کنید تا بفهمید که این طائفه چقدر مانند زعماء آنها عامی ومهمل گو بودند . مترجم)

پدرحسینعلی مستخدم دولت ودرآخرکارمأمور مالیه مازندران شد که دراصطلاح دیوانیهای ایران اورا مستوفی مینامند .

وی بعدازخودش هفت اولاد باقی گذاشت : **اول** میرزا محمد حسن ، **دوم** میرزا حسینعلی موضوع کلام ، **سوم** میرزا موسی که نزد بابیان ملقب بکلیم بود ، **چهارم** میرزا تقی پریشان ، **پنجم** میرزا رضاقلی طبیب ، **ششم** میرزا یحیی که ازطرف باب ملقب بصبح ازل شده بود **هفتم** میرزا محمد قلی.

اما برادران دوم وششم وهفتم ازیك مادر بودند .

بهاء با برادرانش درتهران در دامن پدرشان پرورش یافته و مبادی علوم متداولۀ درآن عصررا بقدر میسور فراگرفته بودند.

بها وبرادرش صبح ازل مورد اعتماد پدر واز سایر برادران نزد او امتیاز داشتند ، زیرا مادرشان درنزد او مقام ومنزلتی بسزا داشت .

بهاء بزرگ شد ومبلغین رشتۀ تصوف اورا بدان رشته دعوت کردند وی هم باآنها بسیارمعاشرت میکرد وپیوسته کتب صوفیان‌را بدون مراجعۀ به کتب دیگر مورد مطالعه قرار میداد . برادرش میرزا یحیی نیز چنین بود . اخیراً هردو بدعوت ملاعبدالکریم قزوینی که ذکرش درقصه کشته‌شدن باب گذشت به باب متمایل شدند .

بیشترهم گفته‌اند : که این دونفر وقتی باب را بآذربایجان می بردند دراثناء راه قم وقزوین بوسیلۀ رشوه‌ای که بمحمد بك چاپارچی رئیس مستحفظین باب دادند ملاقات کردند . والله العالم .

پس ازآن بهاء ابتداء درتهران شروع به نشر تعلیمات باب کرد وسپس بمازندران رفت وابتداء از قصبه نور شروع بدعوت کرد وهمچنان از این شهر بآن شهر رفت ، تا بشهر ساری وبابل که ازشهرهای مشهور آن استان است رسید . آنگاه باقافله بتهران مراجعت کرد .

این قضیه در آخر سلطنت محمد شاه جد پادشاه کنونی (مظفرالدین شاه) بود . وقتی که محمد شاه در گذشت و بعد ازوی ناصرالدین شاه برمسند شاهی استقرار یافت و بابیان پی در پی انقلاب کردند و باب کشته شد و محمدصادق بابی و رفیقش درمجاورت قصر شاهی واقع در نیاوران شمیران به شاه حمله کردند در تمام این مدت ، بهاء و برادرش در ده « کفچه » نزدیك قصر بهاری شاه بودند . پس بنا بگفتهٔ حکومت، خود بهاء این چنین توطئه کرد تا حکومت را بکشتن شاه سرنگون سازد. ولی با بیان این نسبت را سخت انکار دارند ودر هرحال بهارا دستگیر وچندماه درتهران زندانی نمودند واگر مساعدت صدر اعظم همشهری او نبود، اورا کشته بودند. ولی بسعی و کوشش وی از کشتن نجات پیدا کرد . وچنانچه گذشت اورا با بیست ودو نفر به بغداد تبعید کردند .

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که ما ناچاریم بدان اشاره کنیم وآن اینست که : میرزا یحیی صبح ازل و پیروانش که موسوم بازلیه میباشد وجمیع ایرانیان متفقند که باب مدتی پیش از کشته شدنش میرزا یحی را جانشین خود قرار داد . وصیت نامه‌ای هم مبنی بر این جهت بخط خودش نوشت ومهر کرد بدین وسیله میرزا یحی را جانشین بعد ازخود قرار داد .

وچنین دستورداد که میرزاحسینعلی بها وکیل او صبح ازل را ازانظار دوست ودشمن محجوب ومستور بدارد تابوی گزندی نرسد . آنگـاه بهاء به انجام وصیت باب قیام نموده ، صبح ازل را از نظـر دوست و دشمن مستور کرد ، بامردم ازطرف اوسخن میگفت . مردم نیز با بهاء بعنوان وکالـت از برادرش مخاطبه ومکاتبه مینمودند . وحال برهمین منوال ادامه داشت تا قضیه سوء قصد بشاه واقع شد .

قبل ازاین قضیه بها، یحی را با اشخاص مورد اعتمادی باستان گیلان فرستاده و اورا بشکل دراویش درآورده ، کساء وصله داری پوشید ، کـلاه درازی برسر ، وچماق وکشکول مخصوص بدرویشان را دردست گرفته بطور ناشناس میگردید مبادا حکومت یامردم اورا بکشند .

وقتی بهارا ببغداد تبعید کردند میرزا یحی هـم نزد اورفت وبـا او مجتمع شد ولی بازهم اورا ازانظار مستور میداشتند .

دربغداد واسلامبول و ادرنه هم بدین منوال بود . تا آنکـه صبح ازل درآنجا بیدارشد وفهمید که کارازدست رفته ، برادرش بهاء درریاست برجماعت بابیه استقلال پیدا نموده وزمام ریاست وخلافت باب را دردست گرفته است .

سپس با اومقاومت نمود ، با وی در حساب سخت گیری کرد و کار آن دو برادر بمنازعه و مقاتله کشید . تا آنکه حکومت عثمانی در کار آنها

باب پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شدواسمی ازاو درالسن‌وافواه بود واین تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله باوجود آنکه معروف و ومشهور بود محفوظ ومصون ماند، این پرده سبب شد که کسی ازخارج تفرس ننمود وبخیال تعرض نیفتاد ...»

(مترجم گوید: مؤلف عبارت فوق‌الذکر سیاح را بعربی ترجمه کرده وسپس گفته‌است بایدخوانندهازاین‌حیله‌وتدبیر هرچه‌میتوانندنتیجه‌بگیرندو برای خود آنچه شیرین است برگزینند . و چون این کتاب ترجمه بفارسی است واصل گفتار سیاح نقل شد لذا احتیاج بترجمهٔ ترجمه آن نبود لاجرم ازآن صرف‌نظر گردید . و باید بخوانندگان گرامی بگوییم که حسینعلی بهاء ازاین کلکی که زد وازاین کلاه درازیکه برسر برادرش گذاشت ، دومنظورداشت: اول آنکه ازشر برادرش میرزا یحیی مصون ومحفوظ بماند. دوم‌آنکه‌دعوت بابیان بنقطهٔ مجهولی متوجه باشد وصاحب دعوت در دسترس نباشد مبادا مردمان بزرگ واشخاص فاضل باوی تماس بگیرند وبرجهالت وسفاهت او آگاه شوند آنگاه ازمسلك آنها اعراض کنند. گمانمدارم حسینعلی بها این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزآقاسی وزیر بی‌تدبیر محمدشاه آموخته باشد؛ که وی باب‌را درقلعهٔ چهریق محبوس نمود ورابطهٔ مردم را بااو قطع کرد ومردم نتوانستند بفهمند که این مرد تاچه اندازه جاهل و نادان است. لاجرم دروهم وخیال افتادندو بعبارات فریبنده مبلغین بابی مغرور شدند ودر نتیجه تعدادی ازافرادناراضی بدین‌مسلك موهوم‌متمایل گردیدند. چنین‌مینماید که‌حسینعلی بها بدین نکته متوجه گشته باشد ویا سیاستهای خارجی بدوالهام داده باشند واو این سیاست را تعقیب نموده باشد زعماء بابیان وبهائیان از این سیاست منحرف نشدند وهرکدام درآن نقطهٔ دور از انظار بسر میبرند تاکسی ازاوضاع واحوال آنها مطلع نشود . هم‌اکنون شوقی افندی ولی‌امر بهائیان گاهی درعکا واغلب در اروپا وامریکا بعیاشی مشغول میباشد و در مراکز بهائیان آمدورفت ندارد ، بهائیان وغیر بهائیان ازاوضاع واحوال و عیاشیهای وی بی خبرند، فقط بعبارات قلنبه آب طلائی مبلغین بهائی مانند «ظهور وجلوه اعلی وابهی ثمرهٔ نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابهی‌حضرت‌ولی امرالله» وازاینگونه عبارات والقاب بی‌معنی مغرور شده‌اند

خدا همهٔ بهائیان را هدایت و بآنها عقل کامل عنایت فرماید. انتهای کلام مترجم) .

روز غره محرم سال ۱۲۶۹ بها وحزب‌اورا وارد بغداد وآن‌سال نزد بابیان «بعام بعدحین» معروف‌شد. سپس باردیگرمیرزا یحیی ازانظارمستور شد،

گاهی محرمانه دراطراف بغداد گردش میکرد ، پاره‌ای‌ازاوقات بطور ناشناس به بعضی‌ازحرفه‌ها مشغول میشد، گاهی‌دیگر بشکل‌اعراب در بغدادمتوقف بود.
اما بهاء هرگز از بغداد خارج نمی‌شد ، هر روز در قهوه خانه ای که در کنار دجله بود جلوس می کرد و مانند یکی ازخود آنها بامردم صحبت مینمود .
پس ابتدا بابیانی که در ایران بودند شروع بآمدن کردند تا آنکه چند صد تن ازآنها در بغداد مجتمع شدند . ولی آنها نمیدانستند چه بکنند ، با چه کسی انتساب حاصل کنند ودرمقابل چه‌شخصی خاضع باشند ؛ زیراهر کدام ازوجوه آنها برای خودش داعیهٔ ریاست وزعامت داشت . بهاء نیز از روی غضب باگوشه‌چشم بآنها نگاه میکرد ؛ زیرا دردلش افتاده بود و پیش خود چنین فکر میکرد که روزی زمام این جماعت را دردست بگیرد . باین جهت بکارهای زشت آنها وفتنه وفسادی راکه برپا کرده بوند و دعوای ریاست و زمامداری راکه داشتند ، بدین برهان که برادرش جانشین و پیشوای شرعی بابیها می باشد، اعتراض میکرد سعی‌وکوشش مینمود تامردم‌را بسوی‌برادرش جلب کند .
اما بابیان بگفتارش ایمان نداشتند وخلافت برادر و نیابت خودش را قبول نمیکردند . باین جهت آتش بغض و عداوت میان آنها روشن شد ، درباطن بعضی بغض و کینهٔ بعضی‌را دردل داشتند وچیزهائی که قلم از ذکر آن شرم دارد بهم نسبت میدادند . قریب بهیکسال‌حال بدین منوال باقی‌بود. چون دیدند بهاء درعزم خود ثابت و تغییری در تصمیم خویش نمیدهد لاجرم نسبت بوی‌سوء قصدی کردند و بخیال کشتن‌او افتادندو نزدیک‌هم‌بود که بمقصود خود برسند ولی بهاازشدت مقاومت ودشمنی آنها ترسیده ، ناچاربفرارشد .
پس محرمانه از بغداد خارج شد و باطراف کردستان عثمانی مسافرت نمود وبطور ناشناس درمزرعهٔ موسوم به«سر گلو» که نزدیك بلدهٔ سلیمانیه « شهرزور قدیم» بود اقامت گزید وگاهی بطور محرمانه درلباس‌درویشان بسلیمانیه‌می آمد،ودرمحضر شیخ عبدالرحمن رئیس صوفیان آنجا حاضرمیشد . مدت دو سال بهمین حال باقی بود . وآنچه را از متممات پیشوائی آن حزب لازم بود ، تهیه میکرد . کتاب موسوم بهفت وادی و قصیدهٔ و رقائیه را درآنجا نوشت ، تاسرانجام باصرار بعضی ازاصحابش ببغداد مراجعت نموده وشروع بجمع آوری آن طائفهٔ پراکنده کرد .
دراین خلال بابیان درشهرهای ایران انقلاب های پی در پی برپا میکردند ، بمسلمین حمله نموده و آنها را می کشتند . مسلمین نیز بآنها حمله نموده وازآنها میکشتند .

اکنون ما آنچه را که در کتاب خودشان، موسوم «بسیاح»، نوشته شده است ذکر خواهیم کرد متن فارسی آن (صفحه ۹۲) چنین است:

«وهرچند این طائفه از این وقوعات عظیمه از قتل رئیس وسائره تزلزل واضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثر وتزاید نمودند لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل گشت لذا این طائفه از روش وحرکت و سلوك و تکلیف خویش بی‌خبر بودند، دست بمدافعه گشودند، لکن بعد ازرجوع بهاءالله درتربیت وتعلیم وآداب وتنظیم واصلاح حال این طائفه جهد بلیغ نمود، بقسمیکه درمدت قلیله جمیع این فساد وفتن خاموش گردید ومنتهای قرار و سکون درقلوب حاصل شد.»

(مؤلف گفتهٔ سیاح را بعربی ترجمه نموده وچون حاجت بترجمه عربی نبود، لذا صرفنظر شد. مترجم)

و نیز در کتاب مذکور صفحه (۹۵) چیزی نوشته است که متن فارسی آن اینست:

«چون تعلیم را چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند اول اعتراض براقوال واعمال واطوار واخلاق ورفتار این طائفه بود، حال در ایران برعقاید ووجدان ایشان‌است.»

پس از نقل این دوجمله از کتب خود این طائفه واضح میگردد که آنها چندسال بدون رئیس بودند وبهاء بزیرکی ومساعدت برادرانش مانند میرزا موسی، میرزا قلی ومیرزا یحیی « نه دیگر برادرانش که گفته های‌او را پشت سر انداختند » وچندتن ازوجوه بابیان توانست برآنها که باوی‌در امر ریاست معارضه میکردند غلبه حاصل کند پس شروع بجلب نظر و ارشاد بزرگان بابیان کرد وسعی و کوشش نمود تا جماعت اوباش را از ترور و کشتار مسلمین و کارهای زشت ونابود کننده‌ای که مورد تنفر قلوب بود باز دارد.

و نیز در بعضی ازسخنانش بطور رمز واشاره اظهار میداشت: که وی از آن نوع تعلیمات باب که مورد انتقاد خواص نه‌عوام مردم است عدول کرده وتعلیمات باب را رمزواشاره بسوی خود قرار میداد.

اگرحوادثی ازناحیهٔ بابیان اتفاق نیفتاده بود نزدیك بود که این وضع ورفتار بها مورد رغبت واقع شود.

ولی‌حادثهٔ غیرمنتظره‌ای ازناحیه بابیها بظهورپیوست که تمام سعی‌و کوشش بهارا مانند باد بهدر داد وآن چنین بود:

تبعید بابیان از بغداد باسلامبول وادرنه

پیش از این گفتیم که باب روز اول محرم از مادر متولد و این روز نزد بابیان عید رسمی و روز مقدسی میباشد ، مجالس جشن وسرور در آن برپا کرده و هر کاری که نفس شهوانی آنها بخواهد و چشم آنان از آن لذت ببرد بجا می‌آوردند وازطرف دیگر این روز نزد شیعیان روز حزن وماتم است واز این روز شروع بتأسیس مجالس عزاداری حسین بن علی بن ابیطالب سبط حضرت رسول علیهم الصلوة والسلام میکنند وهمچنان مجالس سوگواری درهمه جا تاروز پانزدهم این ماه بلکه تاچهل روز بعد ازعاشورا ادامه واستمرار دارد .

بابیان درچنین روزی در بغداد درباغیکه نزدآنها بباغ رضوان نامیده میشود اجتماع نموده، هر نوع ازماکولات ومشروبات ووسائل لهوولعب ولذات را آماده کرده ، زاید بر آنچه درسالهای پیش بجا میاوردند اظهار مسرت و شادمانی کردند .

این خبر بمردم شیعه رسید وآنگاه تمام آنان ازترك وفارس وعرب، همگی اجتماع نموده ، چنین گمان میکردند که این بساط عیش وعشرت در چنین روزی بمنظور دشمنی باشیعیان واستهزاء بمذاهب آنان وعیبجوئی در دین مسلمانان برباشده است . میخواستند بریزند ودمار از روزگار بابیان برآورند ، واگر مداخلهٔ عقلا و دخالت حکومت محل نبود ، روز بزرگی برپا شده بود .

و نیز درآنوقت چنین اتفاق افتاد که یکی ازبزرگان علماء شیعه بنام شیخ عبدالحسین تهرانی ملقب بشیخ العراقین بعراق آمد . نماینده مورد اعتماد دولت ایران هم درآنوقت میرزا بزرگ خان بود .

مشارالیهما باهم در این موضوع مشورت نموده ، میان آنها اتفاق حاصل شد که چون این طائفه بر خلاف دین اسلام رفتار کرده‌وچون برخلاف معاهده بین دولتین (ایران وعثمانی) درحمایت دولت عثمانی رفته‌اند لذا باید آنهارا کوبید .

آنگاه باحکومت ایران ووجوه علما و بزرگان مجتهدین شیعه در عراق شروع بمذاکره کردند تا آنها را مجتمع کنند پس تمام آنها بجز شیخ

اجل شیخ مرتضی انصاری رحمه الله حاضر گشته ، باتفاق آرا بتبعید بابیان از عراق عرب حکم دادند و با کمال شدت تبعید آنهارا ازحکومت ایران وعثمانی خواستار شدند.

آنگاه کار ازدست فرماندار و ارتش خارج از طرفی بدست سفارت ایران دراسلامبول (باب عالی) وازطرف دیگر بدست وزارت امورخارجه و سفارت عثمانی درتهران افتاد .

و بعد ازچندی مذاکره اخیراً اتفاق برتبعید آنها باسلامبول پیدا کردند. وحکم آن ازطرف حکومت عثمانی صادر شد. پس تمام آنهاراجمع نموده دوازده شب در باغ نجیب پاشا توقیف کردند و سپس آنها را از راه موصل وحلب اسکندریه باسلامبول فرستادند . میرزا یحیی هم قبل ازآنها بموصل آمد ودر آنجا بآنها ملحق شد .

لـطیفه

استخلاف ولقب دادن باب میرزا یحیی را بصبح ازل از فرموده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مأخوذ شده که وقتی کمیل ابن زیاد از او پرسید ؛ حقیقت چیست ؟ علی علیه السلام فرمود : ترا باحقیقت چکار ؟ کمیل عرض کرد آیا من محرم اسرار شما نمیباشم؟ آن حضرت فرمود : چرا ولی آن مقداریکه از پیمانهٔ من فرو میریزد ، برتو ترشح میکند . کمیل عرض کرد آیا شخصی مانند شما سائل را محروم میکند ؟ آن حضرت فرمود : حقیقت ظاهر شدن انوار است بدون اشاره . کمیل عرض کرد : بیش از این بیان بفرمائید . حضرت فرمود : حقیقت آنست که موهوم از بین برود ومعلوم صاف وخالص شود . کمیل عرض کرد بیش ازاین بیان کنید . آن حضرت فرمود : حقیقت آنستکه بواسطه غلبه باطن پردهها پاره شود . کمیل عرض کرد بیش از این توضیح بدهید آن حضرت فرمود : حقیقت آنستکه انسان بسبب صفت توحید مجذوب خدای یگانه گردد . کمیل عرض کرد بیش ازین بیان بفرمائید آن حضرت فرمود : حقیقت نوری است که ازصبح ازل تابیده و آثار آن بر هیاکل توحید ظاهر گردد . کمیل عرض کرد بیش ازاین بیان بفرمائید . آن حضرت فرمود : چراغ را خاموش کن ، زیرا صبح طالع شد .

(مترجم گوید: مرحوم خلد آشیان عالم جلیل حاج شیخ علی اکبر نوقانی طاب ثراه درحاشیه اصل کتاب چیزی مرقوم داشته که ترجمهٔ فارسی آن آن چنین است :

«من میگویم : در کتب روایات مانند کتب اربعه وامثال آن که نزد اساتید فن حدیث اعتبار دارند عینی واثری از این خبر وجود ندارد . و این

حدیث بمخترعات اهل تصوف اشبه است . پس بفهم و از غافـلان مباش ؛ علی اکبر نوقانی عفی عنه .»

مترجم گوید : برفرض که چنین حدیثی هم در کتب معتبره موجود باشد مگر هر کس موسوم بصبح ازل شد ؛ نورحق از او تابش میکند . بفرض اینکه این حدیث اصل صحیحی داشته باشد ، حضرت فرموده است : نور از صبح ازل تابش میکند ؛ نه هر کس صبح ازل شد ازوی نور میتابد .

اصولا دردستگـاه بابیان و بهائیان از اینگـونه استدلالات نامربوط بسیار است چنانکه برحقانیت بهاء باین جملهٔ دعای سحر « اللهم انی اسئلك من بهاءك » استدلال میکنند .

مرحوم حاج آقا جمال اصفهانی طـاب ثراه فرموده بود : اگر این جملهٔ دعا دلیل برمهدویت یا پیغمبری حسینعلی بها باشد پس جملـهٔ دیگر آن « اللهم انی اسئلك من جمالك » دلیل برمهدویت یا پیغمبری من خواهد بود حسن کار اینستکه کسی باین نامربوطها توجه نمیکنند وگرنه ممکن بود آقا کمال واستاد جلال وسید رحمت‌اله نامی هم بجملات دیگر آن دعـا استدلال کنند . انتهای کلام مترجم)

میرزا یحیی همچنان از نظر عموم مردم حتی خود بابیان مستور بود وچون آنها مجبور بخروج از بغداد شدند ؛ وی قبل از آنها بموصل آمد . و چون ازآنجا بیرون شدند ؛ میرزا یحیی پیوسته یك یا دومنزل ازقافله بهائیان جلوتر میرفت .

بابیان بسیاری از اوقات ازبها درخواست میکردند که در بین راه باميرزا يحيی روبروشوند ودراین باره اصرار والحاح میکردند ولی بها درخواست آنانرا اجابت نکرد وبدین منوال رفتند؛ تا باسلامبول واردشدند ، وآنها را درخانه‌ایکه مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند وقریب بچهار ماه درآنجا اقامت داشتند .

مدت توقف بهاء دربغداد دوازده سال بود که نزدیك بدوسال بعد ازسال اول تبعیدشان به بغداد درکوههای کردستان بود وبقیهٔ این مدت رادر عراق عرب بسرمیبرد .

درآن وقت سفیر دولت ایران درقسطنطنیه میرزاحسین قزوینی شهیر بود که بعداز آن برمسند صدارت قرار گرفت .

مشارالیه ازباب عالی درخواست کرد که آنهارا بدورترین بلادخاك عثمانی تبعید کنند

وپس از مقرر کردن ماهیانهٔ مرتبی ازطرف حکومت عثمانی آنها را بادرنه که آنرا دراصطلاح بابیان «ارض سر» مینامند تبعید کردند.

این واقعه درسال ۱۲۸۰ هجری بود .

پس از استقرار بابیان در ادرنه پرده بالا رفته ، رازنهانی آشکار شد ، بهاء ازجا برخواست وصریحاً مردم را بسوی خود دعوت نمود ومیرزا یحیی‌را، مانند هستهٔ میوه‌ایکه میوه خورازدهن بیرون میاندازد، بدورانداخت .

بدین جهت میان آن دو برادر و پیروانشان زدوخورد هـا ، جنگ و نزاعها و کشتارها درجریان آمد .

از این‌وقت بابیان بدو گروه تقسیم‌شدند : گروهی بطرف حسینعلی رفتند. وی خودرا دربدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود (واین لقبی بودکه رؤسای طائفه ترکمن درترکستان بدان ملقب بودند) پس‌از آن خودرا ملقب به «ذکر» کرد که آنرا ازقول خدای تعالی «**انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون**» گرفته بود . پس‌خودرا به «**بطلعت مبارک**» وسپس به «جمال قدم» ، «حق» و «بهاء» نامید واین لقب اخیر برایش باقی‌ماند . واین لقب‌را از دعائیکه شیعیان در سحرهای ماه مبارك رمضان‌میخوانند که ازجمله آنست اللهم انی‌اسئلك من بهائك . . . گرفته است وبدین جهت پیروان حسینعلی را بابی بهائی گویند .

گروه دوم طبق قرار اول ، برارادت بمیرزا یحیی صبح ازل باقی ماندند .

اعتقاد آنها درمورد صبح‌ازل آنستکه او خلیفه وجانشین باب است ، نه‌بهاء ؛ زیرا بهاء وکیل‌میرزایحیی بوده و هیچگونه سمت مستقلی نداشته‌است. بدین جهت پیروان‌اورا بابی‌ازلی‌یابیانی که منسوب ببیانند میگویند .

آنگاه آتش جنگ وجدال میان آن دوحزب روشن ومیرزا یحیی‌از خواب غفلت بیدار شد ودانست که آن کلاه دراز درویشی راکه برادرش بر سرش گذاشته بود چه کلاهی بوده است ،

ولی دیگر کار ازدست رفته بود ،زیرا بهاء بنام یحیی و بعنوان‌وکالت او قلوب اکثر بابیان را بسوی خود جلب کرده بود .

لاجرم یحیی هم قیام کرده ، درحساب برادرخود مناقشه ومداقه بکار برد وکار بآنجا کشید که آن دو برادر مخفیانه زهر درغذای هم بریزند پس یحیی (چنانچه بهائیان میگویند) درغذای بهاء زهرریخت وبهاء (چنانچه ازـ لیان میگویند) درغذای یحیی زهرریخت و خواست اورا باسلاح سفید بکشد ولی هردو ازمرگ نجات یافتند .

وچون هردو در یك خانه بودند لاجرم بهاء یحیی‌را ازخانه بیرون و خودش باهمت خستگی ناپذیری استقلال درکار پیداکرد .

آنگاه نامه‌ها ونشریاتی برای بابیان فرستاد مبنی براینکه او است

آن شخص زنده‌ای که سزاوار رهبری مردم است و او است که در کتب باب بعنوان « من یظهره‌الله » بوی اشاره شده ، بلکه او بوده است که از زبان باب سخن می گفته و بلکه او بوده‌است که باب را فرستاده ، چنانکه قبل از باب مظاهر دیگر خود مانند زردشت و ابراهیم وموسی و عیسی ومحمد را فرستاده است .

پس شروع بتألیف کتاب قانونی کرد که نام آنرا « اساس اعظم » گذاشت .

«رساله سلطانیه»

و نیز درهمان جانامه‌ای بنام بپادشاه سعیدناصرالدین‌شاه شهید نوشت ولی آنرا درسال چهارم ورودش بعکا بوسیله میرزا بدیع خراسانی برای‌شاه فرستاد .

واز بداقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی دراثناء صید وشکار باشاه روبرو شد ، ناگهان بطوری غیرعادی فریاد کرد : پادشاها؛ **قد جئتك من سبأبنباءیقین** (۱) پس اطرافیان شاه وحشت کـرده ، او را گرفتند و بقتل رسانیدند .

این نامه بزبان فارسی و عربی نگـاشته شده است و اکنون من بعضی از عبارات آنرا برای نمونه انتخاب نموده نقل میکنم و آن اینست :

«شاها؛ من ازعباد بودمو برمهاد(گهواره) خوابیده بودم، نسیم‌سبحان برمن وزید وعلم ما کان را بمن تعلیم کرد . این علم ازخود من نمیباشدبلکه از طرف خدای عزیز علیم میباشد . بمن امر فرموده که میان آسمان وزمین فریاد کنم ، بدین وجه چیزیکه اشك عارفان را جاری میکند برمن نازل شده من علومیکه نزد مردم میباشد نخوانده‌ام و در مدرسه‌ها وارد نشدم ، ازمردم شهریکـه من درآن بودم سؤال کن؛ تابدانی که من ازدروغگویان نمیباشم . این برگیست که بادهـای مشیت پروردگار عزیز حکیم تو آنرا بحرکت در آورده‌است .»

واز جمله عبارات آن نامه اینست : «شاها اگرصدای قلم‌اعلاوآواز کبوتر بقارا برشاخهای سدرةالمنتهی بشنوی که خدای موجد اسماً وآفریننده زمین وآسمان‌را ذکرمیکنند ، هرآینه تورا بمقامیکه، جزتجلی‌حضرت معبود دیده نمیشود، میرساند وخواهی دانست که پادشاهی در پیش توکوچکترین

۱ ـ جمله‌ایست که هد هد بسلیمان گفت یعنی از شهر سبا خبرقطعی آورده‌أم

چیزی خواهد بود که آن‌را برای هر کسی بخواهی وامیگذاری و بسوی افقی به انوار وجه‌الله روشن است توجه میکنی.»

واز آنجمله اینست: «پادشاها قسم بخدا اگر آواز کبوترانی که بالحان گوناگون برشاخه‌های درختان بامر پروردگار رحمن تو آوازه‌خوانی میکنند بشنوی هرآینه پادشاهی را پشت سرخواهی انداخت و بسوی منظر بزرگی که کتاب فجر از افق آن دیده میشود توجه خواهی کرد وآنچه رادر نزد تو میباشد برای بدست آوردن آنچه در نزد خدا موجود است انفاق خواهی کرد، زیرا نفس خودرا درمقام عالی عزت واستعلا ومنزلت سامی عظمت و استغناء خواهی‌دید این چنین درام البیان از قلم رحمن مسطور گشته. خیری نیست درملك ودولتی که امروز دردست تو میباشد؛ زیرا فردا بدست غیراز تو خواهد افتاد.

آنچه را خدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیار کن؛ زیرا خدادرملکوت خودپادشاهی بزرگی‌عطا خواهد فرمود...» تاآخرآنچه دراین رساله طویله ذکر نموده است.

(مترجم گوید اینکه حسینعلی در این رساله طویله خود بناصرالدین شاه نوشته است: من علومیکه نزد مردم میباشد نخوانده‌ام دروغ گفته؛ زیرا وی ازسرسپردگان خانقاه حکیم احمد گیلانی بوده وآنچه یادگرفته درآنجا فراگرفته، عاقبت‌هم بپاس تعلیماتی که بوی داده بود بدستور مترجم سفارت روس (بابرافرزنده آتش این فتنه) اورا زهرداد واو مسموم از دنیا رفت. معلومات بهاء طوری نبود که حتی این الواح چرند راهم بتواند بنویسد ولی چنانکه دالگورکی (همان مترجم سفارت روس) دریادداشتهای خودنوشته، تمام این الواح ازسفارت روس برای اوصادر میشد وگاهی‌هم خودش‌تصرفی درآنها میکرد وسپس منتشر میساخت ولی بقول دالگورکی هرچه خودش درآن تصرف کرده بی‌مزه گشته است. اینست سابقه ولاحقه حسینعلی بها و چنین است حال کسی که تنها بخانقاه درویشان یا مانند سید علیمحمد باب به محضر پریشان گوئی مانند سید کاظم رشتی گیلانی میرود خدا همه‌را ازچنین فتنه‌های گمراه کننده‌ای محافظت فرماید. انتهای گفته مترجم)

وچون کاراصیل ووکیل یاوکیل‌واصیل (چنانکه آن دوحزب می‌گویند) بمجادله بلکه بمقاتله کشید، یکی از بزرگان بابیها بنام سید محمد اصفهانی حکمی بدسته میرزا یحیی پیوسته، شروع کرد که حقیقت امررا چنانچه عقیده خودش بود روشن کند وپرده ازروی کار بردارد.

پیوسته مراقب اعمال بها و حزب او بود، هرچه را بها راست می

کرد او کج میساخت وهرچه را درست میکرد او بامهارت مخصوص بخودش می‌شکست .

اخیراً هم آقاجان بیگ مراغه‌ای آذربایجانی ایرانی که درقشون عثمانی دارای درجهٔ «امیرآلای» بود بمیرزا یحیی پیوست .

آنگاه مصیبت بزرگ شد تا کار بدانجا رسید که بیم انقلابهای خونینی میرفت که دراثرآن روابط دولتین ایران وعثمانی تیره گردد .

اخیرا باب عالی وسفارت ایران متفق شدند که محل تبعید آنهارا تغییردهند پس بها وحزب اوراکه تعداد نفراتشان ۷۳ تن بود بعکا فرستادند وچند نفرجاسوس ازوجوه حزب ازلی برآنها گماشتندتا ازاعمال آنهامراقبت کرده ، حکومت ایران وعثمانی‌را ازوضع آنها خبر دار کنند .

جاسوسان مذکور از این قرار بودند : « سید محمد اصفهانی » « آقاجان بیگ سابق‌الذکر »« عمرآقا »« استاد محمدعلی‌سلمانی‌اصفهانی » «میرزا رضاقلی »« استاد عبدالکریم خراط اصفهانی »« میرزا جعفر » و « محمد ابراهیم » .

وهمچنین میرزا یحیی وحزب اوراکه تعدادشان بسی وچند نفر می‌رسید بجزیره «قبرس» فرستادند ونیز چند کارآگاه از وجوه حزب بها بر آنها گماشتند وآنهـا از این قرار بودند : « میرزا حسین اصفهـانی خطاط ملقب بمشکین قلم» « آقاخلیل مسکر کاشی »« حاج جعفر تبریزی »«آقا عبدالله اصفهانی»و«میرزاعلی آذربایجانی مراغه‌ای‌ملقب بسیاح» .

تبعید بابیان از ادرنه بعکا وقبرس در ابتـدای سال ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸٦۹ مسیحی بود .

پس آنهارا در محل تبعیدشان زندانی کرده وچند ماه هم آنهـارا از اختلاط وروبرو شدن باهم ممنوع کردند ولی بعد ازمدتی این‌حکم‌لغوشد وآنها آزاد گشتند .

آنگاه حسینعلی بها شروع بدعوت مردم بسوی خویش کرد ، اسم برادرش را از نشریات تبلیغی ساقط کرد واز راهیکه میپیمود منحرف شد .

وچون خودرا مورد مراقبت سخت حزب برادرش میدید که اورا نمی‌گذاشتند بمقصد خویش جلوبرود، لاجرم باهوش تیز معروف خود شروع به تفکر نمود وآتش فکر خودرا برافروخت تاعاقبت بدین نتیجه رسید کـه تـا وقتیکه درتنگنای مراقبت شدید حـزب برادرش باشد ، بمقصود نمی رسد و چاره ای برای خود جز اعدام کار آگـاهان موکـل بر خود ندید . ناچار دستور داد تاشبی درمیان آنها ریختند وتمام آنهارا باآلات جنگ وساطور هلاک کردند .

آنگاه حکومت درغضب شد پس بها وحزب اورگرفته، بزنجیر کشید ودرزندان انداخت .

بهاء بنا بگفته بهائیان هشت ساعت و بنا بگفته حکومت و ازلی ها چهار ماه درزندان بود وآنگاه اورا تحت مراقبت شدیدآزاد ساختند .

ولی حزب او چند ماه وچند سال درزندان باقی بودند تاچنانکه ازلیها میگویند بواسطهٔ « اصفرذی‌الوجهین» یعنی لیره زرد آزاد شدند .

پس از این ارکان شریعت میرزا یحیی درهم شکست‌و بنیان دعوت بهاء بواسطهٔ جلب قلوب بعضی ازوجوه بابیان وخوش رفتاری و حسن تدبیر پسر بزرگ بها عباس افندی (ملقب بغصن‌الله الاعظم درزمان حیات پدرش و بعبد البهاء بعد از ممات او) تقویت شد .

این مرد (عباس افندی) بواسطه تبرز ومهارت درفن مکر و خدعه واطلاعات زیادی که بر اخبار امم وملل داشت ، نیروی بزرگی درجلب‌قلوب و استحمار پیدا کرده بود ومیتوانست بـا هر طائفه ای موافق ذوق وسلیقه آنها سخن بگوید .

اعتقاد من اینست که اگر عباس افندی نبود ؛ پایه‌ای برای مسلك بهائیان برقرار نمی‌شد؛ زیرا وی درسیاست وتدبیر مقامی ارجمند داشت .

مرام بها روبترقی گذاشت وخودش نیز بتدریج و قدم بقدم بالا رفت ازخلافت باب، بمهدویت وازمهدویت، بولایت مطلقه وازآن بنبوت عـامه و خاصه وازآنجا بمقام ربوبیت وازآنجا بمقام الوهیت و سپس بجائیکه نهایت ندارد بالارفت؛ چنانکه از کتب واقوال وافعال وی براین مراتب اطلاع‌پیدا خواهی کرد .

آنگاه بها سعی و کوشش نمود تا دعوت و شریعتش را در عـالـم انتشار دهد . بدین جهت دعات بسیاری سراً ببلاد ایران ودعاتی علناً بقفقاز فرستاد ؛ زیرا حکومت روس سیاست خودرا درآن میدید کـه‌آنهارا تقویت کند تابوسیلهٔ آنان اغراض خویش‌را انجام‌دهد باین جهت‌آن حکومت آنها را دربلاد قفقاز مساعدت کرده ؛ بآنها آزادی کامل داد تاعلناً دین‌خودشان را اظهار کنند .

پس آنها هم درآن بلاد دومعبد یکی در « بادکوبه » و دیگری در « عشق‌آباد » بنانهادند .

ولی دربلاد ایران ودرکشور عثمانی وهند مخذول شدند و اخیراً در مصر بوسیلهٔ حاج ملا علی تبریزی ، حاج میرزا حسن خراسانی ، حاج عبد ـ الکریم تهرانی (که خود وپسرش اخیراً توبه کـردند) و میرزا ابوالفضل

گلپایگانی (که اکنون در ولایات متحده امریکا مبلـغ بها میباشد) امـر خودشان را اظهار داشتند .

اینها کسانی بودند که ببابیگری تظاهر داشتند ومذهب خودشان را بوسیلهٔ چند نفردیگر، که آنها مـذهب خود را درزیر نقاب اسلام مستور میداشتند و درواقع ازاشد دشمنان اسلام بودند ، ترویج میکـردند . نفرات مذکور نزد مسلمانان بتلاوت قرآن و استشهاد باحادیث نبوی تظاهر باسلام میکردند تا اسرارشان فاش نگردد وبتوانند بوسیله سخنان آب طـلائی و فریبنده خود افرادی را مانند گوسفند پرواری چاق کنند ، زهرهای مکر و خدعهٔ خودشان را درلابلای گوشتهای آنها بریزند، آنگاه آنهارا ازراهیکه نفهمند مانند گوسفند بکشتارگاه اغراض خود ببرند .

مابزودی قسمت کمی از اسامی آنهارا کـه درمحلات قاهره مصر بودند ذکر خواهیم کـرد تا چگـونگی کـارشان برعوام مسلمین روشن و آشکار گردد .

بهاء باعزم خستگی ناپذیری بتقویت مذهب خود ادامه داد ، مبلغین خودرا برای نشر دعوتش باطراف بلاد فرستاد وشروع به تنقیح احکام باب کرد پس هرقدرتوانست تنقیح نمود : بعضی‌را تغییر و تبدیل، پاره‌ای رامحو ونابود وبسیاری را نسخ وابطال کرد و کتب مختلفی مانند « همت وادنی» که بزبان فارسی نوشته ودرآن راه تصوف را پیموده ، کتاب « اقدس » که آنرا درترتیب آیات وسور، بگمان خودش بسبك قرآن مجید نگاشته‌ و قوانین واحکام شریعتش را درآن بزبـان عربی تدوین نموده و کتـاب « ایمان » تألیف کرد .

مابزودی بعضی از نصوص آنرا بقدر گـنجایش این‌ا مختصر برای خوانندگـان گرامی نقل میکنیم؛ چنانکه دراحکام باب هم بدین طریق عمل کـردیم .

باب کتاب ایقان را نوشت وابتدا آنرا نسخهٔ خال نامید نسبتش را به خالو (دائی) باب داد ؛ زیرا دراواخر عمر دائی باب دعاوی خواهرزاده اش را از او فراگرفت وبعد ازآن اسم کتاب را تغییر داده واورا ایقان‌نامید وسپس کتاب هیکل را بفارسی نوشت وبعد ازآن کتاب اشراقات والواح و عهدرا تألیف کرد .

کتاب اخیر آخرین کتاب اواست کـه وصایای خودرا درآن بـیان کرده و بعد ازخودش پسر بزرگش عباس افندی موسوم بغصن‌الله الاعظم‌را برای ریاست تعیین و بعد ازاو پسر دومش میرزا محمد علی موسوم بغصن الله

الاکبررا و بعد بگمنه خودش‌در کتاب اقدس درب‌ربوبیت یاالوهیت را تاهزار سال قفل کرده است .

درصفحه ۱۳ آن کتاب چنین میگوید :

(ترجمه) کسیکه این امررا پیش ازتمام شدن هزار سال کامل‌ادعا کند ، بسیار دروغگو وافترا زننده است . ما از خدا میخواهیم که؛ اگر توبه کند اورا بررجوع تأیید کند ، خدا توبه‌ارا قبول خواهد کرد. واگر بر گفتار خویش اصرار کند ؛ فرستاده میشود بسوی او کسیکه براورحم نکند (یعنی‌او رابکشد) بدرستیکه خداوند شدیدالعقاب است .

کسیکه این‌آیه را بغیرآنچه ظاهراً بر آنوجه نازل شده است ، تأویل یا تفسیر کند از روح ورحمت خداکه تمام عوالم را سبقت گرفته محروم میشود . ازخدا بترسید واوهامی راکه نزد شما میباشد پیروی نکنید هرچه را پروردگار عزیز حکیم شما بدان امر میکند پیروی کنید .

وازعجائب وغرائب آنستکه باب‌نیزدراین‌خصوص نص‌جلی‌وروشنی نوشته ودرآن شرط کرده که کسی آنرا تأویل وتفسیر نکند ومدت نبوت یا ربوبیت‌خویش‌رادوهزاروانددی‌معین کردهوآن رادرکلمه‌ای عربی که بحساب ابجد این مقدار میشود جمع کرده وآن کلمه « المستغاث» است .

در کتاب بیانش میگوید : هرکس این امررا پیش ازکلمه المستغاث ادعا کند ؛ مفتری و کذاب است . هرجا اورا بیابید ؛ بکشید .

کاش من میفهمیدم ؛ معنی وتفسیراین جمله نزد بها وپیروانش‌چیست؟ وچگونه بها بخود اجازه داده است که بعد ازاین نص صریح قیام بدعوت کند خواه بعنوان ولایت یانبوت یاربوبیت یا الوهیت باشد .

ولی اکنون‌دراین کتاب بااین‌اعتراض کاری نداریم؛ زیراجمیع این‌هارا در کتاب باب الابواب رد کردیم. طالبین‌باید بآن کتاب رجوع کنند .

اینک برای شما قسمت مختصری از اصطلاحات بابیان بهائی را در عدد شهوروسال ذکر میکنیم تاوقتی که راه برای ماهموار شد ، آنگاه وارد در ماهیت شریعت بها شده احکام اورا بیان خواهیم کرد تا شمانیز از اخبار روشن امر او مطلع گردید .

بهاء تقسیم باب را که سال را بنوزده ماه وهرماهی را بنوزده روز تقسیم کرده بود که مجموع آن ۳۶۱ روز میشود ، و نام گذاری پنج روز بقیه ایام سال‌را، باایام‌هاء . که‌آن‌را بمنزله ایام بنجگانه ودزدیده شده (کبیسه) ارباب هیئت فرض کرده بود، بحال‌خودباقی گذاشت . وروزه یکماه قبل‌ازفرا رسیدن عید نوروزرا بنوزده روز برحسب قرارداد باب، واجب قرارداد. پس

عید فطر آنها باعید نوروز مطابق میشود .

پیش ازفرا رسیدن ماه روزه آنها ، پنج روز «ها» را بعیش وعشرت وسور وسرور مشغول میشوند ؛ زیرا نزد آنها دراین ایام قلم تکلیف ازمردم برداشته میشود وهرکاری بکنند،اشکالی نخواهد داشت .

ایام«هاء» نزد بهائیها،شبیه بایام رفع قلم ومسخره بازی(کارناوال) نزدنصاری پیش‌ازفرا رسیدن‌ایام روزه خودشان‌است . وباب‌این‌تقسیم سال‌را بنوزده ماه وماه را بنوزده روز ، با مختصر تصرفی، از طائفه احمق باطنیه (که اکنون محدودی از آنها درسوریه وجود دارند) گرفته است .

پس برای هرروزی ازماه وهرماهی‌ازسال‌اسمی‌قرارداده که‌مخصوص بآن‌است. وبایدروزهای ماه وماههای‌سال‌رابدان‌اسماء نامید نه‌آنکه‌برطریق عدد بشمارند .

وآن اسماء از این قرارند .

اول بها -۲- جلال -۳- جمال -٤- عظمت -٥- نور -٦- رحمت -۷- کلمات -۸- کمال -۹- اسماء -۱۰- عزت -۱۱- مشیت -۱۲- علم -۱۳- قدرت -۱٤- قول -۱٥- سائل -۱٦- شرف -۱۷- سلطان -۱۸- ملك -۱۹- علاء وبدین ماه سال تمام میشود .

سپس برای هرروزی‌ازهفته‌اسمی که مخصوص‌بآن باشد قرارداده‌است و آنها بدین قرارند :

اول جلال -۲- جمال -۳- کمال -٤- فضال -٥- عدال -٦- استجلال -۷- استقلال و بدین نام اخیر نیزهفته تمام میشود .

واین اصطلاح را ازقدماء پارس گرفته است که ازبرای‌هرروزی ازماه که نزد آنها سی‌روز است اسم مخصوصی میباشد وروزها را بر طریق عدد نمیشمردند .

وقایع مهمه نزد بهائیان این چنین تاریخ شده است : میلاد حضرت اعلی یانقطهٔ اولی یاطلعت اعلی یعنی میرزا علیمحمدباب روز اول محرم‌سال ۱۲۳٥، بعثتش ۲٥ جمادی الاول سال ۱۲٦۰، کشته شدن او۲٥ شعبان سال ۱۲٦٦ . میلاد جمال قدیم یا جمال مبارك (یعنی میرزا حسینعلی بهاء) دوم محرم سال ۱۲۳۳ . ظهور طلعت ابهی یعنی بهاء ٥ جمادی الاول سال ۱۲٦۹ که موسوم (بعام بعد حین) است، هجرتش از دارالسلام (یعنی بغداد) ۱٥ ذیقعده سال ۱۲۷۹ ورودش بارض سر (یعنی‌ادرنه) اول رجب سال ۱۲۸۰ ورودش بارض مقصود (یعنی‌عکا) ۱۲ جمادی الاول سال سال۱۲۸٥ صعودش، یعنی مردنش، ساعت دوم بعد ازنصف شب شنبه موافق با ۲ ذیقعده

سال ۱۳۰۹ مطابق ۲۸ مه بحساب غرب و۱۶ شهرایباز بحساب شرق سال ۱۸۹۲ میلادی مدت عمرش هفتادو شش‌سال وشش‌ماه وهیجده روز ، بعد از خودش پنج پسروسه دختر بجای‌گذاشت. اما پسرانش بدینقرارند :

عباس افندی، ملقب بغصن‌الله الاعظم وبفرع کریم منشعب ازاصل‌قدیم متولد در پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰، میرزا مهدی ملقب بغصن‌الله‌الاطهر که دربغداد ازبالای پشت بام بزمین افتاد ومرد ، میرزا محمد علی ملقب به بغصن‌الله الاکبر ، میرزا ضیاءالله و میرزا بدیع‌الله‌که ملقب بغصنین بودند .

اما عباس ومهدی وخواهرشان که هنوز بشوهر نرفته است از یك مادر بودند ، میرزا محمد علی هم ازیك زن بود ، ضیاءالله و بدیع الله هم از یك مادر بودند، یك دختراو نیز در بغدادازدنیارفت، دودختراوهم بشوهر رفته‌اند؛ یکی بسیدعلی پسرحاج سید حسن شیرازی ، ملقب بافنان کبیرودیگری بمیرزا مجدالدین پسر میرزا موسی برادربها ملقب بکلیم .

اعیاد بابیان بهائی

اول عید اعظم یاعید رضوان است که ابتدای آن ازعصر روز سی‌و سوم ازنوروز فرس است که روز عید فطر خود بهائیان است و تابیست ویك روزامتداد دارد واعظم واشرف این روز ها روز اول ، نهم ی دوازدهم‌است که دراین‌سه روزبهیچ کاری مشغول نمی‌شوند ولی درغیر این سه روزاشتغال بکار را روا می‌دارند ومن علتی برای نسبت این عید برضوان نمی دانـم .

دوم عید میلاد باب است. وآن روز اول محرم هرسال میباشد و در ابتدای روی‌کارآمدن آنها این عیدرا بدرجه نهایت احترام میکـردند ولی اکنون اعتبارش درنزد آنها کم‌شده است .

سوم عید درویش که.نامش لیلةالقدس است وآن یکشبانه روزاست که روز دوم رجب هرسال است و این عید از مستحدثات بها میباشد ؛ زیرا یکی از وجوه پیروان او در آن روز دراویش را از زندان حکومت نجات داد پس بهاء این عید را بعنوان دلجوئی وپاداش آن دراویش احداث کرد .

چهارم عیدی است که بعد ازبهاء بعنوان یاد بود میلاد عباس افندی احداث شده‌است وآن روز پنجم ماه جمادی‌الاولی‌است ولی این عیدتاکنون

درمیان این طائفه احمق عمومیت پیدا نکرده است. غیر ازآنچه ذکرشد عید دیگری برای بهائیان وجود ندارد .

سپس بدانید که این طائفه حرص وولع زیادی باستعمال اسامی متروکه غریبه دارند و پیوسته خودشان را برطبق موقعیتی که دارند بدان اسامی نامگذاری میکنند وآن اصطلاحات را چنانکه دراین کتاب گذشت از قدماء فرس ، یهود ، نصاری وصوفیان وسرکشان طائفه باطنیه گرفته‌اند.

آنها معجزات انبیاء و کرامات اولیاءرا سخت انکار دارند وآنچه را بدانها نسبت داده شده است، تاویل میکنند ، ولی‌خودشان آنهارا بباب و بها وخواص احمق آنها نسبت میدهند .

و نیز خودشانرا بتکلف انداخته ، اسماء و حوادث را بحروف جمل برقضایای تاریخی تطبیق میکنند و بدین عمل سخت فخر ومباهات دارند وما تمام اینهارا بتفصیل‌در کتاب باب‌الابواب ذکر کرده‌ایم .

و نیز آنها درحساب وتقسیم ونامگذاری وغیره‌ازطبقه‌آحادعدد«نه» را بزرگ میشمارند واین را ازقدماء هندوها وصوفیان اسلام گرفته‌اند ودر اشعارشان وارد شده است :

«وکان ظهورالله فی‌العدد الخمّس» یا «وان‌ظهورالحق بالعددالتسع» یعنی ظهور خدا درعدد پنج است یاظهور حق بعدد نه است .

واز برای آنها بـرای این عدد ، تفاسیر عجیبی میباشد ، از آن جمله میگویند : عدد نه را درعدد پنج ضرب کنید پس مجموع آن چهل وپنج میشود واسم آدم را نیز بحساب جمل حساب کنید آن هم چهل و پنج میشودو جمیع اسمائیکه خداونـد بآدم تعلیم فرموده درتحت این اعداد داخل است و چون اسم بهاء نیز درعدد نه میشود پس او آدم اول میباشد و بواسطه‌اوحق ظاهر گشته ویا دراوظاهر شده‌است و**بدینطریق** . .

دعاوی میرزا یحیی برادر بها ملقب بصبح ازل

پوشیده نیست که چون مقصود از تألیف این کتاب بیان حال طائفهٔ بابیان ، اعم از ازلی و بهائی وغیره است؛ پس ما اکنون چاره‌ای نداریم که بر وجه اختصار بذکر حال ازل بپردازیم ؛ زیرا تاریخ او ودعـاوی واحوالش را بـر وجه تفصیل در کتاب باب‌الابواب بیان کرده‌ایم پس میگوئیم :

از جمله مسلمات است که باب دو سال پیش از کشته شدنش ازل را خلیفه وجانشین خود قرارداد و با خود ازل بدون واسطه مخاطبه ومکاتبه میکرد و برادر بزرگ او، بهارا، وکیل وحافظ وی قرارداده بود وهمچنان تا بعداز کشته شدن باب و تبعیدبابیان ازایران به بغداد واسلامبول وادرنه حال بدین منوال بود وجمیع نامه‌ها باسم صبح ازل صادر ووارد میشد.

بعقیده ازلیان وحکومت ایران ، بها ازبرای خودادعای امری نکرد، مگر در «ادرنه» هنگامیکه زمینه ادعا را بـرای خود آماده ومهیا ساخت ولی بعقیدهٔ بهائیان تمام این جریانات، تدبیرات باب و بها بود تاانظاروافکار حکومت ومسلمین‌را ازتوجه بسوی بهاء منصرف کنند؛ مبادا صدمه‌ای بوجوداو وارد شود. وگرنه مقصود اصلی باب خود بهاء بود .

ودر هرحال جریان امربدین قراربود ؛ تا آنکه میان آن دو برادر نفاق وشقاق وافتراق حاصل شد . بهاء وپیروانش را بعکا وازل واتباعش را بقلعهٔ ماغوسا واقع درجزیرهٔ قبرس تبعید کردند .

آنگاه بهاء ناخن های ازل راگرفت ، بالهایش را زدو برگزیدگان اتباع او را کشت وترور کرد .

ازل بعداز این جریان شروع بدعوت مردم بسوی خویش کرد ، کتاب های باب راکه درآنها وی را جانشین خود واصیل دردعوت معرفی کرده بود وبدین واسطه مقام ومنزلت او را بالا برده بود بمردم نشان میداد.

باب در کتاب بیان، ازل‌را چنین خطاب میکند : «**لااله الاانت لك الامروالحکم وان البیان هدیة منی الیك**» یعنی خدائی جز تو نیست ، فرمان و حکم بتو اختصاص دارد وبیان هدیه‌ای ازمن برای تواست. امثال این جمله درکتاب بیان بسیار است .

ازل ، حاج محمد کریم خان کرمانی پیشوای شیخیه را سفیان نامیده است ؛ چنانچه قبل از او باب هم ویرا ابوجهل نامیده بود .

گفته ازل در مورد حاج کریم خان چنین است (ترجمه)
«سفیان پیش از این طاغی شده است و مانند او خنزیر و تقی و آقاسی همه بخداوند کافر شدند»
مقصودش از سفیان، حاج محمد کریم خان و از خنزیر، شاه و از تقی، میرزا تقی خان صدر اعظم (امیر کبیر) و از آقاسی، حاج میرزا عباس ایروانی ملقب بمیرزا آقاسی صدر اعظم سابق میباشد، چنانکه بهاء نیز حاج محمد کریم خان را دجال عصر نامیده است.
اینك پاره‌هائی از گفته های ازل و چرند های او را که در کتاب خود که آیات و سورش را بسبك آیات و سور قرآن مرتب کرده نقل میکنیم؛ تا معتقدات وی برمردم معلوم شود. وتفصیل حالات واقوال وشریعت واسامی خلفا ودعات اورا در تمام نقاط ایران ودر خصوص تهران واولاد ذکور واناث اورا در کتاب باب الابواب بیان کرده‌ایم.

وآن قطعات اینست

بسم الله الرحمن الرحیم، انا اعطیناك الحکم فی کل شیئی علی امر مستتر، وانه لکتاب مقدر نزل فیه احکام کل شیئی ولدینا حکمه مستقر، ینفل علیکم آیات الله لتعلموا ان الله یحکم بینکم علی لوح من قدر، وان لکل اجل فی کتاب ربك لا یتقدم نفس عنه ومالنا حکم ان یتاخر، کذالك من انباء القوی نقص علیك لتعلم حکم الله کل امر مستتراً.
و نیز میگوید بسم الله الرحمن الرحیم قل لو نزلنا آیة علی الجبال لرایتموها مندکة من خشیة الله وانکم تقرأون آیات اللوح ولا تؤمنون، ان اتقو الله ولا تشرکو بالله وانتم تفلحون . . .
و نیز میگوید ولقد جائکم نورین من لدنا بالحق مصدقاً لما معکم من الکتاب ان اتقوا الله ولا تتخذوا العجل من بعده وانتم تعلمون، خذوا ما اظهرنا بقوة ثم اعرضوا عن الاثم لعلکم ترحمون، ان الذین یتخذون العجل من بعد نور الله اولئك هم المشرکون (مقصودش از عجل، بهاء میباشد)
و نیز میگوید اتیت مالم یأت احد.
و نیز میگوید بسم الله الرحمن الرحیم المر قد ما نزلت علیك الایات الالیعلم الناس ان ربك لغنی الحلیم، وان من بدع آیات ومانزل علیك من کتاب الله آیات لکل اواب علیم ....الخ
واز جمله گفته وی است: بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی نزل الکتاب بالحق فیه آیات اللوح هدی و بشری لقوم یسمعون، ان اتبع حکم ربك لا اله الاهو کل الیه یرجعون، وان فی الحین قد خرجن الحوریات من قصر بحکم ربك الله العزیز الحمید، وان من دعائهن قل هذا الحرف قلما جاء الرجال الذی

یقاتلون من الله بالحق فان نحن لفائزون ، و ان وعدالله المفعول ، قل الحکم فی یوم الامر کان من لدی لمشهوداً ، ان ارجعن و سبحن رب الخلق الذی بیده ملکوت کل شئی و انه لااله الاهو الغنی الحمید ...

و از گفته اوست : قاتلوا الذین کفروا بنور الله حتی لاتکون بینکم فتنه و لعلکم لاتبتلون و ان استعینوا بالله یوم البیان یوم التقاء الجمعاء حینئذ علی العرش استوی الرحمن اتقوالله و ثم تتقون ما یفصل الله بینکم بالحق فویلکم کیف لاتعقلون اتقوالله و آمنوا بآیات الله لعلکم ترحمون ان الله لم یك مغیراً نعمة حتی تغیروا ما بانفسکم و انه شهید علی ما کنتم تعلمون و حرص الذین آمنوا ان یقتلوا المشرکین کافه و ینصرون الله و نورهٔ لو کانوا موقنون ، ان یکن منکم خالصاً فی الحق یغلب علی من فی الارض ان انتم قلیلا ما تشعرون ، هذا اذان من الله و لانوه و ذالك وجه الله طالعة فی السماء لم یك فیه من خوف افلا تذکرون قاتلوا الذین کفروا حیث وجدتموهم و لاتقبلن منهم فدیة و لاالجزیة لعلکم بامر الله تعلمون ، و ان تابوا و انابوا الی الله من قبل یوم البطش لیغفر الله لهم بفضله و لیؤتیهم ما کل به یشکرون .

قطعه کوچکی دیگر از مدیحه سرائی و مرثیه خوانی و مناجات وی از برای باب بعد از کشته شدنش :

« بسم الله المقتدر المحبوب العزیز الشهید ، البهاء من الله علیك و من نفسك ایها الکینونة القدم و الذاتیه الاول کیف اسمیك یاسیدی بعد انی اعلم حد نفسی فانها معدومة تلقاء عرش قربك و مفقودة لدی ظهور قدسك فاننی لم اقدر ان اذکرك قدر شئی لا بالوصف و لا بالبیان و لا بالذکر و لا بالتبیان فآه آه بکت السموات و ما فیهن فآه فآه بکت الارضین و ما علیهن فآه آه بکت ما فی الملکوت العلی و ما فی الجنات و ما بینهن فآه آه کیف اذکر ما جری علیك و قضی فیك و لدیك ، فوحقك یاسیدی اننی لم اقدر ان اذکر کما جری فآه آه کیف اذکر طرزاً من مخزونات سرك او اشیر الی مکنونات حکمك تالله و حقك قد کال لسانی عن البیان فانها فوضت امری الی الله ربی ذوالجود و الاحسان فآه آه یامحبوب ان کنت مذنبا فالی این مهربی فآه آه یامطلوب ان کنت معصیاً فالی این ملجائی فآه آه ان تطردنی یاسیدی العلی فالی این افر من سطوتك و ان انت تخذلنی یا محبوبی الوفی و الی این اهرب من خشیتك ، لا و حقك یا مقصدی ان تطردنی و تخذلنی لم ارباباً مفتوحه غیرك و لا محبوباً سواك و لا مولی کریماً دونك استغفرك یاسیدی و اتوب الیك فآه آه و کیف اذکر یاسیدی شقاوة نفسی فانها ماعملت الا خطاء ، و کیف اعلن مافی ضمیری فاننی ما فعلت الا ذنباً و اثماً ، فآه آه فوسوأتاه این اهرب یاملیك ذاتیتی فآه و الف آه این افر یا سلطان کینونیتی فآه آه سیدی مصیبتك اطفت نور ذاتی فآه آه سیدی مصیبتك تضجج المؤمنین الیك بالضجیج فآه آه سیدی مصیبتك تصرخ المهتدین لدیك بالصریخ ... »

(چون گفته‌های ازل خارج ازدستور زبان عربی بود و اغلب جملات آن مفهوم صحیحی نداشت باینجهت ازترجمه آن صرفنظرشد وعین متن عربی نقل شد تا ادبا وفضلا مقدار سواد ازل را بدانند . مترجم)

دراین مختصر ذکر همین اندازه از احوال ازل کافی است ، زیرا این کتاب نمونه‌ای ازتاریخ این حزب است وبدین جهت هیچ خبری از وضع این حزب نبوده است مگر آنکه ، مختصری ازآن را دراین کتاب ایراد نمودیم تاخوانندگان گرامی ازاوضاع واحوال‌این‌احمقان، اختلاف طوائف آنها،تکفیر پاره‌ای؛ پاره‌ای‌دیگرراو کشتاروترور آنهامردم‌بی گناه را؛ بینا وآگاه باشند.

واکنون ببیان مختصری از شریعت بهاء ومتن احکام او شروع کرده الفاظ آنرا نقل‌میکنیم وسپس‌اشاره میکنیم که چه قسمت آن‌عین‌اصل‌عربی آن وچه قسمت فارسی‌آن بوده‌است که ماترجمه بعربی کرده ایم پس میگوئیم :

پاره های مختصری از گفته های بها است که ازیکی ازکتبش

بنام «الواح» نقل میشود

یکی از دعات خود را بنام « عندلیب » به کلامی طویل اول بفارسی وسپس بعربی‌خطاب میکند وچنین میگوید : «متن عربی» (ترجمه)

«**بدانکه** ما همه‌را امر به تبلیغ کردیم ودرشرائط مبلغین آنچه‌را که شخص برفضیات این ظهور وعزت وعطاء والطاف آن انصاف دهد نازل کردیم ، برای کسی که میخواهد رو بافق اعلی بیاورد سزاوار است که ظاهروباطن خویش‌را ازآنچه در کتاب خدا پروردگـارجهانیان (یعنی کتاب شریعتی خود بهاء) نهی‌شده است پاك سازد و در قدم اول بـآنچه رحمن در فرقان بگفته خودش (قل‌الله ثم ذرهم‌فی خوضهم یلعبون)نازل فرموده‌تمسك جوید ورفتار کند .

وآنچه را غیر ازخدا است مانند مشتی خاك به بیند ، این چنین نور امر درباز گشتگاه از افق آسمان اراده خدای مقتدر عزیز وهاب تابیده‌است ودرقدم دیگر بتمام جهات‌خود بسوی‌چهره‌رو بیاوردو بزبان‌سر وحقیقت‌درحالیکه رو بخانه اعظم دارد توجه کند ، برخیزد و بگوید (ترکت ملة قوم لایؤمنون وهم بالاخرة هم‌کافرون) هرگاه کسی بدین دومقام وبدین‌امر فائز گردید؛ از قلم اعلی درصحیفه حمراء از اهل بها نوشته خواهد شد.» تاآنکه میگوید ؛

«بگو الهی الهی (مقصودش خود اواست) بندگانت را بررجوع به سوی خود ومشاهده درآثار قلم اعلایت به‌چشم‌خود تأیید کن ، ای پروردگار

آنهارا از دریای جود وخورشید عطایت منع مکن و از ساحت قدس خودت دور مساز ، ای پروردگار تورا بنور امر خودت که هنگام ظهور آن آثار شرك و نفاق محو میشود سؤال میکنم که تخت جهل و نادانی را باتخت علم و عرفان وعرش ظلم وستم را با کرسی عدل وانصاف عوض کنی ؛ زیرا توئی مقتدر عزیز منان .» تاآنکه میگوید :

« به تحقیق که آنچه درعالم پیش ازاین و بعد ازاین ، ظاهر نگشته و نمیشود ظاهر شد ، کتاب درملکوت بیان (یعنی بیان باب) براین گواهی می دهدخوشا بحال‌شنوندگان، خوشا بحال‌فائزان.» تاآنکه بفارسی‌چنین‌میگوید (ترجمه عربی)(ترجمهٔ ترجمه) .

«تفکر کن درمعرضین از بیان (مقصود ازلیها هستند) آنهائیکه با بالهای اوهام درفضای اوهام پرواز میکنند وتا کنون ندانسته‌اند که‌چه کسی‌را پروردگارشان خلق کرده است.» (مقصودش اینستکه اوخالق باب‌است) تا آنکه بعربی میگوید :(ترجمه)

«وباقی نماند حرفی جزآنکه انصاف داران‌اورا به‌بینند که بر عرش ظهور برقرار گشته‌است بدرستیکه پروردگارت میداند ومیگوید و بیشتر مردم نمیدانند.»

پس یکی از دعات خودرا بنام نصرالله باین گفته اش مخاطب قرار میدهد : «ای‌نصرالله بتحقیق که ترا یادکرده است کسی که درهوای من‌پرواز کرده وبریسمان من‌تمسك جسته است ، ماترا یادکردیم بیادی که بدان‌وجوه، بسوی مالك کرم وجود توجه میکنند پس شکر کن و بگو :

سپاس از برای تومیباشد که مرایاد نمودی وآنچه‌را که‌هرحرفی‌ازآن بعنایت ورحمت وفضل وعطـای توفریاد میکنند ، برای من نـازل فرمودی . پروردگارا! مرا می‌بینی که بواسطهٔ آیات تومجذوب گشته‌ام و بآتش محبتت برافروخته شده‌ام . ازتومیخواهم که مرادرامرخود که عقل‌ها ودلها به واسطه آن مضطرب گشته ، ثابت وراسخ بداری . نیست خدائی‌مگر تو که فردوواحد وعزیزی .

ای نصرالله! برتوبهاء وعنایت خدا باشد ؛ کسیکه پیش از من بود ، ذکر کرده است که مادرت پیش ازاین بذکر من فائزشده‌است ، خوشابحال‌او ما گواهی میدهیم که به‌گوهری که نظیر ندارد ودری که خدا آن را از اشباه و امثال مقدس داشته است فائز شده است وآن در و گـوهر محبت من عزیز بدیع میباشد .

کسی که پیش از من بوده اورا یاد نموده و وی را بعنایت من مژده

داده ، واورا بانوار نیر معرفت من نورانی نموده است؛ زیرا پروردگار تو مشفق و کریم است .»

وبازهم یکی ازدعات خود، عندلیب را بدین گفتار مخاطب ساخته است :
«ای عندلیب! من مرحوم مرفوع «حسن خان» راکه اززندان معرضین ومنکرین (یعنی ازلیها) بسوی افق ابهی ورفیق اعلی بالارفت یاد کردم ، خوشا بحال او و نعمتها براو ارزانی باد. قسم بجان خودکه او بچیزی که احدی پیش از او بدان فائز نگشته بود ، فائزشده است .

اکنون مقربان اورا برمقام کریم می بینند ، هنگامی که او میخواست حضور یابد وملاقات کند ؛ ما با او بودیم واورا بچیزی که دریای غفران را در عالم امکان بموج می آورد و نسیم عنایت پروردگار جهانیان را بهیجان درمیآورد ، یاد کردیم و آنچه را سبب روشنائی چشم عارفان است نازل کردیم وبه «ارض طاء» (یعنی طهران) فرستادیم؛ بدرستیکه رحمت پروردگار تو تمام وجودرا ازغیب وشهود احاطه دارد .

وای بر کسانیکه مقام اورا نشناختند وکاری کردند که هرمنصفی بر آن نوحه می کند واشك عارفان بر آن جاری میشود آیا باقی میمانند کسانی که ستم کردند ؟ یاوقتیکه گرفتار میشوند، گریزگاهی برای خودشان پیدامیکنند؟ نه‌قسم به‌بیان من که حقایق ملاء اعلی وفردوس ابهی وبهشت علیـا بدان مجذوب میگردند.

بگو : خدایا خدایا (مقصود خودش میباشد) میان دلهای بندگـان خود الفت بینداز و آنچه را ازآنها میخواهی بجود خودت بآنها معرفی کن . اگرمعرفت داشته باشند ؛ هرآینه برخودشان نوحه خواهند کرد وبرآنچه در روزهای تو ازآنهافوت گشته، گریه خواهند کرد پروردگارا! آنهارا بخودشان واگذار مکن وازتقرب بخورشید معرفتت منع مکن؛ زیرا تو بهرچه میخواهی قدرت داری .

سپس اجر کسانیکه آنرا نافله قراردادند ، درنزد خودت گنجی قرار بده ؛ زیرا توصاحب فضل بسیار وامین وحافظ وحارس ومعینی .

یاد آورید مادر و دو خواهر را ، خوشا بحال آنها و ارزانی باد برآنان نعمت ها ، بدرستیکه مظلوم درزندان بزرگ خواسته است که آنهارا بقسمی یاد کند که اسامی آنها بدوام ملکوت خدای عزیز حمید باقی بماند . خوشا بحال تو ای کنیزمن وبرگ من که خدا کسی را که برخدمت بامر من و یادآوری من درمیان بندگان من، وثناخوانی من درمیان خلقم برخواسته است؛ ازتو بوجودآورده است .

بتحقیق که خدای تبارك وتعالی اورا بر نشر آثار خودش که بنور آن آسمان وزمین روشن گشته ودل ها وقلوب نورانی شده است موفق داشته است ؛ مابعضی از اجر وی را در تبلیغ امر واظهار کلمه برای تومقرر داشتیم .

ای عندلیب! کسیکه پیش‌ازمن‌بود اورا بزرگ کرده ، اورا بعنایت ورحمت من که برتمام‌اشیا پیشی‌دارد ونورمن که عالم وجود را نورانی‌ساخته، بشارت داده است .

در اینوقت ماخواهرت را یاد مبکنیم واورا بعنایت خدا ، پروردگار عرش ، بشارت میدهیم . ای برگ من برتوباد بها ورحمت من . »

تاآنکه‌میگوید : «ماکنیزدیگرخودرا یادمیکنیم. خوشا بحال گوشی که نداء (یاامتی ویاعبدی) مرا بشنود و قلبی که بسوی خدای مالك روز جزا اقبال کند. ای زن‌خشنود باش باینکه من تورایادمیکنم وبحمدپروردگار عزیز عظیم خود تسبیح کن .

ماکنیزان خودراکه دراطراف میباشند یادمیکنیم‌وآنهارا بدانچه از نزد خدای فرد خبیربرایشان مقررگشته بشارت میدهیم ،کسیکه باقبال فائز شود ؛ نزدخدا ازبالاترین مردان‌است، خوشابحال زنان ومردان فائز وسپاس برخدای پروردگارجهانیان .

« جناب غلام علی» را یادکردید. ای غلام قبل ازعلی، آیا میتوانی با استقامتی که درهای گوشهای هرکس راکه درعالم امکان است بازمیکند ، بیان مراگوش کنی وآیامیتوانی به‌بیانی که زبانهای عالم بدان سخن‌میگوید سخن‌بگوئی . بگو: نه ، قسم بجان تو ؛ مگربحول وقوه تو ، از برای‌خداوند است خزائن بیان ؛ اگرآیه‌ای ازآن نازل شود یا مرواریدی از آن ظاهر گردد ؛ هرآینه خواهی دید که مردم از رحیق بیان خدا مولای غیر از خود مست خواهندشد، بدرستیکه پروردگارتوبرهرچه میخواهدمقتدراست‌واوفضال کریم است .

بتحقیق که کسیکه برخدمت بامرمن‌درهوای محبت من قیام‌کرده‌است تورا بآیاتیکه ظاهرآن نور وباطنش رحمت است ودرباطن باطن چیزی است‌که باین خبر بزرگ فریاد میکند یاد نموده است برتو و برکسانیکه سطوت هرغافل‌مریب‌آنهارا نمیترساند بهاء باد.» تاآنکه میگوید :

ای حسن! بصدائیکه‌ازطرف زندان میآید گوش ده: که نیست‌خدائی بجز او که فرد وخبیراست ، هنگامیکه ستارگان آسمان بیان مرا دیدی و شراب معرفت مرا ازکاسهٔ عطای من آشامیدی ، بگو ؛ خدایا خدایا سپاس‌از

برای تواست که مرا بیدار کردی ودر زندان خودت مرا یاد نمودی وزمانی که بیشتر از بندگان ازتو اعراض نموده بودند؛ مرا بر اقبال بسوی خودت تأیید کردی .

تورا سئوال میکنم بقیام محل تابش امر ومبدأ صدور احکام خودو نشستن وسخن گفتن وسکوت وظهوروضیاء وسکون وحرکت او که مرا درتمام احوال قرار دهی که بنام تو بحکمت و بیان فریاد کنم و بر امرتو از میان تمام ادیان ثابت بمانم .

پروردگارمن! مرا از کوثر عنایت وقدح عطایت منع مکن، برای من مقرر کن چیزی که مرا ازاین منقطع سازدو بریسمان خودت متمسك نماید بدرستیکه تو، توئی مقتدرقدیر .»

آنگاه میگوید: «ای قلم اعلای من سید عبدالغنی را یاد کن.» تا آنکه میگوید : «بدرستیکه ما دراین مقام پدرت را یاد میکنیم که بررفیق اعلا بالا رفت (یعنی مرد) این امریست ازطرف خدای رب الارباب ، بدرستیکه ما او را ازکوثر عفو وغفران پاك نمودیم ودرمقامیکه قلمها از نوشتن آن عاجز است داخل کردیم ، براو و بر کسانی که او را بآنچه قلم اعلی دراین مقام رفیع گفته است یاد میکنند ، بهاء باد . بتحقیق که نسیمهای عنایت والطاف، ازتمام جهات اورا فراگرفته است ؛ این ازفضل خدای مالك الرقاب است بدرستیکه ما دراین مقام قدرت اوو کسانی راکه بخدای مالك الادیان ایمان آورده‌اند یاد میکنیم ، اینچنین ، قلم هنگامیکه مالك القدم بواسطه‌عملیات ایادی ستمکاران درزندان اعظم خود محبوس بود ، سخن گفته‌است .

آنگاه میگوید : «ای‌خلیل نداء راگوش کن که اواست خدا،خدائی جزاو نیست، بتحقیق که ظاهرشده است وامرمحکم متین‌خودرا اظهارمیدارد. قصص‌جهان وظلم کسانیکه کافراند جلواورا نمیگیرد.» آنگاه بفارسی‌میگوید: چیزی راکه عربی آن چنین است .

(ترجمهٔ ترجمه)«ای خلیل ایرانیان همیشه زیانکار ترین اهل جهان بودند بخورشید بیانیکه از بالاترین افق جهان می‌تابد قسم میخورم که ناله های منبرهای این دیار درهر زمانی بلند است. درابتدای امراین ناله‌درارض (طاء)(یعنی تهران) درمنابری که برای ذکر حق گذاشته شده بودشنیده می‌شد واکنون آن منابر جای سب مقصود جهانیان شده است (مقصود خودش است) .

تأمل کن زیانکار ترین احزاب (یعنی ایرانیان) چه کردند وچه گفتند! واین چنین معرضین از بیان (یعنی ازلیان) بدنبال آنان میروند . »

آنگاه میگوید : «ما (محمد قبل از کریم را) یاد میکنیم و او را بعنایت خدای عزیز حمید بشارت میدهیم ، اورا بآیات من یاد کن و برحمت من که سبقت دارد و فضل من که تمام‌وجودرا احاطه کرده، بشارت بده .»

آنگاه چیزی بفارسی میگوید که عربی آن اینست:» بآتش سدره مشتعل گردید ان‌شاءالله، وبنور آن منورشوید وبشاخه‌هایش‌تمسك بجوئید تاعالم را معدوم و مفقود بشمارید . برتو و بر آن کسیکه باشما میباشد و برهر کس که ثابت ومستقیم باشد ؛ بهاء باد.»

آنگاه میگوید : « کسی‌را که‌موسوم بیحیی میباشد که حاضر وفائز گشته و بر انصاف دراین خبر بزرگ خدا اورا تأیید کرده است یاد میکنیم. ای یحیی : هنگامیکه قلم‌اعلی برعرش رفیع خود قرار گرفته وسخن می گفت حاضرشدی ، شنیدی‌ودیدی . گوارا باد بر کسیکه شراب الهام‌را از ایادی عطاء پروردگارش که مالك انام است، آشامیده است وبحکمتی که ماآن را درالواح مختلفی‌نازل کرده‌ایم وبدانچه بندگان رادر کتاب مبین‌امر کرده‌ایم، تمسك جوید.»

ودریکی ازرساله‌های مطول خویش برباببیان ازلی اعتراض می کند وآنهارا تکفیرمینماید ومابارهٔ‌های کوچکی‌ازآن را نقل میکنیم‌تاشمااز‌وضع این دو برادر روشن بشوید وآن چنین است :

بنام خدای اقدس اعظم‌اعلی

« نامهٔ آن جناب بمنظراکبر (یعنی بمحضرخودش) واصل گردید ، از پیراهن‌کلماتش نسیم‌های محبت مالك‌الاسماء والصفات منتشر بود.» تا آنکه میگوید :

«بدرستیکه آنها (یعنی ازلیها) از پشه‌هائیکه بچشم وبینی حیوانات می‌نشینند پست تر ، ازهرغافلی غافل تر ، ازهر دوری دورتر و ازهر نادانی نادان ترند ؛ ای قوم من آنهارا واگذارید تا درهواهای خود فرو روند وبا آنچه در نزدآنها میباشد بازی کنند.» تاآنکه میگوید :

«خداآنهارالعنت کند پس بزودی‌آنهابقرارگاه‌خودشان‌درهاویه برخواهند گشت ، ودوستی برای خودشان نخواهند یافت . بگو : ای اهل بیان ازرحمن بپرهیزید وآنچه‌را که فرعون وهامان ونمرود وشدادمرتکب نشدند، مرتکب نشوید . بتحقیق که خداوند مرا مبعوث فرموده وبا آیات وبینات بسوی شما فرستاده است ، من آنچه‌را ازکتب وصحف خداوند پیش ازشما آمده است و آنچه راکه دربیان نازل گشته است تصدیق دارم ، پروردگار عزیز منان شما برای من گواهی میدهد .

ازخدا بترسید آنگاه درامرظهور خدا انصاف دهید ، اگر بدانید این از برای شما بهتراست تاآنکه میگوید :

واما آنچه را از رزق قائم و قیوم سئوال کردی پس ، بدانکه فرق میان این‌دو اسم آنچیزی‌است که میان اعظم‌وعظیم دیده میشود واین‌چیزیستکه بیش ازمن ، محبوب من (یعنی باب) آنرا بیان نموده است (یعنی در کتابش که موسوم بقیوم الاسما میباشد ؛ چنانکه ذکر کردیم) اگرچه ماهم در کتاب بدیع ذکر نمودیم ، واو نخواسته‌است مگر آنکه مردم را خبردهد باینکه آن کسیکه ظاهر میشود (یعنی‌خود بها) بزرگتراست‌ازآنکسیکه ظاهر شده است (یعنی باب) وآن قیوم برقائم است واین هرآینه آن حق است ، زبان رحمن درجبروت «بیان» بدین گواهی میدهد ، وناگهان قائم ازطرف راست عرش فریاد میکند وچنین میگوید :

ای اهل «بیان» ، قسم بخداوند هرآینه این قیوم است وبتحقیق که سلطان مبین را برای شماآورده است ، واین همان‌اعظمی میباشد که‌هرعظیم واعظمی درپیشگاه او بسجده می‌افتد ، اسم‌اعظم برتری‌پیدانکرده است‌مگر برای تعظیم او درهنگام ظهورات سلطنتش ، وقیوم غالب نگشته است مگر برای فناء درساحتش. چنین‌است امر ، ولی‌مردم درپس پرده قراردارند، آیا اصرح ازآنچه دربارهٔ این ظهوردربیان نازل شده‌است معقول است ، باوجود این نگاه‌کن مشرکین چه کرده‌اند .

بگو : ای قوم اینست هرآینه‌آن قیومیکه درزیر ناخنهای شما واقع است ، اگر براو رحم نمیکنید پس برخودتان‌رحم کنید ، قسم بخدای حق‌این است جمال معلوم ، بواسطه اواست آنچه ظاهر گشته ، اواست مرقوم درلوح مسطور . برحذر باشید که برکسی که به‌لقاء او وآیاتش کافر گشته ودرکتابی که بانگشت حق نگاشته شده‌است‌ازمشرکان‌محسوب‌شده‌است(مقصود برادرش ازل است)تمسك جوئید ، یقین داشته باش که اواراده نکرده‌است جزاعظمیت این‌ظهور را برمذکور ومستور ، وبرتری‌این اسم‌را برتمام‌اسماء ، وسلطنت وی را برساکنان ارض وسماء ، وعظمت واقتدارش‌را برتمام اشیاء ، بظهور وی(یعنی‌ظهور بها) تمام ممکنات گواهی‌میدهند که اوظاهریست فوق هرچیز، به‌بطون او ذرات گواهی میدهند که او باطنی‌است مقدس ازهرچیز . براواسم ظاهر اطلاق‌میشود ؛ زیرا که او باسماء وصفات دیده میشود و باینکه «نیست خدائی‌جزاو» شناخته میشود وبراواسم‌باطن‌اطلاق‌میشود، زیرا بوصفی‌توصیف نمیشود وبآنچه ذکرمیشود، شناخته نمیشود ، زیرا آنچه ذکرمیشود ازاحداث خود اواست درعالم‌ذکر، پس‌او برتراست‌ازآنکه بذکر شناخته شود یا بفکری

ادراك شود ، ظاهر او نفس باطنش میباشد ، هنگامیکه باسم ظاهر نامیده می شود باسم باطن خوانده میشود ، او بافکار وابصار چنانکه آنچنانست ازعلو علو وسمو وسمو شناخته ودرك نمیشود ؛ زیرا او درمنظـر اعلی وافق ابهی واقع است . » و نیز میگوید :

« آنانکه باسم وی (مقصود خودش میباشد) که صحیفهٔ مکنونه بدان زینت یافته وطلعت احدیت هویدا گشته وپرچم ربوبیت برافراشته شده وخیمهٔ الوهیت برپا گشته ودریای قدم بموج درآمده وسرمستسرمقنع بسراعظم ظاهر گشته است ، کافر شدند؛ زیان بردند .

پس قسم بجان او که بیان از بیانش و تبیان از عرفانش عاجزاست؛ برتراست این قیوم (یعنی خودبها) که بواسطه او حجاب موهوم پاره شدوامر مکتوم مکشوف شد، ومهرظارف سر بمهرش برداشته شد پس قسم بنفس رحمن وی که بیان نوحه میکند وچنین میگوید :

پروزدگارا مرا برای ذکر وثنا ومعرفت نفس خود فروفرستادی وآن کسیکه بامرت برخواسته، بندگان را امر کرد که بواسطه من وآنچه خلق شده است ازجمال قیوم تو محجوب نگردند ، ولی این قوم آنچه را درثبات حق تو واعلاء ذکرت درمن نازل گشته تحریف نمودند ، بتو وآیات تو کافر شدند، مرا مانند سپری برای خود قرار دادند وبدان برتو اعتراض کردند پس از آنکه کلمه ای نازل نشدمگر آنکه برای اعلاء امرتو، برای اظهار سلطنت وعلو قدر وسمو مقام تو نازل شدوایکاش نازل نشده بودوذکر نشده بود. قسم بعزتت اگرمرا معدوم قراردهی؛ هرآینه نزد من بهتراست ازآنکه موجودباشم وبندگانت که برضرر تو قیام کرده اند ودربارهٔ تواراده دارندآنچه اراده دارند، مرا بخوانند .

تورا بقدرتت که بتمام ممکنات احاطه دارد سؤال میکنم که مرا ازاین فجار (یعنی با بیان ازلی) خلاص کنی تا ازجمال توحکایت کنم . ای کسی کـه بدست توملکوت قدرت وجبروت اختیار است اگرما ازمقام اسنی ودرهٔ اولی وسدرة المنتهی وافق ابهی فرودآئیم وبیان را ازعلو تبیان بسوی دنو امکان برگردانیم ، هرآینه فرق میان دواسم (یعنی قائم وقیوم) را در مقـام اعداد ذکر میکنیم ، واگرجمال مکنون درنفس من، مرا خطاب کند وبگوید : ای محبوب من چشم ازروی من برمگردان ، ذکر وبیان را واگـذار ، بغیر من مشغول شو ، من میگویم ای محبوب من قضاء مثبت وقدر محتوم تو مرا فرود آورد تا درپیراهن اهل امکان ظاهرشدم در اینصورت سزاوار است که بزبان آنان وباندازه ای که ادراك وعقول آنها رسا میکند سخن بگویم واگراین پیراهن عوض گردد ، چه کسی میتواند بمن نزدیك شود ؟ اگرآنچه رامرا بدان

امر فرمودی ازمن بخواهی ، من دست منـعرا از دهن خود برمیدارم ودراین باره از توطلب مغفرت میکنم .

ای خدای من، ای محبوب من بر بندگان خود رحم کن و آنچه را که دلها و عقولشان استطاعت معرفت آن را دارد بر آن ها نازل کـن ؛ زیرا توئی غفور و رحیم .

پس بدانکه فرق درعدد چهارده است واین عدد بها است وقتیکه همزه شش عدد محسوب شود ؛ زیرا شکـل آن درقـاعده هندسی شش است (شش رقومی نزد ایرانیان چنین (ء) نوشته میشود یعنی بشکل همزه) واگر قائم را تقریر کنی آنگاه فرق را پنج خواهی یافت و آن «هاء» در بها میباشد ودر این مقام قیوم برعرشی که نام آن قائم است قرار میگرد چنانکه «هـاء» بر «واو» قرار میگیرد. ودرمقامی که همزهٔ قائم بحساب هندسه شش عدد حساب نشود فرق «نه» عدد میشود و آن نیزهمین اسم است وباین عدد «نه» او، جل ذکره (یعنی میرزا حسینعلی بهاء) ظهور «نه» را درمقام اراده کرده است.

این آن فرقی است که درظاهر این دواسم دیده میشود و ما بیـان را برای تومختصر کردیم واگر توفکر کنی ، هرآینه ازآنچه ما برای تو ذکـر کردیم و برتو القاء نمودیم چیزی را که سبب نورچشم تو وچشمهای موحدین است بیرون خواهی آورد .

پس بجان خودم قسم، که این فرق؛ هرآینه آیتی بزرگ است، برای کسانی که بآسمان بها پرواز کرده اند و بآنچه ما برای تواستدلال نمودیم محقق میشود که مقصود درباطن قیمومیت اسم قیوم است برقائم ، معرفت داشته باش و از نگاهدارندگان باش .

بدرستیکه ما این ذکررا مستور داشتیم واز چشمان کسانیکه در بیان ذکر شده اند پوشیده داشتیم واینك برای تومکشوف میداریم بگو : سپاس ، بخدای پروردگار جهانیان اختصاص دارد .

(خوانندگان گرامی ناراحت نباشید که چیزی از گفته های پریشان وی مفهوم نشد ؛ زیرا خودش هم نفهمیده که چه گفته است . مترجم)

تاآنکه میگوید : دراین مقام آنچه را ازآسمان مشیت رحمن درجواب یکی ازکشیش های ساکنین شهر بزرگ (یعنی قسطنطنیه) نازل گشته ذکر میکنیم تاشاید بعضی از بندگـان بر بعضی ازحکمت هـای بالغهٔ الهیه کـه از دیدگان مستور است مطلع شوند؛ قوله تعالی (یعنی گفته خود بهاء) نامهٔ تو درملکوت پروردگار رحمن واصل شد و مـا آنرا باروح وریحان دریافت کردیم و پیش ازسؤال جواب دادیم، تفکر کن تا بفهمی، این ازفضل پروردگار

عزیز مستعان تومیباشد .

خوشا بحال تو که بدین جواب فائز گشتی، اگرچه آن ، برتومستور است پس بزودی، هر گاه خدابخواهد، برتومکشوف میشود وآنچه که چشم ها ندیده است می بینی. ای کسی که دردریای معرفت فرورفتی وبسوی پروردگار رحمن خود نظرافکندی بدانکه این امر بزرگ است ، بزرگ است ، نگاه کن ، پس آن کسی را که درملکوت خدا موسوم به پطرس است بیاد بیاورکه باوجود علو شأن وجلالت قدر وبزرگی مقامش نزدیك بود قدم هایش درراه بلغزد پس دست فضل اورا گرفت ، از لغزش نگـاه داشت واز صاحبان یقین قـرار داد .

اگر این نعمتی را که کبوتران بر شاخه های سدرة المنتهی تکرار میکنند بشناسی ؛ هرآینه یقین خواهی کرد کـه آنچـه پیش از این ذکرشد اکنون بواسطه حق کامل شده است واینك درملکوت خدا از نعمت باقی ابدی میخورد واز کـوثر حقایق وسلسبیل معـانی می آشامد ولی مردم درحجاب بزرگـ ند .

کسانیکه این ندارا (یعنی نداء بهارا) شنیدند وازآن غـافل شدند ؛ اگرمعدوم گردند ؛ هرآینه برای آنها بهترخواهد بود تادر این امر متوقف شوند ولی آنچه‌میبایست ظاهرشود ظاهرشد واین امرازنزدخدای مقتدر عزیز مختار واقع شد .

بـگو ای قوم بتحقیق که روح (یعنی بها) دفعهٔ دیگرآمد تاآنچه‌را پیش از این گـفته بود (یعنی وقتی بهاء بصورت مسیح ظهور کرده بود) تمـام کند .

این چنین درالواح وعده داده شد اگرازعارفان باشید. بدرستیکه او چنانکه گفته بود، میگوید وچنانکه دردفعهٔ اول انفاق کرده بود، انفاق میکند وبکسانیکه درآسمان وزمینند محبت دارد سپس بدانکه وقتی پسرروحش را تسلیم کرد تمام اشیاء بگریه افتادند ولی بواسطه انفاق روح خود هرچیزیرا چنانکه درجمیع خلائق می بینی ومشاهده می کنی استعداد وقابلیت داد.

(خوانندگان ارجمند تمام عبارات این مرد ، غلط و خارج از دستور زبان عربی است ودرنتیجه معنای صحیحی از آن بدست نمی آید ولی مترجم مقصود اورا بقرینه حال استنباط نموده وترجمه میکند جای بسی تأسف است که ایادی سیاست‌های استعماری طوری مارا مبتلا باین حزب گمراه کرده‌اند

که باید عمر گرانبهای خودرا صرف ترجمه مهملات‌چنان پریشان گویانی کنیم. خدا همه‌را هدایت وازخواب غفلت بیدار کند . مترجم)

هرحکیمی که ازاوحکمت ظاهر میشود و هرعالمی که علومی ابراز میکند و هرصنعت گری که صنایعی ازخود ابرازمینماید وهرسلطانیکه ازخود قدرتی‌نشان میدهد، تمام آنها ازتأیید روح متعالی متصرف منیراو میباشد .

(خوانندگان عزیزدقت کنید و به‌بینیداین مرد نادان چه‌دعاوی گزافی دارد وچگونه مشتی‌مردمان ساده را استحمارمیکند آنگاه مردم را ازحقیقت امر این‌حزب آگاه کنید . مترجم)

ما گواهی میدهیم که وقتی او باین عالم‌آمد بر جمیع ممکنات تجلی کرد ، بواسطه اوهرپیسی، ازدرد نادانی و کوری پاك شد ، هر بیماری از مرض غفلت وهوی بهبودی‌یافت ، چشم‌هر کوری روشن‌شد وهرنفسی‌از نزدآن مقتدر قدیر پاکیزه شد .

دراین جا پیسی ، بر هر چیزی اطلاق میشود که بنده را ازمعرفت پروردگارخود محجوب بدارد وکسیکه محجوب باشد پیس است ودرملکوت خدای عزیز حمید یاد نمیشود .

ما گواهی میدهیم که کلمهٔ خدا، هرپیسی را پاك وهر بیماریرا بهبودی وهر مریضی‌را پاکیزه کرد واینکه اوپاك کنندهٔ عالم‌است، خوشا بحال کسی که باروی منیر بدو روآورد .

سپس بدانکه آنکسی که بآسمان بالارفت بحق فرود آمد وبواسطه اونسیمهای فضل برعالم عبور کرد ، پروردگارتوبرآنچه میگویم گواه است .

عالم بواسطهٔ رجوع وظهور او (یعنی رجوع وظهور خودش) معطر گردید ، کسانیکه بدنیا وزخارف‌آن مشغول بودند بوی‌پیراهن اورانیافتند وما آنهارا بروهمی عظیم یافتیم .

بگو : ناقوس باسم او وناقور بذکر وی فریادمیکنند وخودش‌برای خودش گواهی میدهد خوشا بحال عارفان .

ولی امروز ابرص بهبودی یافته پیش ازآنکه اوبگوید پاك باش ، بواسطه ظهور او عالم واهل‌آن ازهردرد وبیماری بهبودی حاصل کرده‌اند، این فضیلکه هیچ فضلی پیش ازآن واقع نشده برتراست واین رحمتی که جهانیان را پیشی گرفته بالاتراست. ای کسی که درملکوت خدا یاد شدی از ازپروردگار خود قدرت بخواه و برخیز ، بگو : ای بزرگان جهان بتحقیق

که زنده کننده جهان و آتش افروز درقلب عالم آمد ومنادی در «بریه‌قدس» باسم (علی‌قبل از نبیل)(۱) ندا درداد .
و بشر الناس بلقاء‌الله (ای بلقاء البها) فی جنة‌الابهی، وقد فتح بابها بالفضل‌وجوه المقبلین ، وقد کمل مارقم من‌القلم الاعلی فی‌ملکوت‌الله رب الاخره والاولی، والذی اراده یاکله وانه لرزق بدیع. قل‌قد ظهر الناس‌الاعظم، وتدقه یدالمشیه فی‌جنة الاحدیه استمعوا یاقوم ولاتکونن من‌الغافلین .
(مترجم گوید : متن عربی این قسمت ازسخنان بهاء را نقل کردم تا خوانندگانی که بزبان عربی آشنائی دارند آنرا مورد ملاحظه قرار دهند آنگاه ارزش سخنان «بها» ومقدار فضل و کمال این خدای قرن سیزدهم را بدانند اینك چند سؤال دربارهٔ جملات این عبارات بهامیکنم :
اول ـ ترکیب این‌عبارت بها (وقدفتح بابها بالفضل وجوه‌المقبلین) چگونه است ومعنی آن چیست ؟
دوم ـ درعبارت (والذی اراده یاکله) ترجمه: کسی که بخواهد آنرا میخورد : معین کنیدچه چیز را میخورد ؟
سوم ـ درجمله (قل قد ظهر الناس الاعظم) یعنی: بگوانسان اعظم ظاهر شد . باید بگوید قل قدظهرالانسان الاعظم آیا بها نمی‌دانسته‌است که ناس اسم جمع وانسان اسم جنس است واستعمال اسم جمع بجای اسم جنس صحیح نیست ؟
چهارم ـ جمله وندقه یدالمشیه فی‌جنة‌الاحدیه . یعنی: دست‌مشیت، در بهشت احدیت میکوبد . دست مشیت چه چیز را میکوبد ؟
اینست سبك بافندگی «بها».درست درآن‌دقت وقضاوت کنید. انتهای کلام مترجم.)
ای قوم بیاری خدا برخیزید ، آن قیومی که قائم بوجود اوخبرداده بود آمد . بواسطه او زلزله بزرگ وفزع اکبرظاهرشد. مخلصان بظهورش خوشنودند ومشرکان بآتش کینه میسوزند.
قل اقسمکم بالله باملاء (۲) البیان بان تنصفوا فی‌کلمة واحدة و هی

۱ـ پیش ازاین گفتیم که بابیان حرص زیادی دارند که اسامی‌خودشان را بحساب جمل‌براسماء خداوانبیاء واولیاء تطبیق کنند؛ مثلاهربابی که‌اسمش محمد باشد نزدآنها ملقب به‌نبیل است زیرا حروف محمد ونبیل درعدد یکی میباشد پس مقصود وی ازاسم «علی قبل از نبیل» علی‌محمد باب است .
۲ـ ازاصطلاحات بهاء اینستکه یهود را ملاء تورية ونصاری را ملاء انجیل ومسلمین را ملاء فرقان وبابیان ازلی‌را ملاء بیان خطاب میکنند .

ان ربکم الرحمن ماعلق هذاالامر بشئی عماخلق فی الاکوان کمانزل فی البیان وانتم فعلتم بمحبوبه (یعنی خودش) مافعلتم ولوعلق هذا الظهور بشئی دونه ما فعلتم به یاملاءالظالمین هل من ذی اذن واعیه اوذی بصرحدید لیسمع ویعرف قد تبکی عین الله وانتم تلعبون یا من تحیرفیکم ومن فعلکم ملاء عالون » تا آنکه میگوید:

بسمه المقتدر علی مایشاء

«هذا کتاب من لدی المظلوم، ان من تمسک بالعلوم لعله یحرق الحجاب الاکبر ویتوجه الی الله مالک القدر ویکون من المنصفین، لو تسمع نغمات الورقاء علی افنان سدرة البیان لتجذبك علی شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمین. انصف یاعبد، هل الله هوالفاعل علی ماتشاء اوماسواه، تبین ولاتکن من الصامتین لوتقول ماسواه ماانصفت فی الامر، یشهد بذالك کل الذرات وعن ورائهار بك المتکلم الصادق الامین ولو تقول انه هوالمختار قد اظهرنی بالحق وارسلنی وانطقنی بالایات التی فزع عنها من فی السموات والارضین، الامن اخذته نفحات الوحی من لدن ربك الغفور الرحیم هل یقوم مع امره امر، وهل یقدر ان یمنعه احد عما اراد، لاونفسه لو کنت من العارفین. فکرفی ملاء التوراة لم اعرضوا اذا اتی مطلع الایات بسلطان مبین، ولاحفظ ربك لقتله العلماء فی اول یوم نطق باسم ربه العزیز الکریم، ثم ملاء الانجیل لم اعترضوا اذا اشرقت شمس الامر من افق الحجاز بانوار ربها اضائت افئدة العالمین، کم من عالم منع عن العلوم، وکم من جاهل فاز باصل المعلوم، تفکر وکن من الموقنین، قد آمن به راعی الاغنام واعرض عنه العلماء کذالك قضی الامر وکنت من السامعین، ثم انظر اذااتی المسیح افتی علی قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت، کذالك ینبئك من ارسله الله بامره المبرم المتین، ان العالم من عرف العلوم وفاز بانوار الوجه وکان من المقبلین.

لاتکن من الذین قالوا «الله ربنا» فلماارسل مطلع امره بالبرهان کفروا بالبرهان و اجتمعوا علی قتله، کذالك ینصحك قلم الامر بعد اذجعله الله غنیاً عن العالمین، انا نذکرك لوجه الله و نلقی علیك ما یثبت به ذکرك فی الواح ربك العزیز الحمید، دع العلوم و شئوناتها (باب نیزوقتیکه امر بسوزانیدن کتابها و نوشته ها کرد وفرا گرفتن تمام علوم ومعارف، جز کتب خودرا حرام کرد، چنین گفت.)

ثم تمسك باسم القیوم الذی اشرق من هذا الافق المنیر، تالله لقد کنت راقداً هزتنی نفحات الوحی و کنت صامتاً انطقنی ربك المقتدر القدیر لولاامره اظهرت نفسی قد احاطت مشیته مشیتی واقام علی امر به ورد علی سهام المشرکین اقرأ ما نزلنا علی الملوك لتوقن بان المملوك ینطق بما امر من لدن علیم خبیر،

وتشهد بانه مامنعه البلاء عن ذکر مالك الاسماء فی السجن دعا الکل الی الله و ما خوفته سطوة الظالمین استمع ماینادیك به مطلع الایات من لدن عزیز حکیم قم علی الامر بحول الله وقوته منقطعاً عن الذین اعترضوا علی الله بعد اذاتی بهذا النباء العظیم ' قل یامعشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ینطق القلم الاعلی بین الارض و السماء ثم اصمتوا التسمعوا ماینادی به لسان الکبریاء من هذا - المنظر الکریم ، قل خافوا الله ولا تدحضوا الحق بماعندکم اتبعوا من شهدت له الاشیاء (یعنی خودش) ولاتکونن من المریبین ، لاینفعکم الیوم ما عندکم بل ماعندالله لو کنتم من المتفرسین ، قل یاملاء الفرقان قداتی الموعود الذی وعدتم به فی الکتاب اتقوا الله ولا تتبعوا کل مشرك اثیم انه ظهر علی شأن لا ینکره الا من غشته احجاب الاوهام و کان من المدحضین قل قد ظهرت الکلمة التی بها فرت نقبائکم وعلمائکم هذا ماخبرناکم به من قبل انه لهو العزیز- العلیم ان العالم من شهد للمعلوم والذی اعرض لایصدق علیه اسم العالم لو یأتی بعلوم الاولین ، والعارف من عرف المعروف والفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر بامر بدیع ، قل یاقوم اشربوا الرحیق المختوم الذی فککنا ختمه بایدی الاقتدار انه هوالقوی القدیر ، کذالك نصحنا کم لعلکم تدعون الهوی وتتوجهون الی الهدی وتکونن من الموقنین. »

تمام شد بطورخلاصه .

این بود آنچه ماخواستیم از کتاب «الواح» برطریق اختصار نقل کنیم تاخوانندگان بمضامین آن بصیرت پیدا کنند .

(مترجم گوید : سخنان بها علاوه برآنکه از لحاظ قواعد صرف ونحو زبان عربی وصناعت لفظی غلط ونادرست است ، از نظر معنی هم مانند کلمات سید کاظم رشتی وسید علی محمد باب مشوش و پریشان و نامفهوم است وچنین استنباط میشود که اعصاب مغز آنان اختلال داشته است .

چنانکه دیدید از تمام سخنان« بها» تا باینجا که نقل شد مطلب مفهومی ، حق یاباطل ، استفاده نشد .

فقط چیزی که ازمجموع کلام وی استنباط شدآن بود که اوخودش و باب را خدا میدانسته، نهایت خودش را خدای عالی تری گمان می کرده است و بیش ازاندازه متأثر ومتأسف بوده است که این مردمان نادان،خصوص معرضین از بیان وایرانیان درخسران وزیان، چرا بهچنین خدابانی ، باین درجه عالی احترام نمیگذارند ؟ ! چرا باآنها معارضه ومبارزه میکنند ؟ ! چرا آنسان را بزندان میاندازند ؟ !

و نیز از نامهٔ ایکه درجواب کشیش مسیحی نگاشته بود معلوم شد که خود را برای مسیحیان عیسای مسیح معرفی میکند .

دعاوی فوق الذکر بهاء ، اگر باعباراتی صحیح و بیاناتی فصیح ادا شده بود واگر مدعی آنها مانند موسی وعیسی ومحمد علیهم السلام دارای معجزات و خـارق عادات بود ؛ دراین شرایط ممکن بود از نظر مسیحیان عوام قابل قبول باشد ولی از نظر مسلمین که بهیچ موجودی حتی بموسی وعیسی ومحمد هم (باآنهمه معجزات وخارق عادات وباآنهمه علم و حکمت واخبار بمغیبات) اعتقاد خدائی ندارند وشبانه روزی نه مرتبه درنمازهـای واجبشان به بندگی محمد یانمونه کـامل علم و حکمت خداوند گواهی میدهند ، چنین دعاوی گزافی مورد تمسخروجز یاوه سرائی و پریشان گوئی چیزدیگری تلقی نمیشود.

آری بهترین دلیل بر بطلان دعاوی باب و بها همان دعاوی مردود و سخنان مهمل ومغلوط آنها میباشد .

مابعضی ازسخنان اورا ترجمه کردیم و بعضی دیگر را بعین متن عربی آن نقل کردیم تاخوانندگان خودشان بخوانند و قضاوت کنند . انتهای کلام مترجم) .

اکنون به بیان احکام شریعت وی بروجه تفصیل شروع میکنیم ونصوص احکام او را از کتابیکه بگـمان خودش بسبك قرآن نوشته و آنرا کـتاب «اقدس» نامیده است نقل میکنیم؛ تاخوانندگان هم برقوانین و احکام شریعت او اطلاع پیدا کنند وهم بروش او درسخنانیکه بگمان خودش، بآنها باقرآن معارضه کرده است واقف گردند . اینك بیان آن :

بسم الحاکم ماکان ومایکون

(باید گفته باشد: «بسمه الحاکم علی ماکان وعلی مایکون» ولی چون بقواعد زبان عربی آشنا نبوده است بغلط آنطور گـفته است؛ آیاچنین نادانی میتواند پیغمبر یاخدا باشد ؟ ! مترجم .)

اولین چیزیکه خداوند بر بندگانش واجب کرده، معرفت محل تـابش وحی وطلوع امر اواست که مقام خود اواست درعالم امر وخلق .

کسیکه بدان فائز گردد ؛ بهرخیری فائز گشته است وکسیکه ازآن ممنوع گردد ؛ از اهل ضلالت است اگرچه تمام اعمال را بجاآورد .

هر گـاه شما بدین مقام اسنی وافق اعلی فائز گشتید ؛ بر هر نفسی سزاوار است که هرچه را بدان ازطرف مقصود مأمور میشود پیروی کـند ؛ زیرا آن دوموضوع مقرون بیکدیگرند و هیچیکدام بدون دیگری قبول نمی شوند ، این چیزیستکه محل طلوع الهام بدان حکم کرده است. کسانی که از

طرف خدا بآنها بصیرت داده شده است حدود خدارا سبب اعظم برای نظم عالم وحفظ امم می بینند و کسیکه غافل باشد، اواز همج رعاع (پشه هائیکه بچشم ودماغ حیوانات می نشینند) است . ماشمارا بشکستن حدودات! نفس و هوی امر کردیم .

(مترجم گوید : جمع حدحدود است ودرزبان عرب الف وتا داخل آن نمیشود ولی درفارسی عوامانه با الف وتا استعمال میشود ، می گویند حدودات ، قیودات ، امورات . . . ولی درزبان عربی صحیح میگویند: حدود قیود، امور...وچون حسینعلی بهاازعوام فارسها بوده ومیخواسته‌است عربی بگوید لاجرم بسبك عوامهای فارس الف وتارا داخل حدود کرده و گفته است حدودات ، البته ایشان بگمان خودش خدا است وخدا هم همه‌نوع‌اختیار دارد امااینکه مردم را بشکستن حدودات نفس وهوی امر فرموده است باید بگوئیم: آقای «بها» اگرمردم بقول شما حدودات نفس وهوی بشکنند وبرای هواهای نفسانی آنها حدی نباشد؛ بمال‌وجان وناموس یکدیگر تعدی میکنند آنگاه‌وضع جامعهٔ بشریت بحالت هرج ومرج کشیده میشود‌پس‌باید نفوس بشر وهواهای آنهامحدود باشدتامردم‌از تعدی وتجاوزیکدیگرمصون‌ومحفوظ باشند بنظرما چنین می آید که آقای «بها» یاآن کسی که بدو الهام فرستاده است بدون تأمل چنین حکمی‌را صادر کرده باشد. انتهای گفته مترجم.)

نه آنچه ازقلم اعلی مرقوم گشته ؛ زیرا برای کسی که در عالم امکان است روح حیوان است ، بتحقیق که بواسطه هیجان روح رحمن دریاهای کلمه وبیان بموج آمد ، ای صاحبان عقل غنیمت بشمارید .

کسانیکه عهدخدارا دراوامرش‌شکستند، ورو بعقب برگشتند آنها نزد خدای غنی متعال ازاهل ضلالتند .

ای‌اهل زمین! بدانید که اوامرمن عنایت‌مرادرمیان بندگان من‌وکلید های رحمت مرا برای مخلوقات من ظاهرساخته‌است ، این‌چنین امرازآسمان مشیت پروردگار شما که مالك ادیان است نازل شده است .

اگر کسی شیرینی بیانی‌را که از دهان مشیت رحمن ظاهرگشته درك کند ؛ هرآینه آنچه نزد اومیباشد اگرچه تمام خزائن زمین باشد انفاق می کند تا امری از اوامر اورا که ازافق عنایت و الطاف او تابیده است ثابت بدارد .

بگو ازحدود من بوی پیراهن عبورمیکند وبواسطه آنها پرچمهای نصرت برقله‌ها وتلها منصوب میشود ، بتحقیق که زبان قدرت من درجبروت عظمت من درحالی که مخلوقات مرا مخاطب میساخت ، سخن گفت ؛ که حدود

مرا بواسطه محبت جمال من عمل کنید. خوشا بحال دوستی که بوی محبوب را ازاین کلمهٔ ای که بوهای خوش فضل بکیمیتی که بذکرها توصیف نمیشود از آن ظاهراست ، درك کند .

قسم بجان خودم کسیکه از شراب انصاف ازدستهای الطاف آشامیده باشد ؛ دراطراف اوامرمن که ازافق ابداع تابیده است گردش میکند گمان نکنید که ما احکام رابرای شما نازل کردیم ، بلکه مهر رحیق مختوم را با انگشتان قدرت واقتدار باز کردیم، آنچه ازقلم وحی نازل گشته باین گواهی میدهد ای صاحبان افکار تفکر کنید .

درنماز آنها

بتحقیق که نهرکعت نماز برای خدای نازل کننده آیات، هنگام زوال ودرصبحها وشامها برشما واجب گشته است وازتعداددیگری عفو کردیم، این فرمانی ازخداست ؛ زیرا اوآمرمقتدر مختار است .

درقبله آنان

هرگاه خواستید نماز بخوانید بطرف اقدس من ، مقام مقدس (یعنی عکا) که خداوند آنرا محل طواف ملاء اعلی ومحل اقبال مردم شهرهای بقاء ومحل صدور امربرای سکان زمین‌ها وآسمانها قرار داده‌است روبیاورید و هنگام غروب خورشید حقیقت وتبیان مقامیست کـه برای شما مقدر ساختیم بدرستی که اوهرآینه عزیز علام است .

هرچیزی بامر محکم وی هنگامی که خورشید احکام ازافق بیان می- تابد محقق میشود ، برای هرکسی واجب است که آنرا پیروی کند ، اگرچه بامری باشد که آسمان دلهای ادیان ازآن شکافته میشود ، زیرا او هرچـه بخواهد میکند وازهرچه بخواهد سؤال نمشود و آنچه بدان محبوب و مالك اختراع حکم کند هرآینه محبوب است .

کسیکه بوی رحمن را بیابد ومحل طلوع این بیان‌را بشناسد، اوبرای اثبات احکام درمیان مردم بادوچشمان خود نیرهارااستقبال‌میکند خوشابحال کسیکه اقبال کند وبفصل الخطاب فائزشود . مانمازرا درنامه دیگری تفصیل داده‌ایم «درنامه اواست» خوشا بحال کسی که بدانچه ازنزد مالـك الرقاب مأمور میشود عمل کند .

درنماز میت آنها

بتحقیق که درنماز میت ازطرف خدای نازل کنندهٔ آیات، شش تکبیر نازل شده است ، کسیکه علم قرائت داشته باشد ، باید آنچه را که وارد شده

است پیش از آنها بخوانند وگرنه خداوند از او عفو میکند ؟ زیرا او عزیز غفار است ، موو چیزهائیکه روح در آنها حلول ندارد مانند استخوان و غیره نماز را باطل نمیکند. چنانچه لباس خز و سنجاب وغیر آنرا میپوشید لباس سمور را هم بپوشید ؛ زیرا درقرآن از آن نهی نشده است ولکن بر علما مشتبه گشته است بدرستیکه او هر آینه عزیز علام است .

در روزه و نماز آنها

بتحقیق که نماز وروزه از اول بلوغ برشما از طرف خدا، پروردگار شما و پروردگار پدران اول شما ، واجب گشته است ، کسیکه در نفس او ضعفی از مرض یا پیری باشد خدا از او عفو کرده است ، این فضلی از نزد خدا میباشد؛ زیرا او هر آینه غفور و کریم است .

بتحقیق که خداوند برای شما سجدهٔ برهرچیز پاکی را اذن داده است ومادر کتاب، حکم حدرا ازشما برداشتیم ، زیرا خدامیداند وشما نمیدانید .

کسی که آب نداشته باشد ، پنج مرتبه بگوید « بسم الله الاطهر » آنگاه شروع بعمل کند، این چیزیستکه مولای جهانیان بدان حکم داده است.

در بلادیکه شبها وروزها بلند است باید با ساعت ها وشاخص هائی که اوقات را معین می کنند نماز بخوانند بدرستی که خدا هر آینه مبین حکیم است .

در ابطال حکم نماز آیات

بتحقیق که شمارا از نماز آیات معاف داشتیم ، هنگامیکه آیات ظاهر شود ، خدارا بعظمت واقتدار یاد کنید بدرستیکه او سمیع و بصیر است.

بگوئید عظمت برای خدای پروردگار آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود ، پروردگار جهانیان است .

در ابطال حکم نماز جماعت

برشما نماز فرادی نوشته شد ، حکم جماعت جز در نماز میت از شما برداشته شد ، بدرستیکه او هر آینه آمر حکیم است . خدا زنان را هنگامی که خون می بینند از نماز وروزه معاف داشته است ، بر آنهااست که وضو بسازند واز زوال تازوال دیگر نود و پنج مرتبه بگویند :

« سبحان الله ذی الطلعة والجمال » این چیزیستکه در کتاب مقدر گشته است اگر شما از دانایان باشید ، برشما و بر آنهااست که در سفرها وقتی که بمنزل رسیدید ودرمقام امنی استراحت یافتید بجای هر نمازی سجده‌ای بجا بیاورید ودرآن بگوئید « سبحان الله ذی العظمة والاجلال والموهبة و

الافضال »، کسیکه عاجز باشد بگوید «سبحان‌الله» بدرستیکه‌این بحق برای او کافی‌خواهد بود. بدرستیکه اواست‌کافی باقی غفوررحیم. بعداز اتمام سجده برآنها و برشما است که برهیکـل توحید بنشینید وهیجده مرتبه بگوئید : «سبحان ذی‌الملك والملکوت» این چنین خداراههای حق و هدایت را بیان میکند وآنها بیك راه منتهی میشوند که آن راه مستقیم است ، خدا را بدین فضل عظیم شکر کنید ، خدا را بدین‌موهبتیکه آسمان ها وزمین‌ها را احاطه کرده است سپاسگذاری کنید ، خدا را بدین رحمتی کـه جهانیان را سبقت گرفته است یادکنید .

بگو : خداوند کلید گنج را محبت مکنون‌من قرارداده است اگرشما ازعارفان باشید ، اگر کلید نبود هرآینه درازل الازال مکنون بود اگر شما یقین داشته باشید.

بگو این برای محل طلوع وحی ومشرق اشراق است که بواسطه‌او آفاق نورانی گشته‌است اگرشما دانسته باشید بدرستیکه این هر آینه آن قضاء مثبت است وبواسطه او هرقضاء محتومی ثابت شده است .

ماه‌روزه وعید فطرآنها

ای‌قلم‌اعلی بگو: ای اهل‌انشاء مابرشماروزه روزهای شماره‌داری‌را نوشته‌ایم وبعد از اکمال آن نیروز را برای شماعید قرارداديم خورشیدبیان ازافق کتاب ازطرف مالك مبدأ ومآب چنین نور افشانی کـرده است ، شما روزهای زیادی ازماههارا پیش ازماه روزه قراربدهید، ماآنهارا میان شبها وروزها مظاهر«ها» قرار دادیم ، بدین جهت بحدود سال و ماهها محدود نمی گردد .

برای اهل« بهاء» سزاواراست که درآنروزها خودشان‌وخویشانشان آنگاه فقرا و مساکین را اطعام کنند و پروردگار خود را با فرح و خوش‌حالی تهلیل وتکبیر وتسبیح وتمجید کنند وهرگاه ایام اعطائیکه پیش ازایام امساك‌است بپایان رسید پس داخل در روزه شوند. مولای انام چنین حـکم کرده است ، برمسافر ومریـض‌وزن‌آبستن وبچه شیرده حرجی نیست ، خدااز آنها عفو کرده است ، این فضلیست ازنزد او بدرستیکـه اوهرآینه عزیز و وهاب‌است.

اینها حدود خدا است که ازقلم اعلی درکتب و الـواح مرقوم گشته

است ، باو امر و احکام خدا تمسك بجوئید واز کسانی نباشید که قوانین خود ـ شان را گرفته ، و بواسطه پیروی از ظنون و اوهـام قوانین خدارا پشت سر میاندازند ، نفوس خودتان را از طلوع تاغروب ازخوردن و آشامیدن بازدارید برحذر باشید ازاینکه هوی شمارا از این فضلی که در کتاب برای شما مقدر شده است بازدارد بتحقیق که از برای کسی که متدین بدین خدای دیان باشد، نوشته شده است هرروز دستها و صورت را بشوید ، روبسوی خدا به نشیند و نود و پنج مرتبه « الله ابهی » بگوید ، خالق آسمان هنگامیکه براعراش اسماء بعظمت واقتدار قرار گرفت چنین حکم کرد ، این چنین وضو بسازید، امریست ازخدای واحد مختار .

قتل و زنا و پس از آن غیبت وافترا برشما حرام گشته ، دوری کنید از چیزی که درصحائف والواح از آن نهی شدید .

احکام میراث آنها

ماموارث را برعدد «زاء» (۱) قسمت نمودیم ، از آن جمله برای اولاد شما از کتاب «طاء» برعدد«المقت» ، از برای ازواج از کتاب «حاء» برعدد «ناوفا» ، از برای پدران از کتاب «زا» برعـدد « تاوکاف»، برای مادران از کتاب «واو» برعدد «رفیع»، برای برادران از کتاب «ها» عدد «شین»، برای خواهران از کتاب «دال» عدد«راومیم»و برای معلمان از کتاب «جیم» عدد «قاف وفا» مبشر من که درشب ها وسحرها مرا یاد میکند چنین حکم کرده است .

ماوقتی صدای ذریات را در اصلاب شنیدیم دو برابر آنچه را برای آنها بود زیاد کردیم وازدیگران کم کردیم ، بدرستیکه اوهرآینه برهرچه میخواهد مقتدر است . بسلطنت خود هرچه را بخواهد میکند .

کسیکه بمیرد واولادی برایش نباشد حقوق آنها به بیت العدل (یعنی بیت المال) داده میشود تاامناء رحمن آنرا بمصرف ارامل وایتام ومصالح عمومی برسانند تا پروردگار عزیز غفار خود را شکرگذاری کرده باشند و کسیکه اولاد داشته باشد وطبقات دیگرارث راکه در کتاب حقی برای آنها مقرر گشته است نداشته باشد ، دوثلث از متروکات او باولادش و یك ثلث به بیت العدل میرسد این چنین غنی متعال بعظمت واجلال حکم کرده است .

و کسیکه وارثی نداشته باشد وخویشانی از برادرزاده وخواهر زاده

---

۱ ـ یعنی هفت طبقه .

پسری یادختری داشته باشد ، پس دو ثلث برای آنان است واگر آنها نباشند برای عموها وخالوها وعمه‌ها وخاله‌ها و بعد ازآنها وآنان برای پسران آنها وآنان ودختران آنها وآنان است وثلث دیگر به « بیت‌العدل » میرسد. این امریست در کتاب، از نزدخدای مالك الرقاب.

وهر کس بمیرد و کسی از آنهائیکه اسامی شان ازقلم اعلی نازل شد نداشته باشد ، تمام اموال او به « بیت العدل » سابق الذکر میرسد؛ تادر آنچه خـدا بدان دستور داده است صرف شود بدرستیکه او هر آینه مقـدر امـار است .

خانه مسکونی ولباسهای مخصوص میت را برای اولاد ذکور قرار دادیم، نه اناث وورات. بدرستیکه اوهرآینه معطی فیاض است .

کسیکه درزمان حیات پدرش بمیرد و اولادی داشته باشد ، آنها حق پدرشان راکه درکتاب خدا معین گشته است ، ارث میبرند ومیان خودشان آنرا بعدالت خالص تقسیم میکنند .

این چنین دریای کلام بموج درآمد ومرواریدهای احـکام را ازطرف مالك انام بیرون انداخت .

و کسیکه اولاد ضعافی باقی گذاشته باشد؛ پس اموال آنها را به تاجر امینی یاشر کتی بدهند؛ تابرای آنها تجارت کنند تاآنها بسن رشد برسند .

آنگاه برای آن امین ازفوائد تجارت و اکتساب حقی تعیین کـنند ، تمام اینها بعد از اداء حق خدا و دیون آن میت ، اگر دیونی داشته باشد ، وتجهیز اسباب کفن ودفن وحمل میت بعزت واعتزازاست . این چنین مالك مبدأ ومآب حکم کرده است .

بگو : این هرآینه آن علم مکنونی است که تغییر پیدا نخواهد کرد؛ زیرا به «ظاء» که بر اسم مخزون ظاهر منیع ممتنع منیع دلالت دارد ابتـدا شده است .

وآنچه را مابرای اولاد اختصاص دادیم ازفضل خدا برآنها است؛ تا پروردگار رحمن رحیم خودرا شکر کنند ، این حدود خدا است؛ بواسطه هوای نفس ازآن تعدی نکنید ، آنچه را از مطلع بیان بدان مأمور شدید ، پیروی کنید ، مخلصان حدود خدارا برای اهل ادیان، آب حیات و برای ساکنین زمین ها وآسمانها ، چراغ حکمت ورستگاری می بینند .

دراعضاء بیت‌العدل که باید نه نفر باشند

خداوند برهرشهری نوشته است که باید در آن شهر بیت‌العدلی تشکیل دهند ونفوس برعدد «بهاء» در آن اجتماع کنند واگر تعداد آنها ازاین اندازه

بیشتر باشد ؛ باکی نخواهد بود .

آنها باید خودرا چنین به بینند که گویا درمحضر خدای علی اعلی وارد شده‌اند و کسی را که دیده نمیشود، می بینند . برای آنها سزاوار است که امناء رحمن بین الامکان وو کلاء خدا ، برای هر کسیکه روی زمین‌است، باشند و چنانچه درامور خودشان مشورت میکنند ؛ در امور بندگـان نیز برای خدا مشورت کنند و آنچه را باید اخبار کنند اختیار کنند، اینچنین پروردگارعزیز غفار شما حکم کرده‌است، برحذر باشید که آنچه‌را منصوص‌درلوح‌است‌وا گذارید، ای صاحبان انظار ازخدا بپرهیزید .

ای اهل‌انشاء ؛ دربلاد، خانه‌هارا بکامل‌ترین و جهتیکه درعالم امکان ممکن است بنام مالك ادیان تعمیر کنید و بدانچه شایسته است نـه بصورت و شمائل زینت‌دهید . آنگاه پروردگاررحمن را درآن خانه‌ها بروح و ریحان یاد کنید ، آگاه باشید که سینه‌ها بذکر او نورانی ودیده ها برقرار میشود.

درحج آنها

بتحقیق که خدا برهر کسی ازشما که استطاعت داشته باشد حکم بحج خانه (یعنی‌محل دفن اودر عکا) کرده است ، غیر از زنها ؛ که خدا آن ها را معاف داشته است ، رحمتی است از نزد او بدرستیکـه او هر آینـه معطی وهاب است .

درامور معیشت آنها

ای اهل« بهاء» ؛ بتحقیق که برهر یك ازشمااشتغال بکاری ازکارها،از صنعتهاو کسبها وامثال آنهاواجب گشته‌است . وما اشتغال‌شمارا بدانهاعبادت خدای حق قراردادیم . ای قوم دررحمت خدا والطاف اوتفکر کنید آنگـاه اورا درصبح وشام شکر کـنید ، اوقات خودتان را ببطالات و کسالت تضییع نکنید بکاریکه بحال خودتان یاغیرخودتان نافع باشد اشتغال داشته باشید ، این چنین درلوحیکه ازافق‌آن خورشید حکمت وتبیـان تابیده است ؛ کـار گذشته‌است . مبغوض ترین مردم نزد خدا کسیستکه می نشیند و ازمردم طلب میکند ، برشتهٔ اسباب تمسك بجوئید درحالیکه برخدای مسبب الاسباب توکل داشته باشید .

درحرمت دست بوسی

بتحقیق که دست بوسی در کتاب برشما حرام گشته است. اینست آنچه شما ازطرف پروردگار عزیزحکام‌خود ازآن نهی‌شدید ، برای هیچکس‌جائز نیست که‌نزد کسی‌استغفار کند ، باخدائیکه مقابل‌شمااست توبه کنید، بدرستیکه اوهرآینه غافرمعطی عزیز تواب است .

خطاب او به بندگانش

ای بندگان رحمن! برخدمت امر، بروصفیکه شمارا حزن واندوه از کسانیکه بمطلع آیات کافر شدند فرا نگیرد، قیام کنید .

وقتی وعده فرا رسید وموعود ظاهر شد ؛ مردم اختلاف کردند و هر حزبی بآنچه نزد وی از ظنون واوهام بود ، تمسك نمود. بعضی ازمردم بواسطه اینکه طالب بزرگی بودند، درصف نعال قرار گرفتند .

بگو : ای غافل غرار تو کیستی ؟ و از آنها کسیست که باطن و باطن باطن را ادعا میکنند. بگو : ای کذاب قسم بخدا آنچه نزد تو میباشد از قشور است ما آنرا برای شما واگذاشتیم ؛ چنانکه استخوان ، برای سگها واگذار می شود . قسم بخداوند اگر کسی پاهای عالمی را بشوید و خدارا درمواضع خوفناك ، درراهها ، بر کوهها ، برتلها ، بربالای کوههای کوچك ، بر بالای کوههای بزرك و نزد هرسنگی ، هر درختی و هر کلوخی عبادت کند و بوی خوشنودی من ازاو شنیده نشود ، هرگز ازاو قبول نخواهد شد . اینست آنچه مولای انام بدان حکم کرده است .

چقدر از بندگانی در جزائر هند عزلت اختیار کرده و نفس خود را از آنچه خدا برایش حلال قرار داده ، منع کرده و ریاضات و مشقات را برخود تحمیل کرده است و نزدخدای نازل کنندهٔ آیات یادنمی‌شود .اعمال‌را شبکه آمال قرار ندهید وخودتان را ازاین عاقبتی که آرزوی مقربین درازل الازل‌است محروم نسازید .

بگو : روح اعمال خوشنودی من است وهرچیزی بسته بقبول من‌است الواح را بخوانید تامقصود کتب خدای عزیز وهاب را بشناسید .

کسیکه بمحبت من فائز شود ؛ برای وی حق‌استکه در صدر امکان برتخت طلا ، به‌نشیند و کسیکه از آن ممنوع گردد ؛ اگر برخاك به‌نشیند ؛ بدرستیکه باید ازاو بسوی خدای مالك ادیان پناه برد .

دراینکه شریعتش تغییر نخواهد پیدا کرد مگر بعد از هزار سال

کسیکه قبل از تمام شدن هزارسال کامل امری را مدعی شود ؛ او کذاب و مفتری است . ما از خدا میخواهیم که اگر توبه کند ، اورا بررجوع از این ادعا تأیید کند بدرستیکه او تواب است .

واگر بر گفته خود اصرار کرد ؛ کسیرا براو مبعوث کند که بدو رحم نکند (یعنی اورا بکشد) بدرستیکه او شدیدالعقاب است .

کسیکه این آیه‌را بغیر از آنچه درظاهر نازل شده‌است تأویل یاتفسیر کند ، بدرستیکه او ازروح ورحمت خدا که تمام عوالـم‌را پیشی گرفته است محروم است ، ازخدا بترسید وآنچه را ازاوهام نزد شمااست، پیروی نکنید، آنچه‌را پروردگار عزیز حکیم شما بدان امر کرده است پیروی کنید .

بزودی ازبیشتر بلاد صیحه بلند خواهد شد ، ای قوم دوری کنید و هرفاجر لئیمی‌راپیروی نکنید ، اینست آنچه ماشمارادرعراق ودر« ارض‌سر» (یعنی‌ادرنه) ودراین شهرمنیر بدان مأخوذ نمودیم .

ای‌اهل زمین! هنگامیکه خورشید جمال من‌غروب کرد وآسمان‌هیکل من مستورشد ؛ شما مضطرب نگردید ، بیاری امرمن وبلندکردن کلمه من‌در میان اهل عالم برخیزید، مادرتمام احوال باشماهستیم وشمارا بحق یاری‌می- کنیم ، بدرستیکه ماقادر میباشیم .

کسیکه مرا بشناسد ، برخدمت من قیام میکند چنانکه لشکرهـای آسمانها وزمینها اورا ازکار نشانند. بدرستیکه مردم خواب میباشند ، اگر بیدار شوند بادلها بسوی خدای علیم حکیم می‌شتابند و آنچه نزد آنها است اگرچه گنجهای دنیاباشد ، بدورمی‌اندازند تاموﻻیشان آنهارا بکلمه‌ای‌ازنزد خود یادکند .

این‌چنین کسیکه نزد اوعلم‌غیب است درلوحیکه‌درامکان ظاهر نگشته وجز نفس او که‌مهیمن برتمام عوالم است اطلاع ندارد خبرمیدهد ، بتحقیق که مستی هوی آنهارا فراگرفته است، چنانکه موﻻی‌وراء را که صدایش‌ازتمام جهات بگفتن «ﻻاله الا اناالعزیز الحکیم» بلند است نمی‌بینند .

بآنچه‌مالکید،درشامگاه وبامداد خوشنود مباشید ؛ زیرا غیرشماآنرا مالك خواهد شد .

(خوانندگان گرامی عبارات بها سرتاپا غلط وغیرقابل ترجمه‌میباشد ولی مامقصود ویرا بعبارت صحیحی ترجمه میکنیم ؛ برای نمونه عبارتیکه در فوق ترجمه شد چنین است : «قدلا تفرحوا بماملـکتموه فی‌العشی والاشراق یملکه غیرکم» ملاحظه میفرمائید که «قد» حرف تحقیق‌راکه اختصاص بفعل ماضی دارد ، سرفعل نهی درآورده است واداة تعلیل‌راکـه رابطه میان دو جمله علت ومعلول است حذف کرده است تمام عبارات اوباین سبك است‌جای تأسف‌است که چنین بی‌سوادی ادعای پیغمبری وخدائی میکند ومایهٔ تأثراست که مشتی‌عوام به تبعیت ازمشتی‌سیاستمدار ازوی پیروی میکنند . مترجم)

این چنین علیم خبیر شما را خبر میدهد . بگو : آیا برای آنچه نزد شما میباشد قرار ووفائی دیده‌اید . نه، قسم به‌نفس‌رحمن من‌اگرشماازانصاف

دهندگان باشید .

روزگار حیات شما میگذرد ، چنانکه بادهـا میگذرند و بساط عزت شما درهم پیچیده میشود ، چنانچه بساط پیشینیان پیچیده شد . ای قوم تفکر کنید : روزگار گذشته شما کجا رفت و قرون منقضی شده کجـا شد ؟ خوشا روزهائیکه بذکر خدا گذشت و اوقاتیکه بذکر خدای حکیم صرف شد ، قسم بجان خودم عزت عزیزان وزخارف اغنیاء وشوکت اشقیا هیچیك باقی نمیماند وتمام آنها بیك کلمه از نزد او فانی میشود بدرستیکه اوهرآینه مقتدرعزیز قدیر است .

آنچه از اثاث نزد مردم است، نفعی ندارد وآنچه نفع دارد، آنها از آن غافلند ، بزودی بیدار میشوند وآنچه در ایام پروردگـار عزیز حمیدشان از آنها فوت شده است نخواهند یافت .

اگرمعرفت داشتندآنچه را نزدآنها بود انفاق میکردند تااسامی آنها در عرش یاد شود ، آگاه باشید، آنهاهرآینه ازمردگانند بعضی ازمردمند که علوم، آنهارا مغرور ساخته است و بواسطه‌آن ازاسم من قسوم ممنوع شدند هرگاه ازپشت سرصدای کفشهارا میشنود خود را بزرگتر ازنمرود می بیند بگوای مردود او کجا رفت؟ قسم بخدا که اوهرآینه دراسفل جحیم است .

در مذمت علماء

بگو ای گروه علما آیا صدای قـلم اعـلای مرا نمی‌شنوید ؟ و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی بینید ؟ تاچه وقت بربت های هوا هـای خود معتکف میباشید ، اوهـام را رهـا کـنید ورو بخدای مولای قـدیم خود بیـاورید .

دراحکام اوقاف

بتحقیق که اوقاف مختص بخیرات، بسوی خدای ظاهر کنندهٔ آیات بر گشته‌است و کسی حق‌تصرف درآنهارا ندارد؛ مگر بعد ازاذن محل‌طلوع وحی وبعد ازاوحکمش به‌اغصان (یعنی اولاد او) برمیگردد وبعد ازآنها اگر امر او دربلاد محقق شد (معلوم میشود خودش درشك بوده که آیا امراو محقق خواهد شد یانه ؟) به بیت‌العدل رجوع میشود تاآنها در بقاعیکه‌باید برای‌این کارساخته شود ودرآنچه‌ازطرف مقتدرقدیر بدان‌مأمورند صرف کنند وگرنه ببهائیانیکه جز بامر اوسخن نمیگویند وجز بحکمی که دراین لوح بیان‌شده است حکم نمیکنند رجوع میشود ، آنها میان آسمان وزمین‌اولیاء نصرتند ،

تا آنها در آنچه ازطرف عزیز کریم در کتاب معین شده است صرف کنند. در مصائب جزع نکنید وفرحناك نباشید ، امری میان این دو جویا باشید و آن تذکر دراین حالت است و تنبه است بآنچه برشما در عاقبت وارد میشود این چنین علیم خبیر شمارا خبرمیدهد. سرهای خودتان را نتراشید ، خدا آنرا بمو زینت داده است ودراین، هرآینه آیاتی است ازبرای کسیکه بسوی مقتضیات طبیعتی که ازطرف مالك خلق است نظر کند بدرستیکه او هرآینه عزیز و حکیم است. سزاوار نیست که مو،ازحد گوشها تجاوز کند اینست آنچه مولای عوالم بدان حکم کرده است.

درحکم دزد

به تحقیق که بردزد، تبعیدوحبس واجب است ودرمرتبهٔ سوم نشانه‌ای درجبین وی بگذارید تاشهرها ودیار خدا اورا قبول نکنند ، برحذر باشید ازاینکه دردین خدا شمارا رأفت فراگیرد ، هرچه را از طرف مشفق رحیم بدان مأمورید عمل کنید ، ماشمارا بتازیانه‌های حکمت‌واحکام تربیت میکنیم تانفوس شما محفوظ بماند و مقامات شما بالا رود چنانکه پدران ، پسران را تربیت میکنند ، قسم بجان خودم ، اگر مقصود مارا ازاوامر مقدسه‌ما بفهمید هرآینه ارواح خودرا برای این امر مقدس عزیز منیع فدا میکنید .

دراینکه استعمال ظروف طلا و نقره مباح است

کسیکه بخواهد ظروف طلا ونقره استعمال کند، باکی براونیست . برحذر باشید که دستهای خودتان را درکاسه و قدحهای بزرگ فرو برید چیزیکه بلطافت نزدیکتر باشد آنرا بگیرید بدرستیکه او میخواهد شمارا برآداب اهل‌رضوان، درملکوت ممتنع‌منیع خود، ببینید .

درتمام احوال برطریق لطافت تمسك بجوئید تاچشمها، شمارابروصفی نبینند که خود شما واهل فردوس‌مکروه دارید کسی که از این دستور تجاوز کند؛ درهمان وقت، عملش نابود میشود واگرعذری داشته باشد ، خدا از او عفو میکند ، زیرا اوعزیز و کریم است .

دراینکه او احد وواحداست و شریکی درملك از برای او نیست

برای مطلع امر شریکی درعصمت کبری نیست ؛ زیرا او مظهر یفعل مایشاء فی‌ملکوت الانشاء است ، به تحقیق که خدا این مقام را برای نفس او اختصاص داده است وبرای احدی نصیبی از این شأن عظیم‌بدیع مقرر نداشته است این امر خدا است که درحجب غیب مستور بوده ، ما آنرا دراین ظهور

ظاهر نمودیم و بواسطه آن ، حجاب کسانیکه حکم خدا را نشناختند واز غافلانند، پاره کردیم .

در تربیت اولاد

برهر پدری تربیت پسرودخترش بعلم وخط وغیر آنها از چیزهائیکه درلوح معین شده است، واجب گشته است ، کسیکه آنچه را بدان مأمور شده است ترك کند ؛ از برای امناءاست که اگرغنی باشدآن مقدار که برای تربیت آنها لازم است از او بگیرند و اگرغنی نباشد رجوع به بیت‌العدل میشود ، ما آنجارا مأوای فقرا ومساکین قرارداديم. کسیکه پسر خود یاپسر دیگری را تربیت کند ؛ گویا پسران مرا تربیت کرده است. براو باد بهاوعنایت ورحمت من که برعوالم پیشی گرفته است .

درحکم مرد وزن زناکار

خدا برای هرمرد وزن زناکاری حکم کرده‌است که دیه‌ای به بیت -العدل بپردازد ، وآن مقدار نه‌مثقال طلا است واگر دوباره بزنا عود کنند شما نیز بگرفتن دومقابل‌آن دیه عود کنید ، اینست آنچه مالك اسماء در دنیا بدان حکم کرده است ودرآخرت عذابی خوار کننده برای‌آن معین کرده‌است

کسیکه به‌معصیتی مبتلاشد ؛ ازبرای اواست که توبه کند وبسوی خدا برگردد بدرستیکه او هر که را بخواهد میآمرزد واز آنچه میخواهد سؤال نمیشود ؛ زیرا او تواب عزیز حمید است .

برحذر باشید ازاینکه سبحات جلال شمارا ازاین سلسال منع کند ، قدحهای رستگاری را دراین صباح بنام فالق‌الاصباح بگیرید آنگاه بیاد او بیاشامید ؛ زیرا اوعزیز ومنیع است .

دراینکه گوش دادن بغنا مباح است

ماگوش دادن بصوتها وآواز هارا حلال کردیم ، برحذر باشید که گوش‌دادن، شمارا ازوظیفهٔ ادب ووقارخارج کند. بشادی‌اسم اعظم‌من که‌دلها بواسطهٔ آن واله وشیدا وعقول مقربین مجذوب شده‌اند خوشحال باشید ، بدرستیکه ما آنرا نردبان بالا رفتن ارواح بافق اعلی قرارداديم ، شما آن‌را بال نفس و هوی قرار ندهید . من پناه می برم که شما از نادانان‌باشید .

دراحکام دیات

به‌تحقیق که ماثلث دیات را به‌بیت‌المال ارجاع کردیم ، مامردان را بعدل خالص سفارش میکنیم تا آنچه را که نزد آنها جمع‌میشود در چیزیکه بدان ازطرف علیم حکیم مأمورند صرف کنند . ای مردان عدل ؛ چوپانان

خدا درمملکت او باشید، آنهارا از گرگهائیکه در جامه‌ها ظاهر شدند حفظ کنید، چنانچه پسران خود را حفظ میکنید این چنین ناصح امین شمارا نصیحت میکند .

اگر در امری اختلاف کردید ؛ بخدا (یعنی بخود او) مادامیکه او خورشید تابان این آسمان است (یعنی مادامیکه او زنده است) رجوع کنید وهنگامیکه غروب کرد ؛ بآنچه از پیش او نازل شده است رجوع کنید ؛ زیرا او جهانیان را کفایت میکند .

بگو : ای قوم وقتی ملکوت ظهور من غائب شد ، وموج های دریای بیان من ساکن شد ؛ شما مضطرب نگردید ؛ زیرا درظهور من حکمتی ودر غیبت من حکمت دیگری است که جز خدای فرد خبیر بر آن اطلاع ندارد .

ما از افق ابهی خود بشما ارائه میدهیم و کسیکه بر یاری امر من قیام کند ؛ او را بلشکری از ملاء اعلی وقبائلی ازملائکه مقربین یاری می کنیم .

ای اهل زمین قسم بخدای حق که نهرهای شیرین و گوارا از سنگها، منفجر گشته است ؛ زیرا حلاوت بیان پروردگار مختار شما آنهارا فرا گرفته است ، درحالیکه شما غافل بودید .

آنچه‌را نزد خود شما است واگذارید آنگاه با بالهای انقطاع فوق عالم ابداع پرواز کنید . این چنین مالك اختراع که بحرکت قلم خویش تمام عوالم را منقلب کرده است شمارا امر میکند ،آیا شما معرفت دارید که ازچه افقی پروردگار ابهی شما که مالك اسماء میباشد شمارا ندا میکند ؟ نه! قسم بجان خودم ، اگر معرفت داشتید ؛ هر آینه دنیارا ترك نموده ، بادلها بطرف محبوب اقبال میکردید وکلمه بروصفیکه عالم اکبر ازآن باهتزاز در آمده است تاچه رسد بعالم صغیر،شما را باهتزاز درمیآورد ، این چنین باران های مکرمت من ازآسمان عنایت من فرو میریزد. این فضلی است از نزد من تاشما ازشاکران باشید .

دراحکام زخم زدن و کتك زدن

واما زخم‌زدن و کتك‌زدن ؛ احکام آنها باختلاف مقدار آنها، اختلاف پیدا میکند ودیان برای هرمقداری بدیه‌ای معین حکم کرده است بدرستیکه او هرآینه حاکم عزیز منیع است ، اگر مابخواهیم آنرا بحق تفصیل میدهیم ، این وعده ایست ازنزدما بدرستیکه او هرآینه موفی علیم است .

درآداب میهمانی

به‌تحقیق که درهرماهی برشما یکمرتبه میهمانی اگرچه بآب باشد نوشته شده است بدرستیکه خدا میخواهد میان دلهای شما اگرچه باسباب

آسمانها وزمین‌ها باشد تألیف کند ، برحذر باشید که شئونات نفس و هوی شمارا متفرق نسازد؛ مانند انگشتان دردست واعضاء در بدن باشید، این چنین قلم وحی شمارا موعظه میکند ، اگر شما از مؤمنین باشید ، پس در رحمت و الطاف خدا نظر کنید ؛ زیرا اوشمارا بعدازآنکه خودش بی نیاز ازعالمین است به‌چیزیکه برای شما منفعت دارد امرمیکند ، کارهای بدشما بماضرر نمی رساند ، چنانکه کردار نیك شمانیز بمانفع نمیدهد ، مابرای خدا شمارامیخوانیم هرعالم بصیری بدین گواهی میدهد .

دراحکام صید وشکار

هرگاه سگهای شکاری را بسوی شکار فرستادید ؛ خدارا یاد کنید آنگاه‌آنچه را برای شما گرفته‌اند برشما حلال‌خواهد بود؛ اگرچه‌آنرا مرده ادراك کنید؛ بدرستیکه اوهرآینه علیم وخبیراست .

برحذر باشید که دراین‌کار زیاده روی کنید ، درتمام کارها بعدل و انصاف رفتارکنید ، این چنین مطلع ظهور شمارا امر می کند ؛ اگر شما از عارفان باشید .

درصلهٔ ارحام

خدا شمارا بدوستی خویشاوندان و اداء حقیکه در اموال مردم برای آنها معین شده است امر فرموده است؛ بدرستیکه او هرآینه ازجهانیان بی نیاز است .

درخانه سوزی و قتل عمدی

کسیکه خانه‌ای را عمداً آتش زند ؛ اورا بسوزانید و کسیکه کسی را عمداً بکشد ؛ اورا بکشید ، قوانین خدارا با دست های قدرت واقتدار بگیرید ، وسنت های خودتان را ترك کنید واگر آنهارا محکوم به‌حبس ابد کنید ؛ باکی درکتاب برشمانخواهد بود؛ بدرستیکه اوهرآینه‌برآنچه‌میخواهد حاکم است .

درازدواج وطلاق نزدآنها

به‌تحقیق که نکاح برشما واجب گشته‌است ، برحذر باشید که از دو زن تجاوز کنید ، کسیکه بیك تن کنیز قناعت کند؛ خودش واورا راحت کرده است وکسیکه دختر باکره‌ای را برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست این چنین امر ازقلم وحی بحق مرقوم شده است .

ای قوم ازدواج کنید؛ تاکسیکه مرادرمیان بندگان من یادآوری

کند ازشما بوجود بیاید ، این ازاوامرمن است برشما ، شما آنرا یاور خود قراردهید .

ای‌اهل‌انشاء! نفس خودرا پیروی نکنید ؛ زیرا او بظلم و فحشاء امر میکند، ازمالك اشیاء که‌شمارا ببرو تقوی‌امر میکند، پیروی کنید بدرستیکه او بی‌نیاز ازجهانیان است ، برحذر باشید که درروی زمین بعد ازاصلاح آن ایجاد فساد کنید ، کسیکه افساد کند ؛ ازما نخواهد بود وما ازاو بیزارهستیم این چنین امر ازآسمان وحی بحق مشهود گشته‌است. بدرستیکه نکاح دربیان برضاء طرفین (یعنی زوج وزوجه) محدود شده‌است؛ ولی‌ماچون محبت‌ووداد واتحاد عبادرا میخواهیم باین جهت آنرا بعد ازرضایت آنها باذن پدرومادر مشروط کردیم؛ تا کینه وبغضی میان‌آنها تولید نسازد ، مقاصددیگری دراین حکم برای ماهست واین چنین امر،مورد قضا واقع شده‌است . ازدواج بدون مهر واقع نمیشود: برای شهرها نوزده مثقال طلای خالص و برای دهات این مقدار نقره مقدر شده‌است ، کسیکه بخواهد بیش از این مقدار قرار بدهد ؛ براو حرام است که از نود و پنج مثقال تجاوز کند ، این چنین امر بعزت نوشته شده است . کسی‌که بدرجه اول قناعت کند ، درکتاب برای او بهتراست ؛ زیرا او کسی راکه بخواهد باسباب‌آسمان و زمین بی‌نیاز میکند وخدا برهرچیزی قدیر است . خدا برهر بنده‌ای‌که میخواهد ازوطنش خارج شود ؛ نوشته‌است‌که وقتی برای همسرش معین کند که تاچه وقت بر میگردد اگر درآن وقت‌آمد وبوعده خود وفا کرد ؛ امرمولای‌خویش‌را اطاعت کرده و از قلم امر ، از نیکان مکتوب است و اگر حقیقتاً عذری داشته باشد ؛ باید همسر خودرا ازآن خبردار کند ونهایت جد و جهد را مبذول دارد که بسوی او بر گردد واگر برنگشت پس ازبرای همسر اواست که‌نه‌ماه صبر کند وبعد از اتمام این‌مدت، براو باکی نیست که شوهر کند واگر باز هم صبر کند خدا صابرات وصابرین را دوست دارد ، باو امرمن ، عمل کنید وهر مشرکی را که درلوح ، گناهکار است پیروی نکنید ، واگر در هنگام تربص خبری برایش رسید، ازبرای اواست‌که معروف را بگیرد بدرستیکه او میخواهد میان مردان وزنان اصلاح شود.

برحذر باشید که‌کاری کنید که میان شما موجبات زحمتی فراهم شود این چنین‌امر گذشته‌شده‌است‌ووعده خواهدآمد واگرخبرمرگ‌یا کشته شدنش رسیدو برطریق‌شیاع یا بشهادت دوعادل ثابت شد، ازبرای‌اواست که وقتی‌چند ماه گذشت هرچه‌را میخواهد اختیار کند، اینست آنچه کسیکه برامرقوی است بدان حکم کرده‌است .

واگر میان آنها کدورت یا کسالتی واقع شود؛ از برای او نیست که اورا طلاق دهد واز برای اواست که یکسال تمام صبر کند شاید رائحه محبت میان آنها وزیده شود واگر یك‌سال تمام شدورائحه محبت نوزید؛ پس باکی درطلاق نیست بدرستیکه او برهرچیزی حکیم‌است .
خدا شمارا نهی کرده‌است از آنچه بعد از سه طلاق‌میکنید ، این‌فضیلت از نزد اواست‌تاشما درلوحیکه ازقلم‌امرمسطوراست از شاکران باشید .
کسیکه طلاق میدهد، بعداز گذشتن هرماهی، مادامیکه بشوهر نرفته باشد ، برای اواست که بعودت ورضایت رجوع کند و اگر شوهر رفته باشد بوصل دیگر جدائی حاصل میشود و کار گذشته است مگر بعدازامری‌روشن، این چنین امر ازمطلع جمال‌درلوح‌جلال ، باجلال‌مرقوم است .
و کسیکه مسافرت کند وهمسر اوهم بااو مسافرت کندآنگاه‌اختلافی میان آنها حاصل شود پس ازبرای اواست که نفقهٔ یکسال تمام را باو بدهد واورا بمحلیکه ازآن بیرون آمده است برگرداند یااورا بدست امینی بسپارد ومصارف راه اوراهم بدهد تاآن امین، اورا به‌محل اول برساند. بدرستیکه پروردگار تو بهر کیفیتی که میخواهد بسلطانیکه برجهانیان احاطه داردحکم میکند وهرزنی که بواسطه ثبوت فعل منکری براو ، طلاق داده شود؛ برای او درایام تربص نفقه نمیباشد این چنین نیز امر از افق عدل مشهود است . بدرستیکه خدا وصل ووفاق را دوست دارد وفصل وطلاق را مبغوض دارد .

ای قوم بروح وریحان معاشرت کنید ، قسم بجـان من کسانیکه در امکان هستند فانی میشوند وآنچه باقی‌میماند، آن عمل پاکیزه است ، خدا بر آنچه میگویم گواه است . ای بندگان من! میان خودتان را اصلاح کنید ، پس آنچه را قلم اعلی شمارا بدان نصیحت میکـند گوش دهید وجبار شقی را پیروی نکنید .
برحذر باشید که دنیا شمارا مغرور کند چنانچه قومی پیش از شمارا مغرور کرده است . حدود خدا وسنت اورا پیروی کنید پس این راهیکه بحق کشیده شده است سلوك کنید بدرستیکه کسانیکه زنا وفحشارا ترك کردندو تقوی گرفتند ؛ نزدحق ازبرگزیدگان خلق‌اند ، ملاء اعلی واهل این‌مقامیکه بنامخدا مرفوع است آنهارا یاد میکنند .

درحرمت خرید وفروش غلامان وکنیزان

به‌تحقیق که برشما فروش کنیزان و غلامان حرام شده است ، برای بنده‌ای نیست که بنده‌ای را بخرد ، این نهیی‌است درلوح خدا ، این چنین‌امر ازقلم عدل بفضل مسطور شده است .

و براحدی نیست که براحدی افتخار کند،همه مملوك او هستید و دلیل بر آن هستید که خدائی جزاو نیست بدرستیکه او برهرچیزی حکیم‌است. نفوس خودرا بکارهای پاکیزه زینت دهید. کسیکه بعمل کردن درراه‌رضای اوفائز شود؛ او ازاهل «بهاء» و درنزد عرش مذکور است .

مالك خلایق را بکارهای نیکو پس بحکمت وبیان یاری کنید . این چنین شما ازطرف رحمن دراکثر الواح امرشدید بدرستیکه او بر آنچه می‌گویم علیم است ، کسی بکسی اعتراض نکنند و کسی کسی را نکشد ، اینست آنچه در کتابیکه در سرادق عزت مستور است ، از آن نهی‌شدید ، آیا شما کسی‌را که خدا، اورا بروحیکه ازنزداوست زنده کرده است، می کشید ؟

بدرستیکه این‌خطائی‌است که نزد عرش بزرگ است ازخدا بپرهیزید وآنچه‌را خدا بایادی ظلم وطغیان بنانهاده است ، خراب نکنید .

(مترجم گوید : عبارت اصل‌چنین‌است: « ولاتخربوا مابناه‌الله بایادی الظلم والطغیان » ومعنای این عبارت همان است که دربالاذکرشد، ولی‌این معنی قطعاً مقصود بها نبوده‌است؛ بلکه مقصود اواینست: آنچه‌را خدا ، بنا نهاده‌است شما بایادی ظلم وستم خراب نکنید . در اینصورت باید چنین گفته باشد«ولاتخربوا بایادی الظلم‌والطغیان، مابناه‌الله» ولی‌اوچون سوادعربی نداشته است، جملهٔ عربی را آنطور ترکیب کرده ولاجـرم ترجمه‌اش همـان است که ذکرشد . مترجم)

سپس راهی بسوی حق درپیش گیرید . وقتیکه لشکرهای عرفان با پرچم هـای بیان ظاهرشدند ؛ طوائف ادیان شکست میخورند ، مگر کسیکه بخواهد دررضوانیکه ازنفس سبحان موجود است ازکوثر حیوان بیاشامد .

دراینکه منی نزدآنها پاك است

خدا برآب نطفه بطهارت حکم کرده‌است ، این رحمتی از نـزد او بر خلق است ، اورا بروح وریحان شکر کنید و کسی را کـه ازمطلع قرب دور است پیروی نکنید ؛ درهرحال برخدمت امر او قیام کنید ، بدرستیکه اوشما را بسلطنتیکه برعوالم احاطه دارد تأیید میکند ، برشتهٔ لطافت بر وصفی که آثار چرکها ازجامه های شمادیده نشود، تمسك بجوئید، اینست‌آنچه، کسیکه ازهرلطیفی‌لطیف تراست، بدان حکم کرده‌است و کسیکه عذری داشته‌باشد؛ براوباکی نیست؛ بدرستیکه اوهرآینه غفور ورحیم‌است .

هرمکروهی را بآبیکه تغییربسه‌چیز پیدا نکرده باشد؛ تطهیر کنید . برحذر باشید که آبی‌را که بهوا یاچیز دیگر تغییر پیداکرده است استعمـال کنید ، شماعنصرلطافت درمیان خلق باشید ، اینست‌آنچه مولای عزیزحکیم

شما برایتان خواسته است .

دراینکه هرچیزی نزد آنها پاك است واصلا نجاستی وجود ندارد

وهمچنین خدا حکم غیرطهارت را ازهمه چیز و از همه ملل دیگر برداشته است ، این موهبتی است ازخدا ؛ بدرستیکه او هرآینه غفور و کریم است .

تمام اشیاء دراول رضوان ، هنگامیکه باسماء حسنی و صفات علیای خود برهر کسیکه درامکان است تجلی کردیم ؛ دز دریای طهارت فرو رفتند این ازفضل کسیستکه برجهانیان احاطه دارد .

باید باادیان معاشرت کنید وامر پروردگار رحمن‌خودتان را برسانید این هرآینه تاج اعمال‌است، اگرشما ازعارفان باشید .

ونیزشمارا بلطافت کبری وشستن‌آنچه ازغبار وچرکهای خشکیده و غیره تغییر یافته حکم کرده است ، ازخدا بپرهیزید وازپاکیزگان باشید . کسیکه در کساء وی چرکی‌دیده شود ، دعاء او بالا نمیرود و اهل عالم بالا ازاو دوری میکنند. گلاب وسپس عطرخالص استعمال کنید این چیزی‌است که خدا ازاولی که اول ندارد ، آنرا دوست دارد ، تا بوئیکه پروردگار عزیز حکیم‌شما میخواهد، ازشماپراکنده شود .

درنسخ حکم باب در بیان بعدم تعلیم و تعلم و محو جمیع کتب

به تحقیق که خداآنچه راکه دربیان است، ازمحو کتب، ازشما عفو کرده‌است ومابشمااذن دادیم که‌آنچه‌را ازعلوم نافع‌است ، بخوانیدنه‌آنچه را بمجادلهٔ درکلام منتهی‌میشود، این‌بهتراست ازبرای شما؛اگرازعارفان‌باشید .

خطاب او بملوك وسلاطین

ای گروه پادشاهان ! به‌تحقیق که مالك آمد ، ملك برای خدای مهیمن قیوم است . جزخدارا عبادت نکنید ، بدلهای نورانی‌بروی پروردگار خودتان ، که مالك اسماء است توجه کنید ، این امریست که با آنچه نزد شما است ، معادل نیست؛اگرشما ازعارفان باشید. ماشمارا می‌بینیم که بآنچه جمع کرده‌اید برای غیرخودتان ، مسرورید ، نفوس خود را ازعوالمیکه جز وحی محفوظ آنرا نتواند بشمارد منع میکنید ، به‌تحقیق که اموال شما ، شمارا از عاقبت مشغول کرده است این برای شماسزاوار نیست اگر بدانید ، دلهای

خودتان را از گند دنیا پاك سازید،درحالیکه بسوی ملکوت پروردگارخودتان خالق زمین وآسمان که بواسطه او زلازل ظاهرمیشود و قبائـل مردم ، جز کسانیکه غیراورا ترك کرده‌اند وآنچه در لوح مکـنون بدان امرشده است گرفته‌اند ، نوحه میکنند، بشتابید .

این روزی است که درآن کلیم بانوار قدیم فائزشد و از این قدحیکه دریاها بدان آتش شد زلال وصال آشامید . بگو قسم بخدای حق که طوردر اطراف مطلع ظهور طواف میکند وروح ازملکوت ندا میکـند : ای پسران غرور! بیائید بیائید ، این‌روزی است که جمعیت خدابرای شوق بلقاء او شتافته اند ویهودیان فریاد میکنند : «وعده آمد وآنچه درالواح خدای متعال عزیز محبوب نوشته بود، ظاهرشد .»

ای گروه پادشاهان ! بتحقیق که ناموس اکبردرمنظرانور ، نازل شد ، هرامرمستوری ازطرف مالك قدرکه بواسطه اوساعت‌میآید، ظاهرشد، ماه بردوقطعه شد وهرامر محتومی تفصیل داده شد .

ای گروه پادشاهان ! شما مملوکید ، مالك به نیکوترین هیئات ظاهر شده وشمارا بنفس مهیمن قیوم خود میخواند . برحذر باشیدکه شما را غرور ازمطلع ظهور منع کند یادنیا شمارا ازخالق‌آسمان، محجوب بدارد . برخدمت مقصودیکه شمارا بکلمه‌ای ازنزد خودآفریده وشمارا مظاهرقدرت آنچه بوده ومیباشد قرار داده است قیام کنید . قسم بخدا مـا نمیخواهیم در ممالك شما تصرف کنیم بلکه‌آمده ایم تا در دلها تصرف کـنیم ، بدرستیکه آنها منظر «بهاء» میباشند ، ملکوت اسماء بدین گواهی می‌دهد ؛ اگر شما بفهمید .

کسیکه مولای خود را پیروی کند ؛ از تمام دنیا اعراض کرده است و این چه مقام محمودی است ؛ خانه ها را واگذارید آنگاه بسوی ملـکوت اقبال کنید اینست‌آنچه درآخرت واولی برای شما منفعت دارد ، مالك‌جبروت بدین مطلب گواهی میدهد اگرشما بدانید . خوشا بحال پادشاهیکه برنصرت امرمن درمملکت من برخیزد وازغیرمن منقطع شود؛ بدرستیکه اواز اصحاب کشتی سرخ است که خدا آنرا برای اهل «بهاء» قرار داده است .

برای هرفردی سزاوار است که اورا اعانت واحترام ویـاری کـند تا شهرها را بمفاتیح اسم من که مهیمن برآنچه در ممالك غیب و شهوداست بگشاید .

بدرستیکه او بمنزله چشم‌است ، برای بشروما نند سفیده روشنی دهنده است درپیشانی اهل انشاء ورأس کرم است، برای جسد عالم؛ ای‌اهل «بها»

اورا باموال و نفوس یاری کنید .

امپراطورفرانسواژوزف پادشاه اتریش ومجارستان را مخاطب قرار میدهد

ای پادشاه اتریش! مطلع نوراحدیت درعکابود، گذشتی وازاو سئوال نکردی بعد ازآنکه هرخانه‌ای باومرتفع وهردری عالی باو بازشد . ما آنرا محل اقبال عالم ذکرقرارداديم وتوهنگامیکه پروردگارتووپروردگارعالمها بملکوت خدا ظاهر شد مذکور را ترك کردی ، ما درتمام احوال باتو بوديم توراچنین یافتیم که فرع‌را چسبیده ازاصل غفلت کرده‌ای بدرستیکه پروردگار تو برآنچه میگویم گواه است .

حزنها مارا فراگرفت ، زیرا تورا دیدیم که برای اسم‌ما دور میزنی ولی‌مارا پیش روی خود نمی‌شناسی ، چشم باز کن؛ تااین منظر کریم‌را به‌بینی و کسی‌راکه درشبها وروزهـا میخوانی بشناسی ونور تابـان را ازاین افق فروزان به بینی .

امپراطور ویلهلم

پادشاه پروس را مخاطب می‌سازد

بگو : ای پادشاه برلن ! ندارا ازاین هیـکل مبین گوش ده کـه میگوید: **لااله‌الاانا‌الفرد القدیم** یعنی خدائی جزمن فردقدیم نیست .

(مترجم گوید : ملاحظه کنید چگونه این هیکل حادث فانی ادعـای خدائی ، تفرد وقدم میکند .)

برحذر باش که هنگامیکه هوی تورا از مالك عرش وفرش محجوب کرده ؛ غرور تورا از این مطلع ظهور منع نکند . این‌چنین قلم اعلی تورا نصیحت میکند بدرستیکه اوهرآینه فضال کریم است .

کسی‌راکه شأن ومقامش ازتو بزرگتر بوده است (مقصودش ناپلئون سوم امپراطور فرانسه‌است) یادکن اووآنچه دارا بود چه شد ، بیدار باش و ازخوابیدگان مباش .

بدرستیکه وقتیکه ما اورا خبر دادیم بآنچه از ستمکاران بر ما وارد شد، لوح‌خدارا دورانداخت : باین جهت‌ذلت‌اورا ازهرسوفراگرفت تاباخسران عظیم بسوی خاك برگشت .

ای پادشاه! دراو ودرامثال او که بلاد را مسخر کردند و برعباد حکمرانی کردند تفکر کن چگونه رحمن آنهارا ازقصور بقبور فرستاد ؛ عبرت

بگیر وازمتذکران باش . ماچیزی ازشما نمیخواهیم ، جزاین نیست که ماشما را برای خدا نصیحت میکنیم .

ای گروه پادشاهان! ماصبر میکنیم چنانکه بآنچه ازطرف شمابرما وارد شد ، صبر کردیم .

رؤساء جمهور وپادشاهان امریکارا خطاب میکند

ای پادشاهان وروساء جمهور امریکا ! بآنچه کبوتر برشاخه‌درخت بقا میخواند که «لااله الا اناالباقی‌الغفور الکریم» (یعنی‌خدائی جزمن باقی غفور کریم نیست) گوش دهید .

هیکل پادشاهی‌را بهیئت عدل وتقوی وسرآنرا بتاج ذکر پروردگار خودتان خالق‌آسمان زینت دهید این‌چنین مطلع اسماء ازنزد علیم حکیم‌شما را امر میکند .

موعود دراین مقام محمود که بواسطه او دندان وجود ازغیب وشهود تبسم میکند ظاهرشد . روز خدارا غنیمت بشمارید . ملاقات خدا ازبرای شما ازآنچه خورشید برآن طلوع میکند بهتراست؛ اگرشما ازعارفان باشید .

ای گروه امراء بصدائیکه ازمطلع کبریاء بلند است که «لااله الاانا الناطق العلیم» (یعنی خدائی جزمن ناطق علیم‌نیست) گوش دهید . بادستهای عدل شکسته‌را اصلاح کنید وصحیح ستمکاررا بتاربانه‌های اوامر پروردگار خودتان که‌آمر حکیم است بشکنید .

بعثمانیان ودارالخلافه خطاب میکند

ای گروه روم ! مامیان شما آواز جغد میشنویم ، مستی وهوی‌شما را فراگرفته است ؛ یاشما ازغافلان هستید ؟ ای نقطهٔ واقع درساحل دودریا (یعنی‌قسطنطنیه) کرسی ظلم برتو برقرار شده است و آتش دشمنی بقسمیکه ملاء اعلا بواسطه‌آن نوحه وزاری می کنند در تومشتعل گردیده . کسانیکه دراطراف کرسی رفیع طواف میکنند ، می‌بینند : که جاهل برعاقل درتوحکم میکند وظلمت برنور افتخار میکند وتودرغرور مبین میباشی ، زینت ظاهری تو، که قسم به پروردگار خلق بزودی فانی‌می‌شود، تو را مغرورساخته است، دختران وبیوه زنان وقبائلی که درتووجود دارند گریه میکنند؛ این‌چنین علیم خبیر تورا خبرداده است .

ترسانیدن فرانسه وآلمان

ای سواحل رود رن! بتحقیق که ماترا دیدیم که بشمشیرهای جزا که بسوی تو کشیده شده بود، ازخون پوشیده بودی ویك مرتبه دیگر چنین خواهی‌شد . مانالهٔ برلن‌را میشنویم اگرچه امروز برعزتی آشکار است .

خطاب به طهران

ای زمین «طاء»! ازچیزی محزون مشو، خدا ترا مطلع فرح جهان قرار داده است ، (زیرا مسقط الرأس او است) اگر بخواهد سریر تورا، بواسطه کسیکه حکم بعدل کند و گوسفندان خدارا که بواسطه گرگها متفرق شده‌اند جمع آوری کند ، مبارك میسازد ؛ بدرستیکه او بااهل «بها» بافرح وانبساط روبرو میشود . آگاه باش که او نزد خدا ازجوهر حق است .

بهاء خدا و بهاء کسیکه درحال، درملکوت امراست بر آن باد، خوشنود باش خدا تورا افق نور قرارداده‌است ؛ بدین جهت که مطلع ظهور (یعنی خود او) درتو متولد شده است وباین اسمی که خورشید فضل از آن ظاهراست و آسمانها وزمین‌هارا روشن ساخته است، نامیده شدی .

بزودی اوضاع تومنقلب میشود وجمهور مردم برتوحکومت خواهند کرد؛ بدرستیکه پروردگارتوهرآینه علیم‌ومحیط است. بفضل پروردگارخود اطمینان داشته باش ؛ زیرا لحظات الطاف ازتومنقطع نخواهد شد ، بزودی بعد ازاضطراب، قرارخواهی گرفت. اینچنین در کتاب بدیع امر گذشته‌است .

بخراسان خطاب میکند

ای زمین « خاء » ! صدای مردانی را که درذکر پروردگار غنی متعالند درتومی‌شنویم . خوشا روزیکه درآن پرچمهای اسماء درملکوت انشأ بنام من ابهی منصوب شود در آنروز مخلصان بنصرت خدا خوشحال و مشرکان (یعنی مسلمانان) نوحه وزاری میکنند برای‌احدی نیست که بر کسانی که بربندگان حکم میکنند اعتراض کنند ،آنچه‌را نزدآنها است، برای آنها واگذارید و بادلها توجه کنید .

بمداد وقلم خطاب میکند

ای دریای‌اعظم! آنچه‌را ازنزدمالك قدیم بدان مأموری، برامتها بریز وهیاکل مردم را بنقش ونگار احکامیکه دلها بدان فرحناك و چشم ها بدان روشن میشود، زینت بده .

درحکم زکوة درنزدآنها

کسیکه صد مثقال طلا داشته باشد ، نوزده مثقال آن ازبرای‌خالق زمین وآسمان است .

ای قوم برحذر باشید که خودتان را از این فضل عظیم منع کنید . بتحقیق که ماشمارا باین مأمور کردیم بعد ازآنکه ما ازشما و ازهر کسیکه در آسمانها وزمین‌ها است بی‌نیازیم .

بدرستیکه در این هر آینه حکمت ها و مصالحی است که علم احدی جز خدای عالم خبیر بدانها احاطه ندارد .

بگو : باین حکم میخواهد اموال شما را تطهیر کند و شما را بمقاماتی که آنها را جز کسیکه خدا میخواهد درك نمیکنند، نزدیك سازد؛ بدرستی که او هر آینه فضال عزیز کریم است .

ای قوم در حقوق خدا خیانت نکنید و در آنها جز باذن او تصرف نکنید . این چنین امر درالواح ودر این لوح منیع گذشته است . کسیکه بخدا خیانت کند ؛ بروجه عدالت باو خیانت میشود و کسیکه بامر خدا عمل کند ؛ برکت ازآسمان عطاء پروردگار فیاض معطی باذل قدیم براو نازل میشود. او برای شما چیزی را خواسته است که امروزآنرا نمیفهمید. بزودی هنگامی که ارواح بپرواز در آیند و بساط شادی ها درهم پیچیده‌شود ، مردم آن را خواهند فهمید ، این چنین کسیکه نزد او لوح حفیظ است شما را یاد میکند.

بتحقیق که (۱) عریضه های متعددی از کسانی که ایمان آورده اند بعرش واصل شده‌است که درآنها خدا ، پروردگارآنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود ، پروردگارعالمیان را سؤال کرده بودند بدین جهت مالوحی‌را بصورت امر نازل کردیم ، شاید مردم باحکام پروردگارشان عمل کنند واین چنین ما پیش‌ازاین درسالهای متوالی‌سؤال شدیم ولی‌ما بحکمتیکه نزدما بود قلم را نگاه داشتیم تا نامه هائی ازچند نفردر این روزها رسید ؛ باین جهت ماآنها را بحق بچیز بکه دلهارا زنده کند ، جواب دادیم .

خطاب او بعلماء اسلام

بگو : ای گروه علما !کتاب خدا را با قواعد و علومیکه نزد شما است مقایسه نکنید ؛ زیرا آن هر آینه ترازوی حق است ، بتحقیق که آنچه نزد امت‌ها است باین ترازوی بزرك واین بنفس خودسنجیده میشود؛ اگرشما شما علم داشته باشید .

چشم عنایت من برشما میگرید ؛ زیرا شما کسی را که درهرشب وروز و صبح و شام میخوانید نمیشناسید .

ای قوم با روهای سفید و دلهای‌نورانی بسوی بقعهٔمبارکهٔ حمرائی توجه‌کنید که درآن سدرةالمنتهی ندا میکند : «لااله الله انا المهیمن‌القیوم»

۱ـــ از گفته های آنیهٔ وی ظاهر میشود که اگر اصرار مؤمنین نبود؛ هر آینه این احکام را نازل‌نمیکرد ودین خودرا تاسیس‌نمیکرد وبندگانش‌را بپیروی‌آن‌الزام نمیمنود واین شیوهٔ تازه‌ای ازاین خدای تازه‌است که باشیوه خدایان‌قدیم فرق دارد. عش‌رجباً تری عجباً.

(یعنی خدائی جزمن مهیمن قیوم نیست).

ای گروه علما آیا یکی از شما میتواند در میدان مکاشفه و عرفان با من نیزه بازی کند؟ یا درجولانگاه حکمت وتبیان تاخت وتاز کند؟ نه،قسم بپروردگار رحمن من.

هرچه بر روی آنست فانیست واین روی پروردگار محبوب شماست **ای قوم!** ما علوم را برای شناختن معلوم قرار دادیم و شما بواسطه آن از مشرق آنها که هرامرمکنونی بآن ظاهرمیشود محجوب شده‌اید. اگرافقی‌را که ازآن خورشید کلام میتابد میشناختید؛ هرآینه مردم وآنچه نزدآنهااست ترك میکردید وبسوی مقام محمود اقبال مینمودید. بگواین‌آسمانی‌است که گنج‌ام‌الکتاب درآن است؛ اگرشما عقل داشته باشید.

اوهرآینه کسیست که بواسطه او سنك فریاد میکند و سدره برطور مرتفعی که برروی‌زمین‌مبارك‌است‌ندا میکند:«الملك‌لله‌الملك العزیزالودود» (یعنی ملك برای خدا، پادشاه عزیز ودود است)

ما بمدارس نرفته ایم، مسائل مورد بحث را مطالعه نکرده ایم، آنچه را این امی شمارا بدان، بسوی خدای ابدی میخواند گوش کنید؛ زیرا آنچه در زمین گنج شده است، بهتراست؛ اگرشما بفهمید. (مترجم گوید: بها راست میگوید از سخنان‌مهمل و مغلوط اوچنین معلوم میشود که وی بمدارس علمی نرفته و مسائل مورد بحث و تحقیق را مطالعه نکرده است و درمکتب خانه هم از شاگردان تنبل و بازی گوش بوده است وگرنه میبایست لااقل دستور زبان فارسی و عربی را فراگرفته باشد وتــا اندازه‌ای بمباحث علمی آشنائی پیدا کرده باشد تـا سخنان او، در مجالس ومحافل، بدینگونه مورد مسخره ومضحکهٔ واقع نشود. آری اوفقط در خانقاه حکیم الهی‌رشتی وتکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه کسب کمال کرده واز چنین‌کسی جزاین نباید انتظار داشت.انتهای کلام‌مترجم)

در غسل کردن و ناخن گرفتن آنها

بر شما در هرهفته ناخن گرفتن و داخل شدن درآبیکه هیکل شما را فرا بگیرد و ابدان شما راکه پیش از این بعلت کار کردن چرك شده است، پاکیزه کند، واجب گشته است. برحذرباشید که غفلت شمارا ازآنچه ازطرف عزیز عظیم بدان مأمور شدید منع کند، هنگام صبح داخل آن شوید؛ در آب‌دست نخورده داخل‌شوید؛ داخل‌شدن‌درآب دست خورده‌جائز نیست. برحذر باشید که بخزینه حمامهای عجم نزدیك شوید کسیکه قصد آن کند؛ پیش از ورود بآن بوی کند، آن را میشنود.

ای قوم! از آنها دوری کنید و از کوچکان مباشید؛ زیرا آن ها بصدید وغسلین شباهت دارند؛ اگر شما ازعارفان باشید. همچنین است حوض های متعفن، آنها را ترك كنيد و از مقدسين باشيد. اگر بخواهیم مظاهر فردوس را در روی زمین بشما نشان دهیم، باید بوئیکه‌دلهای مقربان بدان شاد میشود، ازشما شنیده شود. کسی که آب براو ریخته شود وبدنش را بدان بشوید از برای او بهتراست و او را دخول در آب کفایت میکند؛ زیرا او میخواهدکارهارا برشماآسان کند؛ این فضلیست ازطرف او؛تا شماازشاکران باشید.

در حرمت زن پدران آنها، برآنان و حیاء وی از ذکرحکم پسران

بتحقیق که زن پدران شما بر شما حرام شده است، ما حیا میکنیم که حکم پسران را بیان کنیم. ای ملاء امکان ازرحمن بپرهیزید و چیزی را درلوح ازآن نهی شدید، مرتکب نشوید و در بیابان شهوات از سرگردانان مباشید (۱)

---

۱ ــ کاش من میدانستم آیا فقط زن پدر حرام است، نه سایر محارم دیگر؛ ؟ یا چنان است که در باره آنها گفته میشود (مسئولیتش بعهدهٔ آنها که گفته اند) که آنها غیراز مادر و زن پدررا حرام نمیدانند ونزدآنها نکاح کسانی را که‌تمام یهودو نصاری ومسلمین‌جائز نمیدانندمانندخترانوخواهران... جائز است و تغییر این حکم از جمله اسباب اختلاف میان عباس افندی وبرادرش میرزا محمدعلی بود که دومی بآنچه‌را اولی ازاحکام پدریاخدایشان درباره نکاح خواهر ودیگرمحرمات ابطال کرده؛ بود راضی نشد(والله‌اعلم) پس بتکفیر یکدیگر برخواستند وبدینجهت شکافی‌درمیان بابیان بهائی حاصل شد که رشته‌کارآنها (چنانچه بزودی بتفصیل برآن‌مطلع خواهیدشد) گسیخته شد. ودیگرآنکه سبب حیاء وی از بیان حکم پسران باینکه حلال وجائزاست یاحرام وقبیح است معلوم نشد؛ زیرا این‌کارزشت اکنون‌درمقدمه آفات‌عمران واز اعظم قبایحی است که روی عالم بشریت را سیاه نموده است و مصیبتش شرق وغرب عالم را فراگرفته است پس اوچگونه حیامیکند که صریحاً بگوید در این شریعت تازه و حلال است یا حرام؟ اگر مقصود او اینست که حلال است؛ پس مجوز حلیت‌آن کدام است؟ واگرمقصودش اینست که حرام است؛ پس درکجاوکجا عقاب ومجازات مرتکبین‌آنرا توضیح‌داده‌است؟ خدا راضی شود ازکسیکه این امر مشکل را برای ما حل کند البته برای وی اجر وثواب خواهد بود.

بر احدی جائز نیست که هنگام راه رفتن، در راهها و بازارها، جلو مردم زبان خودرا حرکت دهد؛ بلکه برای کسیکه میخواهدذکر بگویدسزاوار است که در جائی که برای ذکر خدا ساخته شده است یا درخانه خودش ذکر بگوید؛ زیرا این اقرب بخلوص و تقوی میباشد. این چنین خورشید حکم از افق بیان تابیده است، خوشا بحال کسانیکه عمل کنند.

در وجوب وصیت نامه نوشتن پیش از مردن نزد آنان

بتحقیق که برهرنفسی نوشتن وصیت نامه واجب شده است واز برای او است که ابتدای نامه را باسم اعظم زینت دهد ودر آن بوحدانیت خدا درمظهر ظهورش (یعنی دراو) اعتراف کند آنگاه هرچه را از کارهای خوب بخواهد بنگارد تادرعوالم امروخلق برای او گواه باشد و نزد خدای حافظ امین، گنجی برای وی باشد.

دراعیاد آنها

بتحقیق که عیدها، بدوعید بزرگ منتهی میشود:

اول روزهائیست که رحمن باسماء حسنی و صفات علیای خود برهر کسیکه درامکان است تجلی نموده است. (یعنی روزولادت او)

ودیگر روزی است که ما کسیرا که مردم باین اسمیکه مردگان بواسطهٔ آن برمیخیزند وآنچه درآسمانها وزمین هااست محشورمیشوندمبعوث کردیم (یعنی روز بعثت باب).

(تبصره: این کسیکه ادعا میکند که او باب را برسالت مبعوث کرده است بقدری عامی بوده است که این جملهٔ کلام او که آنرا وحی آسمانی می-دانسته است باهیچ قاعده ودستوری تطبیق ندارد.

جمله کلامش اینست: «بهذا الاسم الذی قامت الاموات وحشر فی السموات والارضین والاخرین فی یومین». جملهٔ مذکور ازچند جهت غلط است.

اول درجملهٔ «قامت الاموات» ضمیرعاید بموصول ندارد.

دوم درجملهٔ «وحشر فی السموات والارضین» نه فاعل دارد ونه ضمیر عاید بموصول دارد.

سوم جملهٔ «والاخرین فی یومین» که ظاهراً عطف به «الی العیدین الاعظمین» است باآن جمله معطوف علیه سه سطر فاصله پیدا کرده است که معطوف ومعطوف علیه بهم ارتباط پیدانمیکنند. جای تعجب است که چنین مرد نادانی که نمیتواند حرف بزند این طور لاف خدائی میزند و این چنین گزاف گوئی میکند وعجب تر آنکه مردمی هم بچرندهای او گوش میدهند خدا بهمه عقل وحقیقت مرحمت فرماید. مترجم)

ودوعید دیگر دردوروزاست این چنین امر ازنزد آمرعلیم گـذشته است . خوشا بحال کسیکه بروزاول ازشهر «بها» کـه خدا آنرا باین اسم عظیم قرارداده‌است، فائزشود. خوشا بحال کسیکه نعمت خدارا برخودش در این‌روز اظهاربدارد. بدرستیکه او ازکسانیستکه شکر خدا را بفضل خودش که برفضل او که بجمیع‌عوالم احاطه دارد ، اظهار داشته‌است .

بگو : بدرستیکه آن هرآینه اول ماهها و مبدأ آنها است و درآن نسیم‌حیات برتمام ممکنات میگذرد ، خوشابحال کسیکه آنرا بروح و ریحان ادراك کند ، ماگواهی میدهیم که اوازفائزان است.

بگو : بدرستیکه عید اعظم پادشاه اعیاد است ، ای قوم نعمت خدارا برخودتان یاد کنید که شماخواب بودیدواو،ازنسیم‌های‌وحی شمارا بیدار ساخت وراه روشن ومستقیم را بشمامعرفی کرد .

کیفیت مریض داری نزدآنها

هرگاه مریض شدیدباطباء حاذق مراجعه کنید، مااسباب‌را برنداشتیم بلکه آنهارا ازاین قلمیکه خداآنرا مطلع امرخود کـه تابنده ونور دهنده است قرار داده ، ثابت کردیم .

درحکم‌آوردن اموال نفیسی که بندگان او جمع کرده‌اند به نزداو

بتحقیق که خدا برهرنفسی نوشته بود که اموال بی‌نظیرخودرا بنزد عرش بیاورد ؛ بدرستیکه مـا ازاین تکلیف عفو کردیم فضلیست ازنزد مـا بدرستیکه او معطی کریم است .

خوشا بحال کسیکه درحالیکه ذاکر، متذکر ومستغفر باشد روبمشرق الاذکار (اسم معبد آنها است)آورد وهنگامیکه داخل‌آن شد برای گوش دادن بآیات خدای ملك عزیز حمید ساکت به‌نشیند .

بگو : مشرق‌الاذکار خانه‌ایست که درشهرها و دهـات برای ذکر من ساخته می شود ، این چنین نزد عرش نـامیده‌شده است ؛ اگر شما ازعـارفان بـاشید .

کسانیکه آیات رحمن را با آواز های خوش میخوانند ؛ چیزیرا از آن استفاده میکنند که ملکوت ملك‌آسمانها وزمین‌ها با آن معادل نمیشود وبواسطه‌آن بوی خوش عوالم مراکه امروز جز کسانیکه ازاین منظر کریم بآنها بصیرت داده شده‌است نمیباشند ، می‌یابند .

بگو : بدرستیکه آنهادلهای صاف رابسوی عوالم روحانیکه‌ازآنها

بعبارات و اشارات تعبیر و اشاره نمیشود، جذب میکنند .

خوشا بحال شنوندگان . ای قوم! برگزیدگان مرا که بر ذکر من میان خلق من و بلند کردن شأن من در مملکت من قیام کرده‌اند یاری کنید ' آنها ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من برای مخلوقات من میباشند کسیکه بغیر آنچه در وحی نازل شده‌است سخن بگوید اوازمن نیست؛ برحذر باشید که هرمدعی گناهکاری‌را پیروی کنید .

بتحقیق که الواح بهیئتی که فالق‌الاصباح که میان آسمانها وزمین هاظاهراست ختم نموده ، زینت داده شده است .

بریسمان محکم ورشتهٔ امرمحکم ومتین من‌تمسك بجوئید. خدا برای کسیکه میخواهد زبانهای مختلف‌را فرا بگیرد، اذن داده‌تا امرخدارادرشرق وغرب زمین تبلیغ کنند وآنرا میان دولتها وملتها بر وصفیکه دلها بدان ها مجذوب وهراستخوان پوسیده‌ای بدان زنده شود یادکنند.

درنوشیدن شراب وادب نزد آنها

بر هیچ عاقلی نیست که چیزیرا که عقل را میبرد، بیاشامد وبرای او است که هرچیزیکه برای انسان سزاوار است عمل کند نه‌چیزیراکه هر غافل مریبی مرتکب میشود (ازاین عبارت مبهم نه حلال بودن فهمیده میشود ونه حرام بودن .)

سرهای خودتانرا بتاج امانت ووفا ودلهای خودتانرا برداء تقوی و زبانهای خودرا براستی خالص وهیکلهای خودتانرا به‌نقش ونگار آداب زینت دهید . تمام اینها ازملکات خوب انسان است ؛ اگر ازبینایان باشید .

ای اهل «بهاء» برشتهٔ بندگی خدای حق تمسك بجوئید تا بدین وسیله مقامات شما ظاهرشود ، اسامی‌شما ثبت شود ومراتب و اذکار شما در لوح محفوظ بالابرود . برحذر باشید که ساکنین روی زمین شما را از این مقام عزیز رفیع بازدارند ماشمارا در اکثرالواح و دراین لوحیکه از افق آن‌خورشیداحکام پروردگار مقتدرحکیم‌شماآشکارگشته‌با بنهاوصیت کرده‌ایم.

دراینکه پسر بزرگ خود عباس را جانشین خود قرارداد

وقتی دریای وصال فرورفت وکتاب مبدأ و مآل در گذشت ؛ بسوی کسیکه خدا اورا خواسته است وازاین اصل قدیم انشعاب یافته روبیاورید ، پس درمردم وکم عقلی آنها نظر کنید که آنچه برای آن هاضرر دارد طلب میکنند وآنچه برای‌آنها منفعت دارد ترك میکنند،آگاه باش که آنها ازسر گردانانند .

درمذمت و نکوهش او، از آزادی

ماپاره‌ای از مردم را می بینیم که آزادی میخواهند و بدان افتخار می کنند، آنها در نادانی آشکارند ؛ زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی میشود که آتش آن خاموش شدنی نیست . این‌چنین محصی علیم شمارا خبر میدهد . پس دانسته باشید که مطالع ومظاهر آزادی، حیوان است . برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد که اورا از نادانی خود و ازضرر حیله کنندگان حفظ کند . آزادی، انسان‌را ازشئون آداب ووقار خارج میکند . واورا درشمار مردمان پست قرار میدهد . خلق را نگاه کنید که چاره‌ای برای آنها نیست جز آنکه مانند گوسفندان، شبانی برای حفظ خودداشته باشند بدرستیکه این هر آینه حق آشکاراست . مادر پاره‌ای ازمقامات، نه در پاره‌ای دیگر، آنرا تصدیق میکنیم؛ بدرستیکه ما از دانایان میباشیم. بگو: آزادی در پیروی اوامر من است، اگر شما ازعارفان باشید . اگر مردم آنچه‌را که ما از آسمان وحی برای آنها نازل کرده‌ایم پیروی کنند ؛ هـر آینه خودشان را در آزادی محض خواهند یافت . خوشا بحال کسیکه مراد خدارا در آنچه ازمشیت مهیمن او برتمام عوالم نازل شده‌است بشناسد . بگو : آن آزادیکه برای شما نافع است، دربندگی خدای حق است .

کسیکه شیرینی آنـرا درك کند ؛ آنرا با ملکوت آسمانها وزمینها عوض نمیکند.

در سؤال کردن ، نزد آنها

در **«بیان»** سؤال کردن برشما حرام گشته‌است ولی خدا از این عفو کرد تا آنچه‌را که بدان احتیاج دارید، سؤال کنید؛ نه آنچه‌را که مردانی بیش از شما بدان سخن گفته‌اند (یعنی علوم ومعارف سابقین) از خدا بپرهیزید و از پرهیزکاران باشید ، آنچه را که در امر خدا برای شما نافع است، سؤال کنید بتحقیق که خدا باب فضل را برساکنین آسمانها و زمینها مفتوح ساخته‌است .

در تعداد ماهها

تعداد ماهها درکتاب خدا نوزده ماه است که اول آنها باسمی که مهیمن برتمام عوالم است زینت داده شده‌است (یعنی باسم بهاء) .

در دفن مردگان نزد آنان

بتحقیق که خدا بدفن مردگان دربلور وسنگهای قیمتی و چوبهای محکم لطیف وگـذاشتن انگشتر نقش‌دار درانگشتان آنها، حکم کرده است بدرستیکه او تقدیر کننده علیم است . برای مردان نوشته میشود: «ولله مافی-

السموات و الارض ومابینهما وکان‌الله بکل شیئی علیماً» واز برای زنان: «ولله ملك السموات والارض بما بینهما وکان‌الله علی کل‌شیئی‌قدیراً» اینست آنچه بیش ازاین نازل شده‌است ونقطهٔ بیان (یعنی باب) بدان ندا میکند ومیگوید : ای محبوب‌امکان: (یعنی‌خودش) دراینجا بچیزیکه بوهای خوش الطاف تورا در میان جهانیان انتشاردهد، سخن بگو.

ما همه را خبردادیم کـه آنچه در «بیان» نازل شده‌است، با یك کلمه که ازجـانب تواست معادل نیست ؛ بـدرستیکه تو بهرچه بخواهی مقتدری. بندگان خودرا ازفیوضات دریای رحمت خود منع مکن بدرستیکه تو صاحب فضل عظیمی. بتحقیق که‌ما آنچه‌خواست اجابت کردیم ، بدرستیکه اوهرآینه محبوب مجیب است .

چیزیکه این هنگام دربارهٔ من ازنزد خدا نازل‌شده‌است، بر آن نقش میشود ؛ بدرستیکه آن برای شما و برای آنها بهتراست، بدرستیکه ما حکم کننده‌ایم .

من‌ازطرف خداآمده‌ام درحالیکه ازغیر او منقطع هستم وباسم‌رحمن رحیم وی مستمسك میباشم .

بسوی وی برمیگردم ؛ این چنین ، خداکسی‌راکه میخواهد بفضلیکه ازنزد او است اختصاص میدهد بدرستیکه او هرآینه مقتدر قدیر است . اورا در پنج جامه از حریر یاپنبه کفن کنید وکسیکه استطاعت نداشته باشد بیکی ازآنها اکتفا کند، این‌چنین امرازنزد علیم خبیر گذشته است.

نقل مردگان از شهر بیش از مسافت یك‌ساعت برشما حرام است ، اورا درمکان نزدیکی باروح وریحان دفن کنید .

خدا آنچه را در «بیان» درباره تحدید سفرها بدان حکم کرده بود، برداشت؛ بدرستیکه اوهرآینه مختاراست،هرچه بخواهد میکند وهرچه اداره کند، بدان حکم میکند .

بهاء صریحاً ادعای خدائی میکند

ای اهل انشاء؛ نداء مالك اسماء را بشنوید، که ازطرف زندان‌اعظم خود شمارا نداء میکند : کـه خدائی جزمن مقتدر متکبر متسخر متعالی علیم حکیم نیست ، خدائی جزاو که مقتدر برتمام عوالم است نیست ، اگر بخواهد عالم را بحکمتی کـه ازنزد اواست میگیرد ، برحذر باشید که دراین امریکه ملاء اعلا واهل مدائن آسمان ازبرای آن خضوع کردند توقف کنید ، از خدا بپرهیزید وازمحتجوبان مباشید. پرده‌ها را بآتش محبت من وسبحات را باین اسمیکه مابدان عالم را مسخر کرده‌ایم بسوزانید .

در ترغیب و تحریص وی بر ساختن دو کعبه و دو قبله درحالیکه بدانها با بیت‌الله‌الحرام مناظره میکند

در دو مقام و مقاماتیکه عرش پروردگار رحمن شما استقرار یافته است، خانه بلند مرتبه بسازید؛ این چنین مولای عارفان شما را امرمیکند. برحذر باشید که‌شئونات زمین شمارا از آنچه بدان امرشدید ازطرف قوی‌امین آمرشدید بازدارد. درمیان مردم برصفتیکه شبهات کسانیکه وقتی‌خدا بسلطان عظیم ظاهر میشود؛ بدو کافر میشوند، شمارا منع نکنند مظاهر استقامت باشید برحذر باشید که آنچه درکتاب نازل شده است شما را از این کتابیکه بحق سخن میگوید : که نیست خدائی جزمن عزیزحمید، بازندارد. باچشم انصاف بسوی کسیکه ازآسمان‌مشیت واقتدار آمده‌است نظر کنیدوازسرکشان‌مباشید. پس آنچه‌را که‌ازقلم‌بشارت‌دهنده به من(یعنی باب) جاری شده‌است، درذکر این ظهور وآنچه سرکشان درایام او مرتکب شده‌اند یادکنید. آگاه باشید که آنها اززیان کارانند.

بگو : اگر شما آنچه‌را ما ظاهر میکنیم ادراك نمودید ؛ شمااز فضل خـدا سؤال میشوید تابواسطه احاطه‌اش برسرائر شما، برشما منت گذارد ؛ زیرا این عزتی است ممتنع منیع.

ان یشرب کاس‌ماء عندکم اعظم من ان تشربن کل نفس‌ماء وجوده بل کل‌شیئی ان‌یاعبادی تدرکون.

(مترجم گوید:این‌عبارت قابل ترجمه‌نیست من‌ازخوانندگان گرامی تمنادارم آنرا تجزیه وترکیب ومعنی کنند تامعلوم شود که بها چه‌قدربی‌سواد ومهمل‌گوبوده‌است. انتهای کلام مترجم.)

اینست آنچه که‌ازنزداو نازل شده است درحالیکه مرا یاد نموده است اگرشما بدانید. کسیکه دراین‌آیات تفکر کند وبآنچه ازمرواریدهای‌مخزونه درآنها مستور است اطلاع پیدا کند ؛ قسم‌بخدا اوازطرف زندان بوی‌خوش رحمن را میشنود وباقلب خود بااشتیاقیکه‌آسمانها وزمینها نتوانند اورا منع کنند، بسوی او میشتابد.

بگو : حجت وبرهان دراطراف این ظهور گردش میکنند، این‌چنین رحمن‌آنرا نازل کرده است اگرشما ازمنصفان باشید.

بگو : این روح کتابها است که قلم اعلی‌آنرا منتشر ساخته است وهر کس درانشأ بود مدهوش شد ؛ مگر کسانیکه نسیمهای رحمت من و وزشهای الطاف من، که مهیمن برتمام عوالم‌است، اورا فراگرفت.

ای جمعیت «بیان» (بابیان ازلی‌را خطاب میکند) ازخدابپرهیزید

آنگاه آنچه‌را درجای دیگر نازل کرده‌است نظر کنید میگوید : «قبله کسیست که خدا اورا ظاهر میکند؛ هرگاه او تغییر کند قبله هم تغییر میکند تا اینکه برقرار گردد»

(میخواهد بگوید یکروزمن یظهره‌الله صبح ازل بود ولاجرم اوقبله بود واکنون من یظهره‌الله تغییر یافته ومن میباشم؛ پس من قبله‌هستم. دراینجمله «بهاء» اقرار کرده‌است که آن من یظهره‌الله که مورد بشارت باب‌بوده صبح ازل است ولی ادعای تغییر کرده است وچون دلیلی بر تغییر جز ادعای خود «بهاء» وجودندارد پس لاجرم ادعای او باطل ومردود است . مترجم)

این چنین ازنزد مالك قدر نازل گشته است ؛ زیرا این منظر اکبررا خواسته است بیادآورد .

ای قوم! تفکر کنید وازسرگردانان مباشید ، اگراورا ازروی‌هوای نفس خودتان انکار کنید ؛ بچه قبله‌ای رومی‌آورید؛ ای گروه غافلان . دراین آیه تفکر کنید آنگاه بخدا انصاف دهید شاید مروارید های اسراررا ازاین دریائیکه باسم عزیز منیع من بموج درآمده است بیابید .

برای احدی نیست که امروز بآنچه دراین ظهور ظاهر گشته‌است، تمسك جویداین‌حکم‌خدا است پیش‌ازاین‌وبعد ازین و بدین صحف اولین زینت یافته‌است این‌ذکرخدا است پیش‌ازین وپس‌ازین که دیباچه کتاب وجود، بدان نگارش پیدا کرده‌است اگرشما ازشعورداران باشید،این‌امرخدا است پیش‌ازین وپس‌ازین؛ برحذرباشید که شما ازکوچکان باشید، چیزی شمارا امروزبی‌نیاز نمیکند وبرای کسی مفری جز خدای علیم نیست .

کسیکه مرا بشناسد ، مقصودرا شناخته‌است وکسیکه بسوی من‌توجه کند ، بسوی معبود توجه کرده است .

این چنین درکتاب تفصیل داده شده‌است‌وامر ازنزد خدای پروردگار عوالم گذشته است .

کسیکه آیه‌ای ازآیات مرا بخواند ؛ ازبرای او بهتر است ازاینکه کتب اولین وآخرین‌را بخواند؛ این بیان رحمن است اگرشما ازشنوندگان باشید ، این حق علم است اگرشما ازعارفان باشید .

سپس بآنچه درجای دیگر نازل‌شده‌است نگاه کنیدشایدآنچه‌را که نزد شمامیباشد واگذارید؛ درحالیکه بسوی‌خدای پروردگارتمام‌عوالم رومیاورید. میگوید : (یعنی باب) «لا یحل‌الاقتران ان‌لم‌یکن‌فی‌البیان‌ان‌یدخل من‌احد یحرم علی‌الاخر، یملك من‌عنده‌الاوان یرجع ذالك بعدان یرفع‌امرمن‌تظهره بالحق اوماقد ظهر بالعدل وقبل ذالك فلتقربن لعلکم بذکرامرالله ترفعون . (ما هیچ

معنائی برای این عبارت نفهمیدیم .)

(**مترجم گوید :** اصولا کلمات سیدعلی محمد باب هیچ معنائی نمی-تواند داشته باشد ؛ زیرا تمام اغلاط واباطیل است وبدین جهة ماهم آنرا ترجمه نکرده عین آنرا نقل کردیم تاخوانندگانیکه سواد عربی دارند بخوانند وبدانند که این مرد چقدر بی سواد بوده است .

اینچنین کبوتران برشاخه‌ها بذکر پروردگارشان خوانندگی میکنند خوشا بحال شنوندگان .

ای اهل «بیان» ! شمارا بپروردگار رحمن شما قسم میدهم که در چیزی که نازل شده‌است باچشم انصاف نگاه کنید واز کسانی نباشید که برهان خدارامی بینند وآنرا انکارمیکنند ؛ آگاه باش که آنها ازهلاك شوندگانند .

بتحقیق که نقطة البیان (یعنی باب) دراین آیه تصریح نموده که امر من پیش ازامر اوبالا میگیرد ، هرمنصف علیمی بدان گواهی میدهد،چنانکه می بینید که امروز بقسمی بالا گرفته است که جز کسانیکه دیدگانشان دردنیا پوشیده است ودرآخرت برای آنها عذاب خوار کننده‌است، انکارندارند .

بگو : قسم بخدا که من‌هرآینه محبوب او (یعنی باب) هستم واکنون آنچه را ازآسمان وحی نازل میشود میشنود، وبرآنچه‌درایام اومرتکب‌شدند نوحه میکند ، ازخدا بترسید وازمتجاوزان مباشید .

بگو : ای قوم اگر بدو ایمان نمی‌آورید پس براو اعتراض نکنید ، قسم بخدا آنچه ازلشگر ستمکاران برعلیه اواجتماع کرده‌اندکافی‌خواهدبود.

بدرستیکه او پاره‌ای ازاحکام را نازل کرده است تا قلم اعلی در این ظهور اعلی جز برذکر مقامات عالیه ومنظر اسنای وی حرکت نکند .

ما چون خواستیم تفضلی کرده باشیم آنها را بحق بتفصیل دادیم و آنچه راکه خواستیم ازبرای شما تخفیف دادیم بدرستیکه او هرآینه فضال کریم است.

بتحقیق که اوپیش ازاین شمارا خبرداد بآنچه این ذکر حکیم بدان سخن میگوید ؛ گفته‌است : (یعنی باب) وگفتار اوحق است که او در هرحالی سخن‌میگوید که: «نیست خدائی‌جزمن که فرد وواحد وممتنع وبدیعم.» این‌از فضل خدا است ؛ اگر شما ازعارفان باشید ، این ازامر محکم واسم اعظم و کلمهٔ علیا ومطلع اسماء حسنای خدا است ؛ اگرشما از دانایان باشید ، بلکه بواسطهٔ او مطالع ومشارق‌ظاهر میشود .

ای قوم درآنچه بحق نازل شده است تفکر وتدبر کنید وازمتجاوزان مباشید .

در آداب معاشرت نزد آنها

با ادیان بروح وریحان معاشرت کنید تا بوی خوش رحمن را از شما بیابند . برحذر باشید که تعصب جاهلیتی که میان خلق هست شمارا فرا گیرد . مبدأ تمام آنها خداست و بسوی او برمیگردند . زیرا اومبدأ خلق و مرجع جهانیان است .

برحذر باشید که هنگام نبودن صاحب خانه، وارد خانه‌ای شوید مگر بعد ازاجازه‌او، درهرحال بامر بمعروف تمسك‌داشته باشید وازغافلان مباشید.

بتحقیق که پاکیزه کردن خوراکی‌ها وغیرآن بدادن زکوة واجب شده است؛ این چیزی‌است که نازل کنندهٔ آیات دراین ورق منیع بدان حکم کرده است . بزودی هرگاه خدا بخواهد نصاب آنرا ازبرای شما تفصیل میدهد بدرستیکه او بعلمیکه نزد اواست آنچه‌را بخواهد تفصیل میدهد؛ زیرا اوعلام حکیم است .

سؤال کردن . یعنی طلب حاجت نمودن، روانیست‌وکسیکه‌ازاوسؤال شود عطا کردن براو حرام است ؛ برهر کسی نوشته شده‌است که باید کسب کند و کسیکه عاجز باشد ، بروکلا واغنیاء است که او را بقدر کفایتش اعانت کنند ، بحدود وسنت خدا عمل کنید وآنهارا حفظ کنید چنانچه‌چشمهای خودتان را حفظ میکنید واز زیان‌کاران مباشید .

بتحقیق که شما در کتاب (یعنی بیان) ازجدال ونزاع وضرب و امثال‌آن ازچیزهائیکه دلهارا محزون میکند، منع شدید .

کسیکه کسی‌را محزون کند ؛ براواست که نه مثقال طلا انفاق کند . این چیزیستکه مولای جهانیان بدان حکم کرده است ولی در این ظهور از شما عفو کرده وشمارا به‌نیکی و پرهیزکاری وصیت نموده است . امریست از نزد او دراین لوح منیر. برای هیچکس راضی نشوید به چیزیکه از برای خودتان راضی نمیشوید ، ازخدا بپرهیزید وازمتکبران مباشید. تمام شما از آب آفریده شدید وبسوی خاك برمیگردید ، درعاقبت امرخودتان فکر کنید وازستمگران مباشید. آنچه را که سدره ازآیات خدا برشما تلاوت میکند گوش کنید؛ زیرا آن‌ازطرف‌خدای پروردگار آخرت واولی،هرآینه‌ترازوی هدایت است وبواسطه آن نفوس بسوی مطلع وحی پرواز میکنند ودلهای مقبلان استضائه میکنند .

این حدود خداست که برشما واجب گشته است واین اوامرخداست که شما درلوح بدانها مأمور شده‌اید ، بروح وریحان عمل کنید ؛ این برای‌شما بهتراست اگر شما ازعارفان باشید ، آیات خدارا درهرصبح وشام تلاوت

کنید؛ کسانیکه تلاوت نکنند ، بعهد ومیثاق خدا وفا نکرده‌اند و کسانیکه امروز از آنها اعراض کنند ؛ درازل الازال ازخدا اعراض کرده‌اند .

ای بندگان! همه ازخدا بپرهیزید ، زیادی قرائت واعمال شب وروز شمارا مغرور نسازد ، اگر کسی آیه‌ای از آیات را بروح وریحان قرائت کند برای او بهتراست از اینکه کتابهای خدای مهیمن قیوم را بکسالت تلاوت کند ، آیات خدارا بقدری که شمارا کسالت نگیرد تلاوت کنید ، چیزی که ارواح شمارا کسل وسنگین کند بخود تحمیل نکنید ، بلکه چیزیکه آن را سبك کند که بابالهای آیات بسوی مطلع بینات پرواز کند ، این نزدیکتر بسوی خدا است اگر شما عقل داشته باشید. آنچه‌را از آسمان عظمت واقتدار نازل گشته باولاد خودتان تعلیم کنید تاالواح رحمن‌را درغرفه‌هائیکه‌درمشرق الاذکار ساخته شده است بانیکوترین لحنها بخوانند ؛ زیرا کسی‌را که جذبه محبت اسم من فرا گرفت ؛ آیات خدا را بروصفی‌میخوانند که دلهای مردمان خواب را مجذوب میکند ؛ گوارا باد بر کسیکه شراب حیوان را از بیان پروردگار رحمن باین اسمی که بواسطه آن کوههای بلند متلاشی میشود بنوشد .

درواجب بودن‌تغییراثاث خانه درنزدآنها، هرنوزده سال

تجدیداسباب‌خانه بعدازگذشتن نوزده‌سال، برشما واجب گشته‌است این چنین امر ازنزد علیم خبیر گذشته است ؛ بدرستیکه اوخواسته است که‌شما را وآنچه نزد شما میباشد لطیف کند ، ازخدا بپرهیزید واز غافلان مباشید . کسیکه استطاعت نداشته باشد؛ خدا ازاوعفونموده‌است؛ بدرستیکه اوهرآینه غفور کریم‌است. درتابستان همه‌روز ودر زمستان هرسه‌روز یکمرتبه پاهای خودتان را بشوئید . کسیکه برشما غضب کند ؛ شمادرمقابل بااو برفق‌ومدارا رفتار کنید و کسیکه شما را دفع کند ؛ شما اورا دفع نکنید ، او را بخودش واگذارید وبرخدای منتقم عادل‌قدیر؛ توکل داشته باشید .

بتحقیق که شما از بالا رفتن برمنابر ممنوع شدید ، کسیکه بخواهد آیات پروردگار خودرا تلاوت کند ؛ باید برروی تخت به‌نشیند وپروردگار خود وجهانیان‌را یادکند؛ بتحقیق که خدا ومطلع امر مشرق منیر اورا دوست دارد .

قماربازی وافیون برشما حرام شده‌است ، ای گروه خلق‌دوری کنید ازآنها وازمتجاوزان مباشید. برحذر باشید که آنچه هیکل شمارا کسل‌میکند و به ابدان شما ضرر میرساند استعمال کنید . ما از برای شما نمیخواهیم مگر چیزیرا که برای شما منفعت داشته باشد . تمام اشیاء بدین گواهی میدهند اگر

شما بشنوید. هرگاه شمارا بهولیمهها ومهمانیها دعوت کردند، بافرح وانبساط دعوت آنهارا اجابت کنید کسیکه بوعده خود وفا کند؛ او از وعده بعقوبت ایمن خواهد بود.

این روزی است که هر امر حکیمی در آن تفصیل دادهشده است، بتحقیق که سرّ سر بزیر انداختن درمقابل اشاره رئیس ظاهر شد.

خوشا بحال کسیکه خدا اورا براقرار بهشش چیزیکه باین الف راست مرتفع شدهاست تأیید کرده باشد. «قدظهر سر التنکس لرمز الرئیس طوبی لمن ایده‌الله علی الاقرار بالسته التی ارتفعت بهذه الالف القائمه الا انه من المخلصین.» (مامعنائی ازاین عبارت نفهمیدیم)

(**مترجم گوید:** ازعبارات باب و بها نباید انتظار معنی داشت؛ زیرا آنهاهم مانند سید کاظم رشتی الفاظی بهم بافته‌اند؛ نهایت سید کاظم چون سواد عربی‌داشته است، لاجرم عباراتش ازنظر ادبی صحیح است ولی این دو نفر چون سواد عربی نداشته‌اند، باینجهت عباراتشان از نظر صناعت لفظی‌هم غلط و نامربوط است. انتهای کلام مترجم)

آگاه باش که او ازمخلصان است. چه‌قدر ازعبادت کننده‌ای که اعراض نموده وچه‌قدر از تارك عبادتیکه اقبال کرده ومیگوید: سپاس ازبرای تواست ای مقصود جهانیان (یعنی خوداو). بدرستیکه امر بدست خدا است، بهر کس که بخواهد، می‌دهد وازهر کس که میخواهد آنچه را دلهای نهانی می‌خواهد و آنچه‌را چشمهای اشاره کنندگان بدان حرکت میکنند، منع می کند.

چه‌قدر ازغافلانیکه باخلوص بما اقبال نمودند؛ آنهارا برتخت قبول نشانیدیم وچه‌قدر ازخردمندانیکه‌ما آنهارا بسوی آتش برگردانیدیم؛ عدلی است ازطرف ما بدرستیکه ماازحکم کنندگانیم.

(**مترجم گوید:** چون حسینعلی بهاء این حقیقت را دانسته بود که مرام ومسلك او درنزد خردمندان مردود میباشد وفقط افراد بی اطلاع و غافلان دعوت اورا قبول میکنند باینجهت اوهم فقط غافلان را برتخت قبول می‌نشانید وخردمندان را بگمان خودش بسوی آتش می‌فرستاد ولی ازنظر خردمندان آن تختی که «بهاء» غافلان را برآن می نشانید قعر جهنم وآن آتشی که «بهاء» خردمندان را بسوی آن میفرستد اعلی درجات بهشت برین است. انتهای کلام مترجم)

بدرستیکه اوهر آینه مظهر «یفعل الله مایشاء» است ومستقر برعرش «یحکم مایرید» است.

خوشا بحال کسیکه بوی خوش معانی‌را ازاثر این قلمیکه وقتی حرکت

میکند ؛ نسیم خدارا درآنچه غیر اواست انتشار میدهد و هرگاه توقف کند کینونه اطمینان را در امکان ظاهر می کند ؛ برتراست رحمن پس این فضل عظیم ظاهر شد .

بگو : بواسطه اینکه ظلم را تحمل کرد ؛ عدالت در آنچه سوای او بود ظاهر شد و بواسطهٔ اینکه ذلت را قبول کرد؛ عزت خدا میان جهانیان آشکار شد .

برداشتن آلات جنگ ، جزدرموقع ضرورت برشماحرام شده است و پوشیدن لباس حریر برای شماحلال گشته‌است، بتحقیق که خداحکم حدرا در لباس وریش ازشما برداشته است ، فضلیست از نزد او بدرستیکه او هرآینه آمرعلیم است .

چیزی را که عقول‌مستقیمه انکار نداشته باشد عمل کنید وخودرا بازیچهٔ نادانان قرار ندهید . خوشابحال کسیکه خود را به زینت‌آداب واخلاق تزیین کند ، بدرستیکه اواز کسانیست که پروردگار خودرا بعمل واضح آشکاریاری کرده‌است .

خانه‌های خدا وبلاد اورا تعمیر کنید، آنگاه اورا درآنجاها بآهنگ های مقربان یاد کنید. جزاین نخواهد بود که دلها بزبان تعمیرمیشود چنانکه خانه‌ها وعمارتها بادست واسباب دیگرتعمیر میشود . ما برای هرچیزی ازنزد خودمان سببی قرار دادیم ، بدان تمسك داشته‌باشید وبرحکیم‌خبیر توکل کنید خوشابحال کسیکه بخدا وآیات او اقرار کند و باینکه او ازآنچه می کند سؤال نمیشود،اعتراف داشته باشد ، این‌کلمه ایست که خدا آنرا نقش ونگار عقاید واصل آنها قرار داده است و بدان عمل عمل کنندگان قبول میشود . این‌کلمه را پیش چشم خودتان قرار دهید تااشارات اعراض کنندگان شمارا نلغزاند. اگرحلال شودآنچه درازل الازال حرام بوده‌است یابعکس،از برای کسی نیست که براو اعراض کند ، کسیکه در کمتراز یك‌آنی توقف کند ؛ از متجاوزان است (باید فوری بدون فکروتمایل در صحت وفساد آن ، آنرا قبول کند . مترجم)

کسیکه باین اصل اسنی ومقام اعلی فائز نگردد ؛ بادهای شبهات اورا حرکت میدهد ومقالات مشرکین اورا منقلب میکند ، کسیکه باین اصل فائز شود ؛ باستقامت کبری فائزشده است چه‌قدر این مقام ابهی که بذکر آن هرلوح منیعی زینت یافته است خوب است ! این چنین خدا چیزی را که شمارا ازشك وحیرت خلاص کند دردنیا وآخرت شمارا نجات‌دهد؛ بشما تعلیم میکند بدرستیکه اوهرآینه غفوروکریم است .

او است آنکسیکه پیغمبران را فرستاده و کتابهارا نازل کرده است براینکه خدائی نیست جزمن عزیز حکیم .

بشهر کرمان خطاب میکند

ای زمین «کاف وراء»! ماترا بر وصفیکه خدا آنرا دوست ندارد ، می بینیم وازتوچیزی را که، کسی جز خدای علیم خبیر بآن اطلاع ندارد، می بینیم وچیزی را که درمیان تودرسر" سر" میگذرد می یابیم ، علم هر چیزی در لوح نزدما آشکار میباشد ، باین محزون مباش ، بزودی خدا در تو صاحبان قدرت شدید مرا ظاهر میکند که مرا باستقامتیکه اشارات علما آنهارا منع نکند وشبهات شکاکان آنهارا محجوب نداردیاد کنند. آنها خدارا بچشم های خود می بینند و به جانهای خود یاری می کنند آگاه باش که آنهااز را سخانند :

و نیز به‌علماء اسلام خطاب میکند

ای گروه علماء! هنگامیکه آیات نازل شد و بینات ظاهر گردید ؛ ماشمارا پشت حجابها دیدیم ، این جز چیزعجیبی نیست ، شما باسم من افتخار می کنید وازخود من، هنگامیکه رحمن باحجت وبرهان آمد، غافلید. ما حجاب هارا پاره کردیم ، برحذر باشید که مردم را به‌حجاب دیگری محجوب دارید. زنجیرهای اوهام را باسم مالك انام بشکنید و از فریب دهندگان مباشید .

وقتی بسوی خدا اقبال نمودید ودراین امر داخل شدید ؛ درآن فساد نکنید و کتاب خدارا بهواهای خودتان قیاس نکنید؛ این نصیحت خدا است پیش از این وبعد ازاین . شهداء خدا واصفیاء وی بدین گواهی میدهند ، ما همه ازبرای آن گواهیم .

دراعتراض وسرزنش بر علمای اسلام بطور عموم و براصولی محقق شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام شهیر خصوصاً

شیخی را که به (محمد قبل‌ازحسن) موسوم است یادکنید وی ازاعلم علمای عصر خود است . هنگامیکه حق ظاهر شد ؛ او وامثال او ازآن اعراض کردند و کسانیکه گندم وجو پاك میکردند بسوی خدا اقبال کردند ، او بگمان خودش شب وروز مشغول بنوشتن احکام خدا بود، وقتی برگزیده آمد؛ حرفی ازوی دراو مؤثر نشد ؛ اگر مفید شده بود ، از روئیکه وجوه مقربان بدان نورانی گشته است اعراض نمیکرد ، اگر شما بخدا هنگام ظهورش ایمان آورده بودید ؛ مردم از او اعراض نمیکردند و برما چیزی وارد نمیشد که امروز آنرا می بینید ، ازخدا بپرهیزید واز غافلان مباشید . برحذر باشید که

اسماء، شمارا از مالك آن ها باز دارد یا ذکری شما را از این ذکر حکیم محجوب سازد .

ای گروه علماء! بخدا پناه ببرید وخودتان‌راحجاب میان من وخلق من قرار ندهید ، این چنین خدا شمارا موعظه میکند و بعدالت امر می کند تا اعمال شما نابود گردد درحالیکه شما ازغافلان باشید .

کسیکه ازاین امراعراض کند؛ آیا میتواند حقی درعالم ابداع اثبات کند ؟ نه‌قسم بمالك‌ابداع؛ ولی مردم درحجاب آشکارند .

بگو : خورشید حجت میدرخشد وماه برهان برای کسیکه درامکان است میتابد ، ازخدا بپرهیزید ای صاحبان بصیرت وانکار نکنید. برحذرباشید که ذکر نبی(ص) شمارا ازاین‌خبربزرگ یاولایت (یعنی‌ولایت امیرالمؤمنین علی ع) شمارا ازاین ولایت مهیمن برجهانیان باز دارد ، هراسمی بگفتهٔ او خلق شده است وهر امری بامر محکم عزیز منیع او بستگی دارد .

بگو : این روزی است که درآن جز نفس او که مهیمن جهانیان است یاد نمیشود.

این امریست که آنچه نزد شماست از اوهام وتماثیل ازآن مضطرب است ، ماازشما کسی را می‌بینیم که کتاب را میگیرد وبدان برخدا استدلال میکند؛چنانکه هرملتی بکتاب خود برخدای‌مهیمن قیوم استدلال میکند .

بگو : قسم بخدای حق که امروز کتابهای عالم ونوشته‌هائی که در آنست شمارا بی نیاز نمیکند؛ مگراین کتابیکه درخطب ابداع‌سخن‌میگوید که: خدائی نیست جز من علیم حکیم .

ای گروه علماء ! برحذر باشید که سبب اختلاف در اطراف شوید چنانکه درابتدای امر علت اعراض شدید ، مردم را براین کلمه ایکه ریگها بدان فریاد میکنند جمع کنید ، ملك برای خدای مطلع آیات‌است؛ این‌چنین خدا شمارا موعظه میکند درحالیکه این‌فضلیست ازنزد او بدرستیکه اوغفور وکریم است .

در اعتراض و سرزنش و فحش به عالم مدقق حاج محمدکریم خان کرمانی زعیم طائفه شیخیه‌و مورداعتماد جمعیت آنهاوصاحب کتاب فصل‌الخطاب و ارشادالعوام و غیره

کریم را یاد کنید هنگامیکه ما اورا بسوی خدا دعوت کردیم و بعد ازآنکه ماآنچه را چشم برهان درامکان بدان روشن‌بود بسوی وی‌فرستادیم و حجت خدا، برهر کسیکه درآسمانها وزمینها بود،تمام شد اوبواسطه پیروی

هوای خویش تکبر ورزید ، ما بسبب فضل غنی متعال اورا امر باقبال نمودیم واو، درحالیکه به‌پشت بر گشته بود، ازما اعراض کرد تااینکه زبانیه عذاب بواسطه عدل خدا ، اورا فراگرفت ومامشاهده میکردیم .

حجاب را بروصفیکه اهل ملکوت صدایش‌را بشنوند، پاره کن ؛ این امرخدا است پیش ازاین و بعد ازاین ، خوشا بحال کسیکه بآنچه بدان مأمور است عمل کند ، وای بحال ترك کنندگان ، مادرملك جزظهور خدا وسلطنت وی را نمیخواهیم وکافی است که خدا گواه برمن باشد ، ما در ملکوت جز برتری امرخدارا نمیخواهیم وکافی است که خدا وکیل بر من باشد ، ما در جبروت جزذکر خدا وآنچه از نزداو نازل شده است، نمیخواهیم وکافی است که خدا یاور ما باشد .

خطاب او بعلماء امتش یابندگانش یامخلوقاتش چنانکه ادعاکرده است

ای گروه علماء « بهاء»! قسم بخدا شما موجهای دریای اعظمید ، ستارگان آسمان فضلید وپرچم‌های نصرت میان آسمان‌ها وزمینها هستید ، شما مطالع استقامت درمیان خلقید ومشارق بیان ازبرای هرکسی درامکان است، میباشید .

خوشا بحال کسیکه بسوی‌شما اقبال کند ، وای بحال اعراض کنندگان ازشما . برای کسیکه ازدست الطاف پروردگار رحمن خود ازشراب حیوان نوشیده است سزاواراست که مانند شریان، درجسد امکان نبض بزند تا عالم وهر استخوان پوسیده‌ای بدین واسطه بحرکت درآید .

ای اهل انشاء ! هرگاه کبوتر پرواز کند وبسوی مقصد اقصای اخفی توجه کند، شما درچیزیکه از کتاب نشناخته‌اید، بشاخه منشعب ازاین اصل قدیم رجوع کنید (مقصودش از کبوتر خود اواست واز شاخه فرزندش عباس است) (مترجم گوید عبارت ازنظر ادبی غلطهای فاحش داشت ولی چون مقصودش معلوم بود ؛ صحیح ترجمه کردیم . م)

ای قلم اعلی ! باذن پروردگار خالق آسمان برروی لوح حرکت کن، آنگاه وقتی‌را یاد کن که مطلع توحید مکتب تجدید را قصد نمود؛شاید مردمان آزاد، بقدر ته‌سوزنی، باسرار پروردگارعزیز علام تو که پشت پرده ها قراردارد، مطلع شوند . بگو: ما هنگام غفلت ممکنات در مکتب معانی و تبیان داخل شدیم وآنچه‌را رحمن‌نازل کرده بود، مشاهده کردیم وآنچه‌را از آیات خدای مهیمن قیوم برای من‌هدیه شده بود، قبول کردیم وآنچه‌را لوح بدان گواهی داده بود ، شنیدیم ؛ بدرستیکه ما مشاهده کننده ایم . ما آنرا

بامریکه از نزد ما است اجابت کردیم؛ بدرستیکه ما امر کننده‌ایم .

ببابیان ازلی خطاب میکند

ای پیروان «بیان» ! ما هنگامیکه شما خوابیده بودید ، درمکتب خدا داخل شدیم و زمـانیکه شما خواب بودید لوح را ملاحظه کـردیم ، قسم بخدای حق پیش از نـازل شدن آن، ما آنرا قرائت کردیم؛ وحال آنکه شما غافل بودید . وقتی شما، در اصـلاب بودید ما احاطه پیدا کردیم؛ این ذکر من است که باندازه شما،نه باندازه خدا است. آنچه درعلم خدا است بدین گواهی میدهد اگر شما معرفت داشته باشید . زبان خدا بدین گواهی میدهد اگر شما بفهمید . قسم بخدا اگر پرده برداشته شود ؛ شما مدهوش میشوید . بر حذر باشید که درباره خدا وامر او مجادله کنید ؛ بدرستیکه او بروصفی ظاهر شده است که بر گذشته وآینده احاطه دارد ، اگر ما در اینجا بزبان اهل ملکوت سخن بگوئیم ؛ هرآینه میگوئیم : خدا این مکتب را پیش از خلقت آسمانها وزمین آفریده‌است وما پیش از متصل شدن کاف به رکن خود نون (یعنی کن) در آن داخل شدیم .

این زبان بندگان من درملکوت من است .

درآنچه زبان اهل جبروت من، بدان سخن میگوید وبآنچه ما آنها را از پیش خود تعلیم نمودیم وآنچه درعلم خدا مستور است وآنچه زبان عظمت واقتدار در مقام محمود بدان سخن میگوید، تفکر کنید . این امری نیست که شما باوهام خودتان باآن بازی کنید واین مقامـی نیست که هرجبان موهومی درآن داخل شود .

قسم بخدا اینجا جولانگاه مکاشفه وانقطاع ومیدان مشاهده وارتفاع است دراین جاجز سواران رحمن، که امکان را پشت‌سر انداخته‌اند ، نمیتوانند جولان کنند ؛ آنها درروی زمین ودر مشارق اقتدار، میان جهانیان انصار خدا هستند . برحذر باشید که آنچه دربیان است، شمارا ازپروردگار رحمن‌خود باز دارد ، قسم بخدا که آن برای ذکر من نازل شده‌است؛ اگرشما معرفت داشته باشید . مردمان خالص ازآن درك نمیکنند مگر بوی خوش محبت واسم مرا که برهر شاهد ومشهودی مهیمن است بگو : ای قوم! بآنچه ازقلم اعلای من نازل شده‌است ، توجه کنید بشرطیکه اگر بوی خوش خدارا از آن یافتید ؛ اعراض نکنید وخودتان را ازفضل والطاف خدا منع نکنید . این چنین خدا شمارا نصیحت میکند؛زیرا اوهرآینه ناصح علیم است. آنچه‌را که ازبیان نفهمیدید ازخدا، پروردگار خودتان وپروردگار پیشینیان، (یعنی خودش) سؤال کنید ؛ زیرا او اگر بخواهد ؛ آنچـه درآن نازل شده‌است وآنچه ازمرواریدهای

علم وحکمت دردریا مستوراست، ازبرای شما بیان میکند، بدرستیکه او هر آینه مهیمن است براسماء؛ نیست خدا بجز او که مهیمن قیوم است.

بتحقیق که نظم ازاین نظم اعظم مضطرب گشته و ترتیب بواسطه این امر بدیعیکه، چشم ابداع شبیه آنرا ندیده است، مختلف شده است.

دردریای بیان من فرورویدن، شاید بآنچه درآن است، ازمرواریدهای حکمت واسرار مطلع شوید. برحذر باشید که دراین امریکه سلطنت واقتدار خدارا ظاهر میکند، توقف کنید. با صورتهای سفید بسوی آن بشتابید. این دین خدا است پیش از این و بعد ازاین. کسیکه بخواهد قبول میکند و کسیکه نخواهد، پس خدا ازجهانیان بی نیاز است.

بگو این از برای هر کسیکه در آسمانها وزمین است، ترازوی هدایت و برهان اعظم است اگر شما معرفت داشته باشید. بگو بواسطه این هر حجتی در اعصار ثابت میشود اگر شما یقین داشته باشید. بگو بواسطه این هر فقیری غنی وهر عالمی تعلم میکند و کسیکه طالب صعود باشد، بسوی خدا عروج میکند؛ برحذر باشید که در آن اختلاف کنید. درامر پروردگار عزیز ودود خود مانند کوهها، ثابت باشید.

به برادرش میرزا یحیی صبح ازل که اکنون در«ماغوسا» واقع درجزیره قبرس زندانی میباشد خطاب میکند

بگو: ای مطلع اعراض اغماض را واگذار، پس میان خلق بحق سخن بگو. قسم بخدا بواسطهٔ آنکه تورا می بینم که بهوای خود اقبال کردی واز کسیکه تورا آفریده وآفرینش تورا کامل ساخته است، اعراض نمودی؛ اشکهای من بر گونه هایم جاری گشته است. فضل مولای خودرا یاد کن که ما تورا در شبها وروزها برای خدمت بامر تربیت کردیم. ازخدا بپرهیز وازتوبه کنندگان باش. فرض کن امرتو برمردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه میشود؟ از خدا بترس پس وقتی را یادبیاور که نزد عرش(یعنی جلو او)ایستاده بودی ومن آنچهرا ازآیات خدای مهیمن مقتدر قدیر برتو القاء کردم مینوشتی، برحذرباش که عصبیت تورا ازناحیه احدیت بازدارد، بسوی او توجه کن واز اعمال خودمترس؛ زیرا او بفضل خودش هر کسی را بخواهد میآمرزد؛ نیست خدائی مگر او که غفور کریم است.

ماتورا برای خدا نصیحت میکنیم، اگراقبال کنی بنفع خودت میباشد واگر اعراض کنی؛ پروردگارتو ازتو واز کسانیکه تورا بوهم پیروی میکنند بی نیاز است.

خدا کسی را که تورا اغوا میکرد گرفت، پس در حالیکه خاضع و

خاشع ومتذلل باشی بسوی او برگرد ، او سیئات ترا می پوشاند بدرستیکه پروردگار توتواب عزیز رحیم است ، این نصیحت خدا است اگر شنوندگان باشی ، این فضل خدا است اگرتو از اقبال کنندگان باشی ، این گنج خدا است اگر تو ازعارفان باشی .

این کتابیست که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام اودرمیان جهانیان است .

بگو : اومطلع علم خدا است،اگرشما بدانید . و مشرق اوامر خدا است ، اگرشما بشناسید . برحیوان چیزی راکه نمیتواند ببرد تحمیل نکنید ماشمارا ازاین کار در کتاب نهی بزرگی کردیم ، مظاهر عدل و انصاف در آسمانها وزمینها باشید .

دردیه مقتول بخطا

کسی که نفسی‌را ازروی خطا بکشد پس براو دیه‌ایست که بایدآنرا باهل‌آن تسلیم کند وآن صدمثقال طلا است . بآنچه درلوح بدان امر شدید عمل کنید وازمتجاوزان مباشید .

درتحریص بابیان و امرآنها که زبان و خطی مخصوص بخودشان اختیار کنند

ای اهل مجالس درشهرها ! زبانی اززبانهارا اختیار کنید که هرکسی برروی زمین بدان سخن بگوید وهمچنین ازخطوط .

بدرستیکه خدا آنچه‌را بشما نفع میرساند وازغیر خودتان بی‌نیازمی کند،ازبرای شما بیان میکند بدرستیکه اوهرآینه فضال علیم خبیراست . این سبب اتحاد است اگر شمابدانید وعلت بزرگ اتفاق وتمدن است اگر شعور داشته باشید . ما این دوچیزرا دوعلامت بلوغ عالم قرارداديم :

اول اساس اعظمست که در الواح دیگر نازل کردیم .

ودوم دراین لوح بدیع نازل شده است .

بتحقیق که آشامیدن افیون برشماحرام گشته است، ماشمارا در کتاب ازاین، نهی عظیم کردیم ، کسیکه‌آنرا بیاشامد ، اوازمن‌نیست ازخدابپرهیزید ای صاحبان عقول .

پایان .

خاتمهٔ کتاب

تا اینجا قسمتهای مختص بشریعت «بهاء» واحکام آن که از کتاب موسوم به «اقدس» گرفته شد تمام شد، سپس بدنبال آن رساله ای ازاو بود که به داعی خود عندلیب نوشته بود که اول آن اینست: «بسمی الاعظم الاقدس العلی الابهی یاعندلیب اسمع النداء» تاآخر. آنچه ازرسائل و کتب وی مانند کتاب هیکل وغیره در آن ذکر شده است که ما ازنقل آنها در این مختصر صرف ـ نظر کردیم.

ما سابقاً گفتیم: که مقصود نهائی ما دراین کتاب حل مسئله‌ای است که حل آن برمسلمین وغیرمسلمین دشوار آمده است وآن اینست که آیا این طائفهٔ پست بابیه حقیقتاً ازمسلمین محسوب میشوند؟ پس بامحکمترین براهین توضیح دادیم که آنها طائفهٔ دینی سیاسی هستند که ازسایر ادیان استقلال دارند وازبرای آنها دین خاصی است که از اختلاط ادیان بودائی، برهمائی بت پرستی، زردشتی، یهودی، مسیحی، اسلامی وازعقائد صوفیه وباطنیه ممزوج شده است.

و نیز بیان کردیم که آنها تمام ادیان را بطور عموم ودین اسلام را بالخصوص باطل میدانند.

آنگـــاه تاریخ وقوع این حادثهٔ ملی و وقایع آنرا بقدریکه مقام گنجایش آنرا داشت، بطور فهرست وبطوریکه چیزی از امر آنها ازخوانند-گان فوت نشود بیان کردیم.

ما در بیان مطالب این کتاب تعصبی بکار نبردیم وراه مورخ منصف عادلی را پیمودیم.

و در مقدمه کتاب مختصری ازاصول ادیان هفتگانه مشهوررا توضیح دادیم واخباریکه درباره مهدی قائم منتظر در موارد مختلفه وارد شده است نقل کردیم ولی متعرض صحت وسقم آنها نشدیم؛ زیرا غرض ما راهنمائی به آن اخبار، نه ایرادوانتقادبود، مقصود ما بیان معتقدات خصوصی خود وتصحیح اخبار وارده درباره قائم منتظر نبود، هدف ما تفصیل احوال خصوصی «باب» «بهاء»، «صبح ازل» ومشاهیر پیروان آنها وچگونگی معاشرت آنها با امم عالم و روش آنها در جلب مردم بسوی خودشان، بطوریکه نفهمند نبود، ما نمیخواستیم تضاد و تناقض افعال آنها را با آنچه بمردم میگویند و بآنچه بخودشان اظهارمیکنند واختلاف احزاب آنهارادر کشورهای ایران، عثمانی،

روسیه ، هند وامریکا تشریح کنیم ، زیرا تمام اینهارا برای کتاب باب‌الابواب که اصل ومنشأ این کتاب است، باقی گذاشتیم .

وچون اکنون شروع بطبع این کتاب بزبان فارسی، عربی، ترکی و انگلیسی نمودیم ؛ از خدا طلب توفیق میکنم تا آنرا بپایان رسانیده خدمت خودرا باسلام ومسلمین انجام داده باشم . والله ولی‌التوفیق .

واکنون چاره‌ای نیست که پیش ازآنکه این دررا دراین کتاب ببندیم، مختصری هم مآل امر بابیان بعدازمردن بهاء ، انشعاب آنها بطوائف پنجگانه ، اختلافی که میان پسران بهاء واقع شد ، قیام آنها بتکفیر یکدیگر وغیره را بیان کنیم پس چنین میگوئیم :

پیش ازمردن بهاء طائفهٔ پست بابیه سه فرقه بودند :

اول بابیان خالص یعنی آنها که فقط از باب پیروی میکردند ودر مقابل اوامر کسانیکه بعد از او قیام کرده بودند مانند میرزا یحیی صبح ازل وبرادرش میرزا حسینعلی بهاء ودیگران تسلیم نبودند .

آنها تنها باحکام بیان عمل میکردند وتمام کتاب ها ورساله هائیکه بعد ازباب نوشته شده بود پشت‌سر می‌انداختند ، تعداد آنها قریب به‌دویست نفر بود که تنها دربلاد ایران بودند . مادرمدت توقف درتهران با عده‌ای از آنها روبروشدیم ومطالبی ازآنها فهمیدیم که درنزد بابیان ازلی وبهائی وجود نداشت .

دوم بابیان ازلی

آنها بخلافت یا اصالت میرزا یحیی صبح ازل که اکنون درجزیره قبرس زندانی میباشد، معتقدند . یعنی‌میگویند :

صبح ازل **من یظهره‌الله یامن یریده‌الله** است که دربیان‌بدان بشارت داده شده است . آنها معتقدات خودرا بنامه‌های متعددیکه از طرف باب و میرزا حسینعلی برای میرزا یحیی صادرشده‌است، تأیید میکنند واین نامه‌ها اکنون نزد صبح ازل موجود است .

آنها بهمین نامه‌ها بربطلان خلافت «بهاء» استدلال واستناد میکنند. تعداد آنها دربلاد ایران وغیره ازدوهزار نفر متجاوزاست . داعی بزرگ و مورد اعتماد اعظم‌آنها حاج میرزا . . . است که اکنون اووپسرانش باتعداد دیگری ازآنها که اسامی آنهارا درکتاب باب الابواب ذکر کرده‌ایم، در تهران اقامت دارند .

آنها بدین اسلام تظاهر میکنند ، ازباب وبابیان تبری نموده عمل به تقیه میکنند ؛ نماز میخوانند ، روزه میگیرند ، در ظاهر بتمام واجبات دین

اسلام عمل میکنند ، «بهاء» و پیروانش را تکفیر میکنند ، آنهارا درظاهر وباطن لعنت میکنند ، اموال ونفوس مسلمانان وبهائیان را درصورت قدرت مباح میشمارند ، برانجام این عملیات، به کتمان ومراعات حزم واحتیاط استعانت میجویند وبرای شناسائی یکدیگر رموز واشاراتی دارند که بخود آنها اختصاص دارد .

سوم بابیان بهائی

آنها چنانکه اخبارشان گذشت بربوبیت وخدائی «بهاء» معتقدند ، میگویند : «بهاء» انبیاء ورسل را فرستاده ، زردشت ، موسی ، عیسی،محمد وباب احکام اورا بمردم میرسانیدند وآیات اورا بیان میکردند ؛ پس آنها ، مظاهر اوامر او بودند وباو وظهور او بشارت میدادند . چنانکه پسر بزرگ اوعباس هم بعد ازاو همین مقامرا دارا بوده است .

میگویند : هیچکس بعد از «بهاء» نمیتواند باین امر قیام کند ومدعی این مقام شود مگر بعد از انقضاء هزار سال تمام وبعد ازانقضاء این مدت این مقام برای کسیست که خدا اوراظاهر میکند (یعنی کسیکه «بها» اورا ظاهر کند ؛ چنانکه از گفته‌های اوظاهر میشود .)

میگویند : کسیکه پیش ازانقضاء هزار سال تمام این مقام را ادعا کند ؛ کشتن او واجب است .

(**مترجم گوید :** عباس افندی بعد از پدرش مدعی همین مقام بود بلکه خودرا برتر وبالاتر ازپدرش میدانسته است وحقاً هم بالاتر بوده است؛ زیرا لااقل سوادفارسی اوکامل بوده ومیتوانسته است که مقاصد خودرا بعبارات صحیح وروانی بیان کند؛ پس بنا بگفته «بها» کشتن او بر بهائیان واجب بوده است . انتهای کلام مترجم)

تعداد آنها قریب بسه هزار تن درایران ونزدیك بدو هزار نفر در خارج ایران است .

اعتباری بگفتهٔ بهائیان نیست که مدعی هستند : تعداد آنها بملیون ها نفر درایران وصدها هزار درممالك روسیه ، اروپا ، عثمانی و این مقدار درممالك متحد امریکا میرسد ؛ زیرا شیوه آنها در بزرگ نشان دادن مرامشان، مانند سایر امور مختص بخودشان، اینست که غلو واغراق میکنند .

چهارم بابیان بهائی عباس‌افندی

اینها همان بابیان بهائی هستند ولی عباس راهم مانند پدرش «بهاء» مقدس وبزرگ میدانند . بلکه بعضی ازآنها «بهاء»را مبشر بظهور عباس میدانند ؛ چنانکه باب را مبشر بظهور بهاء می پندارند .

عباس روز پنجم جمادی‌الاول سال ۱۲٦٥هجری‌درتهران متولد شد وباپدرش دربغداد و«ادرنه» وعکا همراه بوده است. بهائیان پیش از روی کارآمدن عباس موقعیت قابل ذکری نداشتند ولی هنگامیکه عباس بسن‌رشد وبلوغ رسید وباسیاست وکیاست مشهور خود زمام امور را بدست گرفت، بگفتن نثر وشعر پرداخت وبحل وعقد امور مشغول شده در شریعت بها تغییر وتبدیل داد وکتب ورسائلی تصنیف وتألیف کرد.

او کسی بود که بپدرش اشاره کرد که باید در امر ریاست استقلال پیدا کند واستبداد برأی داشته باشد تاسرانجام میان پدر وعمویش صبح‌ازل تفرقه انداخت وموقعیتی برای بهائیان ایجاد کرد که ازآنوقت نام بهائیان را برسر زبانها انداخت.

اگر او نبود، کار بهائیان بجائی نمیرسید پس مسلك بهائی قائم بشخص عباس افندی بود وهرمرامی قائم بوجود شخصی باشد؛ لاجرم برفتن‌آنشخص ازبین میرود؛ زیرا بذات خود قائم نیست.

(**مترجم گوید:** مسلك بهائی قائم بدو چیز است اول سیاست استعماری که‌ازآنها پشتیبانی میکنند وتاوقتیکه مردم دارای شهوتند این مسلك هم باقی خواهد بود وهرگاه .....؛.... انتهای کلام مترجم.)

آری وی درپیش بابیان تظاهر مینمود که او درمقابل «بهاء» مانند بنده خاضع خاشع خاکساری است ولی او پادشاهی بود که فرمان کشتی این مسلك را بادست آهنین گرفته هرطور میخواست و بهرجا که اراده میکرد میراند. پدرش را بلفظ «آقا» و«سید» خطاب میکرد. وچون «بهاء» از دنیا رفت؛ ریاست بوی منتقل شد و آنگاه خودش استقلال در محو و اثبات احکام پیدا کرد پس برادرانش وخواص اصحاب پدرش مانند میرزا آقا جان کاشانی ملقب به خادم الله، محمد جواد قزوینی، جمال بروجردی ودامادهای «بهاء» بجزع وفزع درآمدندوسرانجام به میرزا محمد علی پسردوم «بهاء» ملقب بغصن‌الله الاکبرپیوستند، دعاتی بشهرها فرستاده درمقام اخلال وافساد درکارعباس، کاررا بعصیان وطغیان رسانیدند.

کتابهائی بفارسی وعربی نوشته ودرهند بچاپ رسانیدند که درآنها اظهار داشته بودند: عباس وپیروانش ازدین«بهاء» خارج‌شدند. اوراتکفیر کردند وبالحنی‌شدید باوحمله کردند.

دوعدد از آن کتب اکنون درنزد ماموجود است. درجریان این قضیه بهائیان به دوفرقه انشعاب پیدا کردند:

فرقه اول بناقضین‌موسوم‌شدند، آنهامیرزامحمدعلی‌وپیروانش بودند.

فرقه دوم بمارقین نامیده شدند ، آنها عباس و اتباعش بودند . هر یك از این دوفرقه بتأیید دعوای خود وتکفیر فرقه دیگر ، قیام کردند .
پس از آن انشعاب ازهم کناره گیری کرده ، داد وستد باهم را حرام کردند ودشمنی هریك بادیگری بدرجه‌ای رسید که سخت تر ازدشمنی آنها بامسلمانان وغیرمسلمانان بود. چنین بودسرانجام‌کار بهائیان بعدازمردن بهاء. **ولله الامر من قبل ومن بعد .**

کیفیت ظهور بابیگری دربلاد امریکا

کمی بعداز مردن «بهاء» ، مردی بنام «ابراهیم خیرالله» درمصر بود که دراصل از اهل سوریه ومسیحی بود .
وی بیست و پنج سال بود کـه با ما صداقت ودوستی داشت . شغلش زراعت بود اما پیوسته ملازم بانحوست وفقر وفلاکت بود .
وی اخیراً خودش را بحاج عبدالکـریم طهرانی ، یکی از بزرگان بهائیان‌مصر،معرفی نمودو بمسلك‌بهائیان وتمایل اظهار کرد. مدتی باهم‌مشورت کردند که راهی برای ترویج مسلك «بهاء» پیدا کنند واخیراً اتفاق کردند که ابراهیم سفری به‌نیویوك رفته ، مردم آنجارا بمذهب «بهاء» دعوت کند بشرطیکه حاج عبدالکریم مخارج سفر اورا بپردازد .
حاج عبدالکریم پس‌ازاستجازهٔ از عباس، مال وتعلیماتی به ابراهیم داد واو بامریکا رفته ، شروع بدعوت کرد .
ابراهیم مردی زبان بازو پردل بود؛ بدین جهت یك‌پیر زن امریکائی را بخود جلب کرده اورا تشویق کرد که برای زیـارت قبر «بهاء» وملاقات عباس، سفری بعکابرود .
آن پیره زن بعکا آمـده بمذهب « بهاء » ایمان آورد و پانصد لیره انگلیسی برای ساختمان قبر «بهاء» داد آنگاه درمراجعت، بمصر آمده مدتی درمصر ماند وما اورا شناختیم . سپس بامریکا مراجعت کرده باابراهیم بنشر تمالیم «بهاء» درامریکا،تشریك مساعی کردند وچون کم میشود که کسی مردم را بچیزی دعوت کند وهیچکس اوراجابت نکند، بدین جهت عده کمی باًنها تمایل پیدا کردند .
پس ابراهیم تمایل آنهـا را بحساب اقبال بخودش گذاشته ، شروع باستفادهٔ ازآنها کرد ، بهراسم ورسمی ازآنها لیره و دلار میگرفت و آنها مانند مرده دردست غسال بودند وچون قریب بسه‌هزار لیره جمع کرد ؛ خبر این تجارت جدید پرمنفعت بگوش حاج عبدالکریم رسید واو ازابراهیم حق وحساب درخواست کرد ولی اوازدادن حق‌وحساب ابا وامتناع ورزید؛ لاجرم

حاج عبدالکریم فرمانی ازعباس گرفت که بامریکا مسافـرت کرده ، بحساب ابراهیم رسیدگی کند .

و چون حاج عبدالکریم بامریکا رسید وقضیه اختـلاف میان عباس و برادرش هم بگوش ابراهیم رسیده بود ، اوفرصت را برای اختلاس لیره ها غنیمت شمرده؛ چنین اظهارداشت که‌اوازمیرزامحمدعلی پیروی میکند وبتکفیر عباس برخواسته اورا به‌خروج از دین جدید نسبت داد وشروع بدعوت مردم بسوی میرزا محمدعلی کرد؛ بدین‌جهت شری میان بهائیان برپاشد ونامه‌هائی ازطرف‌میرزا محمدعلی برای‌ابراهیم‌فرستاده‌شد که درآنهااعمال‌زشت‌عباس‌را اظهار داشته بود .

پس میان بهائیان انشعاب پیدا شد و ستاره سعادت حـاج عبدالکریم درخشید ؛ زیرا چند نفراز بهائیان ثروتمند امریکا بدوتوجه کردند و او چند هزار لیره ازآنها باسم تقویت امرعباس گرفته بقاهره مراجعت کرد . وچون ازرنج سفر بیرون آمد؛ ناگهان ازبابیها ودینشان اعراض کرده بباب و بهاء و عباس کافر شده ، بدین مبین اسلام برگشت و بـا پسرش محمدحسن شروع بشمردن اعمال زشت بابیان کردند وچون وی ازقدماء بابیها بود واز ظاهرو باطن‌کار آنها باخبر بود؛ باین جهت قبائح اعمال‌آنها را آشکار کرد . پس قیامت بابیان برپا شد وهرگران وارزانی را باو بخشیدند تـابلکه ازتعداد بدیهای آنها عدول کند یا لااقل ساکت بماند ولی هرچه کردند برهیجان او افزوده شد وچون ازانصراف او مـأیوس شدند ؛ اشاعه دادند، که اودیوانه شده است .

وی بـاپسرش که اکنون درمصر اقامت دارد، باین‌حال باقی بود تا اخیراً درحالیکه قریب صدسال ازعمرش گذشته بود ، ازدنیا رفت . انحراف ابراهیم از عباس واسلام حاج عبدالکریم دوضربت محکمی بود که بر پیکر بهائیگری وارد شد .

عباس مدتی براین احوال واهوال صبر کـرد تا اخیراً تعصب یکی از رجال مهم بابیان مصررا بنام میرزا حسن خراسانی تهییج کـرده اورا وادار کرد تا سفری بامریکا کند وشکستی راکه درآنجا نصیب بهائیهـا شده بود جبران کند .

خراسانی امراورا اطاعت کرده حسین روحی پسرحاج ملاعلی تبریزی را بسمت مترجمی باخود برداشته روانهٔ امریکا شدند .

وی مدتی درامریکا توقف کرد . ابتدا سعی و کوشش نمود که بلکه ابراهیم را بطرف‌عباس برگرداند ولی‌سعی او بهدررفت آنگاه مدتی‌زحمت کشید تاعباس را درنظر دوستانش بزرگ کند ودر این‌کار هم توفیقی‌حاصل

نکرد وسرانجام بادست خالی بمصر مراجعت کـرده دیوانه شد واکنون در مصر تحت معالجه میباشد .

پس از آن عباس میرزا ، اسدالله وعلی خان ومیرزا ابوالفضل مؤلف کتاب دررالبهیه وفرائدرا بشیکاگو فرستاد تا آنها دعوت بهائیهارادرآنجا انتشار دهند .

آنهادرشیکاکو باغی تأسیس کرده‌اسم آنرا «عکای‌سبز» (عکاالخضراء) گذاشتند ودر اوقات معینی ، درآن باغ اجتماع کرده‌الواح بها را میخواندند وبگفته های او زمزمه میکردند .

بهائیها میگویند : آنها صدها وهزارها نفراز امریکائیان‌رابکیش بهائی وارد کردند ولی گفتار آنهامورد اعتماد نیست ؛ زیرا حقیقت‌همان‌است که ما بعداز استقصاء عمیق واستقراء دقیق، در این کتاب بیان کردیم.

عباس اراده داشت که بواسطه امریکائیان عزتی بدست آورده کیش خودرا به‌حمایت دولت‌امریکا تقویت کند ؛ بدین جهت شروع بساختمان برجی کرد که قصری بدان‌احاطه داشت وآن برج‌را برروی قبریکه‌برای باب‌درست کرده بودند وگمان میکردند که استخوانهای باب درآنجا دفن شده است ، (چنانچه شرح آن درجای خودش گذشت) بنانهاد . آنگاه انتشارداد که این برج را امریکائیها میسازند ولی برادرش میرزا محمدعلی قضیه را بپادشاه عثمانی گزارش داده، ازطرف دربارعثمانی ازاتمام‌آن جلوگیری شد وفرمانی صادر شد که کاررا برروٌساء بابیانی که بعکا تبعید شده بودند، سخت بگیرند ونگذارند آنها ازقلعه عکا خارج شوند ولی درخاك سوریه‌هرجا که بخواهند گردش کنند .

اینك غرض ما ازتألیف این کتاب بپایان رسید وحقیقت حال‌این‌طائفه پست‌را مانند مورخی‌منصف وعلیم با بیانی روشن وعباراتی‌واضح بیان کردیم پس مقصود مابدون پیچیدگی‌وابهام وبی‌التزام‌بسجع‌وقافیه در کلام،ظاهرشد .

من از خودم نفی لغـزش نمیکنم ؛ زیرا عصمت و عظمت بـه خدا اختصاص دارد و من درمبدأ ومآل خودم براو اتکاء دارم .

در دهۀ سوم از ماه جمادی‌الثانیه سال ۱۳۲۱ درشهرقاهره ؛ پایتخت کشور مصر، باحمد وصلوات واستغفارازتالیف این کتاب فارغ شدم .

واین درعصر سلطنت دو پادشاه‌اسلام ومسلمین ودوپناه مردم‌ومؤمنین (خدا بحق «سبع‌المثانی» بچشم عنایت بدانها نظر بدارد) سلطان عبدالحمید ثانی وآن کسیکه ازالطاف خدای ملك جبار‌استمداد میکند، شاهنشاه ایران

مظفرالدین شاه بود . خدا ملك آنهارا باقی بدارد ولشگرآنهارا یاری کند وعیش آنهارا پیوسته برقرار بدارد ونیزدرعصرخدیوی امیرجلیل وخدیونبیل نگاهدار ویار وحامی ذمار ، استعانت جوینده از خدای علی «عباس حلمی» فرزند «محمد توفیق» فرزند اسماعیل فرزند ابراهیم فرزند محمد علی .

لازالت ایام مجده الزاهیة الزاهره .

وآنچه‌را ازقیمت این کتاب حاصل میشود ؛ برای فریادرسی ستمدیدگان واعانت مصیبت زدگان اختصاص دادم .

ما بدین خدمت ، مزد و سپاسگذاری انتظار نداریم فقط میخواهیم که این عمل وسیلهٔ تقرب ما بخدا ، ذخیره آخرت و هدیه مقبوله ما به برادران مسلمان ما باشد .

خدا آنهارا برایمانشان ثابت بدارد آمین .

منم اقرارکنندهٔ بعجز وتقصیر خودمحمد مهدی فرزند محمدتقی فرزند محمد جعفرملقب بامیر،مدیرومنشی مجلهٔ «حکمت فارسی».

عفی الله عن ذنوبه وآثامه انه علی مایشاء قدیروبالا جابة جدیر .

پایان ترجمه روز ۱۰ ذیقعدةالحرام سال ۱۳۷٤- تهران- حسن فرید گلپایگانی .

سخنی چند از مترجم

چون اکنون باتوفیق خداوند جهان، از ترجمه اصل کتاب فارغ شدم مناسب دیدم که مختصری هم در بـاره مهدی موعود حقیقی بعرض خوانندگان گرامی برسانم :

مهدی موعود، یگانه فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است. وی درشب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ازوالده ماجده اش علیا حضرت نرجس خاتون تولد یافته ودر هنگام وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده است .

خدای تعالی اورا در زمان کودکی بامامت انتخاب فرمود چنانچه یحیی را درسن صباوت وعیسی را درگهواره به مقام پیغمبری برگزید .

جدش پیغمبر و جد دیگرش امیرالمومنین وسایر ائمه علیهم السلام تا پدرش امام حسن عسکری علیه السلام، یکی پس ازدیگری برامامت وولایت و قیام او درآخرالزمان تصریح فرمودند .

پدر بزرگوارش اورا درنزدیکیهای وفـات خود به خواص اصحابش نشان داد ودرمحضرآنان اورا بخلافت خودش برگزید چنانچه محمدبن علی بن بابویه (صدوق) بسند خود ازمعویة بن حکیم ومحمدبن ایوب بن نوح ومحمدبن عثمان عمری نقل میکنند که آنها گفتند : ما چهل تن مرد درمنزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گردآمده بودیم . آنگـاه آنحضرت فرزند خویش را بمـا نشان داده و فرمود : «این امام شما بعـداز من وخلیفه من بر شما میباشد .اورا اطاعت کنید وبعد ازمن دردین خود متفرق نشوید که عاقبت هلاک خواهید شد ؛ آگاه باشید که اورا بعدازاین روز نخواهید دید» آنها گفتند : ما ازنـزد آنحضرت بیرون آمدیم و چند روزی بیش نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام وفات فرمودونیز این حدیث را شیخ طوسی در کتاب غیبت ازعده دیگری نقل نموده است.

بعد از امام حسن عسکری علیه السلام

آنحضرت بعداز پدر بزرگوارش تاهفتاد وچهارسال ازانظار مردم غائب بود ولی در این مدت نوابی میان آنحضرت و شیعیانش منصوب بودند که نامه‌ها ومطالب وامانات راگرفته وبآنحضرت میرسانیدند وسپس جواب آنهارا دریافت نموده بصاحبانش برمیگردانیدند واز آن جمله چهارتن نائب خاص اوبترتیب عثمان بن سعید عمری ، محمدبن عثمان ، حسین بن روح ومحمد بن علی سمری بودند .

وگاهی کسانی راکه آنحضرت اجازه میفرمود، بمحضرمبارکش هدایت میکردند .

دراین مدت مردم دسته دسته وتك‌تك ، ازمراکز تشیع، بااموال و هدایا برای اصلاح کارهای خود به بغداد آمده وپس ازدیدن معجزات وخارق عادات اموال و امانات خود را بنائب وقت داده وسپس جواب مسائل خودرا نموده ببلادشان مراجعت میکردند .

این هفتاد و چهار سال مدت نیابت این چهار تن نایب خاص ، غیبت صغری آن حضرت است وسپس بوفات محمدبن‌علی آخرین نائب خاص آنحضرت درب نیابت بسته شد و غیبت صغری بپایان رسید .

دردوره غیبت صغری توقیعاتی ازناحیه مقدسه آنحضرت برعلیه آنهائیکه بدروغ مدعی بابیت میشدندمانند سربعی، نمیری، هلالی، بلالی، منصور، حلاج وشلمغانی صادر شد که درآن توقیعات، آنهارالعن فرموده وازآنان تبری فرموده بودند .

توقیعات دیگری هم بافتخار برخی ازبزرگان علماء شیعه مانند احمدبن اسحق اشعری وشیخ مفید وعلی بن بابویه صادر شدکه ازمقام ارجمند آنان قدردانی نموده وبآنها دعا فرموده بودند .

آخرین توقیعیکه ازناحیه مقدسه آنحضرت صادر شد توقیعی بود که بافتخارآخرین نائب خاص خود محمدبن علی سمری صادر شد ومضمون آن چنین است :

« **بسم‌الله الرحمن الرحیم** ای‌محمدبن‌علی‌سمری! خدا اجربرادران تورا در مصیبت تو بزرگ فرماید ؛ زیرا تو تاشش روز دیگر خواهی مرد پس کار خودرا جمع کن ودیگر بکسی وصیت مکن که بعداز تو جانشین تو باشد زیرا غیبت تامه فرارسید وسپس جزبعداز اذن خدای‌تعالی ذکرظهوری نخواهد واقع شد وآن بعداز طولانی شدن زمان وقساوت قلوب وپر شدن زمین ازجور خواهد بود .

بزودی کسانی خواهندآمدکه پیش‌از خروج سفیانی وصیحه آسمانی ادعای‌مشاهده میکنند؛ آنها کذاب ومفتری هستند. »

محمدبن علی سمری چنانکه‌حضرت خبر داده بود پس‌از شش‌روز ازتاریخ صدور این‌توقیع، درسال سیصد وبیست ونه وفات کرد وبا وفات او دوره نیابت خاصه منقضی شد .

غیبت کبری

پس‌از پایان غیبت صغری ، غیبت کبری شروع شد ودر آغاز وامتداد

این غیبت ، صحت اخبار و صدق گفتار پیغمبر مختار وائمه اطهار علیهم السلام آشکار شد .

پیش از وجود مهدی موعود آنان خبرداده بودند که برای قائم ما دوغیبت است که یکی ازآنها طولانی خواهدشد تامردم بگویند اومرده است ولی اودرموسم حج بمکه معظمه خواهد آمد ، اومردم را می بیند ومردم اورا نمی بینند واو تا خدای تعالی اذن واجازه مرحمت نفرماید، ظاهر نخواهدشد .

این اخبار را روات اخبار و محدثین آثار، پیش ازولادت حضرت مهدی، در کتب خود ثبت وضبط کرده بودند و سپس چنانکه می بینیم در باره این بزرگوار تطبیق شدواین خود یکی ازادله محکم برحقانیت این مذهب است.

پایان غیبت کبری راکسی جز خدای علیم نمیداند . البته بایدزمینه ظهور آن بزرگوار آماده ونطفه های مؤمنینی که دراصلاب کفار قراردارند بوجود بیاید تاخدای تعالی بدواجازه مرحمت فرموده واو بامرخدا ظاهرشده زمین را ازلوث وجود کفار پاک کند وسپس آنرا پرازعدل وداد فرماید

در امتداد غیبت کبری ، آنحضرت از انظار پنهان وکسی ازمحل و مکان اواطلاع ندارد ولی آنحضرت درمیان آنها آمدورفت دارد وبراوضاع واحوال آنان نظارت میکند .

اگرچه درظاهر دیدار آنحضرت برای کسی امکان ندارد ولی بسیاری از کسانیکه دیده آنها،قابلیت دیدار اورا داشته باشد شناخته یا نشناخته بزیارت جمال بیمثالش مشرف میشوند .

کسانیکه در غیبت کبری بدین فوزعظیم نائل شده اند بسیار ندواختصاص بطبقهٔ عوام ندارد بلکه تعداد زیادی از بزرگان علمامانند علامه حلی،مرحوم بحرالعلوم ، مقدس اردبیلی وغیره هم بدیدار جمال آنحضرت شرف افتخار پیدا کرده اند و اکنون هم بزرگانی هستند که بدین موهبت بزرگ مفتخر میشوند وشاید دستوراتی هم بآنها داده شود ولی البته آنها اظهار نمی کنند .

نشانه آنحضرت

صورتش سرخ وسفید ، خالی مانند ستاره درخشان برگونه دارد ، پیشانی باز ، ابروها پیوسته ، دندانها باز ، قامت میانه وعلامت بزرگش آن است که وقتی انسان اورا زیارت کند تحت تصرف آن بزرگوارواقع خواهد شد ومانند آدم برق گرفته قدرت برحرکت وسخن گفتن نخواهد داشت. آنحضرت هرچه بخواهد میگوید و آنگاه از نظر پنهان خواهد شد واگر انسان مرد پخته وآزموده ای باشد، ممکن است بحال طبیعی وعادی باقی بماند .

بیشتر اشخاصی کـه آن آقا را زیارت کرده‌اند، در آن حال او را نشناخته اند وسپس باشواهد وقرائنی فهمیده‌اند که برای آنها تشرف حاصل گشته است .

نکته‌ای که باید گفته‌شود آنستکه‌لازم نیست انسان‌در جستجوی آنحضرت باشد ، فقط باید خود را پاك و پاکیزه ، وارسته و آراسته کند ، آنگاه خود آنحضرت بسراغ انسان خواهد آمد و گرنه مادامی که انسان آلوده است صلاحیت دیدار آن آقارا ندارد . **اللهـــم ارنـــاالطلعة الـــرشیده والغرة الحمیده . . .**

فقهاء شیعه درعصر غیبت

امام زمان عجل‌الله تعالی‌فرجه، ازهمان زمان غیبت صغری که بازهم دست مردم ازدامن آن بزرگوار کـوتاه نشده بود ومیتوانستند در هرکاری بوسیله‌نائب وقت، بخود آنحضرت مراجعه کنند ؛ موقعیت فقهاء مذهب را در میـان جامعه شیعه محکم فرمود وشیعیان وپیروان خودرا، بدانهاارجاع‌فرمود.

درتوقیعیکه درجواب اسحق بن یعقوب بوسیله محمدبن عثمان بن‌سعید دومین نائب‌خاص خود صادر فرمود ، چنین مرقوم داشت : اما درباره حوادث واقعه پس به روات حدیث مارجوع کنید ؛ زیرا آنهاحجت من برشما هستند و من‌حجت خدا برآنهاهستم .

بدین وسیله امام علیه‌السلام زمام امور شیعه را بدست علماء آنها سپرد ومعلوم داشت که شیعیان در تمام اموریکه احتیـاج به حجت خدا دارند باید بعلماء اعلام مراجعه کـنند ؛ زیرا آنها حجت امام علیه السلام، برآن ها هستند .

آری حقاً هم باید چنین باشد ؛ زیرآنها هستند که ازابتدای امر تا کنون دین اسلام ، مذهب شیعه ، قرآن مجید وسنت حضرت خاتم النبیین را از شر دشمنان دین محافظت کرده‌اند . وآنهامیباشد که ضعفاء شیعه‌را ازدامهای شیاطین جن انس وجن نجات میدهند ؛ چنانچـه حضرت امـام حسن عسگری علیه‌السلام ازپدر بزرگوارش نقل میکنند که فرمود :

« اگرنباشند کسانی ازعلما که بعدازغیبت قائم شما، باقی‌خواهند بودو مردم را بسوی او دعوت ودلالت خواهند کرد وازدین خدا به‌حجتهای او دفاع خواهند کرد وبندگان ضعیف خدا را ازدامهای ابلیس و سرکشان او وتلـه های ناصبیان نجات خواهند داد ؛ هرآینه کسی باقی نماند جز آنکه از دین خدا خارج شود ولی‌آنها هستند که مهار دلهای ضعفاء شیعه‌را دردست‌خواهند

گرفت ، چنانکه ناخدای کشتی ، سکان آنرا دردست میگیرد . آنها هستند که نزد خدا برترانند . »

خوانندگان محترم دقت میکنید که چگونه حضرت امام علی نقی علیه‌السلام ازخدمات علماء شیعه قدردانی میکند وچگونه امام زمان عجل الله تعالی فرجه پایه حکومت فقهاء مذهب را محکم میکند. پس اکنون برشمامی‌باشد که در تمام کارها بدانها رجوع کنید . ولی البته باید کاملا دقت کنید که آنهاجامع شرائط باشند یعنی دارای درجه عالیه‌اجتهاد ومقام شامخ عدالت و تقوی باشند .

طول عمر آنحضرت

درباره طول عمر آنحضرت ، باید عرض کنم : وجود مبارك امام علیه‌السلام وطول عمراو وسایر اوضاع واحوال او تمام خارق عادت و طبیعت است. دراینصورت اگر کسی بخدای بزرگ جهان ایمان‌داشته باشد واگراو را بعلم وحکمت وقدرت وعظمت، چنانکه قرآن مجیدمعرفی‌فرموده وچنانکه تمام ملتهای عالم بدان معتقدند، شناخته باشد ؛ برای اواشکالی نخواهد داشت زیرا چنین خدائی قدرت برخرق عادت وطبیعت دارد . واگر نعوذ بالله ایمان بخدای بزرگ عالم نداشته باشد، باید ابتدا با اودر اثبات صانع حکیم علیم قدیر بحث کرد وهمینکه بقدرت خدای جهان ونیروی ماوراء طبیعت اقرارکرد لاجرم بامکان طول عمر آنحضرت اقرار خواهد وسپس اقامه دلیل نقلی‌متواتر برحیات آنحضرت، بروقوع آن‌هم، اعتراف خواهد نمود .

فوائد وجود آنحضرت درعصر غیبت

درباره فوائد وجود آنحضرت باید گفت : امام علیه السلام دارای مقام ولایت است وپیوسته مردم ازخیرات وبرکات ولایت اواستفاده می کنند ؛ اگرچه اودرپس پرده غیبت باشد ، چنانکه از وجود خورشید منتفع میشوند اگرچه درزیر ابرها پنهان باشد .

توضیح آنکه ولایت‌امام‌علیه‌السلام بردوقسم‌است‌اول ولایت‌ظاهری ودیگر ولایت باطنی .

اگر امام علیه‌السلام برمسند ولایت ظاهری قرار بگیرد ؛ نظامی در جامعه بشر بوجود خواهدآورد که آثارکفر ونفاق ، فسق وفجور ، ظلم‌وستم جنگ ونزاع ، خلاف وشقاق ، فتنه وفساد ، جهالت وضلالت وفقر وفلاکت‌از

صفحهٔ روزگار برداشته شود ومردم درکمال راحت و سلامت از تمام مزایای حیات وزندگی بهره برداری کنند .

امام علیه السلام درهای علم وحکمت را برروی مردم میگشاید ومردم را بعدل وداد می کشاند وآنگاه مردم بسرعت برق روبعزت وسعادت می‌روند .

ولایت ظاهری امام علیه‌السلام، باید برطبق سنن‌عادت‌وطبیعت انجام بگیرد واوهم ازروی اسباب و وسائل عادی وطبیعی برمردم حکومت کند . وچون اکنون آنحضرت بحکم اسباب عادی وطبیعی درپس پرده‌غیبت قراردارد وحکام جور مقام ومنزلت اورا غصب کرده‌اند ، لاجرم او در ظاهر برمردم حکومت ندارد ومردم هم درظاهر ازوجود مبارك آنحضرت بهره‌ای نمیبرند . ولی‌اودرباطن‌برماحکومت داردوما ازخیرات وبرکات ولایت باطنی او بهره مند هستیم .

درباره ولایت باطنی آن حضرت اکنون نمیتوانم چیزی‌عرض‌کنم. ولی همین قدر میگویم : درك حقیقت ولایت باطنی امام علیه‌السلام‌کارآسانی نیست وهنوز افراد بشر برای درك حقیقت ولایت ، کودك دبستانی هستند .

افراد بشر اکنون درتنگنای قوانین عادی، وطبیعی محصورند و امام علیه‌السلام ازجنبه ولایت باطنی دارای نیروی خارج ازعادت وطبیعت است و برخلاف مقررات عادی وطبیعی بر مردم حکومت میکند باین جهت مردمیکه درچهار دیوار قوانین عادی وطبیعی محصورند ، حقیقت ولایت باطنی امام علیه السلام راکه خارج ازقوانین طبیعت است نمیتوانند درك کنند . بدین جهت است که فرموده‌اند «ان حدیثنا صعب مستصعب لایتحمله‌الا نبی‌مرسل او ملك مقرب اومؤمن‌امتحن‌الله قلبه للایمان .» یعنی حکایت حال ما بسی مشکل است وکسی نمیتواند آن را درك کند مگر پیغمبر مرسل یافرشته مقرب یا بنده‌ای باشدکه خدا قلب اورا برای ایمان آزموده باشد.

درپاره‌ای ازروایات میفرماید«لایتحمله‌نبی‌مرسل‌ولاملك مقرب !» یعنی نمیتوانند آنرا درك‌کنند؛ نه‌پیغمبر مرسل ونه فرشتهٔ مقرب .

جای تردید نیست که بعضی از مراتب ولایت‌آنهارا پیغمبران مرسل وفرشتگان‌مقرب هم نمیتوانند درك کنند چنانکه موسی‌بن عمران با آنکه از پیغمبران مرسل بود، نتوانست ولایت باطنی‌جناب خضررا تحمل‌کند .

جناب خضر بموجب ولایت باطنی خود کشتی مردم را شکسته ، مسافرین کشتی‌را درخطر غرق قرارداد ، جوان بیگناهی‌را کشت ودیوار شکسته‌ای را درست کرد . موسی بن عمران علیه السلام دید کارهای این مرد

بزرگواریکه تاج افتخار علم لدنی برسردارد، باقوانین عادی وظاهری تطبیق نمیکند لاجرم زبان اعتراض بازنمود .

امام زمان علیه السلام هم اکنون مانندخضر ازانظار غائب است ولی درمیان جامعه بشر گردش میکند و بموجب ولایت باطنی خود کارهائی از نوع کارهای خضر انجام میدهد : جوانی را کامیاب ودیگری را ناکام میکند ، کشتی را نجات ودیگری را غرق میکند ، دولتی را ساقط و حکومتی را بر سر کارمی آورد ، دسته‌ای را روی کارو فرقه‌ای را پراکنده میکند ، گمراهی را راهنمائی ومجرمی راگمراه میکند ، بیماری را شفا و تندرستی را بیمار میکند آزادی را دربند ومحبوسی را آزاد میکند، بکاسب وتاجری دعا و بدیگری نفرین میکند . . .

آری ما ازپس پرده غیبت بی‌خبریم وفوائد وجود امام زمان علیه-السلام را نمیتوانیم درک کنیم وآنهائیکه باخبرند نمیتوانند اطلاعات خود را بعرض این کودکان دبستانی برسانند .

ولی من اکنون چندفقره ازافاضات آن حضرت راکه در مواقع مخصوصی بـاشخاص قابل یاجماعت بخصوصی رسیده است بعرض برادران ارجمند خود می‌رسانم تاقدری روشن شوند و دیگر بچیزی که نمی دانند اعتراض نکنند .

اول عالم جلیل قاضی نورالله شوشتری قدس‌الله نفسه درشرح حال آیةالله علامه حلی رضوان‌الله‌علیه میفرماید : ازجمله مقامات عالیه اوآنست که یکی ازعلماء عامه که مرحوم علامه پاره‌ای ازفنون را درنزد اوخوانده بود ، کتابی بررد طائفهٔ امامیه تألیف نمود وآن را درمجالس برای مردم میخواند وبدینوسیله آنها را گمراه میکرد وازترس آنکه مبادا یکی از علماء امامیه ردی برآن کتاب بنویسد آن را بدست هیچکس نمیداد .

علامه برای گرفتن این کتاب تدبیری کرده ومدتی بمجلس تدریس او حاضر شد وسپس روزی ازاودرخواست کرد که آن کتاب را بوی عاریه بدهد .

آن مرد گفت : من قسم یاد نموده‌ام که بیش ازیکشب این کتاب را بکسی عاریه ندهم .

علامه همین مقدار ازوقت راهم غنیمت شمرده آن کتاب را از او گرفت بخانه آورد وسپس مشغول باستنساخ آن کتاب شد تاشب به نیمه رسید واورا خواب گرفت . آنگاه امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه از در فرا رسید وکتاب را ازاو گرفته ، فرمود : تو به خوابگاه خود برو وبخواب . وچون علامه ازخواب بیدار شد تمام کتاب بهمعجزهٔ آن حضرت نوشته شده بود .

فاضل عالم جلیل علی بن ابراهیم مازندرانی معاصر شیخ بهائی نوشته است که این کتاب باندازه‌ای بزرگ بود که یکسال وقت برای استنساخ آن لازم بوده است .

دوم فاضل میثمی در کتاب دارالسلام خود ازسید سندسیدمحمدصاحب کتاب مفاتیح فرزند صاحب ریاض از خط خود آیة الله علامه حلی نقل میکند که وی درحاشیه بعضی از کتب خود چنین نوشته است : که وی شبی ازشبهای جمعه درحالیکه سوار برالاغ خود بود وتازیانه ای هم دردست داشت که الاغ خودرا بدان براند از شهر حله برای زیارت امام حسین علیه السلام بیرون آمد .

پس در بین راه مردی بشکل عربها با اوهمراه شده جلو او میرفت آنگاه باهم شروع بسخن گفتن نمودند ودرهر بابی باهم بمذاکره پرداختند . علامه دید این‌عرب، مرد عالم خبیری است .

پس درپاره‌ای ازمسائلیکه بروی مشکل شده بود، اورا امتحان کرد ودرهیچ مسئله‌ای سخن‌آنها بپایان نمی‌رسید، جزآنکه پرده ازروی‌کاربرداشته شده ودرهای بسته برروی او باز میشد تاآنکه‌آن‌شخص درمسئله‌ای برخلاف رأی علامه فتوی داد .

علامه برفتوای او اعتراض کرده گفت : چون این فتوی شما برخلاف اصل وقاعده میباشد ؛ لاجرم باید دلیل مخصصی برای نقض اصل و قاعده داشته باشی .

آن مرد عرب گفت : دلیل مخصص برای نقض‌قاعده حدیثی است که شیخ طوسی درکتاب تهذیب ذکر کرده‌است .

علامه گفت: من چنین‌حدیثی درکتاب تهذیب ندیده‌ام وشیخ‌ودیگران چنین حدیثی را نکرده‌اند .

مرد عرب گفت : شمابآن‌کتاب تهذیبی که اکنون در نزد خودتان موجوداست، مراجعه کنید وچند صفحه وچندسطر بشمارید‌آنگاه درفلان‌سطر، آن حدیث را خواهید یافت .

علامه چون چنین شنید ودید که او ازغیب خبر میدهد ؛ متحیر شده پیش خود چنین گفت : شاید این مردیکه مدتی تاکنون جلو من می رود ومن سوارم ، همان کسی باشد که بوجود اوآسیای موجودات گردش میکنند و آسمان وزمین برقراراست .

درخلال این حال تازیانه ازدست او افتاد و او بمنظور تحقیق و استظهار ازآن‌مرد عرب پرسید : آیا ممکن‌است کسی دراین‌زمان بزیارت مولای ماصاحب الزمان شرفیاب شود ؟

پس آن مرد عرب خم‌شد و تازیانه را برداشته دردست علامه گذاشته فرمود: چرا ممکن نیست وحال آنکه اکنون دست اودردست شما میباشد.

پس علامه خودرا از پشت الاغ برروی قدم های او انداخت وازشدت شوق وشعف مدهوش شد وهنگامیکه بهوش آمداورا نیافت پس‌هم‌وغم‌شدیدی اورا فرا گرفته براه خود رفت.

چون بمنزل خودش مراجعت کرد؛ کتاب تهذیبش را گردش کرد آن حدیث را چنانچه امام علیه‌السلام بدو خبر داده بود، درحاشیه آن کتاب یافت. پس بخط شریف خود درهمان جانوشت که‌این‌حدیث‌را مولاوسید من، بمن خبرداد: که در این ورق و دراین سطرمیباشد. فاضل میثمی می گوید: سید محمد صاحب مفاتیح بمن گفت: «من‌خودم خط علامه‌رادرحاشیه آن کتاب دیده‌ام.»

سوم در کتاب بحارالانوار ازسید فاضل «امیرغلام» شاگرد مقدس اردبیلی نقل میکند که گفت: من درشبی‌ازشبها درصحن شریف نجف‌اشرف بودم و مدت زیادی ازشب گذشته بود. درحالیکه من‌درمیان صحن قدم میزدم، شخصی‌را دیدم که بطرف حرم مطهر میرود پس من بسوی اورفتم وچون باو نزدیك شدم؛ دیدم وی استاد ما عالم فاضل تقی زکـی مولا احمد اردبیـلی قدس‌الله روحه میباشد پس من خودم را ازاو پنهان نمودم و اوآمـد تابدرب حرم رسید ودر بسته برروی او بـاز شد پس او داخل حرم شد. ومن شنیدم که گویا باکسی سخن میگوید؛ سپس‌ازحرم بیرون آمد وبازدربسته شد. من‌پشت سرش رفتم تا او ازنجف بیرون رفته بمسجد کوفه رفت و من هـم بدنبال او بودم تاوی داخل مسجد شده بسوی محراب شهادت مولا امیر المؤمنین علیه-السلام رفت. مدتی طول کشید وآنگاه برگشته ازمسجد بیرون آمده بسوی نجف آمد ومن همچنان بدنبال او بودم تا بمحاذی مسجد حنانه رسیدیم. آنگاه مرا سرفه گرفت ونتوانستم خودداری کنم ولی چون صدای سرفه مرا شنید رو بمن کرده فرمود:

-امیر غلامی؟

من عرض کردم: آری. فرمود: اینجا چه میکنی؟ عرض کردم من ازآنوقت که شما بحرم مطهر مشرف شدید تاکنون باشما هستم؛ اکنون بحق صاحب قرآن شمارا قسم میدهم که مرا ازجریان امر این شب از اول تاباخر خبردار کنید.

فرمود: تورا خبرمیدهم اما بشرط آنکه تامن زنده هستم بکسی‌خبر ندهی. وچون از ناحیه من اطمینـان حاصل کرد؛ فرمود: من درپاره‌ای از مسائل فکرمیکردم وآن مسائل برمن مشکل شده بود پس‌دردلم افتاد که‌نزد

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشرف شده ، مسئله خود را از آن حضرت بپرسم و هنگامیکه نزد درب حرم رسیدم ناگاه چنانکه دیدی درحرم بدون کلید بازشد شد و من داخل حرم شدم و بسوی خدا تضرع وزاری کردم که مولای من این مسئله مشکل مرا جواب بفرماید . ناگاه صدائی ازقبرمطهر شنیدم که فرمود: برو به‌مسجد کوفه ومسئله خودرا ازقائم علیه‌السلام بپرس؛ زیرا امام‌زمان‌تو او میباشد . پس‌من به‌مسجد کوفه رفته اورا درمحراب ملاقات کرده مسئله خودرا از او پرسیدم واوجواب مرحمت فرمود واکنون بخانه خودبرمیگردم .

چهارم مولی زین‌العابدین سلماسی محرم اسرار آیة الله سید مهدی بحرالعلوم رضوان الله علیه نقل‌میکنند که در آن‌مدتیکه باآن بزرگواردرمکه معظمه مجاور بودم ، باآنکه درشهر غربت بودیم، آیةالله بحرالعلوم دربذل، بخشش، پردل و بی باك بود.

اتفاقاً روزی پول ماتمام شد ومن بوی اظهار داشتم که مخارج زیاد است وپول ماهم تمام شده‌است . سید جوابی نفرمود. عادت سید این‌بود که‌بعد ازصبح بطواف خانه مشرف میشد وسپس بخانه‌مراجعت میفرمود پس‌دراطاق مخصوص بخودش می‌نشست و برایش قلیان حاضر میکردیم و او میکشید تا شاگردان مذاهب مختلفه دراطاق دیگر جمع میشدند واوبآن اطاق رفته‌برای هرصنفی بمذهب خودش تدریس مینمود .

پس درآن روزیکه من اززیادی مخارج وتمام شدن پول باو شکایت کردم ، وی ازطواف مراجعت کرده ومن قلیان‌را برایش حاضر کردم، ناگاه صدای کوبیدن دربلند شد . سید سخت‌مضطرب شده فرمود: قلیان‌را بگیرواز اطاق بیرون ببر . آنگاه خودش سراسیمه بیرون رفته درخانه‌را بازکرد و شخص بزرگوای بهیئت عربها وارد شده ودر اطاق مخصوص باو نشست سید نیز باکمال ذلت ومسکنت نزدیك درنشسته اشاره کرد که من قلیان‌را ببرم . ساعتی باهم‌سخن گفتند وسپس آن‌عرب‌ازجا برخاست، سید نیز سراسیمه برخواسته در را باز کرده ، دست عرب را بوسید و براسترش که بیرون در خوابانیده بود، سوار کرد. اورفت وسید بارنگ پریده برگشته براتی بمن‌داده فرمود : این برات حواله برمرد صرافی است که در کوچه صفا نشسته است . برو نزد او وآنچه براوحواله شده است، دریافت کن .

من حواله را گرفته بنزدآن صراف رفتم وچون صراف مذکور برات مزبوررا دید ؛ آن را بوسیده ، گفت حمال بیاور . من چهار نفرحمال‌آوردم وصراف نامبرده پولهائی از نوع پولهائیکه بآن فرانك گفته میشد و هریك دانه ازپنج‌قران عجم افزون بود، بقدریکه حمالها بزحمت آن‌را بدوش کشیدند، تقدیم کرد . ماآنهارا بخانه‌آوردیم وسپس من درروزهای بعد بآنجا رفتم تا

بپرسم : آن صراف که بوده وحواله از چه شخصی بوده ؟ ولی من در آنجا صرافی و دکانی ندیدم ؛ از حاضرین پرسیدم و آنها هم گفتند : ما در اینجا صرافی ندیده‌ایم وفقط فلانکس در اینجا می نشیند ، من فهمیدم که این قضیه از اسرارملك منال والطاف ولی رحمن‌است .

پنجم البته میدانید که مردم بحرین شیعه ومدتی است مانند سایر بلاد اسلام، تحت نفوذ اروپائیان هستندآنها بحکم شیطنتی که دارند، وقتی یك نفر سنی ناصبی‌را بحکومت برآنها گماشته بودند ، وزیرا اونیز در عداوت با خاندان عصمت و طهارت از خود حاکم بدتر بود بدینجهت بامردم بحرین که دارای محبت خاندان پیغمبر بودند دشمنی میورزیدند ودر کشتن آنها وضرر زدن بآنان بهرحیله ای تشبث مینمود .

روزی این وزیرشریر درحالیکه اناری دردست داشت برآن حاکم ناصبی وارد شده اناررا بدست حاکم‌داد .

حاکم دید روی انار نوشته‌است «لااله‌الاالله محمد رسول الله‌ابوبکر وعمر وعثمان وعلی‌خلفاء رسول‌الله» وی خوب دقت کرد ودید نوشته از خود انار است وتصور نمیشود که‌کارانسان باشد . ازاین قضیه بسیار درشگفت‌شد .

وزیر گفت : این نشانه واضح‌ودلیل محکمی بر بطلان مذهب‌رافضیان است واکنون رأی شما درباره آنها چیست . آنگاه خودش گفت چون اینها مردم متعصبی‌هستند ودلیل وبرهان را قبول نخواهندکرد؛ بایدآنهارا احضار کنید وآنگاه این انار را بآنها نشان بدهید .

پس اگر قبول کردند وازمذهب خودشان بمذهب ماعدول کردند ؛ لاجرم برای تو اجر جزیلی خواهد بود . وگرنه‌آنهارا مخیر کن که یابرای این معجزه آشکار، جواب‌کافی بیاورند یاجزیه بدهند یامردان آنهارا بکشی زنهای آنان‌را اسیر واموالشان را غارت‌کنی .

حاکم رای وزیررا تصویب نموده، فرستاد تاعلما وبزرگان بحرین را احضار کردند . آنگاه اناررا بآنها نشان داده تصمیم خودرا درباره آنها باطلاع آنها رسانید .

علما وبزرگان بحرین متحیر مانده سه‌روز مهلت خواستند.آنگاه درمحلی‌اجتماع کرده وباخرلاه رای‌آنها برآن قرار گرفت که بایددراین‌قضیه متوجه بخدا ومتوسل بولی‌عصر ارواحناله‌الفدا شد .

پس ده‌نفر ازاخیار وابرار خودرا برگزیده ازمیان آنها سه‌نفر را انتخاب کردند .

آن سه‌نفر شب اول یکنفر ، شب‌دوم نفر دیگر بصحرا رفتند و تا طلوع صبح هر چه بدرگاه خدای متعال نالیدند وبه امام زمان توسل جستند ؛

به‌نتیجه‌ای نرسیدند. شب سوم نفرسوم عالم فاضل پرهیزکار، محمدبن‌عیسی، با سروپای برهنه بصحرارفته درتاریکی شب چنانکه شاید وباید به‌گریه‌وزاری ورازونیاز پرداخته به‌امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه استغاثه کرد. پس ناگاه در آخرشب مردی ظاهر و گفت: ای محمدبن عیسی این چه‌حالی است که تو را برآن می‌بینم؟ چرا باین بیابان آمده‌ای؟

محمدبن عیسی گفت: ای مرد مرا بحال خود واگذار من برای امربزرگی که جز برای امام‌زمان خود نخواهم گفت، باینجا آمده‌ام.

آن مرد گفت: من صاحب‌الامرم، هرحاجتی داری بگو. محمد بن عیسی گفت: اگرتوآن‌آقا باشی‌لاجرم‌قضیه مرا میدانی‌واحتیاج به‌بیان ندارد.

آن آقا فرمود: درباره انار ونوشته برآن وتهدید حکومت ازشهر بیرون آمدی.

محمدبن عیسی چون این سخن‌را ازآن آقا شنید دانست که تشرف حاصل کرده عرض کرد: ای‌آقای من! توئی امام‌ما، پناه‌ما، توئیکه برآنچه بر ما وارد شده‌است داناهستی ومیتوانی آنرا ازما دفع کنی...

امام علیه‌السلام فرمود: ای محمدبن عیسی درخانه این‌وزیردرخت اناری میباشد؛ هنگامیکه آن درخت باردارباشد، وزیر قالبی بشکل انار از گل ساخته درداخل آن قالب این کلمات‌را نقش نمود. آنگاه آن قالب را روی‌اناری بردرخت گذاشته آنرا محکم بست. انار درمیان قالب بزرگ‌شد ونقش داخل قالب چنانکه دیده‌ای درآن اثر کرد.

اکنون بنزد حاکم برگشته باو بگو: من جواب صحیح آورده‌ام ولی جز درخانه وزیرآنرا ابراز نخواهم کرد وچون بخانه وزیر رفتند بطرف دست‌راست‌خانه نگاه‌کن. درآنجابالاخانه‌ای خواهی دید. پس بحاکم بگو: من جواب شمارا جز دراین بالاخانه نخواهم گفت پس وزیراباو امتناع‌خواهد کرد ولی تو اصرارکن تا او راضی گردد وچون او بطرف بالاخانه رفت، توهم بالا برو ونگذار اوپیش‌ازشما، وارد بالاخانه شود. هنگامیکه وارد بالاخانه‌شدید سوراخی درديوار آن‌اطاق خواهی دید که کیسه سفیدی‌درآنجا گذاشته شده‌است. آنکیسه‌را ازآنجا بردار ودرآن نگاه‌کن؛ آن قالب را درآنجا خواهی دید. سپس قالب را جلو حاکم بگذار وآن انار را درمیان آن قالب بگذار تاقضیه روشن‌شود.

و نیز بوالی بگومعجزه دیگری هم برای ما وجود دارد و آن اینستکه دراین انار جزخاکستر ودود چیزدیگری وجود ندارد؛ اگر میخواهی صحت این موضوع را بدانی، فرمان‌کن تا وزیر آن انار را بشکند پس هنگامیکه

وزیر انار را شکست دود وخاکستر آن بچهره و محاسن وزیر خواهد زد .

محمدبن عیسی از فرمایشات امـام علیه‌السلام خوشنود شد ودست آنحضرت‌را بوسید ومرخص‌شد . فردا صبح باتفاق بزرگان شهر بنزد حاکم آمدند وتمام آنچه امام علیه‌السلام خبرداده بود؛ آنچنان واقع‌شد وحیله وزیر آشکار گردید .

آنگاه والی‌روبه محمدبن عیسی کرد و گفت: چه کسی‌تورا بدین‌حیله خبرداد؟

محمدبن عیسی گفت : امام‌زمان ماخبرداد. والی گفت : امام زمان شما کیست . محمد بن عیسی‌اسامی‌ائمه شیعه را شمرد تا بصاحب‌الزمان‌رسید .

والی گفت : دستت‌را به‌من‌بده. پس‌دست محمدبن‌عیسی‌را گرفته گواهی داد که معبودی جز خدا نیست، محمد بنده وفرستاده خدااست وخلیفه بلافصل او امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است . آنگـاه بـائمه معصومین یکـی پس از دیگری اقرار کرده ایمـان او نیکو شد . سپس بکشتن وزیر فرمان داد ازمردم بحرین عذرخواهی کرد وآنها را مورد اکرام واحترام قرارداد .

ششم ابوالحسن بن‌ابی بغل کاتب مأموریتی ازطـرف ابی‌منصور بن صالحان پیداکرد وسپس جریانی میان آنها واقع‌شد که ازطـرف ابی‌منصور تحت تعقیب واقع شد ولاجرم او هم مخفی شد .

وی میگوید : من شب جمعه‌ای بمقابر قریش رفتم وقصد کـردم که آنشب درحرم مطهرموسی بن‌جعفرعلیه‌السلام‌بمانم و برای‌نجات خودبآنحضرت متوسل شوم آنشب شبی طوفانی بود و باران بشدت میبارید . من‌از کلیددار آنحضرت خواهش کردم که درهارا بسته ، حرم‌راخلوت کند تامن درامن‌وامان مشغول بدعا وزیارت شدم ؛ دراین بین صدای پائی شنیدم؛ نگاه کردم مردی نزد قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر مشغول بزیارت است وبآدم و پیغمبران اولی‌العزم‌وسپس برائمه علیهم‌السلام سلام‌داده تابصاحب‌الزمان رسیدولی‌نامی ازاو نبرد .

من تعجب کردم وبا خود گفتم شایدآن آقارا فراموش کرده یا بحال اومعرفت ندارد ، یا مـذهب او چنین است . چون از زیارت آنحضرت فراغت جست ، دو رکعت نماز زیارت خوانده بنزد قبرحضرت جواد علیه‌السلام آمده باز هم بهمان طریق اورا زیارت کرد و نماز زیارتش‌را هم خواند.

من چون اورا نمیشناختم و تحت تعقیب هم بودم ازاو ترسیدم ،نگاه کردم دیدم جوانی است کامل ، لباس سفیدپوشیده ، عمامه تحت الحنک داری برسر دارد . آنگاه‌اوروبمن کرده‌فرمود : ای‌ابوالحسن بن‌ابی‌البغل چرادعاء

فرج‌را نمیخوانی ؟ من عرض کردم ای سید من دعاء فرج کدام است؟ فرمود : دور کعت نماز بخوان وسپس بگو: «یامن‌اظهرالجمیل ، وسترالقبیح ، یا من لم‌یؤاخذ بالجزیرة ، ولم‌تهتك‌السر ، یا کریم الصفح ، یاعظیم‌المن ، یاحسن التجاوز ، یاواسع‌المغفره ، یا باسط‌الیدین بالرحمه ، یامنتهی کل نجوی ویا غایة کل شکوی ، یاعون کل مستعین ، یامبتدءاً بالنعم قبل‌استحقاقها ، یا رباه ، ده مرتبه یاسیداه، دهمرتبه یامولاه ، دهمرتبه یاغایتاه، ده مرتبه یامنتهی غایة رغبتاه‌دهمرتبه اسئلك بحق هذه‌الاسماء وبحق‌محمد وآله‌الطاهرین‌الاما کشفت کربی ونفست همی‌وفرحت غمی‌واصلحت‌حالی» وبعدازاین هرچه میخواهی‌دعا کن وهر حاجتی داری بخواه؛ آنگاه گونه راست خودرا بر زمین گذارده صد مرتبه بگو : «یامحمد یاعلی، یاعلی‌یامحمدا کفیانی فانکما کافیای وانصرانی فانکما ناصرای» سپس گونه‌چپ‌را‌برزمین‌بگذار‌وصد مرتبه بگو: «ادرکنی» این‌کلمه‌را بسیار‌تکرار کن وبگو«الغوث» تانفس قطع شود. پس‌سرازسجده بردار خداوند بکرم خود انشاالله حاجت تورا روا خواهد کرد .

ابوالحسن میگوید : چون من مشغول بنمازودعا شدم؛ او بیرون‌رفت وقتی ازدعا فارغ شدم بطرف کلیددار رفتم که از او بپرسم این مرد کی بود و کجارفت ؟ دیدم درها همچنان بسته وقفل است . من تعجب کرده پیش خود گفتم شاید اوهم درحرم بیتوته کرده بوده است ومن نفهمیده‌ام. پس رفتم تا بکلیددار که ازچراغ خانه بیرون می‌آمدرسیدم؛ ازاو پرسیدم این‌مرد کی‌بود وچگونه وارد حرم شد ؟کلیددار گفت چنانکه می‌بینی ؛ درها بسته است ومن باز نکرده‌ام .

من حکایت حال را برای او نقل کردم . کلیددار گفت : این‌آقا مولای ماصاحب الزمان بوده است ومن مکرراورا درچنین شبهائی زیارت کرده‌ام .

من بسی متأسف شدم که آنحضرت را نشناختم‌آنگاه پس ازطلوع‌صبح ازحرم بیرون‌آمده بمحل اختفاء خود درمحله کرخ‌بغداد رفتم وهنوزروز به‌نیمه نرسیده بود که‌اصحاب‌ابن‌صالحان بدنبال من‌می گشتند وامان نامه‌ای هم‌ازابن صالحان در دست داشتند که در آن بخط خودش مرا بهر گونه نیکی وعده داده بود .

آنهاازدوستان من، جویای من شده بودندتامرا سرانجام پیدا کردند آنگاه من بایکی ازدوستان مورد وثوق خود بنزد ابن صالحان رفتم پس‌او ازجا برخواسته مرا در بر گرفته بطور بی‌سابقه‌ای بامن رفتار کرد . بمن گفت کارت بجائی رسیده که شکایت مرا پیش صاحب‌الزمان علیه‌السلام بردی .

گفتم: شب گذشته دعاومسئلتی بعمل‌آوردم. گفت: وای برتوشب گذشته

(شب جمعه) درعالم خواب مولایم صاحب الزمان را زیارت کردم بمن امر فرمود که هر گونه نیکی بشما بکنم و مرا طوری، تهدید فرمود که ترسیدم .

گفتم: لا اله الا الله من گواهی میدهم که آنها حق ومنتهی حق می باشند شب گذشته من مولای خودمان را در بیداری دیدم بمن چنین وچنان فرمود و قضیه خودمان برایش شرح دادم . ابن صالحان تعجب کرده ، سپس خدمات بزرگی بمن کرده ، به برکت مولایم صاحب الزمان طوری بامن رفتار کرد که گمان نداشتم .

وقایع الطاف امام زمان علیه السلام به گرفتاران وشواهد توجه آن بزرگوار بارشاد جاهلان ودستگیری از درماندگان خارج ازحساب وشمار و متجاوز ازحد تواتر است ، اغلب آنها، دارای چندین معجزه وخارق عادت و طبیعت است .

برای کسانیکه مطالعات وافکارشان محصور در تنگنای جهان ماده وطبیعت باشد وتنها درعلوم طبیعی زحمت کشیده باشند ؛ درک آثار وجودی آنحضرت خارج ازقانون ماده وطبیعت است و ازطرفی چنین افرادی عادت کرده اند که درهر حادثه ای از نظر علل عادی و طبیعی فکر کنند وبا این حال بدیهی خواهد بود که چنان آثاری با چنین افکاری قابل درک نخواهد بود .

اما کسانیکه ازجهان ماده وطبیعت بالارفته و درباره حوادث غیر عادی وطبیعی مطالعاتی داشته باشند ، کسانیکه به تعلیمات قرآن آشنا و وقضایای موسی ، عیسی ، خضر وآصف برخیارا درآن خوانده و قبول کرده باشند ؛ برای آنان درک آثار وجودی امام زمان علیه السلام اشکالی نخواهد داشت ؛ زیرا آنها تمام این قضایارا فهمیده و قبول کرده اند وبا این حال چگونه خواهند توانست حوادث غیرعادی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را انکار کنند .

این بود مختصری ازامر امام زمان عجل الله تعالی فرجه که خواستم بمناسبت موضوع اصل کتاب توضیح دهم .

و اکنون خوانندگان ارجمند را برعایت چند اصل اساسی توصیه می کنم :

اول: هیچ امری را بدون دلیل قبول نکنید . قرآن مجید میفرماید :
ولا تقف مالیس لك به علم یعنی از امری که علم بآن نداری پیروی مکن.

دوم: هیچ امری را بدون دلیل انکار نکنید؛ ابوعلی سینا میگوید :
کلما قرع سمعك من العجائب فذره فی بقعة الامکان مالم یذرك عنه

قائم البرهان . یعنی هرامر عجیبی‌را شنیدی تاوقتیکه برهانی برخلاف آن نباشد بگو ممکن است .

سوم: هرمسئله‌ای راکه میخواهید استنباط کنید پس‌از کسب مبادی لازمه استنباط ، ازراه‌آن باقوه مدرکه وبرهان مخصوص بآن‌نوع ، استنباط کنید محسوسات را باحواس ظاهره ، معقولات را باقوه عاقله ومنقولات رابا نقل صحیح معتبر ؛ قرآن مجید میفرماید : **فادخلوا البیوت من ابوابها** . یعنی هرخانه‌ای را ازدرآن داخل شوید .

چهارم : درعلوم‌وفنونیکه رشته تخصصی شمانیست بعلمای متخصص درآن علم رجوع کنید ؛ زیراآراء وانظارآنان برای شما وبرشماسند وحجت میباشد؛ قرآن مجید میفرماید : **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** . یعنی اگرچیزی را نمیدانید ازاهل علم‌آن بپرسید .

خوانندگان محترم اگراین اصول اساسی‌را رعایت کنید؛ هرگز گمراه نخواهید شد .

ودرپایان عرایضم تمنا دارم هرگونه ایرادی و اعتراض یا تشویق وتقدیری دارید بآدرس ذیل مراجعه کنید .

تهران دروازه‌گمرك ـ **حسن فرید گلپایگانی**

غره ربیع‌الاول ۱۳۷۵